

اراضی بقوت وساحت طول انولایت آنچه هموارست از حد شرقی تا جانب غربی قریب چهل فرسخت
و عرض آنها از جانب جنوبی تا حد شمالی نیست فرسخ و نفس آن شست هموار که در میان کوهسار و دشت
هزاران هزار فرسخت مشحون چشمهها و خوشگوار آب سبز و لاله زار زبان و مردم عام خپاست که
در تمام انولایت سوا کوهستان نامون درازنه سابقه چند هزار محل عمارت و زراعت بود و به حوادث و
توازل که بجای خود قدری مرقوم خواهد شد اکثری مانده از شواهد صفای آب و هوای این دیار است
که حسن منظر و لطف شمال و جانب آنجا و بسند سخنان قدیم فرس شل شده و در کوه و دشتش انواع
اقسام درختان میوه ارونکر بارست و اثمارش بنایت خوب و با کثرت فراوان سازگار اما چون پیشتر
سین سر و کارد و بر فهای عظیم می بارد و بزمیها و گرم سیر که نزدیک است نقل می کنند و در وسط
آن نامون بر یک فرسخ از طرف شرقی و غربی تا کوه شهر می در زمان سلاطین سابقه خیل عمارت
و آبادی و دشت و نفس شهر بصورت ایجاد نهی عظیم جاریست که مقدار آتش زیاده تر از دجله نباشد
میگذرد و عجب آنکه چنان آب قوی ابتدا از یک چشمه بر میخیزد و منبع اصل آن دیرنگ است که اطافت
گوارای آب ضرب المثل اولوالالباب است طالب کلیم گفته است انتخابی کرده ام از گرم سرد در
اشک چشم خویش آب چشمه و زناک + و بعد از آن از این منبع متعدد دیده ام که قریب و بعیده و جویباران
که از کوه و دشت می آید جدا شده بآن نهر می پیوند و گویند در زمان سابق بر سر آن نهر قریب سی
جبهه از کشتی بر خیزسته بودند و راه کشاده مهنت جسر و سری نگر که مرکز ولایت و محل حکام در
قدیم الایام بوده تا انقضای دور سلاطین کشمیر موجود بوده است و این آب بعد از آنکه از حد شمیر
میگذرد و از راه پنجاب اطراف پشاور و بالای ملتان میگذرد و بدریای دیگر متصل شود و بسند
پیوند همه آب سند میگرد و از زمین نهشته بدریا و محیط میر و دوازده قاضی حکمت الهی آنکه معماران
بحکم و التقینا فیما رو اسی شایخات قلاع محکمه و حصون مخفی از رسیات جبال پیرامون آن عمر
فیجر المحال کشیده که مالی آن سرزمین حصون از شیون تعرض اعدای همیشه نامون بودند و به آنکه
مردم آنجا موافق و متفق باشند کسی از بیگانه ها با وجود کثرت افواج و شدت اقتدار تصرف این ملک
راه نیست منظر راههای عام انولایت سه طریقت یک بصوب خراسان و آن اهمیت بنایت
و شوار یک از پرگنه کویها سه که راه گلگت بودند و به بخشان میر سنده دوم پراه دارد و که ضعیف
و قریب تر است نقل احوال از انظر بنی بر شپت دواب میسر نمیشود و مردم آنجا که باین کار مهتود
شده اند از ابد و شش گرفته بچند روز بجای میرسانند که بر چهار پای باز توان کرد و در سه که بصورت پستان

عاشق ترانه طبع و آید و بنظر خود و شیفته و دانه جان و دیار

سلاطین
کوهسار
دشت
چشمه
قاصد

و در همین مثال بلکه از آن سخت تر بوده است قدری در زمان سلاطین کشمیر اکثر بعد تصرف پادشاهان
چنانچه تیرتوریه همان مهور شده و طبعی که بصورت ثبت اقدس در آن دوراه آسان ترست و راه ثبت
خود خالی از مصوبت نیست چند روز در راه مافت بسیار است که طبیعت زهر وار و دوسو از اجیه از آن
دشوار است که چهار پایان تلف میشود این هر دوراه یکا شعر و فتن و لک میروند از انجا به چین با این
در کتان و توران میرسد از این جنوب مشرق بر طرف دکن است نقل میکند اما حمل بلکه حمل
یست درین محدوده و گذر تمام ارضی سطره اش بر چهار قسم تقسیم میشود و زراعت آبست یا لاهی یا
باغ گلزار باشد یا میوه دار یا سیدانهای هوار بر سر که در زمین با سترن طلاله و ریاحین و نجف و از آن
گلها در کنار رودخانهها کوهاست و درین مقدار زمین از جهت رطوبت زراعت نمیشود و این صوب
بصورت گلزار مشرقگاه اهل روزگار مانده است و آن خود یکی از لطافت اوست حرارت میرسد
کشمیر تابستان در کمال لطافت است چنانکه احتیاج مردم در اکثر اوقات نمیشود و در سبیل دوام نسیم
میوزد که کشمیر آن نفور روح بمشام ساکنان آرد و از تمام لطافت تمام آن سبب است اما از نکست است
چون مردم روح اندک خاصیت بخیا دارد و در بهار و خزان اوراق از مار از آن کریزان و دستان سلاطین
بلا بل و عنادل زبان حال متنحی العظام و سه ریم خوانان عماره که از شعر او قدیم و ملازم سلاطین
سامانه در ایران در سینه صحرایی بتقریب گفته است بلایت جهان زربا اگر چند گاه سیمین بود
از مرد آرد گرفت جای توده سیم و نگار خانه کشمیر باین بوقت بهار و باغ گرد و به نقش خوشترین
تسلیم و ملاعره که از شعرای متاخرین است و ذکرش است آید حسب حال گفته است بلایت بهر سوخته
جای که کشمیر آید و گرمی کباب که یا با بال بر آید و یکی از سلاطین گفته است بلایت کشمیر مگر رشک پخت
پسین و القصر بهشت که بر روی زمین است و شعرای عالم شمس که بنظم و شعر و شعر عینین شهر
است و با هر دوخته از معلوم غیت که عشر عشیری در حق غیر آن نیده و بخیر نیان آورده باشند و بهای
نستانی او در نهایت اعتدال به حضرت و خلخال چنانکه با وجود کثرت برف بچستین محتاج نمیدارد
بلکه برودت آن حرارت غریزی و مزاج طبیعی برادر جلوه می آید چون تاب شله خورشید غالب باشد
خلخال سکنه آن زرد و سماع ما عاست با تشباده می افتد بهت گردون غبار دار و طوبی مشورت
ست و امر روز با د و خرگاه است و در کشمیر چنین روزی گاه گاه میشود و ملانافرت
الدین علی نرزدی با وضع آنکه کشمیر سید است و استانی در نایم خود و اوصاف کشمیر که آن
و به شمشید بنه بخیر کشیده خدمت میرزا حیدر که چندی متصرفین لکاک گردید و خود دیده که در

کتاب خود بر قلم رسانیده رتبه از آن درین نسخه مکتوب میشود اینست از خوانی بهمان انجوائی فنیخت رفیع
 من درین خطاها و از شمیم جانفانی این آیت بیخج الحی من البیت باهر سینه و محارای او آبروی از جبین جنت برده
 و از از راه تجار و گشتان ارم پر کرده و انهار جاده او در حدیق سحر است و یاد از تجری من تحتها الانهار داده و گلهها
 آتشین و طعنه بر آتش خلیل ده طبیعت بطریق قدش قامت طویل کشید + بروی گل چمن آتش خلیل
 کشید + سوسن باغی بهمن از زبان گلهها و کوهی با بخور روی طعنه زده طاعنی خوانده و سوسن کویت سر
 زبان طعنه کشاده میگوید طبیعت درین چمن چه رسته طعنه نام بخور روی + چنانکه بر پرورشم میدهند و میگویم
 گلهها را که از باران بخت میرسد و در زمین بار خفت بلی است با سر زده و در نظر اولوالالباب شگفته ادرا
 چه نسبت با گل باغیان باشد مصلح خود رسته و گرا باشد و رسته و گرا گل + گل سوری که در من عصمت از
 خار اغیار پاک ساخته از وی چه اعتبار طبیعت بهر یک گل صد جفا می یابد کشید + چون بل خاری خلد
 ناچار میباید کشید + بهرگز چشم اعتبار بر نرس خود بین نظر نباید که که چون چشم بیداردان از شک
 عاری با قیوح خانه و نظر اولوالالباب در آید بنفشه خود ازین خجالت سر بالا نندازد که در معجزه گلهها
 باغی بخون جگر در دم پرورش یافته و پرده عصمت را در هم دریده و از غنچه عصمت برآمده و از دست بر نا
 ابدی دست بر نا محرم دستگردان شده و اوراق بے وفای را از بے برگ نوازی در دست و پا
 خلافت بخینه ریاضی یک لاله رخ می که هر افزاید نیست + در مهر و وفا چنانکه بے بایه نیست + در باغ
 زمانه گل بے هست ولی + آن گل که از دیو بے وفا یاد نیست + و قلههای جبال و از بس سر سبزی سر بر
 افلاک افزوده و در من کوههای اوز غایت نزاهت پای طرآت از جبین حدائق مدد من لطافت
 کشیده و لطافت آینه که از جبال فرو ریزد و غلغل در عالم انداخته ریاضی آتش چو گلاب هر طرف گشته
 روان + خاکش در زمین جنت آزرده نشان + گلزار وایست نارسوستی کلیم + بادش بمثال نخل روح
 روان + حاصل انوار آنکه در نزاهت و سر سبزی باغ و صحارای و جبال در لطافت هوای منقول اربعه در
 کمال اعتدال چون کشیده جاش و دیده نشد بلکه کشیده نگشته طبیعت در حبث مجوی چون تو طلی کرده عا
 مثل تو کس ندیده و نه از کس کشیده + در شهر و اعمال آن عبارات عاریه بسیار است از جواب سراج
 که اکثر آن اقلان چو آتشیا است متشابه به موت و حیرت و ایوانها و غرافات و مخارجات مطبوع بدائع
 هر چند در بیان آن سعی نموده آید میسر نمیشود و نمائش آن از بیرون سجد نیست که هر کس را که در نظر آید
 اول گشتت بخیر بدندان تعجب گیرد و در غراب آن حیران ماند اما درون آن مقدار بیرون نیست مگر
 اسلوب و کوچهها و شهر تمام فرمش سنگ آشفته کرده اند و اهل حرف هر کس در گوشه خانه خود کار میکند

در پیشانی

و جمیع شهران کثیرت شهرهای کلان برابری میکنند و افزون که سید است پاتی و به و توب و گیسای
آل و بالو تمام فو که می باشد و شریف خوب میشود و فو که دیگر شرف گور و عاب آثار و حایه پست و در شهر
از عجاایب احوال کیست که در کشمیر توت بسیار باشد چو که از برگ آن ابریشم میگیرند و از حد
در رسم نیست بلکه بیست و دیگر سیوه در وقتش سجده بسیار میشود که رسم خرید و فروخت که دست
بلغ دار و غیره یا نذر یا براند و باغات او و یار نیاید شد و از گرفتن فو که کسی ناسته کردن رسم
نیست تخم نمائند که اینها کلام میرزا حیدر است نهجی که در آن وقت بود و نوشته میوه که در وقت انباشت
بنو و در سلطنت سلاطین تیموریه بعضی حکام مخصوص ظفر خان همه گسسته و سجده و افزوده که
بهاکم دوایا میرست چه جای نسان و ابریشم مستعمل از توت که نوشته اند احوال بحسب ظلم
حکام بود وقت شده و آن توت که خاصه کشمیر بود بسبب و فو از قسام توت دیگر که بهتر از آن شده
است نیز بریم خنده و سمارت قدیم بطریقی که خدمت میرزا نوشته اند تخصیص عمارات
سلاطین بمشیت سابق نمائند و صورت بازار اقبالیه عطاریه و صرافیه و بازاره در وقت ایشان
کست بود و صباغه که بازار رنگرزی است تشریف و متفر و نبود و بعد آن برودر و دهور طرح جدید گرفته و
از تجاها بنا بر ظهور نور اسلام و غلبه دین را سخ الاحکام نام نوشته اند و نشان نموده مگر در موضع تاریخی
و یکدو جای دیگر علامت چندی ویران برای عبرت اهل خبرت تا حال موجود است همه عجاایب
غرائب این شهر با تفصیل بگفتار در خلاصه این کتاب مرقوم میشود و انشا الله تعالی بالجملة خلاصه
کشمیر در لطافت آب هوا و ترهت و صفات و جمیع بلاد معموره عالم محتاج با ثبات نیست اسن
آرام و از زان غلات هم بهین درجه بود و هر چند از چند گاه بسبب کفران نعمت مردم خودش
رو ببقعنه و قسا و آورده اسن و آرام و از زان رخت ازین شهر میر برده گو یا مصداق این آیه که کشمیر
و ضرب الله مثلا قریه كانت امنة مسلمة یاتیهاز قریب انما من کل مکان فکفرت بالانعم الله
فاذا قها الله لیس الحوج والخوف بما كانوا یفشیون گردیده است اما از فضل جنیل خالق به
عدیل رجا و انقت که عاقبت متوطنان این شهر به عفو و رحمت کردگار مقرون گرد و عجاایب
الفقر حضرت بابا نصیب که از اجاید شایخ این شهر اند و راول رساله منقبت خلفای اربعه بمشیت
رباعی در احوال این بلده و سالکانش مرقوم فرموده اند و آنرا منسوب بحجاست شیخ الشیوخ شهاب
الحق والدین السهروردی قدس سره نموده انشا الله تعالی مقرون به صدف خواب بود آن
رباعی نیست رباعی که ان کشمیر ساکنینا و جنات عدن هم المومنین و کتب الله علی ما یبایا

ساکنان کان سن لاسنین + درین صورت اهل این دیار از فضل پروردگار نفس سیران بزرگوار
طرز رسیدی دانند چون رشتی از احوال محل کشمیر مرقوم کلام بیان شد وقت آنست که شروعی اجمال
سبادی خالات سلاطین بنابر طریق ایجاد و احوال اچهای منو بسبب اشتداد قرون و بعد دور و
عدم ترتب نامده در نهایت اجمال نوشته شد بعد آنکه نوبت ظهور اسلام رسید تفصیل حالات را که
مشمک و قلع غریبه است ضروری خصوص احوال حضرت سادات و مشایخ کعبه شیع اسلام نظم نمودند
و علت فائده تخریر این کتاب آنست قسم اول در ابتدای بنای این صوبه و سلطنت بعض اچهای
که درین شهر حکمرانی کردند و مورخان منو و نگارندگان کارخانه هست بود در تصانیف خود چنین
آورند که کشمیر پیش از عمارت سنی هزار نام داشت سنی نام زرت و سر حوض کلان را گویند گویا عالم آب
بود جایی بر آمدن نداشت و در میان آب جلد پیونام دیوسه آدم خوار سکونت ورزیده علم سطح
و تعجب به افراشت اطراف جوانب آن سیر کرده هر جا چیزی می یافت برده خورده ویران کرده
سعدتی برین منوال گذشت اتفاقا کشف نام عابدی سیر رانج که تعقیده اکثر منو دینیه بر سر است
و قتی زیارت معابد میرفت بگو به سمیر نام رسیده آن ولایت را خراب یافت و در تحقیق و تخفیم
سبب آن شتافت مردم اطراف گفتند که جلد پیونام دیوسه در میان سستی سر که از انجا بر آمده
مردم را می کشد و هلاک می سازد کشف بر آن حال مردم بدو آمد و هزار سال در موضع بودن که
مکانی مشهور نزدیک بهر پورست عبادت کرد و جهاد یو که با صطلاح منو پیر و در کار را گویند اکثر
عبادت و ریاضت و بر حرم آمد و مدعاے او را پر سید و شد عا و دهم شر جلد پیو که در جهاد و روشن
و بر سهار که از کارکنان با اقتدار از جهاد پیو ندیدفش فرستاد و بشن تا صد سال با جلد پیو جنگ کرد
بنابر شدت آب کثرت سیلاب و ستم و نیافت آخر الامر علیه انگیخته در نواحه باره موله نختی
از کوه را کنده بدر رو آب بهر ساینه زمین مسطح شد آن دیو را بدست آورده بجان کشت و مکانی
وسیع از آب خالی شد ظاهر گردید و مسیتی کشمیر شد زیرا که سیر نام ن کشید و ختلاف السنه تیر گمز و از بعد از آن
شن منو بر پهنانرا از طرف جوانب هندوستان آورده در آن مقام صورت تراعت
و عمارت ساخت و طرح آبادی از هر قسم اندخت اکثر بر عقیده آنست که نهی صورت بعد طوفان
حضرت نوح پیغمبر و اقصیه علی بنیاد علیه الصلوٰه و السلام از آن وقت باز کشمیر عمارت
یافته با جمله این مردم زمین قبایل و اولاد و زیارت بهر ساینه را باب جمعیت شده اند و همواره مشغول
عبادت و ریاضات خالق البریات بر طبق آئین خود بودند و میله بدینا و لغات فانیه نمینورند

[illegible]

مآبہ کی غیر ضرورت در سید کی پڑاؤ میں غالب

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

بلوغ حکومت رسید چندی بپایان رسید و نظم و نسق گذرانید از هر دو در او حجاب با عیبه از هر جانب
 گسری کردن و فتنه بطول انجامید تا آنکه بزرگواران و کورین شهر موجود بود و گذشته
 شد پس از انقضای عهد سلطنت آن بقعه یازفک یکم طالع با نژدان که درین شهر باقی مانده بودند
 شد یعنی مدیسی هفت نفر از نسل پانژدان بنوبت لولای حکومت بر فراختند اما بتجیر احوال ایشان
 برخیزین نیز داخند تا آنکه نوبت بر اجه لونا نام شخصی از طبقه راجه رسید راجه لور بر سر ملک راجه
 نشست ایام ظلم کوتاه نموده قلعه لور را آبادان فرموده و لولای بضم لام با وزده و فتح لام ثانی برگشته
 مشهور است و کما راج که در آنوقت شهرت داشت و عموره بود در گشته به حکومت رعیت پروردگار نشست
 گسری بر سر رده در گذشت میگویند که در عهد لولایست کاست شهادت نهاده چهار صد خانه بوده
 راجه کشن نام پیش از فوت حاکم شد و در آنکسیت ورق حکومت چید و رفت راجه کلک
 پیشش حکومت نشست کلک در یکلاف عربی لام زده و کاف و هم فارسی و نون زده و ال مفتوح
 درای زده کا کایور و کته سوه استمور ساخت و بای تخت نمود این زمان هر دو مکان از دوات مشهور
 و بنا کرده دست در انداخته ماسه ایام حیاتش کوتاه شد پیشش راجه سندر را بول سین مضموم
 و نون زده و ال مفتوح در آورده بر سر سلطنت نشست و در ایام حکومت دو موضع آبادان
 کرد یکی موضع سوه و دوم شور و نام و وقف مختاجان ساخت غیر از یک ختر و عقل و حسن و
 جمال و اقلام کمال شهره اتفاق بود و آوازه او را شش تقریباً طهار سوداگر می که جواهرت مخرجه بود
 بایران توران سیده بهمن سفیدار که در آنوقت فرمانروای ایران دیار بود و خجاستکار و حکیم
 جاباسته الرسال نمود راجه سندر بعد استرضای دختر بانفاس معتبره و اسمیره حکیم وانه ایران ساخت
 بهمن سفیدار چند سال طبل عیش و عشرت با سکه طوره بنوخت آخر الامر بنا بر عداوی و بغلب
 لولای مشیر برادر زن ملک خود را در باخت بعد چند سال لولای هم سندر رسید چون سر رشته حیات
 راجه سندر که فرزند و نه نشین منظم گشت حکومت به جای دیگر منتقل شد راجه که در هرات و تخت
 حکومت را یافت سندر که از ارباب تاریخ نوشت موضع استیبل موضع گوهر پوره مشهور
 بشور و آبا کرده دست و این هر دو موضع به فقر آبخشیده در گذشت و راجه بسرن نام
 پیشش را جگایافت بجوی سرن آورده اوست و برگشته آودن ازان آب آبادان شده است
 آنا نیکامی و رعیت پروردگار نامت ندید یا دگار بود ایام سلطنت بسیار به شورش و گزند
 محال نیکامی با جل موعود در گذشت اجه چنگر پیش بر حکومت خورده بدستور پادشاه

در این وقت

در این وقت

باور نام نهاده و در لذت جسمانیکم و تون
 بنظیر بود و راجه سحی از این پس برسد
 بی آبا و ان ساخته و ایام حکومت بنیض و نش بر خفته
 سوگ نام برادر زاد و که پیش کوشت تصرف ملک کرد و
 رده ملحه سیر تیر کرد و دست شهپرست که کشش با غلظه زمان و انجا
 سمور بود چون مشه ز ندی مذمت و طرافت نبود و مذاسب مختلفه سال کرده هر جا تعلق می نمودند
 اکثر ولایت کشمیر و بران گشت راجه بدو از دست متعلبان عاجز شده و قلمه لار از نو و اختیار نمود
 و ببادت مشغول شد فرد کافر و ترساجو و گبر و من و جلار و نو آن سلطان الترم راجه حاکم سیر راجه
 اشوک چند گاه ملک سس کرد و دفع ظلم نمود و از سر نو آبادی کشمیر صورت پذیر شد فن کیمیاگری و دیگر
 علوم فراوان میدیست حتی که در ستمی چندی مواضع را ملی مانوده بحیث عبادت هنام تا باره مولی میر
 و ایام حکومت بستان تمام سیر بره یار و از هندوستان نیز تخیل نمود و از ان سرزمین مردم لیل
 حرفه بولایت کشمیر ساید تا زمان او در کشمیر بندوبست کاهنجات ملکه بنود و تدار تعین خدایات
 از مخترعات دست یابی بحیث تا دوستد سور ملکه شمر نمود و عبارت دیوانیست و دوم برایی بنیض
 بیت المال که متعارف بنجان سامان است و سیم بحیث محافظت آملکه که دار و فرقه خانه است چهارم از
 برایی سرداری سپاهیان که غنشی است پنجم برایی استنواب و طلب مشورت یعنی وزارت ششم
 برایی تقسیم خیرات که الحال او اصد گون و مقیم برای سزادلی سپاهیان که نقیبت این راجه در درستی
 و درستی علی احسان رعیت پروری مثل بود حکایت مورثیک از و خیرات خواسته او قبول نموده آن
 زن بصورت دیوی ظاهر شد تکلیف گوشت آدم کرد و او بعد امتحان صدق او دست باز داشته بشاوت
 او در مشهورست اکثر سواد و تاجا نه با کمال زینت و نکلف و دیگر اکنه زیارت گاه هندو دنیا کرده او است
 راجه و مورد اراد او راجه اشوک فرمان منتهای ماکشده و بیادست و زهره شهر بود و میگونی
 دو برین با او دو چار شد از و طلب چیزه نمودند راجه گفت تا از بهشت غسل کرده نیایم برست
 به کاری که کنم گفتند آب بهت را با ما بخامد اگر در ساعت چنین کردند میزد که دریا و بهت در
 پیش راجه است قبول نگرد و روان شد و گفت مسافت ماه بهت بسیار است شما سحر کردید گفتند
 اگر بر بیکروی نزاردای بد کنیم تا بصورت ماری خویش شد از راه بیم جان دامن می شد و بهمان
 گفتند ما آنچه گفتیم بر بیکر و دیگر و دیگر که باشد که تمام فلان کتاب که در بیان خرمشیا و او عیه است

این کتاب
 در تاریخ
 هندوستان
 است
 و در
 تاریخ
 هندوستان
 است

این کتاب
 در تاریخ
 هندوستان
 است

یک روز پیش شاه بخاند و شمارا بشنوازد باز او هم می شود والا شده فرستید کسی بهم فرستید که آن
 کتاب که تمام مکرور در پیش راجه تواند خواند راجه مار شده ماند و بود و در نام کریمه مشهور در جاسی
 پست و بلند و رز و یک شهر وقت آباد کرده و ست گویند که آن مار در آنجا ست که گاه است
 مردم آنرا می بینند و التهمه حاکم الراوی و الداعی سلم پس از و سه برادر شرکت حکومت انده اند
 راجه اشک بر گزیده شکر و نه بنا کرده و ست ساکن آنجا بود و بعضی با بجای شکر و نه ذکر که ده مشهور
 در بر گزیده لار که نزدیک شهر نوشته اند و هم راجه رشاک که زبهم پور آباد کرده او هم در آنجا می بود
 سیوم راجه رشاک کاش پور ساکن و ست الحال از شهریت بر آمده و ده متفرقه است و چون نبوت
 بعد از او بر ستانده اند راجه ابی که تصرف ملک یافت ابدین هم گویند قصبه پور در بر گزیده با نکل آباد
 کرده و ست در عهد او چند نام بر مبنی که صاحب تصنیف بود از هند آمده بر بنیان از آنجا بر مان
 منسوب ساخته از اکثر عبادات برستی معجزه با مان شد و این بعد فوت راجه ابی که من متصرف
 راجه کشن نام شخص از قصبه دیگر ملک گرفت رافع خلق آمد و مدت سی چهار سال تصرف لایق
 کشن داشت پس نیت او خلایق بحال نماند میگذاشتند و همین که در نیک بختی او چندین انشل او
 راجه رسیدند چنانچه در بیان خواهد آمد اول راجه پهلوان که پنجاه و سه سال ششاد حاکم رعیت
 پرورد و در و کان مروت و احسان بود و بعد آن پسرش راجه اندر رحمت آمدت
 سی شش سال با او گزینی گذرانید پس از او راجه برادرش نام پسرش سی سال تصرف ولایت
 کشن بطراف هند بود چون از حکومت میفتانند راجه پهلوان پسرش تاج حکومت یافت با مروت
 صاحب سخن بود و در علم و سیاست و تمام دشت و باصناف علوم خصوصاً شعر و سخن شتغال
 می نمودت حکومت او سی و پنج سال بود با جلای طبعی و گذشت راجه اندر این پسرش قائم
 مقام شد بنیابت میداد که بود و در عهد او ساحری طلسم ساخت که او هر اے دید و او را کس
 نمیتواند ازین راه در خانه نماند و مردم در آن روزها که در آن راه می رفت چنان این خبر بر پادشاه رسید
 و خبر و تمام مصلحتها را در آن دوریان سخت و آن ناپاک بجا که از آن حکومت راندختند راجه نیز
 پسر همین بعد غزل برادر حکومت نشست بر بضم با و سکون زامی زده مشغول آبادی ملک شد
 و در قصبه چکر که و فخر حراج ست میبود و آن قصبه آباد کرده و ست و قضیه تفریح پوشاک نیز
 که اند چکر و منبر مقصبه چکر زیور اگر وید باعث خرابی تمام ملک و نتیجه بیداد و ظلم و فساد و بقرع
 اند و عهد او و درت حکومت او سی و نه سال و نه ماه است اجمال آن قضیه در احوال حضرت

ایشان خلیفه الرحمن تقرب مذکور زین انشاء الله تعالى نوشته شود و راجه سده در دست
حادثه در سمره شیراز بود و در موضع بجارده رسید و از آن حادثه محفوظ مانده بعد از حادثه مرد
جمع شده آوردند و بر تبه حکومت رسانیدند بر خلاف بدست بر صفت حسان و رعیت پرور که نمود
و خود را بر السله خاص نام ساخت پس از حکومت شصت سال از میان خلق غائب شد و وقت
راجه آوت پلاس این پیر سده بجای نشست و قدم بر قدم نهاد و با خواست و رعیت
پرور که بدرجه کمال او و هرگز پادشاه در دواوست حالا بنیل مشهور است که یکس از مومنان
معتبر است سی سال هفت ماه حکومت کرد و گذشت راجه هرگز کل سپهر اوت پلاس بجای
پرشت و مدت شصت سال حکومت را در راجه بشکل سپهرین کل شصت سال سلطنت
درشت و مدت و اوقات را بر تفسیر و آبادی ملک گذاشت راجه مهر کل سپهرین کل
کلیج حکومت بر سر نهاد لیکن خونریز و سفاک بود و انواع جور و ستم و انعام من از دست او
بر و دزدان رسید و در حین کندن جوی کند کل سنگ بر آید و هیچ چاره بر نگذاشت مردی متبر
گفت اگر زن محصور است بر آن نهید بیجا کرد و هر قدر که زنان دست بر آن سنگ ساندند بیجا
نشد باین تقریب هم خونریزی بسیار کرد و مردم را بر تبهت اندم غمت رنجانید و قتل رسانید
سورخان و شمار مقتولان مبالغه زیاد می نوشتند القعه بعد قتل و خونریزی بسیار زن
کووندگری دست خود بآن سنگ رسانیده بیجا کرد و آب آن ساخت متاسفانه نظم و تعاد آن
سفاک نه بر تبه است که بقیه تحریر آید بلکه تحریر انشاء آید و خبر باره تسخیر رانده بقریه که در توابع
مشهور است تا کمال دیت رسید و انواع ملامت و اقسام و ایات مسخر نموده وقت مر حبت
از آن طرف که کوستان از بالای بلند پای فیضی نژاد و در حین انقاد نیل آواز می کشید که
بلبلش خوش آمد بفرمود تا صدفیل از آن بندی نوبت نوبت بزیارند و نهند که با و از آن ها خوش
میتد انواع نوزدهستی و پنج شهرت محقق نمائند که حکایت دقت راجه کل تقریب بین صورت
راجه سنگال و در بهرند و از آنجا بخشی نشین و تصرف جزا کرده راجه آنجا را قبل آمدن
کسی از شورشان چند مدت نگذاشته واقعه که از میان گذشت عاقبت کار که ظالش کمال رسید
بر و در منصفی گرفت که علاج احدی معین نیامده از راه لا علاج آتش فروخت و خود را
در آن سوخت مدت حکومتش هفتاد سال بود و خلفه الله علیه القوم الظالمین علیه السلام
سوزان بخند با سپند و آنچه کند و و دل در دست راجه زناک نام سپهرش جای پذیر گرفت

و بر خلاف پدر او عدل احسان داد و در نیکی و داد گستری بجشاد و مراتب رعیت پرور را میفرمود
 و در عهد امجدی زنی بکوتی نام که در فن جادو و ساحری بظنیر بود بهم رسید و با انواع ریاضت و ذکر
 گردید با خواهی ارباب عناد و سحر و جادو و مال اجد و روزن فرزندش را بجان کشت غیر از یک نفر
 که حال بود زنده نگذاشت شخصت و سال امام حکومت اجد می نویسد راجه اندکنت نام پسر
 از زن اجد زنک که حال بود متولد شد حکومت این ولایت بنام او تقرر یافته باتفاق ارکان دولت
 جزایر امور سلطنت پادشاهی بود سی سال پادشاهی کرد و راجه گماند پسر اجد بود و سلطنت رسید
 تا مدتی حکومت اند و رفت راجه و سن پسر پسر پسر حکومت استقرار یافت مردی وانا بود و وانا پانز
 بنایت اگر ام و عراز می نمود و در فن علوم و زبان سنکرت پرشی و کشته پنجاه و دو سال حکومت
 کرد و گذشت راجه بر نام پسرش قائم مقام شد و سلطنت با و انتقال یافت و مدت شخصت سال
 بعد احسان گذرانید راجه اچ نام پسرش بعد از و بر سر سلطنت نشست مدت شخصت سال
 رعیت پرور و حکومت و رحلت گزین شد راجه گماند پسر اچ تاج پدر بر سر نهاد و سرور
 و معابد و تاجان مای بسیار ساخته از بنج و دیو و شهر بالا و کوبه الآن از تخت سلیمان گنبد
 علی بنیاد علی و صلوة و اسلام بنا کرده و ست از زبان بعضی سلاطین سمعوت که یکم گنبد
 حضرت سلیمان آخرین کوه نه نشست ابتدا به تخت سلیمان می نمود و در بعض کتب مرقوم
 است که تخت سلیمان پیغمبر علیه السلام اکثر اوقات در جبال خراسان سیر داشت و کشمیر هم داخل خراسان
 است و انکم عند الله راجه بطور شخصت سال و شخصت روز و حکومت داد و در گذشت راجه
 کو کرن پسرش حاکم شد و تا مدت پنجاه و شش سال سلطنت کرد و گذشت راجه بر نام از زن کو کرن
 بجای پسر نشست مدت سی و شش سال بجای آمد و و جانیان گذرانید راجه جد ششم
 بانده پسر اجد برانند حاکم شد چون کور چشم بود او را زبان هندی انده میگفتند معنای از باطنی
 راه ظلم و قسط و فتن و فحور بسیار نمود و حیاء چشم در ظاهرش نبود چون ظلم و تعدی از حد گذشت
 مردم طرف مقتضایین ولایت قدم برداشتند و ارکان دولتش با مردم سپاه
 اتفاق نموده قصد حاکمی دیگر کردند آن کور چشم چون این را بشنید با چند کس مقرب خود
 بهندوستان آورد راجه انجا ایستاد بنده نمود و بهانجا و گذشت چهل و شش سال حکومت
 کرده بود و از راجه گنده بیست و یک راجه تا مدت یک هزار و چهارده ساله پادشاهی
 بودند بنام این کور چشم ظاهر و باطن سلطنت از نسل انجا یافته و اصل کلمه اتفاق نموده

یکی از اجداد راجه کبریا حجت از ملک الموده برنا بارت نام آورد و بگفت این ولایت نشانیدند
 راجه برنا بارت تا مدت سی و دو سال پادشاهی نمود و باعث آبادی و رعیت پروری شد و
 حکومات و ستیگاری راجه اندوه اندر عدل و دادرسی مبدل ساخت و مدتی عام و خاص با بقای
 احسان و بولخت چون حلت نمود راجه جلوک نام پیش ترخت نشست و مدتی احسان
 بهتر از پدر نمود پس از مدت بیست و دو سال که با دادرسی بحال گذرانیده رحلت کرد و راجه
 سنجیر پیش حکومت یافت با اتفاق زرش که ملک شش نام داشت رعیت پروری نمود
 نمود که با فوق آن مقصور نبود بناگاه در حین بختن فزروعات کثرت یافت در غیر موسم خیار
 تنه محصور تا پنجاه روز بیدار بود و مخطوطه عظیمی در شهر روی داد و مضمون اهل البعض بعضی نظم و بعضی
 خرمین خرمین اندوه و انبار انبار غم اهل شهر بر خود گرفته و هزاران نقد و جنس لعل و جواهر داشت به
 محتاجان صدقه داد و با وصف آن اصلاح مخطوطه میخواست که خود را بسوزد زرش مانع آمد شب
 اتفاق همان پاکدامن بدعا داری نویسنده متضرع شده که تیر و عاهدات اجابت رسید مای
 کار مخطوطه بکثرت نبوی صلوات الله علیه سلم استحاب هر صبح در پیش هر کس دو کبوتر حاضر میشد و بهر کس
 که میخواست دفع جوع خود میسوزد و وقت بختن غله ببار کشیده آن معالیم سیرار روی نمود و از
 استدرجات دیگر امری عجیب نقل کردند که در موضعی آب و درختها نشانید و فی الحال سبز شده
 بار و درخت و العبدت علی الروات مدت سی سال حکومت اندوه اندر نگریش پیش آمد چون از سل
 او کسی نماد راجه سچی ملایم حکومت برداشتند و از اکابر زاده های شهر را و منسل بهای و عده
 بود غیر از منسل راجه مذکور سچی ملایم مدت بیست سال حکومت کرد راجه بچند نام پیش و انشین شد
 و بر خود صدست نام بسبب تفسیر کند کرد از احوال و امور خان عجب حکایتی نوشته چون
 خالی از سبانه و غرائب نیست تاجر بر سر آید وزیر منور بر همیشه میگفت که تخت انجیب من است
 راجه پاره سعایت مردم پاره بخدا گواست زیرا که سر شمی زاید با و میرسانید نه بهانه حبه و جذبه
 خانان و وزیر را بدار کشیده مدتی بر دار بود بر پهنی برآمد و بر جبین و وزیر بردار کشید و نگاه کرد
 نوشته بودند که پادشاه خواهد شد تعجب بر بر من رود و او که الحال چه صورت پادشاهیت بهر
 مال بچندی بر پنهان آمده و حضار او را جمع نموده کلان تر آهنگار و زنده شد و رفته رفته به
 سلطنت نشست و بسبب بعضی تاریخ نویسان هند ایراد این قصه را تکذیب نموده نوشتند
 که بعد از شش شدن وزیر منور بر دار راجه مسطور را مری بهر سیده جهان در گذشت چون فرزندان

داشت اعیان دولت یکی از اولاد وزیر نورسلطان بودند را جباری نامی
 نام داشت که بسیار بیدار و حسان سلوک با مردمان کرد و در نظر فرمایات ملکی حسن تدبیر و در ستر
 پس از آنکه تاسیل و تبرک پادشاهی شد آهوی پوشیده بدر رفت تمام این قصه در صل
 تاریخ مذکور است و از عتقاد عقل و در باجمعه مدت حکومت اجمعه پنجاه و هفت سال و از زمان
 راجه باستان این اجمعه شش نفر بود و در جمعه به بنیر و اجمعه نوزده جدید حکومت رسید گویان میب
 نام داشت مشهور میگوید این راجه میگوید این مورخان کشمیر در احوال او عجب امور غریبه تعریف کرده
 از آنجا که اینک اول حال آواره داشت او بار و ختمال بود بجاالت غربت کمال است در ملکات رسید
 در آنوقت اجمعه زادهای عالم برای خوش نگاری و خضر راجه خطا که شهره حسن مجال بود
 در آنوقت شش تاجی مرصع بر سر راجه میگوید این وصف نعال پریشان حال نگارنده داشت
 در میان آنها باران بونور تمام تقاطع نمود و همه را ازین سبب ترور رسید ناگاه در عین بارش
 از میان آنجا عده اینچنین مخصوص بر سر راجه میگوید این سایه گستر شد و موجب تعجب حاضر گردید و خضر راجه
 خطا چون اینحال دید از میان آن همه اجمعه زیاده میگوید این را پسندید بسجود و تمام کارکنان
 پدرش بگوشت و راجه کشمیر سزاوار گردید و در عهد خود منم کشتن جانوران کرد و صیادان را از تعصبا
 را وظیفه نفر نمود تا طمع در کشتن جانوران نکنند گویا عین این شعر کرد و شعر ترک جیوانی به
 حیوانات جان بخشید و خورشید را محروم میدارند ازین دولت چرا میگویند که راجه
 قصد تخیر و دستمان نمود تا بسورت منتصرف شد و بنهاد کشتیها نشسته قصه خبر از کرد تا دست
 سه چهار سال بعد از احسان حکومت عجب غراب بسیار بظهور آورده و در گذشت زمان
 احوال ملک گیری و سایر بر و بحر اوسیا لغها نوشتند که قابل تحریر بلکه عتقاد نیست العبد علیه
 پیش از اجمعه سر رسیدن به تخت نشست و مدت سی سال حکومت اند و تمام مملکت پدر خود را
 بحیطه ضبط و آورده در رفت این راجه را دو پسر ماند یکی هران اجمعه و دیگر پورن اجمعه هران
 به حکومت نشست و پورن اجمعه وزارت اختیار کرد و در میان اینها چیزهای عجیب و غریب
 گذشت راجه هران مدت سی سال و دو ماه حکومت کرد و در گذشت چون از سن اجمعه هران
 نماند که کشمیر حرج راجه بکاجیت که پادشاه ابو حنین مانده بود آورده و در آنجا که خود فرستاده
 کشمیر را در ضبط خود در آورده و بعد از مدتی مدید برهن جابرکت نام از کشمیر بخرید و اجمعه بکاجیت
 رفت راجه بود چندی برهن را و قضا ناساخته فرمان حکومت کشمیر بر سرست و بر کفر و فیض نمود

و غنمت کرد بهمن موم دار بطن رسیده به ستور قاصدان فران بابل شهر رسانید چون بمشهور
 مطلع شد نه بخت بهمن رجوع نمود و سر حکومت بکوشید و شتند رعیت پروری و ملک را
 بسیار کرد تا ایام حیات بکرامت حاکم بود چون خبر فوت راجه رسید بهمن بخت به نیارش کشید
 هر چند که راجه پسر رسیدن بکرامت محضرت خواست و ملک بکرامت گذشت قبول خاطر
 نیتقاد و رفت مدت حکومتش چهار سال نه ماه بود پسر ورسلین بن پور بار بر سر سلطنت نشست
 میخواست او جین پای تخت راجه بکرامت را بتصرف آورد باین قصد برادره بود که خبر فوت راجه رسید
 بعد از آن ولایت دیگر گرفته و پنجاب به تصرف خود در آورده و کشمیر آمد نشست و سه سال که لشکر خود
 معمور دید قصد تخریب هندوستان کرد و بر راجه پسر بسیار تسلط نمود و در او جین و مالو دفته
 تحت بکرامت در خاطر آورد بهیت بهیت اقلیم را بگریه و پادشاه بهمنین در بند تعلیم کرد
 چون پسر سلطنت تمام غلبت محبوب اعدا و بد مخالفان تیر و ترکش خلع کرده و او را خلاص ساخته
 بر سر تخت پدر نشاند و تنویش شهر بوسه کرد و باز مراحت بوطن نمود و بجا قصد بنای پای
 تخت و داشت سورخان هندو نوشتند که با شاه غنچه در نواسه کوه ماران خط کشیده و دید
 سافت چهار کرده بفرمود که سماران بنای عمارت و آبا و اجداد را بنیاد سازند گوشتی و شمشیر
 خانه تعمیر نمود و سوی عمارات امر او و زوایا و سائر مردم که از حیطه شمار بیرون بود چنین آوردند
 که در آن عهد چون کشمیر و قندهار آبادی و کثرت خانه ها و پیش نشان نمیدادند نامش سری نگر بنا و بسبب
 حادثات متواتره و آفات متکثره خصوصاً و اقعه زلزله که بکل محل خود مردم کلاس حیرت سالک میگردد
 اکثر اطراف و بویران و در آن همواره کوی که با ککل بهمن خود بهیت مستحارست ملک و مال
 جهان نتوان کرد و عیاد و بدان - الانفس شهر سمنی سری نگر که در تعمیر و آبادی اندامان شهر است
 ایوم معمور و شهر است حاکم نشین رآب بهت در میان دارد اگر چه طرافش منهدم شده است
 لیکن اصل شهر بجا است القصه راجه مذکور بجهت طغیان آب بهت که اطراف سری نگر خراب شد و
 سداوه پوره که ویرانه بود بر پا کرد و پل عظیمی بنا نمود و مدت سلطنت راجه شصت سال بود چون
 ایام حیاتش با خبر رسید پسرش راجه جید شیر بر سر سلطنت نشست سی و سه سال سه ماه
 حکومت کرده دست از تصرف حیات خویش بغشاند و راجه بهمن پسرش به حکومت نشست و تا
 مدت سه سال تصرف ولایت کشمیر بود چون از میان رفت حکومت برادرش راجه زیادت
 درین ولایت جاری بود و بر تخت میگفتند بنایت شجاع و با جود و خیرات فرو خرم از جود

نان بر سر خوان و گران + روزی از بر خور و گرچه صفت در یاست + بود و دار الشفا و مرضا مخرج
 اوست این آثار خیر میگذاشت عمرش بعد سال رسیده بود و محقق نمائند که ظهور منور النور حضرت
 الاولین و آخرین علیه الصلوٰه و السلام در زمان او بود و هجرت نبوی صلی الله علیه و سلم سبب
 تارخ عربیت بود و صد پنجاه و هشت سال از ایام راجه زیادت و افتشده چون عمرش با آخر
 رسید راجه بازن خود با اتفاق لشکر در غاری درآمد که دیگر کسی اثری از ایشان نیافت و مدت
 خود عاید و زام بود و شعر میخواند و کز عشق بیت پرستد + هر صبح دعا میفرستد + پسرش راجه
 بکر مادت بر سر سلطنت پدرش و شفقت و رحمت پدرانه بر عاصه خلق الله و تمام برایا
 و هشت از خدا خواست که کسی در عهد او نبیر و چنین بوقوع آمد و در اعتقیده نیت چون بر حکم به
 سوختن خود میکرد و بعد از سوختن بکنگافستاد و آب گنگا غصای سوخته و بگریخت و بساو
 هوا برفت تا حال به است العلم عند الله العبد المذنب علیه السلام و بیست و پنج سال عمرش بر یک
 هجرت و کم + در هر سه حبایه از شوق او بود و بیست و هشت ایالت او چهل و دو سال بود و بعد
 از آن بر او راجه بالوات نام جانشین گزید و گویند آخر که فنبون و دانش بهره مند شد با سم
 پناوت مشهور شد و از آنکس تمام ولایت کشمیر را گرفته با مضامات قصد تخیل ولایت هند
 نمود چون راه هند درآمد بنه نزار و نه صد و نه که بهندی یک کم لک گویند قصد داد و متقرب
 اراده تخیل و خشن عرض لشکر دیده بود که لک سوار جازه گرفت و بیست و پنج هزار پاسبان بود
 بنا بر بی عزیمت فرمود و موقوف نمود و کامراج تا بر نام قریب بنا کرده و پا و تخت خود ساخته بودند
 شهری آبادان بود و بیست و هشت و بیست و هشت باره سوار میگذاشتند و در عهد حکومتش سوار گرد آمده بود
 روزیکه راجه ضیا نقش کرد گفت از دو چراغ و شمع در رسم گرفت پس آن سوار گشت و بیست و پنج
 کرد و بجا و شمع و چراغ و مجلس آن رده تمام مجلس را روشن ساخت و بود و بیست و پنج سال
 طرح نشاطی در آن بزم انداخت نظم و ذوق تماشای آن بزمگاه + در آن مجلس بزرگان گنجینه گاه
 رخ میباشان غیرت لاله زار + گفت ساقیان بر خورشید یار + راجه از آن سوار گشت و بیست و پنج
 کینزکی گرفته از بطن او چهار پیر آورد مدت حکومت پنجاه سال بود و در عهد و عجایب و غرائب
 بوقوع آمده چون بمبالتنه نوشتند تحریر آن را درین رساله مناسب ندیدم و در عهد و غایت
 و حسان و دست بر بصیرت او پیر کلانش راجه چند راند حاکم شده بنایت محسن و سخنی بود و عجایب
 روزگارش که در عدل و رعیت برادر بوقوع آورد و در کتاب اصل رانده و رنگ مکتوب است

چون اکثر کمالات از قاعده عقل میروند و شکر را نیز از طول کلام فایده ناپید نمادند مهنت سال
و هشت ماه حکومت کرد و در گذشت راجه راجیت نام برادرش بعد از آن جا گرفت و بسیار مکرر
طالع مشی بود و لاجرم بر سر تخت نشست گرفتار آمده بود و رفت بهیت بشارت ده بمطلوعان که طالع جوان آفرید
توی چون گشت افتد آتشی از خویش در جای پیش راجه للتاوت نام برادرش بر تخت نشست
بنیاد دولت و رعیت پروری نمود و پور را که در آن وقت ولایت بود پای تخت ساخته و بسیار
افزود و خراب کرد و برادر خود را بتیمیر آورده و بهندوستان و پنجاب کرد و هر بار راجه مقابلش میشد
منعوت محکوم ساخته و ولایت دیگر میرفت میگونی که گجرات کالان بندر سورت و نبار و کن
و بنگاله و سراندیپ را تسخیر نموده بعد از آن ولایت رفته با والی سنجار جنگ کرده و غالب شد و
سجنا و قنقنه از راه بهت بمشیر آمد و عمارات عالی ساخت و موضع پر سپور ساخته و دست
آنجا بستن از یک تخت سنگ پنجاه و چهار گز قائم نمود و راست گولایات تحفه و هدیه بسیار آورد
بود و کیمیاگری را آتش نمانده با تمام طلا و مس ساخت و خرج سمارات و لوازم سلطنت میکرد
هر عمارت را کم از کم تو لچ طلا صرف نمیداد چون راجه بنگاله عهد شکنی کرده بمشیر آورده گشت
کسان راجه بنگاله بدیاس فقیر آورده در شهر سرے نگار قامت نمودند پس از مدتی دست لغزت
راجه کشمیر شکست شهر را آتش کشیدند و دهبا کے بسیار دیر ویران نموده اند از راه سمر للتاوت
با جمعی کثیر طرف شمال کشید و گوشه گیر رفته از آنجا پیغام فرستاد بالفعل من خواهان سلطنت
و حکمرانی میتم بیکه از پسران من بجای اختیار کند پس کارانش کو ساند حکومت کثرت حکومت
للتاوت سخی شش سال و هفت ماه بود و کیفیت مردن للتاوت مرد و اختلافت اکثر میگویند که
از کمال انفعال خود رانده سوخته پسرش خن اثن بدیکه بظلم جمع نموده بکار آسے بد صرف کرده تا بهت
روانده سال حکومت کرده در گذشت و راجه شکر نند بن پیرانند بجای او بر تخت نشست هفت
سال حاکم بود و از انتقال او راجه پر بهیت بن للتاوتند تاج و تخت یافت و دوازده سال حاکم بود
بعد از آن راجه احباند سلطنت یافت و تا چهار سال حکومت کرد راجه رستکار بن سنکرانند
سه سال بود پس راجه اندامند سلطنت رسید او آخرین راجه های کار کویت مدت حکومت او
دو سال بود و مجموع ایام حکومت کار کوتیان که هفت نفر بودند از اول تا آخر دویست سال و پنجاه و
بیت روز بود تا سده دوم بهیت و نه هجری بعد از آن بخماران انتقال یافت اول بهار حبه
ادیت در این سکه پنهان بسی و زبر خود و سوار بر تخت نشست و مخالفان از پای و رانندخت یافت

قواعد حرب بر عی و پشت و زان حکام ماضی و ظروف طلا و نقره و چینی و ظروف مسی و نیریزه کرد
 صرف محتاجان نموده خوردن آن با سبها کرده میدادند مدت حکومتش بیست و هشت سال
 و نه و سه روز بود چون در گذشت راجه سودر را بر سر یکا مرسه نشست بعد از تسخیر ممالک
 جمیع تمام بهم رسانید و عرض لشکر دید حدیث از سوره و نه تک پایده و سیصد فیصل داشت از
 راه و متوجر حرکت کرده از کجرات تا کن متصرف گردید باز به کشمیر آمده بقیمه عمارات مشغول شد
 و بنیاد کاری بدنامی شهرت یافته در جنگ گاه تیری بر سر رسید کارش را تمام ساخت
 بیست و یک بر بدی کرد و بیدار شد و او بید خوش گرفت ار شد مدت حکومتش نود و سه سال
 هشت ماه و روز دوازده روز بود راجه گوپال در مابین سودر بجایش نشست پراگر ویر نام وزیر نظام
 و پشت تمام خزائن راجه را در مانده بود که آباد کرده او بود و ستاد و کور نام خوش خود را که شاه راج خطا
 داده بود و حاکم آن قصبه گردانید شاه راج کارش آمده و قابو یافته بدیاد کارش ساخت و راجه بجاری
 صفرا و گذشت مدت حکومتش ده سال بود راجه سکت که از برادران عرفی او بود و در حقیقت
 برادرش نیت بر تخت نشست و بگذرد روز حکومت نمود پس راجه سکت که مادر راجه گوپال سلطنت
 رسید چون نظر بر کرد و درت مزاج بعد دو سال خود را مملوع ساخته راجه پارتی بن برخت در مابین تارنه
 راجه حاکم شد و یک سال حکومت کرد و در گذشت راجه جکر در مابین برخت بود بیست و یک سلطنت یافت
 و در میان این دو برادر خلیفه شده و مدت حکومتش دو ماه بود بعد از آن راجه سودر مابین برخت
 بجکومت رسید چون عمل بود مملوع شده که در دوم جکر در مابین برخت شد بسبب اینکه سکت
 و انکر را باعث سلطنت بود و بقیه تقصیر کثرت طالع و انکر مابین جمیع شده و را تقبل آوردند طبیعت بر
 بر نقش پای مور با هستی که از بنحیر فیصل است مکافات تازه است حکومت سودر از اول تا آخر
 و دو سال دو ماه و جکر در مابین بود راجه سکت که در مابین بعد از آن بجکومت نشست و مدت
 او سه سال بود پس راجه المت بن اجه پازنه بجکومت نشست مردی بی باک و ستمکار بود و بوسطه
 تحقیق شیرج بدن شکم مردوزن بسیاری درید و برای امتحان حدیث شمشیر خورد و در امتحان
 و تمام طلم به خلعتی که کرد و مدت حکومتش دو سال و یک ماه بود و بعد از سودر مابین دیگر بجکومت
 نشست درین نوبت یک ماه حاکم بود آخرین ملک خاندان خسارت مدت حکومت این طائفه که
 یازده نفر بود و هشتاد و سه سال چهار ماه بود و بعد از ایشان سلطنت بنجاندان دیگر انتقال نموده
 راجه حبش کرد و یونام مغرب از مقر این راجه سودر مابین پراگر دیو تخت و راج با اتفاق بر مهران

بر تخت نشست صاحب فراست و عدالت بود راه دزدی در عهد وی بر تریب شد که در مردم نذر
 و گناه نشاید و امیگه هشتند و مسافران مال متاع و شوارع و معابر امنون بودند و در تنقیح مقدمات
 و تفصیل معاملات و عجایب و غرائب از وی منقولست مدت حکومتش نه سال بود چون بنابر بایان
 دنیا گذار ترک حکومت کرد زانست و دیوبند امیر و اویسیه خود ساخت بعد غزل از آن سلطنت آنچه
 سکر امیر و بن حشون دولتخت حکومت یافت مدت حکمرانی وی شش ماه و هفتاد و پنج روز بود بعد از آن
 راجه دیور و گنت بجزه آمد و یکسال و چهار ماه حکومت کرد راجه که گنت بن پرگنت بجای
 پدر نشست بنابر بیست و هفت معصب و سخت گرفتار آمده در باره سوله در گذشت و مدت
 حکومت او هشت سال و شش ماه بود در راجه امین بجای پدر نشست و در سنه یافت و پادشاه تخت و در
 دست بود که در آنوقت عمارت و شهریت و شست بود و اختیار حکومت بدست او شد و او را انی نام بود
 چون شکاری از شهر پر سپهر با لشکر گران بر رانند آمد بامداد رانی با جمعیست افواج و خزان و جانفش
 و فتح نمایان نمود مدت حکومتش چهار ده سال بود و آخر رانی از راه شامت نفس سپهر نگه رانی گشت
 که کس ندانست مصراع وای فرزندی گزنیان خصم باشد اویش و بن تا چند کشت سپهرش
 بجای پدر نشست و دیدن عاونه پدر و رانند و شش سر گذشته بر آبادی آخرت مشغول شد حکومت
 او یکسال و یک ماه و نه روز بود بعد از آن پر پون برادرش بر تخت حکمرانی نشست بعد از مدت
 رانی او هم گشته شد بیست و یک برادر و دهم از خود و خونت برنج و چون ترا خون برادر هم سپهر
 مدت حکومت او دو سال بود راجه بهمن بن ابیمن حکومت رسید چهار سال و سه ماه حاکم بود و رانی
 بعد از آن به حکومت نشست وزیر و دارالکها موز سنگ نام حوالی تربیت یافته او بود بکره آنچه
 نام برادر زاده رانی را امر دادند از تخت نشانند ز سنگ ز راجه را پنهانست هلاک ساخت و باز
 تصرف یافت راجه را جوهر بر رانند باغی شده و رانند با داد و اعانت ز سنگ راجه را جوهری بجای
 آمده بعد از آن سنگراج بن ادی راج برادر زاده خود را و اویسیه ساخت مدت و سه سال و شش ماه حکومت
 کرد و از راجه حشون گرفتار رانند و از ده فقر در مدت شش و چهار سال و بیست حکومت کرد و در
 راجه سنگراج بن ادی راج سلطنت رسید و ز سنگ نام وزیر خود ساخت و در بین آستانه بنیر نام
 ترکه آمده باز سنگ جنگید و غل و ولایت راجه انداخت و راجه بر من بدین در گذشت حکومتش
 بیست و چهار سال و دو ماه بود پس سراج بن سنگراج بجای پدر نشست و از مهر بانیهای او را
 اسوده بشند و بیست و دو سال حکومت کرد و ممالک خود و راجه های اطراف در ضبط خود

نگه داشت پس راجه آنست بن هراج به تخت پدر رسید در زمانه راجه بلوهرت رسیده
 بود و دی بکره راج غالب بود بلوهرت متصرف شد راجه با عنایت مادر تنقست سمت اعدا کشتید یک
 کس حسن ظاهر شد چون فتنه کرد و کشتن از آن نود و شش کرد و در کشمیری بمردم انعام داد حکومت او پنجاه و
 سال بود آخر با عبادت مشغول شده تخت حکومت خود بر سپه خود گلشن نام داد و او مردی
 مغفل بود و خزانه پل سیاه شخصی را متصرف شد نگر کوٹ و سیالکوٹ و نیلاب را گرفته بود و در عهد
 ادب بهت بر تبه پنج بسته کرد لشکر بر آن می گذشت مدت حکومت او سی و شش سال بود و
 راجه اسکر بن کلس بجای پدر نشست پای تخت تا شوال اسبخت راجه توپی که از زن داشت
 خود را ملکان نمود مدت حکومت او پنجاه و دو روز بود و راجه پرس بن کلس بعد از آن به حکومت
 نشست و از هر چهار طرف حمله برین برخیزد بود تا مظلوم دست بر چرس ندر و خود را مظلومان
 برسد و در این زمانه اش نزار شعله و فانونش سخت و سیصد و شصت زن داشت و هر شب با یک
 صحبت می نشست بسبب بلاهت بسیار و سفاقت بشمار که در طبعش بود و مردم باز نگر مقدمه البته
 فزید و اندوه او را مغفل ساخت و او از ده سال حکومت کرد و در گذشت راجه باجل با تنصیر
 و انکیان سلطنت نشست و در عیت پرور بسیار نمودار الشفای قرار داد و او ویر و اغذیر بر
 علیان میامید نشست در جمیع عید و غیره بفرمایش جنگ سپاه را شادی می ساخت ده سال
 چهار ماه و دو روز حکومت کرد و بعد از آن دوین که نویسنده راجه باجل بود و وزارت رسیده
 بر تخت نشست و امری راجه باجل را بقتل رسانید که چند نام یکی از امرای راجه باجل از لار
 با لقا کرده و او را مغلوب ساخته و قتل نمود مدت حکومت او یک و یک روز بود و راجه اسکر بن
 گل بن برادر خود راجه که از اندر جدا بود بر سر لکه چند بر تخت نشست از غرائب آنکه پیش از
 رسیدن او به سلطنت نمود و در راجه باجل و راجه رو که هر دو بقتل رسیدند و راجه اسکر بن حکومت
 رسید چون مردم را ترسید و او بود و در حقیقت راجه باجل را از نوهرت آوردند پس راجه متاومت نمود
 نزدیک باره حمله بخار به طرفین روسی داد و مدتی غالب و مغلوب یکدیگر کشیده و قریه حکومت
 بنام راجه که مهاجر بن راجه پرس افتاد راجه اسکر او هم منازعت نمود و بعد از محاربات تو
 باز حکومت یافته راجه که مهاجر برادر راجه را جو را غالب شد و راجه
 اسکر را کشت درین بین که مهاجر را هم تیری رسید و در گذشت و سلطنت کشید راجه جی سنگه
 منتقل گردید و او سی و شش روز به سهرم دیو که در اکثر تواریخ فرس آمده است حکام کشمیر بنام او گردید

محمد شاه جوان را ساختن نمی توان از طاعت آگاه کرد

حکومت راجه کبهاجر بن راجه اسس سپر راجا نشین کرد و محقق نمایند که کاسن نیت نام بر پشته
 تبرج راجهای کشمیر زبان هندی نوشت و راز ترنگه نام نهاد و ابتدا از راجه آگند کرده تا راجه
 جی سنگ احوال اجهای کشمیر کرد مدت سه هزار و پانصد و نود و شش سال گذشتند تا راجه
 پانصد سی و پنج هجری نبوی صلوات الله علیه و سلم نوشت بعد از نقصای این قرون و در وقت
 مگر کوٹ راجه و شرم چند نام در رعیت پرورد و غریب نوازی و مسکین دوستی و سیاه نشانی
 بے بدل بود چون ازین عالم فاسد ایام رحلتش قریب شد سپر خود ملچند نام بر سر سیاحت
 نشانید ز قناد اهل قریب و نظر بر بے پروا است و سفاهت او التجا پادشاه هند و سبک
 انواع محن بر سر آورد و اندک طوفان محاربات رستمابه کار بردند آخر ملچند پاسبی قرار برقرار نهاد
 التجا پادشاهی کشمیر زیر سیهم دیو معروف بر جی سنگ که سابقه راه مراسلات در میان آورده با پانصد
 سوار و اهل عیال بملازمت زیر سیهم دیو رسید ولایت امع مصفاات بجا گیرد و داد و بر آسپ
 سالاری نگه داشت چون مردم مغل بر جنگ سیهم دیو از ولایت آمدند با اتفاق ملچند متوجه
 جنگ جدل شد ملچند ششی تبدیل لباس نموده به لشکر مغل درآمد بر سر دار نشان رسیده
 و بر بالین و خطی گذاشته منمون خط آنکه ای غافل آسایش طلب ملچند سپه سالار سیهم دیو
 سلج بر سر تو رسیده بنا بر رعایت تو ره سپا هر سه بر حال تو رحم نموده که ترانده گذاشته
 بر گشت ملک گیر و چگونه بگیرد اگر این بضعیت بشنوی بهتر ورنه اسلم است و میرا کشت غضب
 سوزان بر سر واران شما به تود همیاست سر و مغلان خبر فرار شده طرح صلح انداخته رفت
 و مدت بیت و شش سال میازده ماه و شش روز حکومت کرد و ملچند با وصف اقتدار نظر
 بر حقوق اجد غایت الحاحت می نمود حکومت با و سلم داشت راجه زیر سیهم دیو
 در سال پانصد و پنجاه و شش وفات یافت هر چند ملچند بر رعایت حقوق راجه زیر سیهم دیو
 مملکت بنام سپر بر می آید و فرزند داشت و استقلال پادشاه بودی داده اما چون خبر فوت راجه
 با طرف شل مردم سپه و کشتوار و تبیت و جبر سر مخالفت بر آوردند و بایع اطاعت از دهن
 امتیاد و فرمان بر سه بیرون بردند طبع را منقص میاخت بتاریخ پانصد و شصت و سی و
 ازین داریقار قدم بیرون کشید و راجه پر سه مات و سفاهت های خود بمانده نه سال و شش ماه و ده روز
 پادشاه شد که در تاریخ پانصد و شصت و سی و شش و نیمه دیو حکومت نشسته ایام دولتش نه سال
 و دو روز پانصد و شش و نیمه دیو بود و راجا کشمیر میرا مانده که هنوز با وجود ویرانه آثار

و علامات آنها موجود است و در تاریخ پانصد هفتاد و هفت ازین عالم حلت گزین شد پیش از بمیه دیو
 به حمایت و ایالت رسید بصرورت سال چند حکومت را بدو برخلاف مرضی خلایق که از سفاکتر
 هر تهم بدو داده بودند تا مدت سال چهار ماه و هفده روز حکومت را بدو یک از انواع سفاکات او
 چنین می آوردند که روزی به کشتی برآمده بود عکس بر روی خود و آب بدید و خنده کرد از آن طرف هم
 خنده بر قاعده انعکاس ظاهر گردید و بر روی عکس طایفه خود را انگشتی از انگشتش بدو رفت و در
 آب افتاد چون بخانه خویش بازگشت مقر باننش ستفاساز نمودند نقل مذکور در بیان او و گفت من در
 اینجا خطیر آب کشیدم تا انگشتی را از اینجا طلب نمایند و قس علی هذا در تاریخ پانصد و هشتاد و
 دست از حیات فانی افشاند پیش از رسیدن وی و تاج و تخت یافت و وزیرش قصد تسلط داشت
 مردمی که صاحب اوس بودند عانت او نمودند از انقلاب وزیر محفوظ ماند و چون بر بهمان را
 رعایت نمود و صاحب اختیار ساخت آنها قدرت یافته طمع تحت و تاج نمودند مردمی که در آن
 شده علیه کرده بر بهمان پایه اصل مانند که اصل آنها گدایی بود زیرا دیو شترده سال سیزده روز حکم
 را نیک کرد و در تاریخ شصده و چهار یک جلش در سید احمد چکدیو پیر حسن دیو بر سر سلطنت مقرر
 شد عامه علما از خلق و سواد و شاکر بودند و بعضی سپاه مردم آزار را متاصل ساخت امر او
 سزایان لشکر به طمع فاسد راجه را از شهر بر آوردند بعد چند سب با شاره و سعی وزیر خود باز مراحت نمود
 و حکم آلبه بر مخالفان غالب آمد و هم را بهر میت داده بدستور قدیم مملکت و حکومت داد و او شتر
 شهره آفاق بود و بحسب تقدیر پدم نام حکمی که در آن عهد مشهور بود و از راه حرام نیکه قاپو یافته بود
 داده راجه را بکشت بدت ایالتش چهار سال و دو ماه بود و تاریخ شصده و هفده عمر و سب با آخر
 رسید و رخت حیات بر کشید و سپروی راز و دیو جانشین شد و در زمان و سب از نسل خندان
 لکچند و لکچند سپه سالار بودند و راز و تنگ احوال خندان که صاحب دولت و ایالت کشمیر بودند
 و سب چند به قناعت گذرانده اند با جلال آورده و مریخ لائق تاریخ شاهنامه ندید لکچند تاریخ نشر
 صد سی و هفت در گذشت و پسر سب پلا چند جانشین شد لیکن راز و دیو از بیم پدم و قلع و سلسله
 رفته متحصن شده و پدم محاصره نمود و از طرفین تادست و در جنگ جلال بود و مار و زوی سوداگری
 پاییزش منقوب به بدید پدم آورده بهماستان مشغول بود که ناگاه پیاده از عقب سر از تن او جدا شد
 پدم راه و رنج گرفته راجه مستقل شده اکثر گردگشا از اسلیم و متقا و خود کرده چنانچه پسر و آن قوم و
 ایشال آنها در عهد او زراعت کشتی و بار برداری می نمودند و رین آنها پلا چند ابن لکچند که

راجا گویش برادر دست خندان بستو با کتیبه برالی کشمیر آورده لکنه لار و غیره در وجه اخراجا تش معرشت
 پلا و چند روز بر وز تسلط یافته و با برنجیان که از دست راجه متالم بودند ساخته با بجمه راجه میت و سه سال
 و چهار ماه حکومت کرد و در سال ششصد و چهل و یک قضا کرد و تمام در پرگنه دیو سر بنا کرده اوست یک
 راجه و دوم راجه و سه راجه و چهار راجه و پنج راجه و شش راجه و هفت راجه و هشت راجه و نهم راجه و دهم راجه
 بر سر سلطنت نشست در ایام ایلالت و پلا چند صاحب اقتدار بیشتر شد و سراج نام برادر سنگرم
 او را اعوانه در قصد راجه سنگرم برادر خود افتاده راجه بعد از او بسیار برادر خود گرفته بعد از کشت
 بلید که مرگه شهرست و وضع سنگرم بنا کرده اوست پلا چند در سه ششصد و پنجاه و تقضای خود برد
 سنگرم پسرش سرداری یافت کلن نام یک از خویشانش سرکشته کرده و شهر را ویران ساخته بر راجه
 غالب آمد و راجه راجه راجه که در دستش بود طبع شد و بجای او خود را مستقل ساخت و مدت حکومت او
 شانزده سال و دو روز بود و بتاریخ ششصد و پنجاه و هفت با داجل پسرش دیو پسر راجه راجه دیو
 بجای پدر نشست و مخالفان پدر را قتل رساند و پسر راجه راجه نام یک از مقران خود را و پسر ساخت
 موضع تاپر و کنار آب لیدر ساخته اوست چون فرزند کسی نداشت پنهان نام بهمن پسر پیرا به فرزند
 برداشت و او را بعد خویش ساخت و در گذشت مدت حکومتش میت و کمال و یک ماه و دو روز و دو
 بود در تاریخ ششصد و هشتاد و هشت ابلش در رسید و بجمه مذکور قائم مقام شد چون پست فطرت
 که اطمینان بلند پرواز بود و امور سلطنت را به انجام می نمود و مدت داد و کمال نام ساحری طلسم دان شبهر آورده
 اقسام طلسمات بر او نمود و تمام شهر را به تخفیه خود در آورد و فلان پادشاه او انداخت قطع
 هیچ سودی نکرد تربیت ناقابل اگر چه برتر نه از خلق جهان مقدارش مدبر و خرم نشود از نعم باران گذر
 عمارت کشته کنشای بهر یورش و مدت حکومت راجه سیزده سال و سه و دو و دو روز و دو روز و دو روز
 راجه های مذکور سنگرم چند و پلا چند و پیرا و سراج و شکر بود و در تاریخ ششصد و هشتاد و پنج پسر خود
 را مجتهدا مقام و جانشین خود ساخت و در تاریخ ششصد و نود و یک بجای دیو ازین دار بقدر پیر و نیت
 و پسر دیو سیه دیو که سراج پرگنه و بن پاره بود حکومت نشست گویند سنگرم چند از پرگنه لار با بجمه آورده
 سری نگر جنگ و استاد او را قتل رسانید و پسر دیو بعد از آن حاکم و کل محل ساحر را از شهر خارج
 نمود و در عهد و گمانا و ختر فاحشه پدر راجه بس نود و هجده سال و دو روز و دو روز و دو روز و دو روز
 نام ترانده اوست هر روز نهایت خوش شده فرمود هر چه چو لب و کرمین بدعت خواست
 ازین بدعت باز ماند آخر با اعمال بد مبتلا شده و مدت حکومتش چهارده سال و پنجاه و هشت

بود و تاج بهشتی بخ رخت حیات بر کشید و پسرش سید دیو بجای او مقر گشت ایام سلطنت او نوزده
 سال و سواد و پیروز و زبده است پسر سالار او رام چند بود و در عهد پادشاه او شهبانم مروکیه از اولاد
 سلاطین سولو و کیر بود اکنون مشهور است سلطان شمس الدین بولایت کشمیر کرده و باعث آمدن
 زن بود که جدا و نور شاه نام مردی صاحب کرامت و خارق عادات بود و مرج مردم روزی گفت
 که الهام رب الجلیل بمن در کسید که از فرزند تو پسر می شود شهبانم پادشاه ولایت کشمیر باشد
 و از نسل او چند کس رتخت خواهند داشت شهبانم ز کور بر کرامات جدا خود اعتماد نموده درباره موله با او
 عیال خود سکونت کرد چون خبر سکونت او بر اجداد رسید حکم نمود که بقریه دوازه و بر سکونت کند و حاصل
 آن روز وجه کفایت توصیف نماید مصرع عدد خود سبب آن چون خواهد داد و جدا سلاطین اسلام که
 در کشمیر نبوت پادشاه است کردند است که نبوت تفصیل هر قوم میشود و نیز در عهد او شنید که یک جد
 چکانست از ولایت با اهل عیال آمده در کشمیر سکونت کرد در شب و عجب حکایات سنت که عقل آنرا
 با اعتماد نماید و او اعلم عند الله از جمله واقعات عظیمه که در عهد او بطور آراء آمدن و نتجست که از بت آمده
 در ملک کشمیر قرار گرفت اعلای پدرش جلادطن نموده بودند درین ولایت آمده التجار و صنف پسر
 راجه نمود و در محبت جاس بود و لکنه کیر پکنه لار تعین فرمودند و در عزت و قناعت می آسود و در
 شکست و تن حاجات که بر کشمیر مردم کشمیر در آن وقت نازل شد آمدن و لوست واقع و بپوش معروف به
 ذوالقدر خان مردم کشمیر چون کفران بسیار کردند و از جاده حیا و آدمیت قدم بیرون نهادند بلای
 ناگهانی بقضا استقامتی روی نمود و زو و لچو نام تر که از ولایت ترکستان از راه باره با بقصد انهر رسوا کشمیر
 زن کشمیر که و خوریز به داد بیابا که میدادند ظاهر از فرقه منسوبان ملاکون بود عیبت رفتارشان
 بخواهش و گفتارشان چو جنگ ویدارشان عقوبت و ادوارشان زبیر و درباره موله فرو آمد تدبیر
 ملک گیر و در روی تو حرم داشت سکنا بولایت صغیر و کیر وزن و دوست و با خود کم کرده و بر
 باور زانو فکر تدبیر و تدبیر و نماند چون چاره نداشتند راه گریز پیش گرفتند و اکثری بکشتوار
 وقت رفتند زو و لچو و در و مجر و آمدن فرمود که بجای حظه به اقتضای ساند و زن بها و اطفا را اسیر نمایند
 و غله را بسوزند و عمارت ویران و منهدم سازند و تمام شهر را آتش برکشند نظم را و از اسبان و گاو
 سپاه و نه خورشید تابنده و روشن نه ماه و به جنبش در آمد زمین و زمان و تو گفته بخوابید و پدید آید
 آه و فغان ساکنان از هفتم آسمان در گذشته تا آنکه نام و نشان از غیب آید ازین شهر برشته
 و بجز و بن نباتات و اشجار هم نماند آشتند شهر که از قرون آباد و معمور بویا بانه غیر آبادان از هر

امان دور گردید ملت مولد سمیت بلال ملک جهان را گرفت و عدوت سلطان قهر تیغ سبک
 کشید و گوشت ناکره قهر غضب او تا ایام بر دوش سر ساین شهر کردت شستماه باشد و هجرت
 بود چون اشتهاد و سوم فرشتان شد مردم ترک لباس که نفع حرو برو نماید و خوردنی که موجب خطر
 نفس باشد نیافتند و زکوة حاجت افتادند و از مردم کسی نیست که در وقت شمشیر بجانب هندوستان برود
 و آنها از راه بالکل که بر پنج مسیر دالات نمودند چون در پاسه کوه رسیدند بحکم اوصایکم من بیعتی
 فیما کسبت ایدیکم و نذران و انقوت گرفته آلاهی آسمان در گریه شد و باد موسم بمکافات بشدت وزید
 و از البریه بارید که تمام سکر زیر برف پاک شد و همه را بجاگ یکسان نمودند که یک کس بر آفتاب
 سر گذشت آینه زنده من اند نظم میباروی سیر یکنه و هزاران سر سروران شد تباه و
 بهر نیم جو نقره کان قتاد و بسی جزر زگران شد تباه و مردم شهر به حصول الخلاء از رحلت آن
 شایطین اتباع باسید آنکه کسی از قبائل اندک از سارات و زراعات شاید بحال آید باشد از اطراف
 و جوانب آمدند تمام مرز و بوم را خراب دیدند بوسه از باد و خشیدند و بزار مدته جاسی احد
 از الوف آمده در شهر قرار گرفت پس از مدتها سمدیدنی بجمعه شهر رو بآبادی آورد و تا پیش
 سلطنت سلطان زمین العابدین اکثر ترمو شد و تا هنگام عهد پوسفت شاه محمود تر گردید
 لیکن بحال اصله رسید بجمعه در حادثه زوایج خلقه که گریخته بودند از آنجه رنجور و آرمید بودند که
 جانب کشتوار اختیار فرار نموده اند بید مراجعت چون رنجور دید که مردم خال خال جاسی قلعها
 ساخته متصرف اندیکه بدیگر ساحت نذر و قصد ملک گیر س نو چون جمعیت رچند
 که در قلع ولایت لار با توکم و تبار تحصن بود بیشتر و بسیار دید از پرده تنوانست بر آمد حمله گریه کرده
 در ترحل فروشان در آمده جلها در کال بسته بدرون قلعه میرسانید و در میان آن گلات حرب
 میگذاشت روزی با جمعی از سپاه تا بویافته رچند را کشت و درون چند پسرش را مع اهل و عیال
 دستگیر نموده متصرف ولایت کشمیر شد و در سال هجده و صیت و پنج هجری جلوس نمود چون بگایه
 این شهر بود ارا دلا مایت را ملازم شد دختر رچند خواهر را و ن چند را به عقد نکاح در آورد و در آن
 چند اقسام رعایت نموده با خود متفق ساخت و پرگنه لار سم تثبت در جاگیر او مقرر نمود و بهر باب
 لشکر خود ساخت و او را از دعوای و خیال بدر گشت بر انداختن سپهر دیو که در هر جرح و زوایج
 کشتوار فرار نموده بود و باید سلطنت موروثی باز مساودت فرمود چون رنگ تقدیر بر خلاف عا
 دید با طاعت رنجور که ادنای او بود بر تنوانست فرود آورد و طاقت مقاومت هم نداشت از راه

سکرستان

چندین

لا علامه دار نموده باز کتبش را رفت و رنج با استقلال بخت داشت تا زمان رنج که مدت چهار هزار
 سال سیصد و کسری از آباد و کشمیر گذشته احوال با جمال در قلم آمد بجهت اینکه را قلم این حکایات را در
 تفصیل حالات را چه که همه در کفر بودند و رسوم قدیم بر خلاف شعار شرع و اسلام شروع داشت
 و اکثر حکایات بمبالاته اندازده مذکور بود چندان قافله معتد به منظور نبودند که انکار بر مخرج و حکومت
 هر که را افتاد که امر سلطنت بوجود رنج شاه زینت یافت و باعث سبب اسلام درین شهر عبادت
 اگر عیان قلم خیریه حالات سلاطین و بزرگان دین از علما و سادات و شاخ متقین که درین شهر
 بنظر آمدند بجا نب شرح بسط مفیدی بر خلاف تواریخ دیگر مائل گرد و از مراعات وظیفه تاریخ نویسی
 بعیدیت مخفی نماند که در عهد رنج شاه اگر چه تا کتب یک ملت کفر داشتند اما تعدد و اختلاف شراب
 و تنوع و کفر مذاهب بسیار بود یکی زنده سبب و عقیده دیگر منکر رنج شاه درین امر متردد شده
 هر چند مایل فرمودند بر نظرات رای و زرات تدبیر صواب نماید پیچ و دین ز ادیان انبیا لایق قبول
 خاطرش قیاد چند اندک در هر طائفه بوجوب گل حزب بالدرهم فوج اوله ملت و مذاهب خود را محاسن
 تا ویلالت و مرآت تفصیلات فراوان در معرض بیان می آوردند اما پسند نیست عالیشان
 افتاد و شیب و رنج در تحقیق و تخصص ادیان ملایع و لحن ازین غم نماند دست عا با دل به ریای خالق البریا
 برداشت و بهمت صدق طوبی را بر حصول دین تویم و وصول آئین مستقیم بگماشت اکثر شب بسوز
 و گذار و عجز و نیا بر روز رسانید ناگاه بحکم سعادت از لے در دلش سختی نماند که هر که صبح بگاه اول در
 نظرش در آید این طالب صادق حیران به ملت دین او گرداید انشب عجب حالتی بدو گذشت بکمال
 شوق و غرام که یا مترنمین کلام بود نظم یا رب شب بخوابد بود روز یا مگر شمع فلک را نیست سوز
 می بسوزم انشب از سودای عشق حسن مذکورم طاقت غوغای عشق و صبح آنجا که بر نظر خود داشته
 بکمال جان کاه به دل فضل و عنایت الهی بسته نظر او را بر سمت قبله جانب دریا افتاده و میند
 که بزرگ عالم بقدراری رفته دیداری بر مصداق سنگین با کمال تکلیف بالاس مشرب در غایت اوب
 بر قانون دین سنیة مصطفوی محمد صلی علیه و آله و سلم ادا می نماز بکمال نیاز می
 کند این طریقه برگزیده را دیده بسیار پسندید و بجای از ست آن بزرگوار شائق و دوامان گردید که کمال
 بریافتن خدمت بر تحجیل و دیده بعد اواسط لازم اوب خدمت از حقیقت دین و آئین پر سیدان
 جانیان ملت مصطفوی علیه السلام فرمود و بعد از صبح بهاس شرع و یکجا مقدمات اصل و فرع
 غفلت دین اسلام نمود و باز به جزایات حضرت سید البریات مخیر الکائنات علیه افضل الصلوات و تسلیات

بیان ابتدا و خجوع
 اسلام در

برای ترغیب شاه مذکور را تصدای سینه و پاکی اعتقاد و عبادت اسلام شرف شد و همان خطه مطهرت
 خود را هم باین سعادت رسانید بدین ازا فن کرم صبح سعادت دید و دعوت اسلام او قضا
 رسید و روز دیگر را دن چند و سر داران سلطنت عامه خلایق فوج فوج بر دست حق پرست آن قدر
 که در شرف اسلام شرف کرامت یافتند هم مبارک آن جناب قدوة المومنین امام العارفین مروج الاسلام
 کمال اسلام حق آگاه مولید الدین حضرت بابا بلبل شاه قدس العدره الاقدس که بامر مرشد بزرگوار
 خود برودیت متواتر مشهور بطور مکان از وطن برآمده همانوقت در آنجا حاضر شدند و در بعضی کتب
 دیده که بامر مرشد بجهت اشاعت اسلام پیش ازین ایام در زمان سپهر دیو کشیه انتظار این امر ظریف داشتند
 بهر تقدیر در تعیین مرشد آن جناب اختلافات اکثری از باب تواریخ آن جناب یا منسوب بجناب حضرت
 شیخ الشیوخ شهاب الحق والملة والدين السهروردی قدس سره میکنند بلکه بیسنای آنحضرت و
 دانند کسی از متوسلان و فرزندان منوی شاه نعمت الله علی که از منسوبان و مخصوصان حضرت
 شیخ الشیوخ است و نویسنده احرار امام محمد عظمی راقم خیر و یگوید که واقعه حضرت شیخ الشیوخ
 در سال شصده و سی و دو متفق علیه است و ظهور حضرت بابا بلبل شاه در سال هفصد و بیست و پنج
 کشمیر اتفاق افتاد و یکصد و سی و سیان فاصله است برین تقدیر بر توسل ایشان بلاد اسلام با آن جناب به
 ظاهر بعید نماید و اعلم عند الله تعالی بعد تقدیر مریخو شاه و تبحر او بحکم پیر بزرگوار خانقا
 برکنار در میان نهاده و این اول خانقا بهیست که در کشمیر بنا یافته و تعیین مواضع چند بر سر مطبخ و
 اخراجات دیگر مقرر نموده و پادشاه کشمیر برین برپا بود فقر و محتاجان بسیار بهره ور و راجه خوار بود
 ازین جهت محل مدفن آن جناب با اهل لنگر میگردید و دیگر بر سر محب و جماعت مسجدی جل بنامده حاضر
 آمد خود در جای که حالا مقبره مبارک سید السادات حضرت میر و بیسی باباست می بود و بیست و
 و سکنه داشت و سنگها که از او پوره کنه گویند و آن خانه و خانقاه خرج رفته بود که الحال هم آن
 سنگها از نه خاک بر سر آینه خانقاه حال ظاهر آبی و دومست بعد از آن آن مسجد جامع مزدبیت
 و بجای آن مسجدی خود بنا نمودند که سنگهای آن مسجد در آن نمایانست مشهور مسجد ریخو که الآن هم آباد
 است و پنج وقت نماز فرمودن آن بقعه و اتم سحر شد مدت حکومت ریخو شاه و دویسم سال بعد
 گریه و تاراج هفصد و بیست و هفت شربت گل نفس فائده المروت چشیده از دارالافتاء دارالافتاء
 رعایت گزین شد زبیه زمیت و زبیه رحلت که بموجب من کسب منته صفت ثواب دلست
 همراه برده و دنیا و مسکن اسلام دین شهر حکم نمود و بخدا سپرد و خیر بر سرست قبرش بطرف جنوب

بابا بلبل شاه
 السلام
 درود
 بیانی

تعالی و بیرون صفه نزار حضرت بابا است رحیمی از احوال حضرت **شیخ الاسلام سراج الاسلام** مرقوم
می شود معنی نماز که جناب حضرت بابا را بعضی ها بشاه میل می نمودند و بعضی ها بشاه بلال می
میگویند عالم بود و بفقیران علوم صورت می بخشید و سیاحت بسیار کرده و نظایر و باطن تقصیر و تحسین
میگردد شیخیر الدین نام سلسله ایشان است الحاصل عرفای وقت بودند و در تجرید و تفرید و توکل نادر
روزگار شهرت است که میفرمودند که حق تعالی مرا قدرت داده است که بی قوت و سیاحت تفتیش کند نام
و بهمن بن ابی اسحاق روح بدار القباور دوم و بهمن بدزق تو انتم ما بد الایاد محافظت کرنا ما هر سه را چون
ملوک سنت نبوی نیست ترک می شود اما امت اطاعت کنند نزد من بهتر از نماز است و عبادت
خلاف سنت است در احتیاط ماکولات و مرامات اوقات کمال میالونه می فرمود در سال هفتصد و
و هفت بدار الجمان رحلت نمود و از کمال تواضع عجب تبریف خود مولانا احمد علامه قدس سره
جای و دفن مقرر فرمود وقت تحریر این احوال حضرت بابا تاریخ وصال آنجناب در خاطر این محقق از پیر و
بای جوار ایشان است رنجتند خاص که چون کسی تا حال تاریخ آنحضرت تعلیم نیارده بجهت سعادت
خود و تسلا و تشفعای علم آورده تاریخ سال تاریخ وصال حضرت شاه + میل تدس گشت خاص آنکه رضی الله
تعالی عنه کمال الرضا و حبسه او عنایه الخیر و تبر حضرت بابا بلبل طرف دریای بهت جانب مشرق بر
ترتبت سنگین دراز است و قبر را پیش روی آن و قبور صحاب و بعض معتقدان امر و غیره بالا و نزار
ست از لغو فوات آنجناب است سالک انا دل خالص و زبان سالم بدرقه نباشد غولان این راه او را یک
منزل نگذرند که برسد بعضی فرمودند که از حرام چنان دور باید بود که از مار دور که سوار و از شبهه باید که نجات
چنانکه از مر و بار از حلال قدری باید تناول کرد که در جمعه از مر در شقی تا از بعضی حلال پیر میزند که
از شبهه و حسد نتواند گرفت حضرت شیخ منظر که امانات و بیگ کلمات و میل باطنی را که در دست
حقوق آن پیر آفتاب ضمیر بر تمام مردم شمشیر است و لازم است که او ای شمه از ان بدو و فاشه کنند و بر خن
که باعث اسلام فرد نام است به حکم سابقیت برسم یا او روی فاشه و خیرات یا دارند انسا بقول السلام
او کنگ المقربون و بعض تواریخ دیده شد که این پیرین شاه از جناب حضرت بابا مخاطب سلطان حد الدین
شده تحقیق خان بعد از پیرین شاه حلیله او و دختر را بخند که کوته ترین نام داشت برادر سیه دیو او دین را که در
خطرات زو و جو سنده را زوده بود از سودا کب و طلبیده بعد نکاح او و آمده ملک را و رعیت پرور
میگرد و سپهسالار شکر خود و شخص مقرر ساخت که شهمیر که در کش بالافت و دیگر چوبت کا کا پور
که از سرداران آن عهد بود حمید رخا سپرینجو تربیت و رضا عبت شهمیر و کوته دین که از دست

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

بجست

او دین و پرست تربیت و رضاعیت از چهرت مذکور یافته و دین امانت تر کے باجاہ و چشم اور دین نام
از راه ہیر پور بلایت کشمیر و راند چال در حکام ملو بلایت اندخت و دین عہد و ولایت کشمیر
پر گنہ جات ہر کس فرستے یافتہ باستقلال حکومتی داشتند کہ تہ دین از راه نیک اندیش و پیش بینی
برای مردم متغلب پر گنہ جات نجات نوشت کہ در صورت بی اتناقتی ہمہ نہایت دشمن
کامیت و ہم باعث خرابی عیال و اطفال بدنامی چنانچہ دین نزدیک از دست زد و لچو گذشت آنچه
گذشت بعد ازین باید کہ باتفاق یکدیگر قوم مخالف الصید مر خبک ازین ملک ایام دیگر ہر صورت سے
کہ ایام سب بر سر زند مسلمت والا ہمہ ملک و فتنہ او سختن و خود را کشتن و آیر و خود بخشن کار
مردان نیست ہمہ مردم ملک اطراف از او باش اشراف بعد اصناف این کشتن اتفاق ملوہ
بجنگ و جدال ترک مسطرا ازیر کردہ بصلح ازین شہر بیرون کردند کہ تہ دین او دین دیوار کہ وقت
ترک از راه جی حسی و شیر سے گرختہ بوازت باز آورد لیکن آن غرت و تمکین نیافت کہ قبل ازین
داشت و اکثر امور مملکت باستصواب شہیر سرانجام سے یافت خصوصاً در اخیر ترک کہ کوثر
بصواب شہیر عیال بدیر نظیر آورد مضرا نہ ہر زن گشت و نہ ہر مرد و دین امانت تاہم
مقصود چہل و دو ہجری از گردش گردن جام حیات او دین دیوار گون شدہ مجمع حکومتش بازوہ
سال و دو ماہ و دو روز بود بعد از ان کہ تہ دین بطرف اند کوٹ رفتہ باتفاق ہر دو برابرند کہ خود
پادشاہی میکرد و دین امانت شہیر حریف جد بزرگوار خود را داند و قصد ملک ملوہ و کوثر دین ملکیت
تریزوچہ فرمودی نظر بر کوٹگی در رضاعیت او از قبول آن ابا کرد شہیر شکر کشے کردہ و مردم کار
را با خود متفق ساختہ کوثر دین را تہ کوٹ بند ساخت و برادرش را دین چند تہ بقای خود در گذشت
و چہرست کا کا پور ہر کہ صاحب جاہ و چشم بود و اطاعت نیک و دیان گشت و شہر اند چون از
حسن سلوکش مردم رضامند بودند بے تردد و مطلع و متفاو گشتند کہ تہ دین بقلیلہ این مردم را بذر
کوٹ می بود ہمیسہ اورا باکرہ تمام راضی نہ نکاح نمود و در راہ ہیر گئے کہ موجب خیرت و تربیت
سوت کوثر دین بہ وقوع پیوست و مرد شہرست کہ عند الفجر خود را بخیر گشت بہت از انقلا
عجب ہزار کہ خرج ازین شانہ ہزاران ہزار آورد بار و نیز شہرست کہ چون در مجلس خود سے کہ
سیاہ بزیب و زینت آہستہ بودند و آمد کار و بر شکم خود زده و دودہ مارا باز آورده و پیش سے
کہ قبولیت سن انیت و ہمان ساعت جان بچی تسلیم نمود و علم عند اللہ الملک المعجل
وقت گو یا بردان حال خطاب شاہ خاٹب باہن نیت مناسب کرد بہت تقدیر باکشن

بہر امانت

که تا از سر جان برخیزم + چون خانه ام ای بنده نواز آید + برگزیده خالق قدیر شهید حکم خالق قید
 بی ترو دشویر در تاریخ هفصد و چهل و سوم حجر سلطنت نشست و خود را به سلطان شمس الدین لقب
 ساخته مدت سه سال و پنجاه حکومت کرد و بعد سلطان شمس که زیاده از دو صد سال به اتمام و استقلال
 کاران و کار فرما بودند و بدست سلطنت و تزویج دین و ملت نمودند اوست و در هفصد
 و چهل و هفت ساقی اجلش جام شراب حسرت چشاند و نفس نفیسه و ندامت اجبی را الیک خواند
 لاشه خود را خواند عقب و دو و پسر ماند یکی سلطان جهشید و دوم سلطان علی شیر مشهور سلطان
 علاء الدین جهشید بعد واقعه پدر جلوس بر تخت سلطنت فرمود و یک سال و دو ماه حکومت راند
 بعد از آن برادرش علی شیر خروج کرد و محاربات روداد آخر الامر سلطان جهشید در قرینیه پور
 که محاربه در میان بود از دست برادر خود کشته شد و در هفصد و چهل و هشت در عهد سلطنت او
 خلاص من و پلاسمن یاسمن برادر بودند که در دوزخ بود و سلام علام مجاهد بهرم ریشیان
 افزوده اند و بحال ریاضت و عبادت خود را از سایر صلیح امتا ساز ساختند از سه کلان و کامل که
 خلاص من بود که عمر بسیار یافت و هرگز براه حرص و مہانت تفاوت و یکوی ریش او سفید نشد
 بعد پلاسمن که عمرش قریب سه روز بود و اندک موسفید کرد و بدستور برادر ستقیم الحال گذشت
 بعد یاسمن که هم موسی را سفید کرد و هم عمر کتر داشت موافق قضه مشهور از دست نند و تا نام لولی
 فریب خورد و بیت این بار نعم عشق که برداشته ایم + حقا که اگر کوه بود از کرافت + آخر الامر بازتاب
 شد و نزد پیر اجم خدیده کرده براه حق آورد سلطان علاء الدین که علی شیر کشتن برادر در سال
 نر پور بر سر سلطنت و کامگاری نشست علاء الدین پوره آبا در ده اوست چون زیاده بر پدر
 فرصت نیافت براه صلاح امور شرافت قدری ترمیم و آبادی شهر که از عهد زولجور و پورانی داشت
 نمود در سه هفصد و پنجاه و هشت به چار و در گذشت و هم قبرش در محله علاء الدین پوره قبر
 چند معدوم اند و بنافصلی چشش گز کلخن حمام و مسجد نرستانی عام محله است جاو حسرت و محل عمرت
 شده و بدست حکومتش دوازده سال و هشت ماه بوده است کل نفس ذائقه الموت شنیدیم صلیح
 سلطان شمس الدین پسر سلطان علاء الدین بعد فوت پدر بزرگوار مشوره امری مآدر
 بر تخت نشست که پیش از جلوس در زمان پدر عالی مقدار طرف جنگ و بتقریب شکار رفته بود
 و از مجذوبه کاکه دو پیاله شیر خورده و بشارت سلطنت یافته بود گویند که آن مجذوبه لا عازمه
 است و در فتن همراه داشت یک چند روداد و شش اول آن مجذوبه این هر دو کس را بدستور

یادگار

بعد عطاء حصه شیر و شبارت و ذرات داده و فرموده که علامت محنت این اخبار آنست که آخته جی سلطان
 که بر شیر نیافته بود پیش از رسیدن بجایه بخوابد و بالحدیچون بعد واقعه بدره القدر بر سر سلطنت
 و تخت پادشاهی نشست و عهد و ذرات را بر دوشه بر دوشی بست و دوشه را دل در تدبیر امور سلطنت
 پیش قدم بود و کشتی امور رسوم سلطنت و مقدمات باج و خراج او مقرر کرده است که تا دو سال
 سلطانین چغتایه بانی بود و عقی نماز که سلطان شهاب الدین نوعی نامک را نموده و ضبط و ربط و فتح
 قلاع و تسخیر بقاع فرمود که سرخان مضمی و حال نیا بر خوف تهمت مبالغه نویسه و اغراق گوشت
 که دست از تحریر این باز داشتند و قلم را از تفصیل آن نگام داشتند بواسطه ظهور امور بدیهه و صدق
 حالات غیره عهد و از غرائب عجائب روزگار بوده است مدت نوزده سال حکومت کرد و در آن جات
 را که ختمال پذیرفته بود اصلاح کلمه نمود و سرکش را از قبول آورد و اهل تاریخ نوشتند که بعد از آنکه امر ضبط کشمیر
 از راه باره سوله با پنجاه هزار سوار و پنجم لک پیاده و یکصد و ششصد و سی و دو کبک را گرفت و همان کابل را نیز
 در تصرف آورد و بدینسان از تسخیر نمود و از آنجا بهت که در دست پادشاه کاشغر بود در وقت بعد از جنگها
 غلبه که مردم کاری بکار آمدند تبت را بکن تصرف خود آورد و بعد از آن کشتوار و مکرگوت گرفت
 متوجه هند شد فیروز شاه در ایام پادشاه و سپه بدشگر گشتی کرده با سلطان مجاریات و جنگهاست
 عظیم نمود و طرفین در شجاعت و دلادری تقصیر نکردند یک بر دیگر کشته غالب شد از حضرت سرمنبتا
 کشمیر بر سلطان شهاب الدین و آنطرف اذان فیروز شاه مقرر شد برین صلح مبحث که کشمیر نمود
 این حکایت با اکثر اهل تواریخ نقل کرده اند الا صاحب تاریخ سپه که در حالات فیروز شاه است
 التفات باین قصه کرده است بهر صورت بعد از حجت در شهاب الدین پوره پاسه تخت خود قرار داد
 و آنجا مسجدی کلان جامع بنا کرده هنوز بنای مسجد مذکور بجاست اما آثار پاسه تخت چیزی موجود نیست
 سلطان ایندهم تاجه نام بسیار نموده و تاجه بیجاره که کلان تربو و غیره ویران ساخته بدلیل کفر و کفر
 نموده و در تاریخ مذهب شد تا در شکر اجل شهرستان موجود سلطان روی آورده در محله بله میر گنبار و در
 بهت خواجگاه یافت ثانی الحال مزار سلطان زین العابدین در جوار آن بنا یافته و بر قبر شهاب الدین
 گنبدی مرتفع برداشته که الآن جمیع اطراف مزار بر عمارات مردم آمده جز جاسه گنبد نماند و
 کیطرف گنبد افتاده است ذکر عارفه کامله لاله محمد و بهر ظهورش در زمان سلطان علاء الدین
 بود و اهل گرفتار قید حقد شخصی شده و تباہ و غارتگری و افتاده و در همان اثنا اوراجه بدیهه الاهی داد
 و دل با متعلق و از زوایا نهاده چندی سیر و خفا میگذرانید و کسی از خویش میوند پس بجالت

باطنی آن مجرب و در دست نیر و اتفاقاً روزی سبوی پر آب بر سر شوریده خود نماز می آورد که گاهی بر جرگه اش
 اعراض داشت آن سبوار به چوبه شکست و آب بر سر آن مجرب و به خانه خراب سلق انداز همان آب
 به کوزه های خانه را پر کرد و باقی را در محلی انداخت و مالای عظیم ساخت این حرکت شهرت یافت
 تاروی از خانداری بترانست مرجه مردم مردم شد و ازین تنگدلی سر بصرای جنوب زد و عریان و گریان
 در برف و باران بی خورد و خواب و دل بتیاب و چشم پر آب سیر سیاهان میکرد و تشنه می بود
 لطف چنین تزانفت و زیرا که درین یادیه باشد خطر چند و در زمان سلطان شهاب الدین
 از عالم در گذشت کیفیت حلت آن مجرب و به چوبه مختلف است سلیم بهنو مذکورات بسیار در مشهور
 است که در جایکه الحال کنج سبجی جامع بجا به است وقت انتقال رسیده در عین انقطاع نفس
 بدن عنصری اما مثل روح آسمان پریده و غیر از شعله که بهواز و چوبه که نظر حاضران بیاد و غیر این
 هم مذکورات است که دو کوزه سفالی طلبیده گفت اما حال مظهر میشود و آن دو کوزه را بر بالای هم نهاد
 خود در میان آن آمده چون کوزه را بر داشتند و از جای نیافتند و قصه حضور او در ایام نزول آیات
 از شاد حضرت قطب ربانی علی رضی الله عنه نزد ارباب تحقیق ثابت نشد و از جمله فیوضات و برکت
 که در زمان سلطان شهاب الدین کشمیر را مشرف و مفتخر ساخت اینست که جناب مقرب در گاه با
 عارف سبحانی سید حسین مینائی بزرگواران دیگر از سادات کرام که قرابت تام با جناب
 داشتند با حضرت علی ثانی به جهت تحقیق راه و احوال سیرت و ملت شاه به کشمیر تشریف آوردند
 کیفیت این مذکور در صفحات آینده مشروح مقرر میشود و سلطان قطب الدین
 بزرگوار شهاب الدین در سنه هفصد و هشتاد و چهار هجری بر سر ریاست نشست ابواب فتنه و فساد را
 با کل بر رو خلافت بست در محله که مشهور به قطب الدین پوره است پای تخت قرار داد و دست
 بنای لطف احسان بر سر خلائق بواقعه نهاده با وجود شغل بلکه کمالات علمی بسیار داشت
 و اکثر شعر میگفت از اشعار او دست رباعی امی مگر شمع رویت عالمی پروانه و وزلب شیرین تو
 شور میت در هر خانه من سجدین کشتائی میوزم خون جگر و اشار حال نیست و امی بر بیکانه
 قطب سلیمین گرگانه عیش کن عیب نبود گرگانه میکند دیوانه و مدت شانزده سال
 پادشاهی کرد در سنه هفصد و نود و شش چون با جمل طبع در گذشت خوابگاهش در حصار مسجد
 جامع کلان مشرف به جو مبارکه الآن آتر ایاجه برین گویند و بزرگوار شاه قطب الدین نیز مشهور و متعاضد
 اتفاق افتاد در میان نیز از طرف قبله مدفون است احاطه سنگین آن محال اکثر مرزا پاپال مردانست الا

قیصر شاه که بر مبنای دقت ساز برکات و عطیات خاصه الهی که در زمان مسیت اترن او فاعلین کشید
 شد قدوم سعادت از دهم جناب الکتاب نبوت انساب میادوت مرقبت قطب الاولیا مجید بستان
 حضرت علی محمد فیت نوزده المرد مرقد که در شهر هورنه مقصد مرشد است و یک والی جلال
 در کتب حیرت نظیر فرموده بودند تا پنج مقدمه شریف و مقدمه شریف دوست چنانچه جناب حضرت سید
 محمد خاوری که ذکرش در این اوراق می آید این ابیات شیرین تر از نیات در باب قدوم آنحضرت
 سیادت گفته اند قطعه میر سید علی شده به این + بقرعیم سبزه کرده نگو + شد شرف ز تقدش کشمیر
 اهل آن شهر از بابت جو + سال تاریخ مقدم او را + یابی از مقدمه شریف او + به تحقیق میوشت که از تقاضا
 و سادات و خدمت قریب مقصد کس بهر او انتخاب بودند و خاص عام انیولایت با ارشاد و بدست سید
 محمود و فرزندش جناب آنحضرت در محله علای الدین پوره در باطنی که در آنجا بودند و برای خمس الاوقات
 بر لب دریای بهت منتهی می که امحال خانقاه سیخ پناه آراسته بودند و آنجا نماز میخواندند و
 سلطان به حسن اص دست بخدمت خدام عالم پر سید و آداب را دوت و محبت بیامی آورد
 و نفع مصلح از آن جناب شنیده به کار بر دین چنانچه عقد و دخواست که تا بر جهالت معاذ به کجاست
 آورده بود و بهر زو چون علم شریعت محمدی علیه الصلوٰه و السلام در آنجا بود که در خدمت و سلطان هم
 کمتر احکام و اسلام شریعت هنوز خوب به شل نشد بود و سلطان هم لباس قلم کفر و پوشید
 آنرا با و نه حضرت سید ترک داد و او هر آنحضرت را بل و جان بجا آورد جناب حضرت سیادت
 دانشگاه قطب الاولیا شاه قطب الدین از راد کمال طاعت و کرم کلاه مبارک عطا فرموده بودند سلطان
 آداب قبول آن بجا آورده و تراج خود تعظیم و کرم گما نهاد و این سنت و برکت تا آخر سلطنت فتح شاه
 اولاد ایشان بود و فتح شاه آنرا در کفن خود پیچید و برو خدمت مولانا آئی که در عهد فتح شاه علامه عارف
 روزگار بود گفت که برکت و سلطنت از زمین بعد آن پادشاهی قطب الدین غلام بی زینت تارفت
 رفته بحد و رسید که انتقال به قوم کچن نمود چنانچه این مذکورات به تقریب مشروح بحال خود شد
 در تواریخ قدیمه قدوم مبارک آنحضرت و مقصد مرشد است و یک و مرجع در مرشد است و شش
 نوشته اند اما کسی قائل نیست با اینکه آنجناب پنج شش سال کشمیر توقف کرده باشند پس عقل
 حکم میکند به تقدیم و دهم چنانچه مشهور است که سه سال این بلده را از مقدم مبارک مشرف کردند
 سیرت باره ربع مسکن آنحضرت مؤید این معنی است و قاضی ابراهیم ولد حمید الدین که قریب آنجا
 بود و تاریخ خود این معنی را نوشته علی اے حال بالا سے صفه در جائیکه این وقت خبره

در ایران هر دو الاصل بوده و از نسبت نهم و نهم آقا و ده می تواند بود که در سامانه که مقصد است
 نواحی و بی جا گرفته باشد از جهت اعتبار به سامانی شده چنانچه سادات سامانه مشهورند و لیکن
 روایت همنان اعتبار ترست جناب سید حسین سید تاج الدین از فرزندان سید محمد برادرزاده
 حضرت میر تقی میر الدین الداجد حضرت سید علی هدایتی آمد با حضرت علی کاسی بجبهت تحقیق
 و حالات کشمیر و تعلقات آن در زمان سلطنت سلطان شهاب الدین متوجه کشمیر شده بودند و حضرت
 امیر کبیر خود در غور می ماند چون جناب سید حسین کشمیر را دیده بودند به اهل اعیال و متعلقان بسیار
 این دیار رسید سکونت اختیار فرمودند مشهورست که بر سر کوه پیر خجالی اسپا و مانده شده چون
 محل فرود آمدن منزل ساختن در اینجا محل نبود بر سنگی که باسم پیر علی مشهورست سوار شده آن
 سنگ را چون اسپا را رسید و بنید دید که الحال آن سنگ طی منزل کرده رسید بخوف اشتها
 آن سنگ در اینجا گذاشته فرود آمد و بر لب دریای ویشو در دهی که کوه که گام موسی رسید
 چون فضای روح افروز و محرابی دلکش بوده و اینجا سکونت اختیار فرمودند و در آنجا حضرت
 سید حسن نام رسید حیدر برادرزاده اش را نیز کشمیر عقب فرستاده بودند چون کشمیر را از تصرف امیر
 خالی یافتند صورت احوال از حضرت امیر نوشتند و بر طبق آن جناب سیادت نشان نیز قدوم فرمودند
 با جمعه خدمت میر حسین در موضع کوه کام سکونت فرمودند و عالم را از فیوضات ظاهر و باطن
 مستفید نمودند آب و آتش و تصرف و تحیر آنحضرت بود که اوقات بیغایات ظهور می نمود و شیخ
 المؤمنین حضرت شیخ نواز الدین از موضع کیوه بجبهت تحقیق سلوک باطنی و کسب فوائد معنوی اکثر جناب
 آن قطب جناب میر تقی میر نند و زنی بجبهت استراحت حضرت سید ملاقات می نمودند نظر خود را بر خود
 آنجناب ساینده و جواب یافته رفتند میر حسین نیز منظر کرامات و عطیات پروردگار بود و نگاه
 و در بزرگوار و موضع کوه کام آسودند سیادت و هدایت ائمه کمال الدین عطاوار سادات
 عالی درجات بودند و منظر خدایات و کرامات همراه حضرت علی ثنائی کشمیر را از من فرمودند بسبب
 بر حلت آنحضرت در همین شهر سکونت نمودند و چند کس از سادات اهل اراوت و اهل بیت همراه
 در موضع جهر رگنه کها و باره از کرات باره کوه قریب به موضع کهجا سه دفون شدند و سادات بسیار
 در آن مزار فاضل الانوار موجودند مکان فیض محل از دست اکثر ارباب باطن فتوحات بسیار در آن
 موطن یافته اند قدوه صحاب حال حضرت سید کمال سید عالیشان بودند و در فاقه حضرت امیر
 کبیر شریعت آوردند صاحب کرامات و قوی الحالات با مریدان سادات بجبهت تعلیم احکام متبر

و تربیت سلطان قطب الدین در کشمیر توقف فرمودند و در محله قطب الدین پوره اسوده اند اسوده نام
و ابدال حضرت سید کمال ثانی نیز از بهرامان حضرت امیر بودند و بحسب تامل دین شهر سکونت نمودند
و در موضع نامیده می مدون اند در گاه ایشان عجب محاسبه و فیضی دارد و قطب ارباب یقین حضرت
سید جمال الدین محدث ارزقنای و تربیت یافتگان حضرت امیر و علامه روزگار و برگزیده یهود و گوار
بود بانها سلطان قطب الدین بحسب تعلیم آداب دین دین شهر بهشت آئین از حضرت امیر سکونت
مخیر شده با ایام حیات فیض بخش کائنات بود و بعد رحلت در محله آریوت قریب بلب بهشت اسوده
حضرت **سید و میر و کتب مال الدین ارزقنای** علی ثانی بود نام حضرت امیر ساکن کشمیر
شد بسیار بزرگ و عالی مقام است و در موضع میوه پرکنه و بهر برکت رب بهشت ابتدای عرفان زار
جا گرفت **مطمئن** خبر **مکارم سید کمال** از قنای حضرت امیر صاحب ریاضات
و کمالات بود و طے ارض می نمود و حاله دار کتب حضرت بود چون حضرت امیر در قصبه پانپور کتابت حیات
طلبیدند و آن در طالقان مانده بود سید نور علی مکان در بهمان آن حاضر گرد چون بتجانه لته پور
که در آنوقت شهریت داشت ویران گردید نام حضرت امیر بحسب تعلیم صغیر و کبیر ساجد سکونت فرمود
و مدون شد و زبان عوام مشهور بسید قانی است حضرت **سید رکن الدین** و **سید**
فخر الدین و دو برادر صاحب تجربه و تقرب و جامع علوم نظام و باطن با امر میگیر و در موضع آن پوره
برکنه ادر سکونت کردند و بهمانجا مدون اند **قطب امجد سید قریشی** از قنای حضرت امیر
بسیار بزرگ و صاحب جلال علیه با حضرت امیر تجانه بجاره را که بسیار رفین و مکلف بود و مسلط
خطیر صرف آن شده ویران کردند و صد رشقت بت کلان خود و از ایشانک دور آنجا مسجد
جامع کلان ساختند و متصل مسجد مقبره ایشان است **امیر سید غیور الدین** و **سید محمد**
از قنای آنجناب نیز در حواله ایشان اند برکات مقبره و مسجد بر اهل صنایع پوشیده نیست حضرت
سید محمد قریشی برادر زاده محمد قریشی بسیار عالی همت و عظم قدرت و قوت بود در موضع لته برگنه
شماره مدخوست پیش از تخریر این رساله بیازده سال رقم حروف در موضع بجاره زیارت حضرت
سید محمد کرده بود در مسجد جامع که استانه آنجناب است سکونی داشت و عازم موضع لته برنا بقرت
خود بوده از جانب حاجت حضرت سید محمد شاری بلکه اخبار و مستمله علاقه برادر ایشان شد چون
در موضع لته شریف زیارت استانه شد از سکنه آنجا پرسید گفتند برادر حقیقی **سید محمد** است بچند
سال دیگر در قریه مذکوره باز وارد شد و بهمانجا خبر شنوش که موجب خلل گلبه بود شنیده تردد خاطر

چهار سائید و برای رخصت عزیمت شهر در استانه حضرت سید و را اندک گذشت از راه غایت تندی
 ازان تدرود فرمودند بر خلافت گمان بخیر گذشت و اصالا تدرودی بنجا طرز رسید با وجود آنکه مالک شهر
 طرف بود قدرت اسرار نیافت الحمد لله علی ذلک مولانا پیر محمد رومی حافظ کلام العبد بهجت
 و ائمت با هر جامع علوم باطن و ظاهر بموجب الامر امیر کبیر برای تعلیم سلطان قطب الدین اهل
 شهر سکونت در کشمیر در دیده و مقبره سلطان قطب الدین در محله ننگر تریه دفن است و قبرش با نزار
 و فیوض متحون منقطع است شیخ سلیمان ازا کا بر طائفه هندو کشمیر بود شرکت نام داشت
 بر تپه ای و جدیه ازلی در مدرسه اسلام مدینه نژاد را یاد گرفت و به پیغمبر خود که اطلاع یابند از شهر فرار
 نموده به قند رفت و بهر در علوم شده معاودت به کشمیر نمود و بسبب عداوت بنیاعام باز به قند
 نموده بکولاب رفت و شرف طاعت امیر کبیر حاصل نمود از وطن و گشتش پرسیدند کشمیر را بلیغ
 سلیمان میسر عرض احوال کرده از جناب آن قطب الاقطاب شیخ سلیمان شد و پیشش شیخ احمد
 که همراه بود نیز مورد الطاف شده به تعلیم و تربیت فارغ گردید و در حواله مسجد جامع روبرو مزار سید محمد
 روستانی مدفون است شیخ احمد بنحو آن ولد شیخ سلیمان همراه والد کشمیر الایقان در صفر سن
 سعادت طاعت امیر عالی شان به تربیت ظاهر و باطن فارغ گردید و در زمان درود مسعود آنحضرت
 به کشمیر فرستاد و نظر عنایت و کرامت آن امام الانام بود وقت مراجعت انتخاب بکولاب به خلافت
 سوزنازی یافت و تربیت یدرشش شیخ سلیمان که پیش سفید بود و حواله او شد چون درین باب عرض
 آن سیادت انساب کردند فرمود که پیش سفیدی موجب خلافت میشود کار بنیایت حق مست بالجملة
 رحلت آنحضرت شیخ احمد بر جای ابرشا و جاده مسدود استقامت و زید و عالمی بغینس خود محب و در
 نمود چون طاعت نژاد بحسن الحان میکرد مشهور به خوشخوان شد و متصل فرار رسید محمد روستانی با پدر
 بزرگوار آسوده است در میان این دو نفر از راه عام است و در وقت نزار حضرت سید بر شایع ظاهر و نمایا
 و مقبره شیخ درون دیار پوشیده است حضرت سید بها الدین در موضع پرگانه
 که درین آسوده است حضرت سید سید علی برادر سید محمد حساری در محله تند یواری که الحال به ننده
 پوره مشهور است آسوده در آنوقت جزیره بود حضرت سید بهجتی صاحب کمال بود و در محل
 سکند پوره که الحال مشهور بحسین شاه اکونت یعنی محسن حسین شاه مدفونست مقبره اش محل
 فتوحات قریب باب دریای مار که درین عهد بشرب خواجگان شهرت دارد و سادات دیگر هم
 در آن نزار مدفون اند ظاهر از نزار و فیوض به نهایت است حضرت سید محمد عیسی بن پیش

۲ دیکر حضرت عالی در بابت جوار طریقی من و مادر آن نزار سیدان و نزار آنقدر است که بهر کس که می خواهد از آنجا بیرون آید باید از آنجا بیرون آید

قدیم که بنیو این پوش گوید در محدوده کمال آسوده است بزرگ بود حضرت سید بهاء الدین
 در موضع دیدار پرگنه کردین آسوده است سید حق آگاه سید نعمت الله از وفای حضرت امیر بود و در
 قضیه پانچور آسوده است مقبره ایشان بالاتر از مقبره ولایت و سنگاه خواجه مسعود است
 حامی الاسلام و امیر سلطان سکندر است شکر خلف الصدق سلطان قطب الدین
 بعد فوت پدر بر سر سلطنت نشست و تقویت دین بهین نمود و مروج اسلام شد و تاریخ جلدر
 اور چنین گفته اند تاریخ شاه عال سکندر ثانی که از دیانت سمرقند تاج و ملک روشن بنور شرع
 از دست و گرچه بوده زاکر حوین شب تاج و بهر تاریخ سال سلطنتش عقل گماشتن و داده و
 سنه مقصود و ویشش چون در آن عهد یقین کفار و بتخانها بسیار بود و سلطان زمان اکثر بتخانه مارا
 ویران نمود و جم غفیری باسلام آورد و هر کس شرف اسلام قبول نکرد و بدل جزیه او را گرفتار ساخت و اهل
 اسلام را بکرم و احسان و بخت و علما و فضلا و سادات بسیار در عهد او بخشیده و توضعها و جتیا
 شایسته نسبت به بهیم بجا آورد و رعایت نیادت و فضیلت بسیار نمود و چنانچه بهای اشیاء که درین
 شهر متعارف است و متعارف ایشان شهر و دست درین رساله می آید باعث آمدن این سادات تسلط
 امیر تیمور بود و بعد تحویر این و توران متوجه به تخمین و ستان شد سکندر از راه کنال خرم و یابید
 غلغله و ایضا با تحالف و هدایای کشید دست سپر رشید خود و شاهای خان معروف برین العابدین
 بارگاه امیر فرستاد و استدعای قبول سکندر خطابین شهر و تعیین مکان ملازمت نمود امیر تیمور
 این حرکت بسیار پسندید و شهر کشمیر به سلطان سکندر بحال گشته و فیصل خلعت فرستاد و اکثر تواریخ
 چنین نوشته لیکن بعضی تواریخ مخصوصا طغفر نامه که احوال امیر تیمور بر مرقومست دیده که شاهای خان
 سلطان سکندر که مشهور برین العابدین است برای ملازمت امیر تیمور بر رفته بود و او را به پیش
 برده و شهر بخبر کرده و بعد وفات امیر تیمور خلاصی یافته و العلم عند الله بالجملة مدت سلطان سکندر
 بیست و پنج سال و نه ماه و شش روز بود و خریداری یا تها النفس المطمئنة اجمی شنیده باشیانه
 عرش شرافت و درازای که حالا برین العابدین منسوب است مرقم یافت بلکه ساختن آن فرار هم عیث
 اصغر قمر سلطان سطور بود و تاریخ بهشت قصد و بیت رحلت نمود خاص عام اهل شهر را تمکنت
 و فصحا و شعرا و ثبات و تواریخ داد و عاگوسه دادند از جمله دین صفحات بیک قطعه از مرثیه مولانا
 احمد انقاعیر و این است قطعه که باست شاه سکندر کجاست سیدش و در انتظار با کند گو
 چو گانش و عجب که دیده شود گل شکفته در گلزار و عجب که کباب خزان باز در کسار و عجب که باغ

سخت دجو مردم غافل رین و نه نشه را بران استقامت نه است ناس پیر صفت سخته جگر در د کباب سینه چونت ز دست دیده دل خون پیوست باز د عضل سن آن شات مجنونت اگر چه غیبه مراست خنده بر لب	عجب که طبع که گریه با نهمیا دین فرار بجو سپید هر چه خواهم که آفرین خدا بر روش باو هزار خدا می داند و شاه جهان آفرین سینه دیده دل نیز دعوی خونت گواه جان شست شاکت خنجر خونت در و دل هر خونت پیوست	باب دیده نشوند بایه سلمان با عقاد و دست و در و دل بی انکار دلمه و چو شاه دل هر که هست بر خونت که حالت دل در و سس بنیوا چونت کیسه از غم داند و شاه غمکن نیست زمن میرس که در دست غم دولت نیست با تجمه سادات عالی در جات که در عهد
--	--	---

سلطان بخت بخت نزل فرمودند بدین تفصیل از زنده و دمان سیادت مقرب بانی حضرت میر محمد سیدانی فرزند
او چند حضرت امیر کبیر است دوازده سال در کتیر وارد بودند در قریه بدعات و ترویج اسلام فرمودند و سلطان اقسام
و امانت نسبت باجناب بر ظهور آورد و سید صالحه و عابد بی بی تاج خاتون صدیقیه حضرت سعید حسن
بهادر و بابا نشان نسبت کرد و پنج سال آن سید زاده در حباله حضرت میر پرورند بعد آن ولایت نمود و در
تریدگی متحمل بالار از افرانک مسعود و نگر مد فونت و سلطان انجا مقبره برادر او بنا کرد و هنوز شاه
مقبره موجود است بعد از فوت آن باریه و دفتر ملک سیه بیت که بعد اسلام ملقب به ملک سیف الدین
شد شرف محریب حضرت میر دریافت بعد یک سال او هم قضا کرد و در موضع کونهر در جایی که حضرت میر
باخی کردند در قریه شد مشهور شد بدیدی حاجی باجمه حضرت میر سید سیدانی در سن بیت او و سالک
با تفسیر کس از قضا و خدا و قریه سمیت از مملکت کشمیر آورده بودند سلطان بی ترخی و قریه دوست
ارادت بدیل ارشاد اجناب رساند و ملک سه بیت مذکور که وزیر و سیدالار سلطان آید و جمعی از
خاص و عام جناب ایشان آمده اسلام شرف شد و حضرت سید رساله در علم تقوی برک سلطان
بودند که مفسد ایشان آمد چون مجلس سلطان جناب حضرت سید محمد حصار در محبت ملی مبارزنده بخت
سید که در شب بنایت حضرت امیر کبیر قدرت یافته شرح ششمه نطق را بنام سلطان تصنیف فرمودند
همین مقدم حضرت سید سلطان نوعی در دفع ظلمات بدعت و منم و امیر و سایر سنای و ترویج حسن
علیه صلوة و اسلام کشید که گویا الحال اسلام در ولایت کشمیر آید سلطان مذکور بر لب حضرت سید
ما تهاجی بر شمشیر چیم برین بنا کرده و منوع متین برای ازاجات آن فائده و فادمان حضرت سید مقرر
نموده بود و نوعی محسن مسجد با صفا و یرکل با آب تاب میداشتند که خبر از باغ از م سید او و اعمده محمد شاه
که پیش از قریه جاک موجود بود و چند آن طراوت داشت اما بعد از کبر شاه باغ و خانه بحال بود و چون

مندرجہ عمارات انداختند بنیادی مسجد و محراب و منار گدھے و سجد را یکبار حوض بودند و دیگر در شهر بالائی
 صفه که حضرت میر کلان قدس سره که برای حسن اوقات برکنارہ دریا سے بہت آراستہ بودند خانقاہ کا
 بنا کردند و سید اکبر خانقاہ معلیٰ در سنہ ہفصد و نو و ہشت بود و تمام آن در نو و نہ جناب سید محمد
 بک لعل بخشناد بہرہ داشت تبرکات سلطان داد و در بدل آن از سنہ برگنے سے قریہ بہت مصارف خیرہ
 و لوازم خانقاہ کو رفتند یکے کی از برگنے شاورہ دوم نو و نہ سے از برگنے تا نزد سوم نزال از برگنے اور دست
 تویت کن بنام مولانا سعید تقریافتہ و مات بطور خادمان گذشتہ و برای مطہر و غیرہ مصارف دیگر
 تعین ہوا ضعیف نمود حضرت سید ابجد تمام خانقاہ فیض نیاہ بقصد ادائی سناسک حج ازین شہر حرکت نمودند
 سلطان سکندر نے تحریب معابد کفار بسیار کی و عالی از کفار بہ اسلام آوردہ شہر ہست کہ سہ خوار شستہ
 ناجو نازم دے کہ مسلمان شدند سوختہ ہر جا بچاند بودہ اکثر بیم زدہ و در سال ہشتصد و یک ہجری
 بچاند سکندر پورہ در انجا توفیق بنیادی مسجد جامع یافتہ بود و در تیاری آن بسیار ہوس اہتمام بکار بردہ
 صد و ہشتاد و دو ستون کلان از انجلیہ سے و دو ستون در چہار طاق اول نصب نمودہ و ارتفاع چہل گز
 شرعی و شش گز فصاحت نوشتہ اند جناب خواجہ صدر الدین خراسانی و سید محمد یوسف تانی کہ ہر دو
 بزرگوار در معماری و مہارت داشتند بکار کنی معماران در عرض سال اہتمام رسانیدند و مسجد جامع
 بچمارہ نیز ساختہ سلطانت سلطان بام حضرت میر محمد ہالے و سادات دیگر رفعت اکثر بدعات خصوصاً
 مزار و سرائو کو از شہر ہنودہ در آن عہد تعمیر از خانہ سلطان و حل جائے نمونہ خستند چہ جای کلات دیگر کہ
 بالکل ممنوع بود و سدا لای شالین ہرک تا سمت برگنے ہوا کہ ساختہ سلطانت کہ اول از کتب را ہجا و
 ہنود کو نشانہ جمع شدہ بود دیگر کردند و بالاسے آن خاک بختند و سد ساختند و ساداتی کہ در زمان سلطان
 سکندر بکشمیر آئے نہ یا پیش از آن آمدہ بود و در زمان سلطان رحلت کردند بدین موجب است مقرباً
 حضرت باری حضرت سید محمد حسامی وطن آنجناب بمانست کہ قریہ است کہ بر وہیل ملخو و حق
 شدہ چون آبادی کہ امرا نشان بچصار آمدہ سکونت نمودند مشہور بچصار شدند قریہ جناب حضرت
 اسیر کیست داشت ہر گے باوقار عالی مقدار چون کشمیر را یہ قدم خود میرین نمود و بالتماس سلطان از
 در محلہ سکندرانہ متصل خانہ سلطان سکونت اختیار فرمود و سلطان اکثر در خدمت حاضر شد
 چون جناب حضرت میر محمد شرف قدم بکشمیر فرمودند سلطان محمد بخت ارادت کہ اباعبدی بخجالتان
 داشت اکثر علم لازم آمد بدان جناب افرشت نظر بر صغیر سن حضرت میر جناب سید محمد حسام
 را بخباری ازین معنی بخاطر ادا یافت در بعض کتب دیدہ شد کہ چون حضرت سید درین باب

حضرت سید محمد از مومنین و از اہل بیت بودند و در حدیث و تفسیر و کلام و فہم و تدبیر و کمال و علم و کرم و سخاوت و کرم و سخاوت و کرم و سخاوت

بیا بطن متوجه شد اندر تزییات منوره حضرت میر محمد را معلوم کردند و نهایت و توجیه حضرت علی ثانی را در
 حق ایشان بنحوی نمودند از راه اشفاف نمودن پیش حضرت میر محمد رفته و تسلی و تصدیق نموده خطارشاد
 از خود بایشان سید محمد حساری در وقت خود صدر حالات عجیبه بود روزی دیدند که تمام روز پیشتر
 است و از زمان او استین بپوشش آب فراوان در جوشش هر چند انفاس حالش گردن ظاهر
 نمود چون مبالغه و مبالغت مرسوم در استکشاف این را از حد گذشت و میگوید که اذاعل را و تشبیه
 محازی میرفت و لطیفان در یکشتی تباست شد و التماس کرد و بهمت بجنات آن کشتی صرفت کرد و
 این آب از آن کشتی است چون آن مرید آمد و پرسیدند تا به حکایت و تاریخ آن واقعه موافق بود حضرت
 میر سید محمد حساری هرگز سبالت نشد و در زمان حرکت نیکو بود و در محله نوبته آسوده است حضرت سید
 سامانی ابن سید کمال الدین ابن سید محمود از جمله رفقا و منسوبان حضرت میر محمد است صاحب کمالات
 ظاهر و باطن بود رساله شرح تنویر و در الفاض از ایشانست و قاضی و بیان حقایق بسیار ظاهر نموده و یک
 نمک دل آسوده است در جواب فرما حضرت سید محمد خاوری و سادات دیگر هم در فرار ایشان مدفون
 شدند حضرت سید حسینی حسین شیرازی قاضی شیراز بودند و در آن وقت شیراز بدست
 سلطان تیموریه و مردم الهیست و جماعت بودند اهل تشیع تسلط نداشتند و جناب ایشان همراه
 حضرت میر محمد شیرازی آفرید و در سلطان اعزاز بسیار نموده و در شیراز هم احکام شرع را
 بسیار جاری ساخته صاحب تصانیف بود و در سال در جمیع احادیث رتبه داشت نمود و در انجامی نویسه
 که از نظر میر محمد گذرانیده و حرمی که از علماء و احادیث رتبه دارند مشهور است لیکن بعضی مشایخ
 آنرا قاضی به قبول نمودند و مقبره حضرت سید حسین بر لب دریا بالاتر از نمک دل در جایست که الحال
 مقبره حضرت شاه قاسم حقانی بر پشت آن در قسرت حضرت سید حسین درین زمان بزبان عموم
 بسیتامنی نامی مشهور است حضرت سید محمد خاوری صاحب کمالات بود و معنوی بود و تصانیف
 دارد از جمله است شرح لمعات و خاوردن طبع موزون هم داشت و شعر می گفت نزدیک به نمک دل
 برابر فرار سید احمد سامانی در وقت حضرت قدوة الوصولین سید علما الدین
 از اولاد قطب عالی نشان محمد و مهابانیا سید جمال الدین بخاراست در عهد سلطان سکندر بابا
 الطیبت بکشتی قدوم آمد و در گوشت که حالا مشهور است سکندر پوره است از نوافر بود و چهار پسر والا گوهر
 داشت سید محمد الدین و سید ضیاء الدین که مشهور بسید زیرک است و سید تاج الدین و
 میر سید محمد سید علما در گوشت مبارک به اتماس سلطان مشهور کرده و محاسب سکندر پوره گوشت خیار فرزند

و ہانچا رحلت نمودند و در مزار کلان آسوده اند و بعضی فرزندان ایشان ہم انجانند و سید ضیاء الدین
 در موضع کاند نامہ پگنہ پرده و سید فتح الدین جوان بود کہ در وقت پدر بزرگوار رحلت فرمود و سید
 تاج الدین چون تکامل بودند و ہمین جاسکوت اختیار کرده در موضع اسکندریہ پورہ پگنہ پرده و
 سیدت ایشان بامر سلطان تقرر یافتہ گزشتہ شد کہ گذرانیدہ خود زراعت میفرمود و قوت اہل عیال
 مے نمود و ہم سلاطین و اکابر بودند و مزارات این حضرات تخصیص درویشہ اسکندریہ پورہ جم غفیر و از
 سادات عالیشان ہم کثیر مے ازرقای ایشان آسودہ اند کہ قبور اکثر مے غیر معلوم مشہورست شیخ
 جلال الدین بخاری ازرقای حضرت میر محمد بود با جمعی از سادات و علمائے شیعہ توجہ فرمود بسیار
 بزرگ و صاحب کمال بودند و مزار سلاطین مدفونست عارف عالی گوہر حضرت سید الکبریا
 عالیشان ظہر شرف و منبع کمالات عالیہ در محلہ ماشوان و محلہ ماشوان جنوب بہا منی نامست کہ
 دکان او درین محلہ بود و بنام حسد و کان مشہور شد چنانچہ محلہ شیریت کہ بنام شیریت نامی موسوم
 و آنوقت بعض اکابرین فرمودند بیت سید الکبریا سید الحسن نام و درین از میگوید و شش و شصت
 سید دیگر ازرقای و امامی ایشان در طرقات مزار اند کہ غیر مشہورند و سوائی جمعی کہ درین کتاب مذکور شد
 حضرت میر سید نور الدین امیر زادہ حضرت میر سید حسین سامانی ست از ارباب کشائش
 بود و حل مشکلات و داندگان مے نمود و مقبرہ ایشان طرف شرق متصل نیکدل در بازار کاغذ نشین
 پیش روی خانقاہ ہے کہ بزرگ مسجدست واقع شدہ بسیار بزرگست حضرت سید شہا الدین
 سید حضور اللہ و مقبرہ حضرت سید نور الدین اند و مراتب ہم داشتند حضرت سید حسین
 نزدیک دیان مقبرہ از راه دور تر و رون کوچہ آسودہ اند حال اقبالیان از تعمیر اقامہ و مضمون اناعند
 المندرستہ قبور ہم روادہ حضرت سید محمد لورستانی ازرقای حضرت سید محمد بہا منیست
 مدتی در پردہ کلکاری مستند بود چون سلطان سکندر علیہ الرحمۃ عزم بنائے مسجد جامع فرمود و ستاد
 شہر و مہاران و مہر حراسہ اختہ و در انجام بنیاد پر و خندہ کار کج پیش شالے راہ حیدر جہاد
 بر میداشتند باز مے نشست پس میر سید محمد بر عرض دیوار برآندہ بند و بست چون و خشت نمودہ اند
 و دیوارست حکام یافتہ بعد از ان مدت درین کار مشغول بود و بے مزد و بے اجرہ کوشش مے
 نمود و بارہ ازالہ خالص و ہم از دم و نیار بحبت رضا و پردہ کار صرف مے فرمود ازین جهت
 مرد مہمان بودند کہ گنج یافتہ است الحق کہ خزینہ تہیہ داشت میگویند محتاجو شکایت کثریال
 صیق احوال و رخصت می نمود و آنوقت بکار گل مشغول بود و دست گل آلودہ خود را تاب دادہ بدشت

سید

از حضرت سید محمد لورستانی

افشانه گفت بجز آنکه خود بخوبی دانید و چون بچانه رسید معلوم نمود که بزره را بکل برینا و طلاست
سوم شهر ربیع الاخر وصال یافتند و در وطن اجداد شافیه مقبره مبارکه که پیش متصل مسجد جامع و محله
جله سازان مطاف ص عامست و چندین از اقربا در تقای ایشان هم در آن مزار مدفون اند
خواجه صدر الدین خراسانی از اکابر اولیا بود و پیر و مدینه را میگردید و در کربلا و سجده و شری
اعانت بنای مسجد اتفاق حضرت میر سید محمد بسیار می نمود و در محله زینیه کمال پیر مزار حضرت سید
بدر الدین بر راه عام سوره است چهار دیواری و مسجد قدیم بود با فضل مسجد بالکل بر هم خورده
از چهار دیواری نشان مانده است حضرت سید محمد خوارزمی از در تقای حضرت میر محمد
ست باشد از پنجاهات پنجاه محله منوار را که در آنوقت جزیره بود و بعد بنود ویران ساخته و بهما نجا
مستروی شد و معلوم و غل غنیمت بنویسند و تمام شهر بجز بیس تال گذرانند و سلطان سکنت را معلوم
قرآن اکثر خدمت ایشان کرده چون رحلت فرمود در همان جزیره اسود و الحال محله سید و سید
گویند که از بزرگان ایشان در آن محله اولاد مانده است و محل خود مذکور خواهد شد سید السادات
سید البرکات حضرت سید محمد مدنی از زینقا بلک از منسوبان حضرت میر سید محمد مدنی قدس
سره بود بعد مراجعت از حرمین شیرین بآفاق ایچی میر تمیز و در عهد سلطان سکنت در کشمیر چون گوشه
خوب و نشین دید یافت گردید و لیکن به ادا و بعضی عهد و باز قوجه بولایت ماوراءالنهر فرمود
و در مراجعت نمود با اهل عیال در محله راغیواری سکنت کرد سلطان از احوال معرفت منور
و گفت شده بزیارت رفت و بعد اطلاع کمالات التماس بالحاج نموده بقدم در خدمت رخصی کرد
انجا خانهاست بنا ساخت و در همین اشارت فرمود و در حوالی نوسه هراسود و شیخ العزیز
بهار الدین بوجوب وصیت خدمت تفسیل تحقیق بجاء و در حضرت میر مرجع خاص معلم و سلاطین
حکام بود و بعضی گویند که در عهد سلمان زین العابدین ادا و در موضع ماله موه پرکنه یا نکل توطن
فرموده بودند و الحال بالتماس سلطان تبهر آمده و در نوسه سکنت نمود و هم نجا اسود و اقرب
بصدق اردو است اخیر است مقبره شریفه ایشان را محل شجاعت رعایا و استند و اعها
علی مراد خان زیاده گاه تمام شهر بود و چون از و حاکم فرستاد بعد آن تخفیف گویند و این
حکام بزرگ وین منتهی جای دیگر مرقوم خواهد شد مشهور است که در ضیافت سلطان که بجهت میر
بودیست تمام از قاز بر سر هم بود حضرت میر و اینهاست مجلس لعالم طمش را فرمودند که قاز بری را
جدگد از بعد از فراغ عرض کردند که چه باید کرد و فرمود که حواله قاز وار باید نمود چون به بالغه از قاز

تحقیق کرده گفت که تا خود مرده آورده نچینه بودم و محل شد اکثری نوشتند که بقصد امتحان این عمل از کسان
سلطان مرزده بود راه رجب واقعه وصال حضرت سید زاده است میگویند که حضرت سید بنای مسجد
خود رسی زیادی کرده و طول عرض برابر بیت النبیه عالم است درست فرمودند از جهت تجدید بنا
پیکر این مرزده حضرت سید که مافی از سادات عالی درجات در زمان سلطان سکندر
تشریف فرمود در محله تاشوان متصل آرد و باز از مدفون است و در ایشان با خود ملا نازک واقع شده
محل مدفن و برکات است حضرت سید محمد الدین بسیار بزرگ بود آخر مای عهد سلطان سکندر
ظاهر آمده است و در موضع نبیره بر کنه برات مدفون است اولاد و مجادیشان هم اکثری از اصحاب کمال
بودند حضرت سید محمد مرزده پوش صاحب تفریق عالمی بود در کج مرزاد سلطان مدفن
است گویند سید ضیاء الدین در کست که در قریه کا ند نامه مدفون است و او فرزند سید علاء الدین
بنجار است چنانکه ذکر ایشان گذشت بلکه نام هم معلوم نیست سید عبد العزیز و غیره برادران سید
کمال الدین در محله جمیل مدفون اند و در اطراف این محله سادات دیگر هم هستند که حالات بلکه نام هم
معلوم نیست حضرت سید عبد الله و غیره برادران سید کمال الدین مرزور در محله اندر واک مدفونند
امام الفقیهین مرشد الثقلین حضرت سید حسن المعروف منطقی از اکابر سادات بهیست
که در زمان سلطان سکندر کشمیر را بوجود مسعود مرین ساخته منظر کمالات عالیه بود و و پسر عالی گوهر
داشته سید حسین و سید محمد الدین المعروف بابا میر ویسه ذکر ایشان نوشته می آید قبر
سید حسین در مرزاد سلطان مدفن طرف قبله و اقصی چون لشکر از هند به کشمیر در زمان بابا
آندیشانرا شتم کردند که این جماعه خفیه با اینها محبت می ورزید چون این حقیقت بسمع ایشان رسید
در لشکر مخالفت زفته اند و او را و لشکریان او را نصیحت فرمودند هر گاه قدر این نداشتند سید علیه الرحمة
حکام کشمیر راه همراه گرفته باطن بدفع این عسکر متوجه شدند فی القونین نوران گزیده چنان با اینها غلبه
کرده که بطرف هند و از غنیمت دانسته منتهی گشتند حضرت سید محمد فضل صاحب به قویه
و کمالات معنویه در محله نوشته نزد یک مرزاد حضرت سید محمد مدنی مدفونست بعضی گفته اند که در اینجا
مکان ایشانست و قبر مبارک در استانه شیخ نباء الدین بر سر مقبره است و تحقیق همین است حضرت
سید جمیل التبع غیزی پس بزرگ در محله نوشته مرزاد مدفونست بالا از مرزاد سید محمد مدنی باندک جلد
و مسجد ایشان نام داشت آباد بود و هنوز هم بحال است حضرت سید خلیل صاحب متابعه علین بسیار
بزرگ و عالی نسب در قریه سدر بل مدفونست و طاف بر جمیع حضرت سید علی اکبر ثانی

صاحب تربیحانی بمیدان بایر سوم مدفون است و محل زیارت خاص و عالم سید محمد
 و سید محمد و سید محمد در محل را اندر از توابع ناده پور هر سه برادر آسوده اند و بسیار بزرگ
 اند و یگانه که اندر نقای حضرت سید محمد بنی اند این همه سادات کرام که خامه عقیدت انتظام تجربه
 اسامی سامی ایشان چهره انسر و سعادت شد از شایرین بزرگانند که در زمان سلطان قطب
 الدین و سلطان سکندر بر فاقست امیر بریا کریم و موسی آن بقیه سبب سیاحت و اندر و او ارد شدند
 در کشمیر سبب تفرمودند و مقابر این بزرگواران اکثری مشهور و معروف و محل عبودت را نسبت رفیع است
 در جاتهم و در فضا الله من بر کاتهم و غیر این حضرات جمعی هستند که اسامی ایشان بحسب اثر و اجتناب
 و اند این قبور در شهر و در پور بر السند مردم مذکور نیست و تعداد ایشان لایند و لایکسی است
 مصراع کشته در قریب حق ناند اکنون کم و در معنی الله عنهم و جمعی دیگرند که تقدیر این بزرگواران از دنیا
 و خدا و ایشان در روزهای آینده ظاهر گردند یا بعد از این بلده بهشت نشان بحسب است امان بود
 فرمودند ذکر ایشان حقه القدر در در جهان عهد بر آن حفظ سیاق تاریخ نویسی مرقوم تکمیل نیاز قلم خواهد
 شد انشاء الله تعالی سلطان علی فرزند از محمد بن سلطان سکندر بعد فوت پدر عالمی گوهر به
 اتفاق از باب حل عقد تاج سلطنت بر سر نهاد مدت شش سال و نه ماه ملک الهی فرمود چون به بقیه
 عنایت ازل و منون وی شد ترک سلطنت به خاطر آورده قصد مناسبی نمود و در تاریخ مبعوث
 صد و بیست و هفت به برادر خود زین العابدین امیر سلطنت کرد و در آن وقت البتة قبل از آن
 گردید سلطان زین العابدین از مصر سن آثار رشادت ظاهر داشت و فرزند دوم سلطان سکندر است
 از عنفوان جوانی در دنیا بر ملک و طاعت را به ممتاز از اقران بود و ایام شاهزادگی او در شاهی خان
 سیکنند با مرید بر سلازمت امیر تیمور سوغات کشمیر و عرض داشت پدر گرفته گرفته بود امیر تیمور او را با
 خود گرفته به سرقت برده و شهر نیک کرده و در همان اثنای رحلت امیر تیمور بقتاق افناد و شاهی خان حاکم
 یافته چندی در سر قند مانده و کسب بعضی علوم و آداب کرده و جمعی از ارباب عنایت را شل کافذ گرد
 صحافت تالین یافت و زین ساز و قابله که وقت وضع حمل خدمت عورات بکنند با خود به کشمیر آورد
 در امور سلطنت اعانت و در فاقست پدر بزرگوار گوی مسبققت از اقران برود چون برادرش سلطنت
 یافت سلطان او اطاعت و انقیاد او شتافت بعد حرکت برادر به استقلال تمام بخت سلطنت
 جلوس نمود و لانا نام و کوشمیری که بعد از لانا احمد کشمیر فقه شاعر بود و تاریخ خود نوشته که سلطان
 محمود سید بحسب اینکه زوجه اش دختر راجه جو بود و راجه پنجا بزرگ طاعت نمود و مانع چرا آمد و حرکت

شکر گشته شد چنانچه سلطان علی به فریب آن کافران خورده از راه کبلی باراده فاسد تو حبه کشید و بد
 سلطان زین العابدین ازین خبر وحشت اثر جمیعیت تمام از باره موله گذشته راه پیکه گرفت و دور
 را و تلافی طرفین اتفاق افتاد و بعد محاربه و مقاتله سلطان بنین العابدین منظر و منصور شده سلطان
 در یکجای محبس ساخت و بهانجات یافت چون طائفه کورچان که کوکهای سلطان بودند به تسلط
 و غالب بودی مدخلت امور ملکی مینمودند سلطان حسن بن میر ملت زین و احمد زینیه جنادل
 و ملک خود تها که در سران آنوقت بودند سلطان بطائف اخیل انجاء را گرفته در نوب شهر
 بقتل رسانید مصراع کشتی بپادشاهان عاقبت محمودیت و بهانجا قصر عالی بنا کرد
 و درالاماره ساخت آن قصر از عجایب عمارات عالم بود چنانچه میرزا حیدر کاشغری از دیده باوصاف
 از او در تاریخ خود نوشته ولایت تمام باستقلال نام بهیج حجت بخیری سلطان زین العابدین
 نظر تحسینیت و اهتمام تمام اوقات خود را صرف عمارت و آبادی این شهر ساخت و پیکه
 تیزترین و تمیز و ترتیب شهر و پرچم و ترویج ارباب هنر پرداخت و ضائعی که در آنوقت درین شهر بود
 یا کتب دینی عربی و فارسی از ولایت ایران و توران خصوصاً خراسان که به کشمیر نزد کیمیز
 سجد و اهتمام فراوان طلبانید و ارباب حرفه را از مجلد و شتر و دکانه گرد و غیر هم که از ولایت خود آورده
 بودند و معاش داده بحرفه خود سرگرم داشت اگر چه ترویج اسلام و تائید سنت نبوی علیه
 الصلوٰه و السلام مرتبه بدر توفیق نیافت لیکن در ترویج علوم و اعزاز علمای و فضایل و اهل حرفه
 و رعیت پرور و کمالین و جوده کوشش مینمود و تدارک ظلم و نیکوکارا رضی رو بورین دشت حتی اعتقاد
 آباد فرموده و اطراف شهر و رگانات را سیر و سیاحت کرد و اکثر اطراف را به تخییر آورد و آخرت را شکر
 گشته میکرد و خود در شهر می بود در ایام او هندو و مسلمین بلکه جمیع اهل دیان از اعیان بهم دست
 بهانه در مقام خود جای میداد بلکه از هر ملت به جهت فیصل قضایا شخصی را از میان آیین تعیین میکرد
 از حیثت او را پادشاه میگفتند یعنی پادشاه کلان هر جائه طائفه که مجمع میشد حاضر میگشت
 گویند ششربنی دشت و صلح کل میخواست و در عهد قدیم جای تالاب و از خشک و شهر آباد بود
 و راجه که در اینجا سکونت دشت بسیار منق و فساد و ظلم نمود کسانانش زیر آب بند و قصه مر
 کلان در ضیحت ثانی او با اهل آن زمان و عدم طاعت آنها معروفت و در خان به قلم آورده اند چنانچه
 بنحانه بلندی بود که در وقت که آب در رستان به تال می نمود سلطان بنین العابدین کشتی کلان
 بطرح گجرات ساخته غرق نمود و بر بالاسر آن سنگ و خاک ریخته بروی زمین آورد و بنام عمارت

مسجد کرد و لشک نام نهاد و پیش از آبادی غوصان پافرمود تا در آمده از درون تخته دویست
 زمین برآورد و صرف ضروریات لشک کردند و بعد اتمام حمارت لشک جشن عظیم کرد و داد و
 دهش بسیار نمود و تعرافت را در تواریخ گفته اند از آنکه تاریخ این بقعه چو بنیاد خاک محکم باد و شهر
 ترین زیب در عالم باد و شهرت عبادت در حشر کنند و بیست و پنج تاج خود شس خرم باد و این
 آری تاج حال نقش بر سنگ بود و سی از سیم پور پورینه مفاد بر پاست که دره و بان مشکها
 مشک از تخته نای که تخته کلاک آورده است حکاکن سدنود و در او کام را برای مرست آن سدنود
 فرموده ملکه در بر گرفته بلکه در اکثر وضع که پسر سیر و لشک را میرفت عمارت که پوهنه نزل خود سینه بود
 و از جمله فتوحات که فاضله سلطان زین العابدین مستاین بود که مهت بر تخیل اطراف بسته و
 هر دو تبت را که در عهد برادرش از دست رفته به تجدید گرفته و در تصرف خود آورده لاجرم پادشاه
 از قاضی او قناده و لشکر عظیم تعیین نموده با جمیع فراوان و ترکستانان رستم نشان متوجه به تخیل
 کشید و سلطان هم مجروح شهرت این خبر به تهبیه لشکر و لوازم قتال شتتال در زند در شامی عرض
 لشکر بیت نیز از سوار و یک لک پیاده تعلیم آمد حمید ملک تاریم خود نوشت که سر فرج این لشکر
 او تر زینه جای رود و جدا بود و طرفین صفوف محاربه را بستند و داد و درانگه دادند و چند روز
 کشت و خون قائم بود و طبعیت از فروغ تنیم سوزان شد و همی سحر که و زرقع سچا بچوش آمد و نیز
 و کارزار و آخر الامر حکم کم من فقیه قلیله غلبت فقه کثیره باذن الله سلطان غالب شد و پادشاه
 کا شغران بهر مهت داد و سلطان بصفت حمیده متعفف بود و رعیت پرور و بسیار مینمود و تغیر
 لباس که در گذشته آمد تا حسن و قبح عمل خود بشنود و مهت زینه آباد کرده و دست زینه کوک و زینه پور
 و زینه دت و زینه کبر و زینه کدل و زینه لشک و زینه بازار آباد کرده و ساخته اوست در دست
 زینه کبر قصر مایه بند و مک نهائے رفیع ساخته و مقام سیوه نا و کله بانهاال کرده و بجز آبادی و مظلوم
 دشت که در مالک دیگر مثل آن نشان میدادند تا عهد چکان بهمان حال بود میرزا حمید در تاج خود
 اوضا آن نوشته در خان عازی چک تا بر حسد یکدیگر همه را بر هم زدند و آتش کشید و یکم اولاد کم
 عد و کم سلطان را بسبب خدمت و حجت فخر المله تعلیم او کار و افکار که از آنها یاد نهیسته با حق سچا
 حاصل بود و صفای باطن داشت میگویند سپهریانه اش قصد بد بخاطر آورده بود و سلطان در تالاب
 او را بود که پسر افرمود و سیمین در عبادتخانه لشک ماند و و سیمین چون آنجا رفت سلطان از بختتم
 سرود که با نجاتش مشغول بشیم است کمال سلطان معلوم کرده از خطر خود گذشت و تائب

و سلطان مغنیا ابابا در که از راه پراری نسیل تخت بدریای بهشت میشد بند بسته و رسد بر او
 جوئی مار را بجهت آبادی اهرن حضرت فرمود در عرض پنجاه و دو سال حکومت کرده در تاریخ بهشت مقصد
 و بهشت ازین عالم در گذشت و خواجگه در فرایک لب بهشت است طرف قبله پیش روی بدریافت
 ذکر حضرت عالی درجات که در زمان او بر روی کار آمده بودند و ازین عالم رحلت نمودند
 تقدیم بذكر بعض فضل و بهجت فلت که بهین قدر معلوم شد و بعد از آن ذکر سادات و مشایخ آن عهد
 که طولانیست مرقوم میگردد و مختصی ننماید که در عهد سلطان بن العابدین فضل و شرف بسیار در شمیم
 بودند چه از مردم ولایت چه از متولیان این شهر تمام لطافت چون کسی ضبط نه که در حالات شان
 مستور ماند از جمله از باب کمال در زمان آن پادشاه عظیم الشان ملا احمد صمدی فصیح عالم
 و شاعر و ظریف و صاحب فنیم سلطان بود شمس که دستار بر پیشانی میگذاشت سلطان
 که طبع موزون داشت سرور بنم آراسته بودند بجانب مولانا گفت بلیت شاخ پیشانی ملا
 احمد کشیمین + گردیدستی تو در افاق انسان شاخ دارد + مولانا مذکور در جواب سلطان بگوید
 گفت بلیت شاخ پیشانی خدیو اگر کرداری دوشتم + تانیا نیم در میان داده گاوان در مسارا
 سلطان برین تحسین نمود و در انعام و اکرام افزود و وقتی مولانا را بیک گناهی خراج نموده به پیک
 فرستادند مدتی در تنبیه حیرت سرگردان بود آخر الامر از پیک این رباعی نوشته فرستاد و سلطان جمع
 شد و مولانا باز آورد و پیش از پیش انعام و اکرام نمود و رباعی نیست رباعی نے بنجوم زمبند اخبر
 فی منطق ز جزو کل اثری + برین این کسر و چسپ را رانند + احمد از غیر منصرف خوانند + دیگر ز
 اصحاب فضل کمال عالم تحریر و متقی بن ظفر مولانا کیمیر است که استاد سلطان بود و در صغر سن
 بهرت رفته تحصیل علوم نمود و بهما بنجامی بود سلطان به تکلیف تمام او را طلبیده در جوار خانه
 خود جاد و منصب شیخ الاسلامی یعنی صدارت که آن وقت درین شهر شائع نبود بنام مولانا مقرر
 فرمود بهما بنجامی را که ده و تعیین موضع برای وظائف طالبان نموده مقبره اش مولانا
 در نفس نوحه شهر مشهور و تبرک است دیگر قاضی القضاة مولانا جمال است که غیر نری از هند و شش
 آمده و در خانقا میر به یادای وظائف میگذاشت و به حکم آنکه عشق و مشک را نتوان بهشتن + رفته
 رفته خبر فصاحت و کمالات بلاغتش سلطان سید و صحبت خودش طلبیده خدمت قضا
 سلیمانان تقویض با فرمود و فنون علوم آراسته بود و فیصل احکام بدیانت سینمود و این مولانا
 جمال الدین سواى مولانا ملا جمال الدین سیالکوٹیت به قبیلہ قاضیان که ذکرش به محل خود نماید

فاما اسادات و درویشان که در زمان سلطان نیرین العابدین در کشمیر بودند یا در آنوقت رحلت فرمودند
 یا از ولایت و غرب آمد و در کشمیر سکونت نمودند جمعی که معلوم شد شهرزاد بدین تفصیل از حضرت
 سید حسن منطقی فرزند کمان حضرت سید حسین منطقی است که ذکرش گذشت نظم منویض الیه
 کلمات نامتناهی بود و صارت الاهی را با دقایق راه باطن جمیع که در زینت بخش سند سیادت
 بود و در عهد کسی بر او توفیق نداشت علم ارشاد را در موضع و تنی بود که در آنوقت ولایتی امور بود و فرشت
 و پادشاهان بدین شد و مقبره و شریفش را زیاده گاه که شهرت و برکات و جذبات و فیوض آنجا بر لب
 طالبان مذکور حقه الله علیه حقه و آینه شیخ بهجی والدین گنج بخش کشمیری قدس سره از تربیت
 یافتگان عارفان شاه ساج خندانیت و شاه خلیفه اول داعی جاب قطب ربانی میر کبیر علی
 ثانی است و در جمیع خلفای طریقت و مقامات حقیقت است خدمت شیخ بهجی والدین چون از
 طی منازل و قطع مراحل سلوک فراغ یافت و بر ادب سلوات جذبات و غلبات حالات تشافت مدتی
 در حجاب خمول و عزلت و گمنامی مستور بود چون مخدوم عثمان معروف بیاباچی گنهای داعی طلب
 بهر ساینده قصد طواف حرمین مترجم کرد و با بسیاری از اهل الصمیمیت و دشت و بهر جاف و خف و خجسته
 نمود که از قصد ایان ولایت در راه دانان به بیت با و ملاقه شود و بحق رساند و از تعلقی غیر بر ماند یک
 از ابدال یافت میگویند که جناب شیخ ابو سخن شطاری بود و در انشان بایشان داد و احوال شیخ
 را به تفصیل بیان کرد با با عثمان جوان و پریان این شعر گویند شعر پس ازین بدیده خود هم خوان
 گویت آمد که بسود تا بر آنوقت که محبت و جویست بهمان نام و نشان در کشمیر سرانگ گرفته پیر را در یافته جوی
 اشتها کشیده شد شهرت که خدمت شیخ بهجی والدین در او ان سلوک راه حق به جهت قوت ملال
 متر و بود و چاره غیر ازین نداشت که در انامی طعام که در راه افتاده می دید تمام روز می چید و اگر اشت
 دپاک کرده قوت خود از نهان می ساخت و زنده ساختن پیر ناوای که خادش بود و او را شهور نمود
 کلمات و کلمات کشیده بسیار است و حکایات جذباتش و شیارش بود مستور بهر بر او میسر از شهرت
 شده بود در دان و کین بودند به گمان ال و متاع شیخ عالم اسطرح را شهید ساخته با و شاه وقت سلطان
 نیرین العابدین این معالنه در خواب معلوم کرد و تفحص نمود چون شیخ پیش از ان بیادان وصیت کرده
 بود که بعد وقوع امر از زیر پیمانی در پایش کرده کسان کسان خواهند بود و در دم مضطر و متر و
 مبتال بسیاری گاهواره آورد و در نفس سبکاش را در ان گذرشته گاهواره را بر پیمان کشیدند و
 بزار فاضل الانوار رسانیدند و قهر شیخ در سال مشتبه و چهل و نه هجریست پیغمبر بود و جناب

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷

شنیده میشد که فیروز دلم نیست و بر در و دیوار مستوی بود و سیوا با ستاره و بعضی اهل کشف که مکرر متنبه شدند
 با نظر حضرت و این بابی بر سنگ قبر جو خط قدیم نوشته یافته شده است و با عی بابیت که عقل آفرین
 میزندش، صد پوسیده متوق بر زمین میزندش + اکل گنده گریه هر جنین عالم الطیف امیر از دیان بر زمین می
 زندش و هر دو قبر سارک صد فریاد و بر کاس است و سبب متفرقه قدیم نیز موجود است که الحال بمقدور
 تمیز یافتنیست محرم از المعروف بحضرت **سید مبارک صاحب** امر از ابراز نام اصل
 ایشان **سید محمد رفاعمی** نوشته و خدمت **سید علی** که قریب العبادین سادات است و در تاریخ خود
 هم سارک ایشان **سید محمد صفهانی** نقل کرده جامع علوم ظاهر و باطن و صاحب شایو بود و شجره گداز
 می نمود و اهل و شهر گدازند چون هجوم و دم خاموشی اوقات شریفه اش شایسته حضرت فرست
 گوشه خست یار نمود و توجه بیارده موله فرمود و در اینجا اهل و عیال متوطن و دشمن شد در راه حق صوفی
 و بعضی جانباز پیدا داشت سلطان بنین العابدین چند قریه را بحجت معیشت و توان ایشان مقرر نمود
 و برای علف سپان چراگاه جانباز پوره که در آنوقت محملی بود نیاز فرمود و باره موله با توابع و
 لود حق مدفون است و فرار کشید الا نوا که شمس طاف عالمیان از زبان سلط استماع شده که طرف مقبره
 ایشان از قدوم اهل ولایت که ترغالی میداشتند البسی که زمین طائفه و در می شود و اقم حروف هم که و با
 ظاهر چندین بار مرگ گمان برده است حضرت **سید لیل** در بر آسمان کمال صاحب کمال
 است در فرست سادات کشمیر را به بقعه و م خود فرین فرموده و افاده بخشش صوری و حنوی بوده است
 باطنی آن جناب اختلاف است بعضی ایشان را که ویرید اند و عقیده اکثری نیست که ایشان و طریق
 حضرت خواجگان غایب باشند بلکه می گویند که بلا واسطه از جناب حضرت خواجہ بزرگ بهادر الحق و لایق
 شاه نقش بند شکل کشاند پس سده اخذ زمین کرده اند چون بر زبان علوم خواجہ بلال شهرواند
 میخوان گفت که این لفظ هم ولایت صریحی نقشبندی ایشان دارد و از پیر بزرگوار خود هم
 استماع دارم که هرگاه بر قبر سارک ایشان متوجه می نشینم نسبت نقشبندی غالب می آید حال آنکه
 در اهل نقشبندی بود و چون کشمیر رسید نسبت کبر ویر نیز از خدمت حضرت **سید محمد بهار**
 با خلفا علی شالی حاصل کرده باشند با محله مظفر پور بود و در موضع اشتم پرگنه سارک الواضع یا نیز
 اسوده اند چنانچه در آن از بركات زیارت قبر ایشان عجایب و غرائب نقل می کنند پیر شکیم
 و صحبت جناب **سید السادات منبع البرکات** سیدنا و مندا حضرت بابا میر محمد امین و یسے
 در احوال آن جناب مرقوم بود حضرت بابا یا حاجی ادهم بعضی اوهی نوشته اند منو بخاندان

سستان را بر سر او تمام از اکابر وقت و جماع علم ظاهر و باطن بود از وطن تخرک شده اونی سنا سکه
 نمود و کشمیر را به تدارک خود زمین فرمودند از محبت داران حضرت کشمیر شیخ بهار الدین و شیخ الشیخ شیخ
 نوالدین از ازان ایشان در مقام میر داری مشه بهر شایسته داری که الحال بیرون قلع بود شایسته
 شایسته یار و تبرک حضرت سید محمد امین منقلب به بی بی مروت بیایا میرا سیس فرزند از چند و اثر
 نخل برودند حضرت سید حسین بهیستی است برگزیده سادات روزگار و محتشم محمدان این کار و زبده
 اصحاب طریقت و قدوه ارباب سیادت سیرت اکرامات و مشهور الحجابات بود و سیرت واقع الکرامات
 آنحضرت زیارتگاه خاص تمام است صاحب علم فاضل و باطن بسیار بزرگ بود و استانه مشیر که او پر
 فیض بابرکت است و بیح انتخاب را که قدر گفته اند شرف و نظم بسیار است از آنجه نظم مع یا بای میر
 اویس کنتم و تازیان است در دمان فارم هست فرزند پیشوا میرا و صفا و وحید و بیان دارم
 اولی از ره اویس شده و خبر از میر و از جوان دارم و بے زن بے ولد چو علی بود و یاد از میرستان
 دارم و فاضل وقت بود و عارف و هر این سخن از ترجیحان دارم و از خوردی باز آثار بزرگ و دولت
 آن قدوه اهل از روشن و هویدا بود و در حدت فهم و فطرت و عظمت پنی ترین عهد ماکلا
 و تمکین و لطف طبع و حسن خلق شیرین تر از شهید با وجود غلبه حال کمال دولت بی زوال گاه به بانشای
 شعر کزین مقال است توحید میفرمود در آن هم اظهار بحسار و نیاز مندی نمود چنانچه گفت فرد
 گناه ماز عدم گریه یاد که بود و وجود و حق و نور در عالم عدم می بود و سلطان زمین العابدین علیه
 الرحمة نظر بر اطوار محمود و اوضاع مقبوله و حتم ملاق حسن و شیکه که بیکه انتخاب بوالد ماجد شش التماس
 نموده انتخاب رای فرزند می گرفته و در حدت در میریت آید بابر کمال عقل و کیا است آن مقرر از باب سیادت
 میخواست تا بعضی امور مملکت اباوی بسیار و حضرت میر خورشید شیشه قدس سره و مقبول آن
 نه کرد و از انتقال دنیا با لکایه اعراض نمود در شیب کوه ماران که آنجا شیر داری یعنی باغ میر گویند
 و منسوب آن جناب است متروی شد و ترک اختلاط مردم با کحل نمود در آن وقت درین باب ترجیح
 بند از شایسته فرمود و قدری از آن با ترجیح نیست ترجیح بیند عاشقان همه که کردم ساز و خست
 بر سبزه از مقام نیاز و عارفان حجتی ز راه کرم و که ندارم به جز شما همراز و دستان جدید ز عین بر
 تا شوم با شما دمی و ساز و حاضران التماس کشمیری و که ره سخت و مندر لیت تراز و راه صدق
 و صفا که رفتم پیش و میل محروم و وفا نمودم باز و از مخالف همه کتم آنگاه و تارسم با نوار راه حجاز
 آنچه شومی ز جوی ولد داران و میرم با نوار سوز و گداز و مرکبم بهت است و عشق و دلیل هر چه آه و فدا کنم و ساز

با محضراں و کار در دو وزن
 چونکه گردید با من این آغاز
 حالین بر برق در پیش است
 گویا می کنم همین آواز
 ایضا و له
 این زمان من با من خوشتر شو
 و آنکه کنیز است کنج را ما و آ
 میزبانان در هر را و دیدم
 بے سم زل نو اله خدا
 کما حیون کس شازم نوش
 بر درت گرفتار و دم جو گدا
 خیر با و بے بگشتم و گفتم
 که بر تو فیض ایزد وانا
 و له ایضا
 همه در بست خورشید شبنو
 نه تحلف به طلق چنان
 کارشان نه بغیر کذا بے
 سرور عصر و اعظم در آن
 هر که اگر می ز سر مبتد
 می بلند سر سے عمران
 چون ببینند تنهای و سر
 ایدل جان گویان جهان
 و له ایضا
 بے طمع از در صفار و کیا
 نه هر کسی ز کذب و در کسر

کار حزن و حزن شیب و خراب
 شمع سبک نم بر بند خیر
 کردم لطاف تفسیر را بیا
 بعد ازین و پس تر گلف و شند
 منکه در اصل بوده ام غفار
 که چلست برج اشیا
 آندہ بر طریق مہمانی
 هر یکے خود بان اژدر
 چون بدیدم بر ابرو خوشت
 اگر میبزم بر پنج استقا
 با تو ام اتحاد و وحایت
 اگر کند غبت یاوری بخدا
 بعد ازین و پس تر گلف و شند
 از سودم جهان اہل جہان
 همه در کار خورشید حیران
 جملہ در قصد خون یکدگرند
 بارشان نه بخلق جز نبیان
 نمکنند انفات و بخوری
 بر قد و شش کنند سر قربان
 کس نه گوید این خزان تا که
 ایچو سکے بر اندش دربان
 بدین و پس تر گلف و شند
 تنویدیم عجب خود با کسر
 بے خصومت بہر کس تا کس
 نه خیال بہ کار بار جہان

خاک پای شایم لے زندان
 از مقامات خوشی ابراز
 چونکہ این منزل اقامت است
 کنیز کوہ عبادت مسجود
 قلہ قاف و شتم لمجا
 کنیز و دست و تار گاہ است
 یخیز روزی برین سپهر سرا
 نوش بندمند غیر شیش کس
 بادل خستہ گفتم لے شیدا
 کنیز مقصود کائنات منم
 چون بدیدم سر از خوشی
 کردہ ام عہد و بستہ ام چنان
 کنیز کوہ و عبادت مسجود
 انجہ ہستہ آشکار و تہان
 بے رحم مجال غم زودہ
 اوقات و چو موش و ابلابان
 در میان شیان ہر آنکہ کہتر تر
 در دم میوی بود و دم شان
 اگر بود کار سامرے اورا
 جان و بند از برای یکسان
 روشن گشت چون حقیقت جان
 کنیز کوہ و عبادت مسجود
 منتہی بخوان کس چو گسر
 نے ہیکے ز کس ہر خواہی
 نے حجابی بہ جستجوی مسخر

بدو قانع بچند چو چای نبوده چشم چون خشم من گرفتار آفتاب خالی بغایم کشاد چو جبرس شک شهباز حضرت مسمیات باز رانم باستان فرس بعد ازین ویس ترک گفت که خود می چنین تنم یار تا ندیده ز من کس آثار زان سبب باند ام بیان کا شک خاک خورد می یار اندر تنجا که کذب و تباست بجز از گوشت پاره شمشیر دل موزن چو زشتی نشت یا بسوزم و جورا بشمار کین زغل و دستان و شمر جو	نهی لاشه مانده چون گیس بهر واک سخی مصنوع که امیدم بود غیث نفس گاه گاهی گذشت در دل چند با ششم و گریه بد نفس هر کس رای خویش تن کار کنج کوه و عبادت معبود همچو دل شد دم بجان نزار گر کنم در زاریش تجیس بهر نانی چنین بزار نمی از دل من و توف کس نیست حسد و حرص و بخل کرده قرار من غلام دلم اگر دلت دل مرغان بگفتند رخسار حالیا اگر نشد میسر من چون بخوبیست کشتنم بردا کنج کوه و عبادت معبود	هر خدای که اندود و ان شده سار بحسب طرف بهر کس چون یقین شد که خلق زبان که چو خردم چه برده ام از کس بگسلم بند و بشکنم رنجیر من سودای یار دارم دس وله ایضا از جمیع حلائق عالم بوزار جمله مذلوب کبار آبرویم نما نداز پے نان زانکه دل نیست در میان کنار نیست آن دل که نزد اهل خرد دل چه باشد خزانه اسرار نیست آن بد که من شهبی شوم مے کنم فکر این بر بیل و نهان بعد ازین ویس ترک گفت و شنود
--	--	---

و این بیت از انتخاب است صفت زاسوی توانا که فارغبال اند و ببال نه فروشنده و ت
تنهای با وجود از و اعزالت تبار و اعات سلطان بافتوت گاه گاه بعد سال است
اختیار ملاقات و صحبتش فرمود و مجلس سلطان با بقدم کمر است از قوم خود زین می نمود سلطان
چون عمارت لنک که در میان تالاب و کرست با تمام ساینه شکر آن سبب شایط و فرحت آلات عاشر
عشرت امپا کردند و جشن شایسته قرار داد و خدمت میرانیز التماس حضور آن بزم تمام سرور نمود
بساحت سلطان ابرام مقربان شرف حضور ازانی داشت و بعضی امورنا مشرعه دیدار غلبه جان
غیرت شریعت خود را در آب زد و دریا انداخت هر چند غواصان شنایکیش و ملاحان سیاحت
ازینش سعه کردند و گوشتش نمودند نشانی از دنیا نقتد سلطان اعیش منتخض شد و مجلس شرف

خود بطبع خزین با ندیمان نمکیده به تیراجت فرمود و در آن سالی جوهر بر ابریاغ شنگه رسید و مار که بر کنار
 جوی بهیست رسیدند و شیر را قدس سره دید که بر لب آب خرقه مبارک خود را میزد و خشت و چهره
 نورش چرخ رشتید و درخت که در آن کشتی رسیده در پای افتادند و روی نیاز مندانه بر
 خاک پا میزدند و در جمیع و غیر تمام آن سید الانام را در کشتی و در آورده حیران و حیران میگردیدند
 آنجا که خازن و قلمات ریخو شاه بود بالفعل عالم مقبره حضرت پیر شمس و بابی عمر در آنجا عبادت
 حرف نموده و وضع و تشریف آنغات در فرمود و بهت را بالکل باستغراق محبت و دوستی از هر چیز
 داشت و آن مقامی عالی شان که در موضع ششم بحجت درویشان خادمان آنجناب سلطان وقت به کمال
 آنست که نقش و نگار و مسانت ستون و دیوار درست کرده بود و چند آنجناب با جمعی از اصحاب
 عبادت رب الارباب بسر برده چون بالکل در تجمل و عزت آورد و بهفت آنجا افتاده مسطور بر پیشانی
 آنجناب میرزا در بابی بود هر گاه میگفت میرزا چند است یعنی حدیثی که بعد وقت لایسنی فرمود که ملک
 و لابی هر سل در ظهور میکرد و همیکس از خدمت در آمدن نبود چون اظهار می کرد که میرزا خدا و
 خود ست یعنی مشاهده وحدت و کثرت دارد و مردم در می آمدند با میرزا صحبت میکردند و
 علوم ظاهری و تعلیم قرآن آن سید عالی شان حضرت بابا حاجی او هم ست و میرزا صحبت و تعلیم
 سید طلال که ذکر هر دو بزرگ گذشت حضرت میرزا و عیدی از بر سر سبز و رسته صدقه و حق خانه
 خود و شحات آب بر آن ریخته بهیست با شرافت و پاکش می نشسته بودند و نه میزدند از سر غرور علم به
 که است تمام آنو می خشک بر سر سبز و تر نهاده و در آن سالی آن گیس بر روی او شست میرزا
 بطیبت فرمودند که گیس از سر خود زود دفع کن و گرنه هلاک خواهد کرد گفت گیس شده نیست میرزا فرمود
 که ندیدی نیم چه نرود و اما از دماغ بر آرد یعنی عالم تکبر دنیا پرست عاقبت حال نرود و از چو
 امر که کشیم بحجت نفسانیت بر سادات بهیستی که اختیار امور سلطان وقت بر ایشان بود و نتوانستند
 آنچنین و هجوم کردند در خانه سلطان بے خبر بخت بر سادات بخت تند بلاق و فرات ایشان که حضرت
 میرزا شمس خاں میر علیه الرحمة سید میر که میر سیدی حسین که از سادات بهیستی وزارت سلطان
 میکرد و امر که کشیم بکویت او نیاورد و در چهارده کس از فرزندان وافر با در خانه پادشاه به
 سر دیوان از دست این مردم شهادت یافت با همان سادات حضرت میرزا میرزا میر علیه الرحمة
 شد بعضی که گویند که جماعتی از اشرار شب و صبح این سید را برادر آمدند و شخص حضرت را محروم ساختند
 میگوزید که در همان حالت این اشعار که مشهور است الما فرمود و با عی اسم آن زند جوان که در سی الف

درین بین هر دو جهان را شمارم بخشی را اگر از عشق توام سر زب کو برود + هرگز این امر نهان تو نگویم کسی
 و آنکه در غم غمت سخت است این روزگار + سیدان یقین که کشته من هست بیکنا + اکنون بیا و شعر بخوان
 بر فراز من + تا بروی غلامان سنگ نهد و سیاه + و از قتل فاطمان هیچ چیز عاقل نیاورد که موجد و غیر از
 هیچ ندید آنچه بر سر رسیدم از من و نیست و این شهادت نمت عظمی از پروردگار یافت چون بحجت
 یقین نشان قبر مبارک الحاح حاضران نوبت رسید فرمود که برای قبر من از غیب خود بخود صبر خیز
 میرسد و این منتظر باشید که الصبح دیدند که تخمه از صندل در میا میگذشت و برابرستان نیز
 ایشان مانده باز از برداشتند و بر قبر مبارک گذاشتند سلیمان ذی القعدة سال هشتصد و هشتاد
 نه هجری این واقعه را و او ششم یکصد و شصت و شصت فتوح و فیوضی که ارباب باطن بر قبر فیض موطن حضرت
 کسب کنند جان و دیگر کثرت که سمع شده باشد مخدوم العرفا حضرت شیخ حمزه قدس سره
 مدتها در مبادی سلوک ملازمت این آستانه مقرب داشتند چنانچه حضرت شیخ بابا و او را
 مفصل نوشته اند حکایاتی که بلا واسطه از مشایخ متاخرین دیده و شنیده شد از غایت وفور
 بنحیر تحریر نیست آید که از مخلصان تنجیب فریز و وزیر پادشاه ملا دولت نام جاره گرفته بود پس در
 دو سال دست و پا کرده افت سعادتی مجرا زاده از روی ستم محمول سالها می آن وضع از ان نام را
 گرفت و کارش بخوشی چینی کشید شبی نزدیک قبر مرتبه غرض حال کرده در واقعه دید که حضرت
 مخدوم شیخ حمزه و شیخ بهار الدین کشمیری که علیهم الرضوان درین امر شورت دارند ایشان گفتند
 این ظالم هر دو شیخ نور الدین علیه الرحمة است هم متوجه است شیخ نور الدین علیه الرحمة شد شیخ بهار الدین
 اینها آمده گفت که آن ظالم را تنبیه خواهم کرد اگر تلاش کنی که بهتر و گرنه هر چه میسر باشد بعد اتمام خالق
 نه بر سر آستانه ماتمیم میکنم بوقوع آن شبی شیخ عصای غضب بر سینه آن ظالم زده باین تحقیق مطلق
 ساختن صبرم وزیر نور ملا دولت مخلص حضرت میرزا غایت احسان خوشنود و رضی کرد دست
 از تهمت برداشت بر این روضه مقدس طالع صوری بسم بسیار بود و تهدید یکسکه قتم بدو رخ میخورد
 ترمیش از زبان مولانا غایت الله شال نقلست که در زمان گذشته اگر کسی از ان راه بانی ادب
 له شی یا نام مبارک ا بے ادبانه بر زبان آوردی آنا فاما متنبه میشد و در دهو که در زمانه فساد گرفت
 و بدعت و فسادات عموم یافت تا و بقیه باطنی مسنون و موقوف ماند چون حضرت سید طاهر
 اکثر دفعه متنبه میشدند و جناب حضرت میرزا هم منسوب بایشانند بابران یکسکه از دکان خود
 نه نوم میشد و آخر شب برآید بود که را فم حروف که کترین علما ان درگاه فیض پناه این سید النجاه است

شرف اندوز زیارت تربت شریف که او را ولجاء اهل غربت و کتبہ متصل اہل قرابت گردیدین
 انوم و البیضاء یک نامے نمود و دید کہ بر قوس مبارک بچھا نور سے مقنون این عبارت منقوش است کہ
 زبده دو زبان از جندی میر محمد امین نقش بندی مناقب فضائل آن عمده الوسائل زیادہ انہست کہ
 این عاجز نا توان شخصی آواز ندہ فلم آورد و فیض احسان آن سید منبع النکان بر جمیع خدگان لایسما از
 مامست اگر این ذرہ ناچیز خود را مخصوص الطاف و شمول احطاف تخصیصا نمازند با وصف آن ہمہ
 تفصیلات صوری و معنی از عہدہ دائمی تقدی از شکر چگونہ بر اید شہگام مفارقت از جوار فرار فائز
 الا نور یعنی وقت نقل مکان قرار پاره اشعار حسرت بار بر تنور سلامید بر جی تمام فوحش و مضرت

ایر اذان دین صحیفہ مناسب یافتہ یہ فلم آورده
 در طواف روضہ شاہ و شعیبہ ران نرسجان
 در ترغم از محبت مسچو مرغان جنان
 یا چوبیت السہ بہ طائفان دارالامان
 گر نسیم کوئی او بگرفتہ دلہا بوی جان
 نام او سید امین نور زمین جان زمان
 باغ نور از طوفان در گاہ مہر خادان
 صد سلام و صد ثنا کردہ بدل ورود زبان
 ای اویسے مرتبت خورشید اوج احترام
 السلام لے اختر برج سعادت اسلام
 از دہ عزت سلسلہ شد امام ابن الامام
 السلام ای گہر شاہوار زہرا السلام
 کردہ دایغ خصین نامازہ بر ما السلام
 یافتہ تمذیل دلہا چون گوکب نظام
 نیت جز بر عرۃ و نشا و نیت اقسام
 شاہد نرم شہادت شاہ تسلیم شہود
 ذات پاکت بجز وجدان عین انوار وجود
 صد زبان کردی زبانم گرنہ درد و گرفتہ بود

دوش دیدم نیم بسمل با نراجن طالع
 پائی کوبان بردش چین قدسیان گرد و عرش
 گلشن نورست یارب یا ہمہ بیت اسرار
 مرقد سلطان دین شاہ اویسے رتبہ است
 وارث جد معظم بود اندر اسم و رسم
 داغ محمدی ارم ہر گلزمین در گہش
 از کھنق اہل ایمان بر در او اشکبار
 السلام ای سید عالم لے نسب فخر کو ارم
 السلام ای گوہر درج سعادت شاہ دین
 السلام ای آنکہ زابای کہست ہر یکے
 السلام ای قرۃ العین رسول کائنات
 السلام ای غنیچہ باغ علی مرتضی
 السلام ای آنکہ برگردن قرار انورست
 السلام ای آنکہ سرستان کویت باجستر
 ای گل باغ کراست اسے در دیامی چور
 منظر نور تجلی مرقد با فیض تست
 دای بر دل گریہ ماو اسے خیالت بودہ است
 با سہ سختے دل سختے ز روی افتخار

افسر مخار حیدریت تبرم خاک تو بود + عمر خود غلظم میرود و زیر پای تو + اعتبارش زین عبادت فتخارش
 زان وجود + باد بر روح سرباپا نورت از حق صدر سلام + برزدان پاک آبائی عطا است صدور وود +
 حضرت سید جی مراد قدس سره خود رسال بود که والد ماجدش سید محمد الدین از عالم فاضل
 نقل فرموده و از عم خود میرضیا الدین زیر یک تربیت یافته و مقامات عالیہ شتافتہ بعد حصول کمال
 و فضل فراغ زیارت حرمین الشریفین زادگاه اندیشه فرا رسیدہ مدیخی ابو اسحق رومی شد و سحر و جادو
 و جہد و جدش بسیار بہ تعلیم رسانید و این شیخ اسحق از اکابر طریقیہ حضرت شطاریہ و صاحب
 جذبات عالیہ و کرامات متوالیہ بودند بلکہ در زمرہ ابدال السلاک داشتہ خدمت میر عبد سلوک
 اجازت ارشاد یافته برآہ ایران بجا و رانہ آمد و در خوارم خدمت میر عبد اللہ بزرگش آبادی کہ
 در انوقت سر حلقہ خاندان حضرت کبرویہ بودند رسید و کسب کمالات نمود و حظ خلافت یافت
 و باز بہ حرمین شتافت و بیست و نوزد شب از ہر وان کرم میرس کہ پیش مرغ ہوا کوہ و دو
 یکسانست + الحاصل سہ بار بجزیرین بدر سیاحت اکثر ملا و بختیہ قدم و ہم آہ و بوغرم زادید گزینے
 در لواحق کتبہ مطربتی میر برآہ و نزدیک قریہ کزیر ویرانہ دید کہ از ہزار معمور بہر توہ و چون آب نہ
 داشت وقت نماز طلب آب نمود ہر چند جستجو کہ دریافت عاقبت در یک گوشہ شتافت
 مردوزانے دید کہ آثار ولایت در ناصیہ او پیدا بود و انوار ہدایت در جبین او نمودار و پدید آمد
 گفت این بوئے سبزی از بیچہ بکین تا آب صاف و فاضل ظهور کند همچنان کہ چشمہ جاری شد
 پس طہارت کرد و نماز گذارد و تا این آمد و نورانی نشستہ بود چون از نماز فارغ شد نزدیک او آمد
 و گفت سید حاجی مراد و دریافت گوشہ خوش است مبارک یا چون با ہم صحبت نیک داشتند و داشتند
 کہ حضرت علیہ السلام پس یکدیگر را دعا نمودند و خضر علیہ السلام غائب شد چون میر در آن موضع
 مذکور گوشہ گرفت و راویہ گزیدہ را بیک روز ملکیت میر آب جو آورد و آنرا آباد ساخت و آن جوی
 جوی بابل گویند در آن زمان شیخ بابا چم کشی قدس سرہ گاہ گاہ در خدمت سید سید محمد صالح
 می رسید میل میر قدس سرہ باز و واج بسیار دید شیخ جانفت از ترویج نمود و مصلحت نداد میر تو
 سرگران خاطر شد شیخ ہم رستہ بعد از مدت باز در خدمت میر رسید و دید کہ میر سے قرآن میخواند
 گفت انکار تو با این سپرد کہ حالا قرآن میخواند شیخ قدس سرہ درخواست میر قدس سرہ گفت چہ چیز
 در آدے من است از ظہورش چارہ نیست البتہ بوجود من آید و حق مبارکش با اہل بیت
 موضع کبری کہ از قربات مشہور است زیارت گاہ خاص عام است حضرت سید حبیب کی سائے

و بهت برقل بس شکست بن مغیری گماشت و دست اتباع سنت نبوی را در قول و فعل بر آن
 ملاقات مقرب سبحانی حضرت میر محمد بهاسنی مکر کرد و حضرت میر قاسم کجا آتش شدند و خمین نمودند
 تا اواخر وقت مثل میر حسین سامانی بسیار صحبت است بلکه از خدمت ایشان استفاده هم فرمود
 بنا بر اتصال جوار اکثر ملازمت سید سیم خود و با حضرت شیخ بهاء الدین شیخ سلطان بکلی و بابا
 حاجی او هم امثال ایشان که هم رتبه و هم سال بودند اکثر و دید و او دید میشد و اینکه ملازمت آن قدوة الاخلاص
 با جناب میر عالمی قدس حضرت علی ثانی زبان و مردم دست نزد محققین به تحقیق رسید و اعلم عند الله
 در حکم او بود که مروان غیب التناش میکردند باورش سلام می گفتند و بشارت از لاله عارفه میزد
 یافته صاحب الامر را بر او تولد آن قدوه کبار را در سال هفصد و پنجاه و هشت و دو سال در شصت و هشت
 نوشته است اما شهرور این است که در سال شصت و چهار و در حلت فرمود و یگونی که سن شریف
 شصت و سه بود وقت نزاع مریدان و شش بابا نصر الدین گفت هیچ آرزواری گفت حق گفت
 شریعتی بخیری گفت تمام عمر صحبت حق ترک کرد و این زمان چرا بخورم حق گفته جان بحق تسلیم کرد
 حضرت بابا زین الدین هاشم کشتیوار بود و زیاسنگ نام داشت با اشاره غیبی بابا در کتبی آمد
 در خدمت بابا بام الدین که از خدمت حضرت شیخ نامور شده بود رسید بر دست حضرت شیخ ایشان
 شد و در غار حبش که سکون دیو در پرست بود بام شیخ سکونت فرمود و نفس کشی بسیار نمود چون در انعام
 آب بود خدمت بابا بستمند عای شیخ شمس الدین متوجه شده و از زیر درختی بشارت نشان آب
 یافتند و زیر آن درخت را رفتند و آب جو آوردند خدمت بابا برین الدین بنا بر مال سلطان بن
 العابدین در عین برفت بخت رفت در اینجا حیا سے مرده کرد چون با اسحاق سلطان که مرید شد
 بارگشتمیر آمد بعد صحت پادشاه در مقام خود استقامت نمود چون وقت موعود رسیده وقت رحلت
 وصیت کرد که مرا غسل داده کن پوشیده در تابوت بگذر و در منظر بارش بعد تقصص چون در تابوت پیروز
 نذرند بیت خانی ز خود بدو ستانی هاین طرز که نیستند و هستند حاضران طالبان الهی
 غمناک گشیدند و خواب اسود شد که بجای تابوت مکان قبر درست نمایند و بشارت غیبی خلفاء و ائمه
 ایشان مکان قبر خود را بالاسر خلیفه بر پشت آن تو که نماز تو تابوت بابا است فرمودند و در آنجا
 در خدمت حضرت بابا بام الدین بر زمین بود و بر سر سادو نام داشت بزور ریاضت کمالات نهاسنی
 از طومکان و مانند آن حاصل نموده چون وقت بدتش رسید خدمت شیخ نور الدین شریف
 رفت بعد از آنکه بر سر سادو عروج روحا سنی با سمان نمود شیخ فطابن خود را اشاره فرمود آن هم

روح او پرواز کرد و بر سر او ای آنرا دید قفل و لشکر دید اسلام آورد و سسی بر بابا بام الدین شد تا آخر عمر در بوم زنده که بالا از مقام محب بون ست عبادت اشتغال نمود و بعد اسلام دوازده سال برت و با نام بود افطار بایستی که در آب از سنگ بری آمد و محتاج بنجام نمود و میل دیگر و دیگران سنی فرمود وقت آخر فرمود که وعده غسل تخفیف بایا بن الدین دادم و در تربت است و ساعت دم در کشیده بایا بن الدین را حاضر ساخت و رحلت فرمود و در بوم زنده مدفون گردید بقبره اش زیارتگاه خاص و عام است و محفل فیض تمام حضرت بابا لطیف الدین قدس سره از سر و از زاده های پرگنه مرود و اول بود پیش از اسلام لدی رینه نام داشت شیخ المشایخ و او را به لطیف الدین موسوم ساخت و به ارادت خدمت خود بنواخت از ولیران این راه و هنر بران درگاه بود و حالتی عجیب داشت هر دم ترک دنیا از او موهبه امانا کار بر این راه ریاضات او را دیده بغیرت سوختند شیخ قدس سره در صحبت اول از او پرسید که مقصود تو چیست گفت مقصود من دیدار شما و دوستی شما گفت دوست تا کار دوست نه کند تا یک دعوی دوستی نماید گفت کار دوست چه بود گفت امتثال فرمان گفت چیت گفت فرمان است که مسلمان شوی معبود خود را بنده باشی گفت مسلمان نشوم اما معبود خود را بنده باشم گفت معبود کیست گفت صنم است گشتگان کوی تبار از تو می مروا مقصد حکمت کعبه روانه اگر قصد شیخ گفت از قصد سجوری و عابد صنم باشی نغمه بزد و بهوش افتاد و چون بهوش آمد بشهرت اسلام شمر شد بحکم جذبه من جذبات الحی موازی عمل الثقلین ترک سرداری و اهل و عیال کرد و بیگانه تن برایت و او روزی حادثش بر این ساگ سبز الکلیخ ترین ساگهاست چیده و شسته برای بابا جوش میبرد و با جهت و ضویر و ن آمده بود شنید که ساگ تکلم شده میگوید مرا بر آتش گذار که جان دارم و زگر خد میگویم بابا در گریه شد و خادم را فرمود که ساگ خشک را جوش نه باشی یا بحببت کثرت رجوع مردم در موضع پوشک از خواست بسیار نمود و بهما نجا وطن گرفت و بهما نجا در گذشت مقبره اش از مشایخ بر ست حضرت بابا ناصر الدین قدس سره خود سال بود بیمار می شد و شبید آنچه میخورد و صنم میافتد قه میگرداند و اندیشش از افتیاد بود و نه مال بسیار خرید که در ذی عیلاج پذیرفت تا روزی بجایست و او را جواب دید و آن میان شیخی کرم و پیر معظم لایس پوشیده از شخصی پرسید که ایان کیستند گفت جماعتی از ابدال اند گفت این مرد پیر در میان ایشان کیست گفت این شیخ نور الدین است که در مقام کیموده را و به گزین شده است و نشان علاج مرض از آن غریز بدیشان یافت اینوا قهر را کسان خود میگفت چون پدر و مادر از غم او کار بجان رسیده بهمان روز در خدمت شیخ قدس سره رسانیدند

۱۱
 این نام نوزده و بیست و یک سال بعد از وفات او

در حال پرسید که ردی روی تو چیست کیفیت بیان کرد و گفت چه نام داری و بچه لقب مستهوری
گفت نصر نام و راوتر لقب دادم راوتر زبان کشمیر به پهلوان را گویند گفت پهلوانی میتوانستی کرد
گفت اگر چه پیر باشد میتوانم کرد پس بفرمود تا طعام بیارند چون بیارند گفت بیاسیر بخورد بیامد و سیر بخورد
براحت تمام میخورد بعد از آن هر چه میخورد گوشت میشد میشد میشد و پدر خود را و اعراف کرد و گفت که من طبع
خود یا نتم اما آخر عمر را بجزو ما لغت والدین بخدمت شیخ گندمید و داد یا منست داد و هرگز از صحبت و
خدمت شیخ جدا نشد را زوار و محل اسرار شیخ بود و خطاب حضرت شیخ در شکار کشمیر که بهارش حکم
و اسرار است در اکثر حالات باوست حضرت یا باقیام الدین از مردان حضرت شیخ نور الدین است
با برایشان در نمره کام پرگنه دیوه سر که گوشه خلوت و خوشنوا بود و از فرمود شیخ جاری و شست و شست
را بریافت و تقوی محاسن توت خوار گویا و خجل مقرر نمود و نفس کشی بسیار فرمود و پرست و استخوان
بر رویش ماند و بود و در ختای خشک گرد چشم نهال که در ساعت با سر آلهه سبز شد و در ایجاد فونت
با با عثمان و جب کنای از بخای این شهر است کنای و حرف آنوقت نویسد و رایگفتند
از سفته گرفته تا پرتوی همین لقب بود خدمت یا با از کبر و احباب کمال بود و به تحصیل علوم مذوق
خدا پرستی در طلب مرشد افتاده چون او را اینجا که بر شد نشان نداد و راه حرمین گرفت و اینجا از جناب
حضرت مرشد آفاق شیعیه سخی ستاری او را مقرب بادی شیخ بهار الدین گنج بخش شنید و گفت
و اول قدم مقصود را گذاشته نشان مرشدش تفصیل شنید و بعد او را مساکیم بجانب طن و دید
بلازنت شیخ رسید و باعث اشتها راوشد و مکر خدمت و طاعت ایجاب بست و از قیود و ارسته
بگیر راه خدا گرفت و حجت و خدمت شائهم آنوقت را نیز بدوست نمود و مثل حضرت شیخ نور الدین
و حضرت بابا حاجی ادب و مثال ایشان چون رحلت فرمود در مقبره سلاطین پیشین روی مقبره میرزا
حیدر کاشغری آهوده خانواده بابا عثمان از محققان در علم و تقوی برکت داد اکثر احقاد و ذریات ایشان را
کار فنیست و علم افتاد و تقریب غبط ساق تاریخ ذکر بیگانه درین ساله سبای خود خواهد آمد حافظ
فتح الدین خوشخوان غلف و خلیفه خیر لایان شیخ احمد خوشخوان در جوانی منظر انوار سبجانی و نور
اسرار ربانے متد کسب علوم عقلیه و نقلیه بسیار کرد و سند هرات او وقت خود در نیب و زینت عجم
و ادوار باب ارادت را مراعات آداب طریقت میفرمود و صاحب جمال و جلال بود و مذکرات حضرت
و نقیصه و رستی داشت از سخنان او است که مردم میگویند که فلان از خدا دور شده است این کثر
محض است چیز از خدا دور نیست حیدر شاه پسر سلطان زین العابدین بود

چهرت و تاج یافت و کمال و دماه ملک را کرد و خیر و شر در نمود و توانمین داد و بر باد داد و با من
 شاست در عالم سستی از نظر افتاده گردش شکست از دنیا زد و در گرفت در ششده حسن شاه پسر حیدر
 بعد از پدر بر سلطنت نشست از راه تن پروری و ناز و نهی تن با مومنین سلطنت نداده همیشه مشغول
 با علم موسیقی بود و خسته حکومت خود ضلالت ساخت گویند که هزار و دویست قوال هند نوکر داشت و رعیت و
 لشکر و محافظت اطراف منتهی پرورخت گویا مصداق حال اوست بیتی که چون شد شرب ز آب انگو
 ولایت کرد و از دست سمور به رفته رفته کار بجای رسید که مردم بهلول پوره و غیره که خراج بپادشاه
 کشمیر می دادند و گردان شدند نازی بت سپهسالار فرج عظیم بر مردم بهلول پوره رفته از اطراف حاکم
 لاهور تا مارخان مقابل شده آخر تا نزد بت شاکوت را تا خانه تا مارخان امانده کشمیر کرده بود و مطلوب
 خوف و رعیت شده از گاجی دار برگشت لیکن بهلول پوره و غیره به تصرف خود در آورده در زمان جشن
 آتش عظیم و قشده مسجد جامع سوخت پادشاه متوجه به بتجه بدیتمیر شد باز استگ تمام بهتر از سابق در
 عرض سال دوماه خردست کرد و سلطان خانه را نقش نگار بسیار و خطوط و کتابه دیوار کجالت
 بکار برد و بعد تمام مسجد باز آتش در محله علارالدین پوره و قشده خانقاه معلای امیر به کسبه به نخواست
 سلطان که رحمت بر تهمین بستانه و اطراف آنرا که خانه های مردم و هشت خرید و داخل صحن خانقاه
 نمود قاضی حمید الدین پدر قاضی ابرهیم مورخ را تو بستان خانقاه و اتباع خیر آن فرمود ملک احمد ایتو
 وزیر و از نسل چندین سنجریه و از نوکران احمد ماکری در عهد او سپیدار بودند ملک احمد ایتو مسجد
 سنگینه در بایان محله دیده مر بنا نموده و متصل آن بر یک خود مر از سنگینی برای خود تعمیر کرده که آنجا نموده
 و تا الان سمور و موجود است در زمان سلطان حسن شاه واقعه عظیمه که در کشمیر رو داد و نیست که شمیر
 عراقی بتقریب سیف است از جانب سلطان حسین میرزا والی خراسان به کشمیر آمد مکتوب به سلطان
 یک سو پنهان کیش از لباس خاص سلطان بر حسن شاه آورده و اظهار فرمایش بعضی تخائف کرده
 چون در بهمان ایام واقعه وفات حسن شاه رو داده شمیر عراقی را قریب بیست سال بکشت
 طویل در کشمیر اتفاق افتاد و هر چند انیمرتبه سعی پیش رفت مذکورات مذکور کرده بود صورت
 گرفت خود را بنظر اهل مدرک میان شیخ السالکین خدمت بابا اسمعیل در آورد و اغواء بابا علی
 بخار که از مریدان بابا اسمعیل بود و علم نداشت بابا صمن کرده و عقائد باطله را در نهاد داد جاداو
 و در میان ابرو کشمیر بطائف الحیل نفاق طرقت انداخته بعد بیست سال در زمان فتح شاه باز روان
 خراسان شد چون سلطان حسین میرزا برخیا نت و ظل باطن او واقف گردید از نوکرش بر طرف

نمود و باین جهت باز از او کوشش کرده چنانچه بر محل خود مرقوم میشد و مدت حکومت سلطانی زنده
 سال و پنج روز و زنده در شاهی تمام مسجد جامع و آئینه حسن شاه بمیان آید سقف و دیوارهای و در حیات
 آتمام بود ملک ابراهیم که یکی که از سرداران آنوقت بود توفیق آتمام آن یاقوت و رباعی هشتصد و پنجاه
 در گذشت مخفی نماند که تا آخر عهد حسن شاه امور سلطنت سلاطین به ضبط و ربط آتمام دستقلال تنظیم
 صورت انصراف داشت با وجود و به پرواهی این در پادشاه عیاش از امر اقدام از جاده اطاعت انقیاد
 بیرون نیگذاشت چون آئینه حسن شاه رود او امر و سران کشتی و انحراف او را فاطمه جاوید و پاک
 در او می شناسفت و مخالفت نهاده و جمعی بجانب سلطان فتح مائل شدند بعضی محمد شاه تحریک
 نمودند از این جهت رخه کلو و ملک کشمیر جا گرفت و درین میان مرحمت شیرس عراقی که در آن
 بجانب کشمیر اتفاق افتاد و بعضی از امری قبیل چکان کردان وقت رتبه نوکیر و کلاش در
 خانان سلاطین داشتند و ارادت شیرس آمدند و در سب و در قبول کردند این معنی منجر
 مخالفت مذکور شد و صورت عناد و عداوت در میان امرایش از پیش راه یافت کمر
 برافشید و سر و دهنه اکبر شتافت چون قتل در دشمن اوراق آیند و مرقوم ملک حیرت ملک
 خواهد شد اولی آنست که احوال حضرت عالی درجات که از او آخر عهد سلطان زین العابدین
 تا دور قمر شاه و محمد شاه زیت بخش مسند پادشاهی و تقوی بودند طراوت افزای این اوراق گرد و کلاش
 غایب تخریر این نسخه تذکرات حالات حضرت است بدان حالات شایان بین التفصیل و الاجمال مرقوم
 نامه حیرت سگال شود و بدو که حضرت سید ریخورد و از انجای سادات بحالات
 صوری و معنوی شجون بتجلیات قرب الهی و جذبات توفیر مقرون و وطن مبارکش چون خط کشمیر
 بقدم خود مرقوم فرمود در محله فاند فرار که منتهای مسموم شهرت سکونت نموده بمحیط فیوض
 الهی بود عمر بسیار یافت چون بر او شتافت سلطان وقت موفقی تعمیر خانقاهی برای
 خادمان او شد و یک از احداث صورت اندام گرفت بدان در زبان حکومت چکان باز
 تعمیر یافت که تا الان بهمان صورت نشان موجود است و مقبره حضرت سید قریب بجانقاه
 محل فیوض و برکات و زیارتگاه اهل مناجات اولاد آنحضرت شد در محله مسطوره اقامت دارند
 احوال و زیارت و احقاد ایشان سلاسل در مقام فقر و خدای پستی مستقیم اند و بعضیهای رتبه
 عرفان داشتند شیخ شمس الدین بغدادی صاحب حالات عالیه در زبان سلطان
 زین العابدین کشمیر را به قدم خود مرقوم نمود و در مقام زین پوره که در آنوقت بنا یافته بود

من دافع لمای او شد من این ابی که الهیار نه خواسته که درین ناقص عقل اطهار السیحه خود را از جای دیگر
موقع نادیکام برگزیده و بر سر انتقال فرمود چون آن مجلس تعلیم آمده بابا علیه الرحمة و التماس از آمدن کرد
قبول خاطرش نیامد در قریب مرقوم مدفن و در و زیارتگاه عوام خواص است روزی سیریشی نمودن را فرمود از آن
یکدیگر گفت هنوز وقت نرسیده اند از خطه رجوع بابلن کرده بار دیگر تکیه شش کرد گفت حالا وقت
است که درین ساعت فرشته که بصورت مرغ سفید بر آسمان است اذان می گوید بابا علیه الرحمة
ازین سخن سلی خاطر شد بحال بابلن او توقف یافت شیخ پرباز قدس سره از قریب از دین
از زمین آنجه است درس و دوازده سالگی در خدمت سلطان العبادین شیخ نورالدین قدس سره
راویا یافت چون پیاپی رسیدن یافت که در محبت شیخ عبداللطیف ستا بد شیخ شریف
که در جاتر کام آسوده است نیز در محبت او بود و هر سه بزرگوار را حکم شد که در قریب او تزل بقیام چو تزل
ستقام سازند و در انتقام فیض انعام مشغول حق بودند و افطار به گویا و خجسته نمودند چون شیخ
عبداللطیف قدس سره بتمام پوشکر رفت کشی شریف بجای تر کام و شیخ پرباز بقیام چو تزل
بود روزی پهل ساک که خود را ایشان بود پیش شیخ عبداللطیف آوردند سخت بود که اثر طبع اندک داشت
گفت چو اینچنین کرد شیخ شریف گفت شیخ پرباز ساک خشک است که او دار نیست که اثر طبع کتر یا بد شیخ پرباز
گفت که اگر گویا به سیر تبیین می شود از آن جهت بی نایم است هر گویا به که از زمین روید و حده
لا شریک که گوید و اگر بزم خون از و جاری میشود روزی شیخ گفت که بنیدیه یا خود چه میخورد شیخ شریف
فرمود که نمیتوانیم دید که شیخ پرباز صاحب غیرت است شیخ عبداللطیف خود با نیکار مشغول شد دید
چو گویا به سیر تبیین تر بعد از آن شیخ عبداللطیف هم ترک گویا به سیر نمود و او را خدمت نه فرمود
بسیار غیبت کرد و گفت که چو تزل بنشیند پس به چو تزل چند سال گذرانید بعد از چند سال با تزل
آمد مشهور است که شیخ پرباز را دو خادم بود و در پیش سفید و بس از دو کلان تر و روزی در امر او خلعت کردند
در جنگل نشسته اند روزی دیگری بنیدیه ریش هر دو بر زمین افتاده است و پیچ موی خاذه باز ایشان
شدند و بلند و توبه کردند شیخ برای ایشان یک حجره فرمود در آن یک حجره دو تزل شدند
و تا که بودند مشغول عبادت بودند چون رفتند در آن دو تزل بدین شدند بابا واجب الدین از
منطقه بابا بام الدین است انامی هر را بودند با سه برادر از ولایت آمده بودند و دیگر فخر الدین و
شکر الدین چند سالی در آنجا میگذرانیدند بصحبت فخر بابا بام الدین دست از دنیا برداشتند
و محم طلب الهی و دل کا شدند بابا واجب الدین در دامان کوه ماکه نازان پرگنه از تند ختمیا و گوسه غریب

و قوت خود از کتابت کلام الله فرمود با دوازده تن از ایشان درین مکان تا آخر عمر به تجرید و تفسیر
گذرانی و خواندگان او درین مدتی مرتفع فرمود و وقت مرجع خاص عام یا یا حبیب است از خانقاه
بابا بابا الدین است بعد از او محقق خدمت و ریاضت حسب الامر مشایخ سادات و مروضه کمال
پرکنه لار که وطن صلیبش بود و در آن روز و ریاضت کمال سے نمود و قصد زن فاجره که تکلیف فلان
مشموع نمود و ایشان عضو خود را بریدند مشهور است و تهریه که کمال مذکورت با یا یا ریادین
درت مدید مدیشین الدین قدس سره بود و سالها در خدمت او استقامت نمود چون اجازت
یافت در تمام کشمیر گریه چون در خدمت شیخ فخر الدین که در مقام نزل در پرکنه بهاک باکریات شامله و
مقامات کامله نشسته بود سید بادی مشورت کرد که گنج نزل فرمایند شیخ فخر الدین قدس سره
برخواست که او را جاسی بناید هر دو بزرگ رنج و کجکلی نهادند غار سے یافتند که ماسول او بوده پس شیخ
در یادین در آن غار منزل ساخت حال او چنان بود که اول روز شنبه از مقام خود بر جستی و برفله آن کوه
که غار او در نیست که خود را سپهران ساختند و هیچ چیز براسه خوردن همراه نمے گرفت تا شش روز او را
هیچکس ندید و روز آدینه او در مقام خود رسید و در همان شب شنبه افطار سے کرد و روزی در مقام
او قطع الطریق افتاد و هر چار از بابا بشیان در آنجا یافتند آنرا غارت کردند چون خواستند که
بروند و متعلق فقر را قسمت کنند همه کور شدند پس انبیا و خیران بدست پانی بر پهلوی غلطان
در خدمت آمدند پس همه سبب با به خدا مان او سپردند و در پاس او افتادند شیخ قدس سره بخلو
که خود عفو فرمود و برای ایشان دعا کرد تا همه بیانشند و ترک آن کار نمودند و قے شیخ قدس سره
پسیت اربعین در غار درآمد و وصیت کرد که در پیش او هیچ نیسیل بدو او را کسی نبیند چون آن مدت
تمام شد خدا مان در غار درآمد پس چیم ندیدند که غیر از خرقة و کلاه از دنیا فتند و خواب دیدند که می گفت
که بران غار مقبره او کینند همچنان که در آنکون آن مقبره زیارت گاه خاص عاست رحمة الله علیه بابا
له دل از پرکنه کاجراج در خدمت بابا زین الدین تاسیست بامر مرشد در مقام شیر کوٹ در حدود
ریاضات شامه کشیده عمر در جهان سست بسر برد در موضع حدون پوره پرکنه کامران آسود حضرت
بابا بشکر الدین سکن صلیب او قریه آرت از زمین پرکنه باجهامه بود چون داعیه طلب از دل
او سرزد تمام اموال در راه خدا صرف کرد و طلب گامیر شد در خدمت شیخ زین الدین قدس سره
و در کار شد از اسوالد برداشت روی از غیر حق شست چون از آنجا بقام شیر کوٹ تشریف فرمود
در زندگے خود قصری است کرده و در کعبه از اهل دنیا از غلے که بخت خود را در آن قبر سپارد کرده اند

سبب یادین

مقام شریف

روز جمعه بکین بود چون شیخ قدس سره از محال خبر یافت و وصیت کرد که او را در قبر مدفون نسازند که
 در آن پای دنیا داری و درآمدت همچنان که زنده گهری بود بر جا و در بانیست نهسته صاحب حالات بحسب
 و مقامات عزیز و رسا و نام داشت روزی مسجد جامع کلازا که در شهرت آتش گرفته آن سیرین از مقام فرود
 آب از چشمه بر کنار می باسید آتش فرو نشست و او دیدند که بر بام مسجد ستاده می باسید و نه دیدند که از
 کجای می آورد و از مقام او تا مسجد ده فرسنگ راه بود چون در خدمت بابا شکر الدین قدس سره آمد شیخ از
 راه به پیش خود ندانید که از کین گاه محول در بیت انجمنست نمای چرت است آخر بعد از گفتگو و بسیار
 صحبت و شستن تبریق باری میان آورد و یک از واصلان حق شد یعنی گویند که سلمان شد و دیگر
 چون مراجعت نمود زنده و در غار درآمد بعد از آن به یکس او را ندید نقلست که هر یک پیشی قدس سره متقی
 دانه مرید شیخ بابا شکر الدین قدس سره بود یکی از ریشیان خود بجای فرستاد چند کس همراه گرفته و کشتی
 چون در مال دله رسیدند ماهیان از آب جریست در پای او نهادند سکان کشتی این حال بدیدند ساق و جگر
 کردند ماهیان از خود در آب زدند تا باز یک به جریست و پای ریشی افتاد و همان بهر ذکر گذشت
 ماهی را گرفتند بریان کرده خوردند بعد از آن هرگز این حال را ندیدند چون باز در خدمت ریشی رسیدند
 قدس سره لباس فقری از همه پر کشید و گفت که ظهور مخالفت بلجون نباشد کسوت دنیا دارانه بیستبد
 آن ریشی که ماهیان در پای او افتادند شیخ رویه ریشی بود یا بالوی حاجی از ساکنان مؤمن
 حکم گرفته آردون بود زنی خواسته بود وقت محبت از نش خوش کرده خلع میان آمد اینجمن
 موجب بدو و دلش از او نباشد و را کعبه گرفت و دوازده سال حسیا کرده به کشمیه آمده با شارت
 ضیبه مرید حضرت بابا نصر الدین شد و بقیه عمر در خدمت و محبت او گذرانید وقت رحلت که در میان
 چهار در چهار پیر بزرگوار اسود شیخ او تره تنگوار سر و از زاده بود موجب اتفاق در عالم جنون افتاد
 شیخ زین الدین قدس سره یکی با طلب او فرستاد تا پیش شیخ قدس سره رسید او را دید بهوش آمد
 و در کمرش تا بمقامات ولایت راه یافت چون با جل معهود در گذشت و مقام معیش مدفون شد
 اول کسی که از ظاهر بهکوران و کشته یزدول فرود ملک حسن بود که ترک دنیا کرده بر راه طریقت آمد و حسیب
 کنایست بود هنوز از تربتش بود ولایت هشام اهل شیرین ملک جلال بهکوران که اکثر مردم این دیار و
 او معترف اند و از کرامات و مقامات او متقدنین ازین بیدار است خانقاه کو جوار می نباشد آهسته آهسته
 بچرخه خاتون دختر ملک سیفا الدین که یکی از وزرای سلطان سکندر بت شکرست مرید محب
 همای قدس سره در تحت یکی از دالیان کشیده آخر در ملک جلال الدین شد و بر این خانقاه مذکور جوار

ایک از سزاوار که دریا سے خوش نسبت آورو و باین فیض جاری کوئی سعادتمند برود بچہ کول شہنا
 بافتہ آب بہان جوی را برامی مسجد جامع اشتراک قرار دادند شیخ لدی کہ طوطیخ نورزی ریشی و
 بابا لدی کنائی مریدان شیخ عبداللطیف اند قدس سرہ و در مدت دوازده سال شیخ لدی در خدمت
 او مستقام نمود درین مدت اطوار معلوم نشد کہ از چہ نوع بود آخر دیدند کہ نجاکت گرم و شور روزہ
 کے کشادہ معلوم نشد کہ دیگر چہ چیز و بابا لدی کنائی در ریاضت و خدمت مرشد و قیقہ نامری نگذاشتہ
 چون منت رشتن رسید صیت کرد کہ در مقام زندہ یال مدفون نمایند بارخوف غلبہ خرس کہ در آن
 جنگل گور سرد و مہم گمانہ مردہ مارا برآورده میخورد خادمان در مقام پوش کردفش نمودند صبح وقت فاتحہ معلوم
 کردند کہ قبر خالیست متحیر شدند بعد سائے خیز آمد کہ در مقام زندہ پال بہان کفن مضطجع است در بہان خادمان
 رفتہ حال دیدار حرکت خود نمودند و بابا را سہا نجای مدفون کردند مرجع مردم محل فیض و فتیحتی ست شیخ
 یحییٰ ریشی مرید شیخ عبداللطیف خادم او بود چون شمت طعام کردی سبب طعام بی تحریک غیر در
 مجلس گردید و از آن طعام فقیرا رسانیدی شیخ آوت ریشی مرید او بود صاحب کشف و کرامات
 پرہیزگار وقت شیخ نورانی ریشی مرید شیخ عبداللطیف قدس سرہ فوت خود بہشت نرعت ینمود
 و جب کب تبجہ ملیہا و رباطہا صرف نمودی بقبر و ساکنین بدل فرمودی روزی در مقام او شمت کس او شدند
 شیخ قدس سرہ و چچہ شمت سیر و رباطہا شمت کردیم سیر شدند و چچہ بہان پرا طعام بود چون از آن پرسیدند
 گفت بسم اللہ الرحمن الرحیم گفتہ اگر بتعام عالم برسانم سیر شد روزی در مقام خود حاضر نمود و چچہ فرنگ خانہ خود بود
 بود و زوان فرصت یافتند و صندوق شمالی درآمد شیخ قدس سرہ از سہا نجای او از او حاضران حال سیر شد
 گفت و زوان در شمالی افتادند چون بہ مقام رسیدند بہان شدہ بود بہت و زوان چیز و نیقماہ کہ پرا
 آواز رسیدہ بودند در تریہ کوئے پورہ کہ نہ مدفون است حضرت بابا حنیف الدین قدس سرہ
 مرید بابا زین الدین قدس سرہ بود مدتی در خدمت او ہتقدام نمود و با جازت مرشد بر کوہ داراہ از کوہ جہان
 در زید دستے او را بہکام نذیر دستور مخفی بود چون اہل حلاص مردم آن طرف باشتیاق تمام در مغارہ آمدند
 بصورت تاری قوی پہل حاضر شد ہمہ فرار نمودند بعد از چند روز بدیدار فیض آثار او شرف شدند سالہا در آن کوہ
 مستور وقت حاجت گیا کہ چار پابان میخیزند غم خورد پست او چون پست فیل دشت شدہ بود چو
 بدار البقا طلت فرمود در قلعہ بہان کوہ مدفون شد محل فیض و فتوح ست شیخ نوروز ریشی از مریدان
 خاص بابا حنیف الدین جمال ظاہر و سبب یار دشت قصہ او در روز است بعد و مقہ بابا حنیف الدین سیر
 مریدان اندوہ و فاقہ شام صاحب کشف و ریاضت بود کار را عجیب بعد ظہور کرامت مشہورہ تقریب

او ای حاجت قرضه ای سر سجده نهاد و دیوان او در دم این امر حاصل بر مقتضیت گردید و او در بنده انهم خبر از
 شیخ نوروز دیشی مدعی نوروز با پایست که در مضمون کمال سوره است و تافه زیست شیخ هرگز که شیخ
 از درین بابا بایب الدین است و تربیت از شیخ نوروز شیخ مرزبان شیخ نوروز دیشی است از مریدان هرگز
 ریتی است بنیاده و چهار سال چاکشید و انرا اگر دهلار و دیوان غریب صاحب کمال غلو حال بود حضرت
 شیخ اسمعیل غلت و خلیفه حضرت حافظ علی الدوله شیخ احمد خوجان است که ذکر هر دو که دشت عالم
 معلوم ربانی و کاشف راز سجانی بود و در مع و تقوی و عجب داشت از عهد خود شیخ الاسلام هم
 در جم صغیر که یقین و قلیه بود و خاتاه کلان در طبقه دشت یکی در و من کوه مار پرست در جابیکه
 الحال صغیر و انشانت در مصلح سید جاسم برابر فرار اجداد و آبائی ایشان هر دو خاتاه آباد و چهار صید
 صوفی و از دحلان هر دو در خاتاه حاضر بوده روزی ایشان سید یافتند و سوسی آن مسافرن از فقر و ابا
 عالم کثرت و هجوم آمد و رفت داشتند اکثری از ولایت ما و از انهم در ایت باین شهر آمدند و آن از
 مطیع خاتاه اند و خود در بکرت و مال و زراعت مخصوص الگو رزار از شیخ بسیار بود و ظاهر او باطن تربیت
 طالبان سید فرمود و کتب بسیار بالوازم دیگر وقف خاتاه کرده شیخ مذکور چهار شمس یک که صاف و
 بود گرفته بود که چین و از زرافات اهل اسلام نمایی و در ممت و تجار نام و چون نفیس مبارک ایشان بکثرت
 رسید و دیت بمل آورده و در وچ شیخ حسین بسیار نمود و از شیخ خود قریب با سید محمد کورستانی که
 مدفن آباد و بعد از شیخ هم نزدیک بهما نجاست بنای خاتاه کرده و حجره های هر دو طرف بالا و پایین معمور
 و بعد فوت شیخ مطایب و دیت ایشان کتب خانه و مطبخ بحال بود بعضی دوات و داخل دیگر که دشت و
 خاتاه نموده بود و تا هزار و نود و نه این خاتاه بحال بود و بعد از آن به جاده آتش بسجنت و چندین تن از
 اولیا در آن خاتاه خلوت کشیدند این شمس یک پیش روانه از حضرت شیخ بهار الدین که بنا خوان
 در عهد سلطان زمین العابدین بود و در فوسف سیر و نزار متصل خاتاه هستی از دو قبر با سنگها و قبر
 برابرست بعضی گویند که سیران او نید یا برادران محمد شاه حیر حسن شاه تانیم هشتصد و نود و نه
 تحت نشیمن شد نظر بر مفسرین او که هفت ساله بود و نام اختیار ملک بدست سادات بهقی اقامت
 نسبت با مری کشییر با استدلال و تمنا رتب و سلوک به یکدیگر و انداز قیمت امر او که بین مانده و شبر و
 بروشته در دارالامه چهار و دگس از سادات را که کلان تر ایشان سید حسن بود و شهادت رسانید
 نقیضه عظیم ریاست مزاجها مختلف گردید و مردم در فکر رخنه سلطنت قیام و از هر گوشه قاصد و جوان
 متوجی و فقه امیری نهاد و از خجست بکمالش بعضی امر او سیاه و بعد و سال و هفت ماه محمد شاه مغول

در طبقه

و باتفاق بعض مستندان او در اختیار
خان بن سلطان بن العابدین که در نیشهر و کهستان حاکم بود با اشاره مردم کار طلب باتفاق در
اعانت ملک سیف الدین روز یکشنبه جلوس نمود چون تمام حکومت ملایک شمشیر در آن چنین تعلق
با داشت ملک شمشیری یک باتفاق ملک سرنگ سینه و ملک سحرینه بخالفت ملک سیف الدین که سر
مخالفت نموده رفته رفته کار مخیر به قتال شد در عین محاربه ملک سیف الدین بجار آمد ملک پیاده گشت
از هجوم عوام نجاک فنا و گرفت و ملک زخمهای کاری خورده در اندک مدت نیز بمحوم عدوی شد چون هر دو
ملک راه عدم گرفتند وزارت پیکار پس یک تعلق گرفت اما احوال عالم مثل عهد ملک سیف الدین
که در عدل و احسان بقیرین بود و زیب و رواج داشت و بسبب بی پروای پادشاه مخیر بخالفت امر
خصوصاً مینید محمد و ملک ابراهیم ماری و ملک گاجی یک و ملک عید و رینه که از مقربان و ارباب
اقتدار بودند و در میان انجمنه و پادشاهی ملک سحرینه چا و وری محاربات عظیم دست داد و گرفتند
شمس خرا و اخراج و در میان مردم کشمیر سبب اغوی و محضی نماید که از جمله و قعات عجیبه
که در زمان فتح شاه و تسلط ملک سحرینه و کشمیر رو داد آمدن شمس عراقی که مبتدی در عهد حسن شاه
مبقریب سفارت درین شهر رسیده و وطن نموده بود چنانچه که گشت چند و نظایر درزی صوفیان
و متوسلان لایت و دستگاه شمس اسمعیل که بر وی قدس سره در زمره مروجان ملت اسلام و در آن
شعار بت شکنی شاع بود و دخل شده و ارادت خاص بجناب شمس ظاهر کرده و در بطاعت و بی باکی و نجاک
از مردمان حضرت بابا اسمعیل بود و هم رسانیده او را اغوا نموده چون بنا بر عواری و وضع و آراستگی ظاهرش
که زبانی و بیانی داشت و بعضی علوم غریبه میدانست شاید خدمت بابا اسمعیل مبدیان خود گفته باشد که با
این محل نشست و برخاست بکنید بابا علی که ناوان محضر بود و بیشتر از همه با او نشست بلکه نظایر باطن
با و پیوسته و ازین غافل که بدیت از ره مرد نظایر هموار مردمان و در خاکهای نرم بود و دام مشیر
با و صف آن شمس عراقی متر بود و رنگه گرفت و باز از اجبت بخراسان نموده بود چون سلطان
حسین از بطن او معلوم کرد و از آنکه شمس مغرور و فرود باز عازم اجبت کشمیر شده پیش آمدن خود
کسر را برای تحقیق احوال بختییر فرستاد و معلوم کرد که خدمت بابا اسمعیل که برین رسیده و دامن از صحبت
خلق کشیده است بازار بابا علی که در دست خط بر بابا علی نوشت که سن ترک دنیا کرده خلافت از
جناب حضرت سید محمد نور بخش یافته کشمیر می آیم بابا علی که بکشت و دستگاه تمام باستقلال و عقدا و تمام
بهم رسانیده در خانقاه خود نشانی در میان خود احواله او میکرد و اطهار نسبت سید محمد نور بخش بخدمت

در این کتاب که در این کتاب است

از خلفا حضرت امیر کبیر علی ثانیست انتساب عراقی بنویسب ایشان اکثر احوال حضرت سنجانی که از ایشان
عظیم چون بازار خود را گرم کرد و با اکثر مردم مختلط و مربوط شد رفته رفته بتدریج خفیه در مذهب تسبیح را جای نمود
بسیار با علی مرتضی کثر احوال و کشید شده و خانقاه در جدمیل از پیشانی بنا کرده در آنجا سکونت نمود
خلوت بجای آورد و پیرایه شاد تن را خوب گفت هر که گفت بدیت از ریاضت پیشگان بود
فائل شود سنگ میرزا و فلان بر شکم چون میخورد و با ملازمان سلطان بطاهر ساینده مردم را و خدا
نصیر کرامات و خلق خود بسیار و او اکثر سواره و لان فریب خود بدیت بود تا آخر اول است
چه سواره و دلم که آب خضر طهر دار علم از سرب غلط اما احیات محمد شاه و هلاک سحر قدرت اظهار داشت
بنور در نجفانی تردد اکثر شیخ و دشت هر جا با اتفاق مخلصان بابا اسمعیل در شهر قری و کشتن سیر
سحر احراف مذنب حتی القدر و سیکر و خود در جزو سواره و لان و نادانان تعلیم می نمود و ان شام ملک
کاجی چاک که خواهرش در کج محمد شاه بود و شایار ملک دشت با اتفاق غازی خان آمد و وقت
نزد شمس عراقی کرده بلکه بنویسب او آمده شمس عراقی هر دو کس را تحریک نمود که خانقاه امیر کبیر و یک
یک پیشانی است و ایران باید ساخت و در پیشانی باید که غرضش این بود که بعد ویرانی باز و تعمیر آن
توقف بکند و راه نهد با خانقاه او که در جدمیل ساخته است مرجع شود هر دو کس دارالامان سلطنت بود
معتقل محمد شاه کردند پادشاه بهین نیت که در پیشانی سازد خانقاه معلی را بر هم زد و باراد که مذکور شد
سنجیال باطل میر شمس عراقی و کاجی چاک و غازی چاک که در بقعه اودا آمدند چندین تعمیر خانقاه و غیر
توقف و ترخیص افتاد و هلاک کسریل به تعمیر آن نذا تا آنکه خواهر کاجی چاک زوجه محمد شاه که سالها کاجی
نام داشت و مرد بابا اسمعیل بود بتوفیق و یارید الله به غیر تمامه و کشته آلات و جهیز خود را عید کرده و نقد
نمود و کرمیت بر بنای خانقاه معلی است و دشت مخالفان دین شکست بر ایچ معلی این وقت سه
هزار روپیہ و شصت هزار تنکه صرف تعمیر خانقاه نمود و در پیشانی نمود و بسیار بهر س اخلص در
تر زمین و تر تیب آن یروخت بعد تمام آن یک هزار و دصد که تیر تو زینه گیری که آنرا عرفان وقت
زینه جامه میگفتند به کارکنان و معماران و نجاران و پنج هزار کله پوشش بتو نیز دوران انعام داد و از
مردم شهر هر کس را صیانت طعام کرده و روز گذشتن تلس کنگره با هم وقف نامه بهر محمد شاه درست
نمود و ولیت از انبام سید محمد بن سید علی که از سادات سینه انزلیت بود موقوف فرمود
و من دقاع کان آمینا نارینه تمام شد چون ملک سحر محمد ملک چادوره از راه تقدیر جمعیت سحر
عراقی نموده مذنب را قبول کرد بازار او بیشتر گرم شد با ملک سحر و جدمیل جایافت و با جراس

بنویسب
چون از شمس عراقی

نزد ملک

مذنب خود مشغول شد کتاب را حواص نام در مذنبش تصنیف کرده شایع ساخت بابا دعلی و محمد حسن آباد
 و کان اغوا و مردم را سرگرم داشت به بیشتر باعث ترویج گردیده غلبه بر سایرین نمود بابا دعلی و محمد حسن آباد
 و بابا پوره و غیره از اولاد بابا علی مذکورند بعد از آن در وقت خود بابا خلیل و بابا طالب و شیخ محمد حسن
 تأیید نمود این مذنب تیر شیوع یافت و تا به تبت رساندند بر اصل سخن رویم فتح شاه بخاست که و لا
 کشمیه چون زین العابدین بیایک کس سلم باشد ملک ابراهیم و بعضی از امیران عهد را استحق ساخته در تاریخ
 نهصد و شانزده^{۹۱۶} شمس پلهار ابریه جنگ ابدال پر خستند و زمین را بخون گشتگان گلگون ساختند
 بعد از این بابا بسیار و کارزار بیش از منصب پیر سالاری ملک عثمان دار قرار یافت بعد دو ماه از آن
 قبیل و اهل آن استحق شده بر ملک کاجی چک و جهانگیر بدو گدائی ملک غالب آمدند بعضی مردم آنها را کشته
 و ملک عثمان حبس نمودند و فتح شاه راه فرار گرفت بعد یک ماه ملک ابراهیم را گریه و جمعیت تمام فتح
 را که بهیره و پر گر نجیته بود آورد و محمد ابر بر سلطنت نشاند و خطبه و سکه بنام او فرستاد شد بحکمال سلطنت
 بی استقلال داشت بعد محمد شاه باز از سلطان سکندر لودی و کچند مد آورده ملک نصرت زینه
 و ملک کاجی چک و ملک لوس را گریه مقابل شده و او مردانگی دادند و فتح شاه طاقت نیاورده
 کوهستان گرفته و در کوهستان مبارک حضرت امیر که به سلطان قطب الدین
 عنایت کرده بود و آن زمان سلطان عبدالسلطین در جلوس بر سر خود میگذاشتند بدست فتح شاه رسید
 بود آنرا وصیت کرده که در کفش همراه کنند چون این محزون به گوش شیخ الشیخ فتح الد خلیف و
 خلیفه حضرت بابا اسمعیل رسیده فرمود که سلطنت ازینهار رفت الحق که بعد آن اگر دو سه تن از
 بگردند اما استقلال نداشتند تا اینکه منتقل به قبیل چکان شد چنانچه بجل خود مردم میگردد و با بجمه
 نقش فتح شاه را کشید آورده در مقبره سلاطین مدفون ساختند و سلطنت کشمیر را تمام استقلال
 بی دخلت اقران تعلق بر محمد شاه گرفت اما امرای قبایل چکان که از مرتبه رضاع و چاکری بیایه تیرا
 و امارت رسیده بودند فی الجمله سلطی را مسووظا هر می نمودند و تاریخ نهصد و بیست و شش ملک کاجی
 چاکر خود ملک خود را بحجیت تمام با سیر کردن ملک جهانگیر که از امر آن عهد بود و با آنها
 غالب سلوکی می نمود و فرستاده ملک بهار گرس و ملک عیدی رینه در قلعه ناکام بمخالفت خستند
 و تاریخ نهصد و بیست و هفت ملک علی و لهر را گرس و ملک ابدال و قلعه میره از در بابا پوره
 جنگ آنها را افتاد و از آخر کشمیر را چهار حصه ساختند یک حصه به ملک ابدال که منصب حاکم است
 بود بود دوم را در کشمیر ملک لوس را سوم ملک چهارم بر یک ملک و ششم ملک که سردار کشمیر بود

روی برج

و ذکر آن سے ایڈ بار مارو دم کشمیر جنگ نموده در آن فصل خزان بہندستان رفت و ملک طے نما
نوشہ ہر شش ہر تبیین این مقال تفصیل این اجمال آنکہ در تاریخ ہند و جو ہشت میرزا کا مران
ولد ظہیر الدین محمد بابر پادشاہ کہ تباہ گئے ہند را بہت بخیر آوردہ بود ازین عالم رحلت کردہ سکے قطبہ
تعلق بہ نصیر الدین محمد ہمایون پادشاہ گرفتہ میرزا کا مران جارت گوئے از ہمایون پادشاہ حاصل کرد
بجانب کشمیر توجہ نمود و نوشہرہ ماندہ محرم یک شیخ علی بیگ اباسی ہزار سوار بہ کشمیر فرستاد
چون کشمیر و میان امر متقسم بود کہ مقابل لشکر مخالفت نشد تا آمدہ در قلعہ جیرہ و اور فروکش نمودند
فتح و نصرت جانب ہند رفتہ مرقم تاریخ کا لکھندہ خود محرم بیگ این تاریخ لکھتہ و بجاک مران میرزا فرشتا
تاریخ بہ حکم پادشاہی کہ خورشید و بقیہ آسمان شود ہمہ فرو دوش و سفر کردیم شہر کشمیر کہ از
خوبے و بد تعلیم فرو دوش و چو کردیم فتح نیم او تباریخ و خرد لکھا کہ فتح نیم فرو دوش و آخر الامر
امرای کشمیر از جیرہ و اور در موضع اتہ و جن آمدند محرم بیگ جمعیت تمام در آنہ و جن جنگ حب
استادہ امر و کشمیر بر کوہ میلماں بر آمدند بعد از محار بہ بسیار چون محرم بیگ مغلوب شد طرح صلح انداختہ
آہنگ رفتن بہ ہندوستان نمود بعد مرحمت او ہنوز سپاہیان کشمیر کمر و انگردہ بودند کہ بنا گاہ
در تاریخ ہندسی نہ سلطان سعید خان اند کا شغرائہ خود توقف و رتبت نمودہ سپہ خود ہسکند خان را
باجمعی از مقر بان کہ سر کردہ انہا میرزا حیدر برادر زادہ اشمن و با چہار ہزار سوار و فضل خزان از راہ ہلال
در محلات نوشہرہ دست اقامت کشوند و امر و کشمیر ہمہ در قلعہ جیرہ و اور تروی علی نمودند کا شغریان در فصل
شاد و موسم سردی و بجانب کا مارج نہاد امر لے کشمیر ہر چند کہ تعاقب ایشان سے نہند و لیکن از
راہ غلبہ کا شغریان اہل شہر ہمہ جلالتہ رو بہ سوا حق جیال و جزائر میا آوردند اکثر دقتین از مضی
کبیر بدست ترکان امیر شدند فتح سری بکمان خود کا شغریان کردند یکے از شغریان اور انوقت این
تاریخ لکھتہ در پیش سعید خان فرستاد تاریخ احمد سد کان شاہ عادل و سلطان سکند خان و اوران
بر گرد اعداد روز ہسجا و قادر شد اندم از لطف یزدان و تاریخ فتحش الحق کہ این است و روز
چہارم از راہ شعبان و آنجا کہ دم کشمیر لب این اقدہ زمستان از بیعت و خواری و شدت شب
و بقیہ سردی و سردی و چون آثار بہار روی زمین را جلوتہ تراست و خرمی بخشید سپاہیان کشمیر بالشر
ترک مقابل شدند ملک محمد علی و محمد ملک ناجی چادر و ملک حسین رنہ و ملک موسی و غیر ہم روی
بجا رہ نہاد بعد از کار از بسیار بر لشکر کا شغریان غالب آمدند چون اسپ میرزا حیدر بچکان شد
ہمہ سپاہیان اور و بہرست نہاد علی بیگ قریب ہزار سوار جانب است میرزا حیدر ہزار

بایران پادشاه بودند باین پادشاه حرف میرزا حیدر را که ترغیب عزیمت کشمیر کرده بودند نفی کرده
 و به یک گرفته و از آنجا بایران رفته میرزا حیدر بسی خود را لاهور مخفی شده از راه چیره مار کشید آمد ملک
 کاچی چاک از راه میره پور با جمعیت خود به هندوستان رفته و ملک ایدال ماکری از دنیا در گذشت
 و کاچی چاک که بشیر خان آورد و طلب ملک کشمیر خان و اورا خطاب خان خانانی داد و احسن وجه
 پیش آمده لشکر خود را همراه کرده و میرزا حیدر را مراجعت او تسلط بر کشمیر یافته با مردم کشمیر طرح حسان انداخته
 نوعی سلاطین که هر یک به طبع و تقاد خود ساخت کاچی چاک از راه میره پور قصد شهر بنود میرزا باطل
 و عیال را اندر کول آورد چون خبر کاچی چاک شنید با اتفاق ریکیه چاک و ملک عیدی رینه جمو دیگر
 حرب کاچی چاک فرستاد و تنی ابواب جنگ مفتوح بود مردم طرفین که وادان کاری و لاتی سر و کار
 بودند با هم می جلدیدند اما چون نتیجه تقدیر بر بدبیر غالب جلالت و تجا امت امر و کشمیر سبب فتح
 گشت و فاکه نکر و فاکه نکر و روز یک گشته شد و کاچی چاک گشت یافت باز در می هندو نهادند
 نازک شاه پسر فتح شاه با تمام حسن بسی ملک عیدی رینه تسلط گشت نام با بای
 ابد بود و حقیقت میرزا حیدر تصرف تسلط و تودش را به نسبت با به تجدید مدین شهر ظاهر کرد و خانقا
 جدیدی را آتش کشیده استخوانها و شمس عراقی را بر آلوده سوخت و مقبره اش را از میان تمام شهر گشت
 مدت ده سال حکومت انی کرد و نواحی شهر را نیک ضابط نمود و قبت و اکثر کوستان در تصرف
 خود داشت و دست اعدا را بضر کشید و گناه ساخت و ترویج علم و علما و تعظیم اسلام را
 آن خوب بجای آورد و ملک عیدی رینه حسن رینه و ملک محمد حاجی با ندی و اطاعت او بودند
 بطنیه و خرمیسیل پل کشید و نود با وانیال و در شیرمس عراقی که بهم در زاب تبت خورد و گریخته بود و بخت
 طلبانیده گشت و شکلی نام پیر شیعه مارا که در حدود پیرور و لباس کشیان و زاهدان مسلک
 و خود را مرید بابا علی میگفت بنده از بند جدا کرده سرش را اذل بشالی کوب کوفت و بعد آن چرخ را
 به خوار و سوخت و جمع از اذل خدات اعیان را بشهرت رخص نیز بقتل رسانیده بجهت این امر که در
 و وحشی در و لها مردم از مرزا حیدر جا گرفت و اهل تشیع بیشتر در مقام خصومت و نزاع افتادند
 ملک عید و رینه در تاریم نهصد و پنجاه و شصت قصد مخالفت و نزار عت میرزا باطل کرده با هم
 ماکری و خواجہ حاجی محمد و چنان سبب اند که در نواحی کشمیر و کوستان لشکر کشید و میرزا حیدر لشکر
 کشی ننوده و ملک عید و رینه و حسین ماکری و خواجہ حاجی امر کردند که مرزا بهادر در زادگاه مرزا را جمعیت
 خویش همراه و پند نفهم و سق کوستان تا نزد من منن مخالفت و آتشده ملاقات و ملاقاتی سر و کار

مرادندانه کاشغر کردند این میرزا حیدر مذکور برآمدند و سیّد خان الی کاشغر و حال را و ده ظهیر الدین محمد باب
شاه بود از علوم رسمی و دینی و شعر و سخن بهر دو و فردا پشت و این پنج رشتیّه تالیف میرزا کاتبی معتمد و
متنبر غرائب الحالت و مناقب بسیار در عهد ایشان اهل شهر سیده چنانچه بدر پر داب بیان احوال و
کامدگیر و متحرع تشکک کردن شالی انظر و تشریح که از راه و بگویند و عام و غیره بهر سانسید و دست بومی
این از منافع عامه از ایشان بسیار بقولست هر چند ده سال حکمرانی در کشمیر نموده اما رفع سکه و خطبه از دلی کشمیر
نموده نیست نموده حکمرانان که شاه هم از اهل سنت و جماعت بود کسی بخود تبدیل سکه و خطبه نشد بعد از آنکه شاه
رفته رفته کار سلاطین فرست گرفته و قبیله چکان که از لوکران آنها بودند تسلط یافته چنانچه مردم می شود
مناسب اینست که اول مذکور بطور غیرت دستور سوزن سادات و بزرگان که درین مدت بر سرندار شاه
بودند و قدری از ایشان معلوم را قلم اند بدین تفصیل اند حضرت سید احمد مسکن بیوی او بیرون شهر
متصل بل و دیار است صاحب جنبد عالیله اند مدتی دستور بوزند و مقبره ایشان معلوم نبود خدمت شیخ
داوود بن ابوباعث ظهیر قریب شهرت ایشان در عهد خود شد حال مرجع اعتبار و محل نفیض است بگویند که
علامت قبر شریف بگز قول میکند بعضی سید محمودی نامند و اندام علم حضرت میرزا جمال الدین بخاری
از سادات عالی درجات است مرید قدّه الاقطاب حاجی عبدالوهاب که بر کشتن اسطوخودوس حضرت
مخدوم جهانپایان میر سید به و در ولایت و سیادت و شائے عظیم داشت در او آخر عهد سلاطین
کشمیر از بعد و مخدوم خرمین فرمود و عالم را بنشین ارشاد و بهر و اندوز نمود و متاسب حضرت مخدوم شیخ حمزه بنجباب
ایشانست میتوان گفت عالیله مخدوم ایشان تیره حضرت مخدوم بود و بعد از آنکه نام و حقیقت ارشاد و در اوقات
بارز رحبت بهند فرموده و در پی رحلت نمود و فراموشی که اشش مشهور و در ولایت حضرت سید
الدین خانیا ری از سادات عالیشانست مخدوم سید حسین بود و به تقریب ظهیر سید محمود
میر قدس سره در محل خانیا ری مطفیوض انور است در جوار ایشان سنگ قبری در قفسه در عوام مشهور
است که آنجا بنام میری آسوده است که در زمان سابقه در کشمیر معیشت شده بود این مکان بمقام سید میر معتمد
در کتابی از تاریخ دیده شده که بعد تصنیف و در روز حکایتی میبویسد که یکی از سلاطین زاده مباره و بد و گفتو
آمده و ریاضت و سیادت بسیار کرد و بر سالت مردم کشمیر معیشت شده و کشمیر آند به دعوت خلایق متعال
نمود و بعد رحلت در محله انزه مرده و بسود و آن کتاب نام آن پیغمبر را نیز بهمت نوشت از مرده خانیا ری
متصل و قسمت اکثر احباب سال صومعه شد باقم و خدمت ملاعبات ایشانال شیر بود و مذکور این
سکان و وقت نیارت فیوض و برکات نبوت ظاهر شود و المسلم عند الله یا با فتح الله و در زمان

بر آمد حضرت بابا آئین مست و تربیت یافته او طاهر و باطن صاحبیت و کرامات بود و مثال قنوق
 الحرفا من دویم شیخ حمزه از خدمتش بهره ور بودند و روان غلبه خالفان دین که بے تجاشی سب احباب
 المومنین میکردند بسیار قبیح و سیر غالی گوهر را بنام حضرت خلیفای ثلاثہ تبدیل اسم کرده بر نیت انکه
 رخص دو شنام مردم بد فرجام ارج به بین سپهر نیک نام باشد از خراطانت نیارده و با اهل بیت
 حاجت بسیار لکوث هجرت نمود و با خاتونین از نمود انجا مرج شد و لقب بشاه فخر الدجقانی گردید و نسبت فاضل
 کاملین عاملین مولانا کمال الدین مولانا جمال الدین در شا لکوث با صبیہ های ایشان بچہ آید چنانچه دخل خود
 مرقوم خواهد شد با بچہ شیخ در میانجاوقات یافتست حاجب الدعوات بود و سپهرش همه اصحاب علم
 تقوی و ارباب فضل و کمال صدق و صفا بودند بعضی قائل اند باینکه خدمت شیخ بالتماس یکی از سیکار
 طبقة چکان باز مراجعت کشیدیم فرموده بودند و علم عند الدنوی ریشی و زونی ریشی و در بر بودند
 از قریه راجور از رگنه حرات و عیبه خدا طلبی هر سانی اند و در خدمت شیخ لولی حاجی که ذکرش گذشت آمده
 بر اهل مشغول شدند یکی ازین دو برادر و اخیه جنگل نشین بخاطر آورد برادرش گفت تا از بایست و شایست
 خود بگذریم یعنی خواہش عار را گذاریم جنگل نشینی بے فائده است پس بامر شیخ کی مشغول علم شد
 و دیگر بے کمال و زید و کار هر دو بکمال سید زنی ریشی و برج و مرج کاشغیران در پی اسپر شد خود شیخ
 لولی حاجی که رختیہ بود میرفت ترکی اورا بشهادت رسانید سر و زلا شت افتاده بود و گسے بگھسانی میکرد
 از انجا یارانش برداشتہ تھیز و تکفین کردند زونی ریشی قائم مقام و شد صاحب احوال بود و شخص را آباد و
 فرستاده پا و او در پی نجال لغزیدہ افتادہ زنی ریشی بر پوشی حاضر شد و دستگیریش نمود و بمحبت
 نفیز بر کسیکه اورا فرستاده بود کرده مراجعت نمود و یاد نفیز و دست نامش را او منکر شد خدمت ریشی
 صحبتش مفصل بیان نمود و در مذکور بزار از این دست حکایات زونی ریشی بسیار مذکور است
 چون رحلت نمود و چرا سو شیخ تنگ ریشی مدق دار عصمت پرست سکه بے بے زانہ و
 و بد لالت او ارادت و خدمت شیخ بابا شکر الدین ریشی حاصل نمود و حالات برجستہ داشت بعد واقعه
 سکه بے بے مزبورہ و در مقام متوک در آنوقت آباد نمے بود و خوش و باع مسکن داشت بجای او
 نشست بنیاد باب و نموی را با کل شکست چیزے موجود گذشت دست از ہم برداشت
 حتی خرقة خود را ہم بساے بنشیند بالاسے تن خود بپوشید و آخر تمام عمر طحا کاندہ بنیہ سیل
 و در حش الفتنه و انشی در خدمتش بهره رسانیدہ ہم را بطیم و تقاد خود ساخت و شام
 و چاشت سفره خوردنے برای آنهاے انداخت ہم کہ امی بی مزاحمت یکدیگر بجهنم خودی پرداخت

عبد تصرف و چند شیخ نوروز که در احوال او مرقوم خواهد شد او را قاطعاً مقام کرده اند و عالم فاضل رحلت نمود
 با ابا جعفر و این سکه بی بی نوروز هم از عارفات معروف بود در ریاضت و زهد و گوی از مردان
 از یک بقیه و او مکافیت که مشهور بفر حضرت موسی است علی بن سینا و عید الصلوة و اسلام و دیگر
 و احباب حل از طهر فیه من و برکات آنجا نقلها دارند مولانا رضی الدین وقت و تحاریر و روزگار
 بود و جامع علوم عقلیه و نقلیه در حشر محمد سلاطین و او اهل زمان تسلط میرزا حیدر مدرس مدرسه
 محله قطب الدین یوره بود و اکثر علوم البانات میگرد و دختر او در عقد مولانا فیر و مفتی المعروف بجا
 بجای کنائی بود چون رحلت نمود و تاریخ وفات او یک از اکابر گفته تاریخ میرزا حیدر جان سپرد و یک
 سنه نهصد و پنجاه و شش برانواه دایره است که و قریب در مدرسه از زمان حافظ بصیر صادر شد که
 شیعه هم سخنی دارند و همه علماء مثل بابا و او ذوالکلی و ملا شمس الدین پال و غیره با او را شنیدند کردند
 مدرسه طارخی الدین آمدند و دیگر مدرسه حافظ بصیر زفتند و السلام عند الله میرزا و او علامه و وارثی
 و فاضل بی نظیر بود و وطن او هرات است و گویند که تحصیل علوم از دلاست کرده که بشمار آمده بود
 و سید صحیح نسبت در مزار سلطان بن العابدین طرقت بین قبور سلاطین مدفون شد و در زیارت
 او در وقت خود خوب سرگرم نموده و استفاده علمی را آراسته به تقوی و صلاح و زهد بودند و مستند
 مولانا کمال الدین از اولاد اجداد فاضل میرزا علی است که جد تمام طبقه قاضی است و این
 در جوانی به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه کرده و در تبه ولایت حاصل نموده است و روز با فاداه افتاد
 استقلال داشت در عهد خود از احباب کمال بود فاضل موسی شهید قرابت قریبه به مولانا داشت
 ملکه برادرزاده اش بود فاضل زاده ای خانیا ربینی قاضی محسبه و قاضی مقیمه انتساب خود را بمولانا
 مذکور دست میسازند و این لانا کمال الدین است که ذکر او و ملا جمال الدین در محل خود مرقوم شد
 انشاء الله تعالی مولانا نونوی کنائی معروف به ملاطیج میرزا محمد عثمان بابا احباب کنائی
 است و اکثر علوم در عهد خود کمال بوده بعد تحصیل علوم به سلوک راه معنوی سعادت مند
 شده بمقامات عالیہ ترقی نموده در زهد و تقوی طلب شانی داشت و هسلانظر ریخته بجا داشت
 و در محله قلا شپوره مدفون گشت و هنوز از مسجد و خانقاه او روح میض و فتوح است تمام متون
 نمود و مولوی ملا شکر کنائی از احفاد حضرت بابا عثمان اجیب کنایست و علم فیر
 شهید مفتی است و شکر یار حم شکر است یا در لغت کتیمیر یعنی شاعر است چنانچه شکر
 کلام موزون به تجنیس را گویند و کلام موزون یا تجنیس را آنک خوانند و کنائی و انای قوم را

گویند القصد ملا شکرست کنایه از عیان این دیار و دانشند با وقار بوده تحصیل علوم عقلیه و نقلیه نموده راه
حرمین مختارین گرفت و اینجا بازنده المتأخرین خاتم الحائضین شیخ ابن حجر یک صحبت داشته و کسب فوائد
نموده چنانچه اجازت نامه از زنده بخط شیخ ابن حجر بر پشت اسما و الرجال کتابش آبی که تماش خط
با باشند گشت نزد راقم حروف موجود است با باشند گشت از اجداد مادری راقم گونید که متصل قبر بابا
نونی کنائی در مراد فلاش پوره دروشت نعم الله در جاته و رزقسان بر کاه مولانا بصیر المعرف بجا
با با اعیان مادر زاد صاحب اتحاد و اخلاص بود و چشم از ماسوی بسته دنیا آمده از بزرگه کامراج بشهر سیه ضبط
علوم بی پایان بدستور حفظ قرآن در صغر سن کرده با وجود عدم بصارت صدوری در بصیرت قلبی همتا نه
داشت در عهد خود مرجع فضلا و فخر بود و گویند بنجر علی السلام ملاقات کرده فیض و فتوح یافته در سنه
نهم صد و پنجاه و شش وفات یافته در خنده بون مدفون گشت و حضرت شیخ صرغی در شهر و چند بیت انشا فرمود
آخر این بیت است بحسب آن حافظ علم و ادب بوده بصیر از فضل سبب تارخ نوشتن زبان سبب شد
عالم تفسیر دان به از متبرکه که اش محل فیض و فتوح است هر چند بعض اکابر که در آن وقت در خدمتش تلمذ
 میکردند مثل بابا و او دغاکی و ملا شمس الدین پال و غیر هم بنا بر حرفی که در صفحه بالا مرقوم شد از صحبتش می دانند
و این سخنش از الالایش قیاسات مردم بود قاضی ابی ابراهیم بنیر شرافت مرتبت قاضی میرعلیت که از
سجاده طین اصل خود جدا شده و کشیم سیکرت اختیار نمود و فرزند آن داشت دین قاضی ابی ابراهیم فرزند دغاکی
اسکندر است و اکثر قبایل قاضی شهیدیه او و دغاکی ابی ابراهیم اند فاضل متبحر بود در عهد مزاجید و شریف
خدمت قضایافته چون بر فتوای او میرزا حیدر بابا و نیال پیر میر شمس الدین عراقی کشته لکنه او در دل اهل
تشیع چاکر در رفته بنجر ابد است شد و در باب قاضی موسی بنطهور آید چنانچه محل خود مرقوم می شود
مولانا تاج الدین میگویند که از ملائذه و تربیت یافتگان حضرت مولانا عبد الرحمن جایست آخر از خود و سلاطین
در کشمیر وارد شده غمی از انکالات خود پیره اند و ز نو بدست حضرت شیخ یعقوب صرغی هم آمدندی
به صحبتش داشتند با و جو شب علوم عقلیه و نقلیه سیلی بشهر هم داشت از تهرتم آیات موزون میگردید بیت اینجا
از زاد نای طبعش وقت تحریر این صغیر بنظر او بود مرقوم شد چون حلت نمود و فرار حضرت شیخ بهار الدین
سرور دانه مدفون شد و فرزندش سید محمد باطل و معین مناسبت دارد حضرت سید محمد که مانسته
بسیار بزرگ و صاحب بنیه قویه بود در دن قلعه طرف عربش آمده است حالا قبرش در جنبش در جاهای
مردم آمده است و مردم از زیارت محروم اند بدستور صحنه مرعی و پشت انساب ایشان در طریق معلوم
راقم حروف نشد شاه کالوسید کالوسم میگویند که از منسوبان خانو آره شیخ العرفا حضرت بنجر فرید گنجشکر

سلاطین
عزیزت
خود عیون انجمنه زیدم رخ گوی آواز از من هم که عارفان را بر سر

ست صاحب حالات عالی بود که تئیر را بوجود مسعود خود و عزین فرمود مگر فائز الانوارش بالاتر از سجد
ست جانب بسیار بگذر که از آنجا بستاند حضرت سید محمد در نه یک تیر بر تپا بنواهد بود محل فیض بود
سادات پارسایه چند تن از اعاکام ولایت کتیر تئیر انقدر
خود را بستاند اکثر میگویند که سبقت برادر بود و انداز اهل سیادت بعضی قائل سیادت نیستند در کمال دور
تقری و زهد و صلاح ایشان بمقتضی اللفظ و المعنی اند از قبور پر نور ایشان آثار فیض جذب و نقاط هرشت
اسامی سامی ایشان برین تفصیلست

الاسماء العظام

الاسماء العظام

الاسماء العظام

ملک بلنداد با سبقت برادر عالی گوهر در بند اریستی آورده و اوریا ضمت عبادت داد
در اندک زمانی عبرت ربانی فائز شدند جا بجا اختیار کرده بدین تفصیل مدفون اند ملک بلند بر فکله که در
که در گریه ستوده در موضع اجتناب است

چون حلت نمود در از حضرت شیخ مهاباد الدین سر در دانه مدفون شد و ترس سنگینه در نعم با طول و عزت

آغاز سلطنت چکان

بر پیشانی تواریخ حکام در متفحصان حالات سلاطین عظام ظاهرست که از آوان ظهور عمارت جنت انظیر
کتیر یا آمار دولت تئیر بنا بر تسلط و اجبار چند معموره جتیر و آبادی داشت اما اندوس وین آیین لهر فز
بنیال خود بر لوح عقیده می انگاشت و ضوابط و اسوس ملکی هم چند است بقاعده و معتد به مرضی بنود چون
بعد قدرت هنگامه زد و کج و تحریر مردم او و انقضای دور ریختن سلطنت این صوبه و پس از بنجاندان سلطان
شمس الدین معروف به تئیر شلق گرفت خالق ابرار و مالک الملک لکالی کمال اقتدار و اعتبار
باین دو مان توفیق شاد را که است فرمود به تخصیص شرف قدم حضرت امیر کبیر و اطاعت و انقیاد
با حساب بیش از آواب فتح بر روی روزگار بنیان کشود هر چند از الجرای دولت سلطان شمس الدین
امامه ناک شاه چهارده پانزده نفر ازین پادشاهان نیک اختر مستکی و شان ملکوت بودند و در
مذهب اهل سنت و جماعت بسیار بودند اما از زمان فوت سلطان فتح شاه که کلاه حضرت امیر کبیر را بر
خود در روز رفعت و درین وقت در بکار خایه سلطنت ایشان لایق میشد و بتدریج تمسید چکان که نوکران

و گویای ایشان بودند غلبه و اقتدار حاصل کردند رخنه کلی در امور سلطنت و مقصور بین دولت و دوا و
 تسلط چکان هم با دست آن تنگاب پستی چهل سال اتفاق نیفتاد چنانچه در محل خود مرقوم میشود و تنبیه
 آغاز دولت و حکومت چکان بتقدیر رب استخوان مخفی نماند که چون ملک عبید بن ربیع علم دولت و قدرت
 برافروخت چنانچه در اوراق گذشته بقلم آمد قبلیه چکان از علی الخصوص ملک دولت چکان غازی خان
 و علی خازن که از مردن ملک کاجی چکان ایام پریشانی و اوقات عسرت دیده بودند مشمول عنایات
 نمود بر خلاف گذشته لازم محبت و تربیت بجا آورد چون بمرور زمان بپایه اصلی رسیدند ایام باطنی بار
 آورده و از عهد و قول سابقان که ملک عبیدی بینه در میان بود برگشته اند و بخوابی ملک اختلال ملک کرد
 پر و خستند لیکن دست بر نمیآوردند ناچار با ملک محمد ناجی که جد حیدر ملک چادر دست ساختند
 ملک هم با عبیدی بینه گویا مخالفتی به سبب بیعتات میرزا حیدر که بالا ذکر یافت داشته با چکان عهد
 از سر نو و مرابطه جدید باو داشتند قدیم مضبوط ساخته مکر عداوت بر خرابی ملک عبیدی بینه محکم بسته اند و علماء
 الدین پوره که بکطرف شهرست و قلعه گویا است پهلوانی شهر بریده باشند و جماعت چکان غیره در خانقاه
 امیر به اجلاس نمودند درین اثنا برادر عینی ملک محمد ناجی نیک روز نام سنگی از بالای خانقاه بر آن جماعت
 انداخته آن سنگ خطا شده بر ستون خانقاه خورده چنانچه اثر آن در خانقاه قدیم پیش از منوچهر بن
 بود بساتین این امر شنیده بندوقی از عتیب برانوی نیک روز رسیده افتاد و مر و ملک ناجی با اتفاق
 چکان عبیدی برین راه رسانید و آهنگ گریز بر آه که سستبان بهند نمود چون بر اول پوره رسید از زیر
 درخت انگوری می گذشت که پناه شاخ انگورش گلو گیر شده از سبب افتاد چون حمله آورد باز
 قصد سواری نموده اسپ لکزد از جان گذشت سزای مخالفت اتفاق که در حق میرزا حیدر بکار برده
 بود یافت و در پهلوی پدرش مدفون شد بعلت در جزای فعل بیایب بست تنیم خنقاوم بهر که بد
 کردست بد بینه برای خویشان و مراد بهتیا در محله و ده قریب هزار ملک محمد تیوست و در میان
 دو مرار زاه عامست بود این واقعه و در فلکی قضا می آن نمود که نوبت حکومت این ملک بر خاندان
 چکان انتقال کرد سبب چکان مخفی نیست که در او آخر دور را چپا پیش از ظهور از اسلام نگر چکان
 شخصی از سرحد دارد و خانه کوچ شده با اهل و عیال بکشمیر آمد و در سبب او اختلاف زیادی است
 زبان عوام شهرست که در زمان قدیم عورتی از اطراف دارد و بر نهی که در آن سمت جابر بکست
 آتش بر در عورت داشت و در می یکم از خیز بصورت از دمای متمثل شده میل بشیر بان عورت
 فرموده و او را سحر تصرف خود نموده رفته رفته صحبت اینها بران شده انورث از دست آن از دمای

صفحه کتاب
 تیرکان چون خط
 ده دست از آن
 خواجه غلام در کس
 بکشد

بی پروا عالم شده و بوقت خود سپهر قوی پیکل رخسار عادت نزع شده بود بولد یافت و این سپهر را
 رشت و قوت بهر ساینده در وقت خود بر امتثال اقراران برور و توان تقوی و غلبه میکردان داشت و این
 یکیش منبت و واسطه از اولاد است و تمام ذراتش در قوت و نیرو و زور باز و شهر و برالسنه
 آفاق مذکور اند و سواهی اینهم در نسب چکان حکمایانست که بنابر طول سخن بنیاده و تخریر آن موقوف شد
 بالجملة لنگر یک مژ برور در زمان سلطان شمس الدین و دخل ملازمان پادشاهی شده و تا او آخر عهد سلطان
 دین الدین نسل بعد نسل درین خاندان بجا نرسید و خد شگاری اوقات گذاری که کردند چون بعد
 سلطان حمید و سلطان حسن فرزند بجال سلاطین را یافت ایشان اقتدار و استقلال پیدا کرده
 حدی علاقه جنا و کولگی سخا و سخا و کولگی سلاطین حاصل کرد و تا آخر الامر قوی بر مرتبه امارت و حکمرانی و شاورت
 امور ملکی نمودند و در عهد نازک شاه قرابت با خاندان سلاطین پیدا کردند و دختران خود منسوب بسلاطین
 ساخته از اینهم در گذشته بنابر قوت حال سلاطین خرد تنگن پای سلطنت شده و اکثری باغ و امیر میسر و
 تابا است مذنب تقسیم خستیار کرده اند و جمع بر عتید و امنیت و جماعت مانند شهرست که در
 تاریخ نهضت و صنعت و حیرت چکان که رسمی از مبادی حالات آنها بطور عرصه حکومت و لا
 کشیه و اخالی یافته روی از اطاعت و تبعیت خاندان سلاطین بر تافته و این استقلال اقتدار که از دست
 بامکون از حنفیه و استغنی و روح ظهور و رنگا شدند چون از جانب سلاطین چنان کسی که قابل معارضه نباشد و نبود
 تردد و فراموش چکان کوس حکومت بنویسند و لوای دولت بجا مری تمام برادر خستند و سنجیل شاه را که
 اولاد سلاطین بقیه بود بحسب ظاهر ریختن نشاند و بودند اما زمام اختیار مملکت بدست دولت چکان
 و اجراء امور سلطنت او می نمود و از آثار انقلاب دولت و سلطنت که در اکثر از منته سابقه نیز بود قوی
 آمده است قصه نرسیده است که بحسب تقدیر خالق که بیدران بنگاه در شهر و قشده سینه مردم بر نرسیده
 شدند با ستر و مبتلا شدند که یاد از لای قیامت بود و عمارات مردم با مردم در زمین فردر قشده اقل غلبه
 از راه روز و سقر و سحر یافتند یا مفتی این مهملکه دایر بود و اقامات غریبه ظاهر از انجمله میگردید که
 در برگنه مراج پایان موضع بجای از نزدیک مدی مرکب حسن پوره و حسین پوره نام و موضع در ظرف
 بیت مقابل یکدیگر بودند و نیم شبی زمین سموره هر دو دود و فردر قشده بجای حسین پوره حسین پوره شده
 مکان حسین پوره و حسن پوره نمود و گشت چنانچه هنوز کیفیت تبدیل نرسیده و ال برین احوال نیست
 تا امروز مردم آنجا این شکل شهر شده و بعد از واقعه انقلاب سلطنت رد و او بالجملة با کسب و کسب
 در قشده و از اینهم که تیرش تا بدو کرده میرسد و سحر چوب در آنرا که چیل گز طول و است و

مرد در بنیاد و بود و صد کس آنرا بر بالاسر خانه می کشیدند از دست آنها جدا شد بر سر ملک آمد بزودی
 سرجه پانزدهم یک دست چپ خود بر زمین محکم نمود و بدست راست خود چوب را گرفت و مردم را حکم بر میان
 بستن نمود همه دیدند که دست چپش نیم گز فرود نه است و دیگر سر و دستش استاده پایان هر دو را
 میسر بود بصحت پیوسته است که در دلی بحدود شیر خان مکرز فیل را در کوه مردم گرفته هر دو پای خود محکم
 ساخته بند ساخت هر چند که فیل زور نمود نتوانست قدم از جای خود برداشت حالانش ازین قبل بود و
 نه نور و شجاعت بیعیل چون در کمال افتد از از قضا ازین محوی خود ببقعه آورد و غازی خان و حسین خان
 و علیخان بنیاعام او ازین مرمکد رشدند در فکر این بودند که تمام از ملک بگیرند روزی بشکار تالاب
 رفته بود افراج را در حسن آباد گذشت جماعه مردم قابو یافته اسبابش را تصرف نموده مردانش را که تلبیس
 بودند گشتند چون این خبر به ملک رسید طاقت مقاومتش نمانده راه گریز گرفت بدست چوپانی افتاد
 دستگیر کرده حواله غازی خان نمود فیل در چشمش کشید و محبوس ساخت بعد از آن قصد تاراج نمود و شصت
 و یک حکمت این سرزمین با استقلال تمام و اتفاق خاص و عام بنام حبیبشاه و لکنه محبوس شاه که خواهر
 زاده غازی خان بود مسلم شده بود چون لیاقت این امر کما غیر با او نیاختند در تاریخ نهصد و شصت و دو
 علیخان برادر غازیخان تاج از مر حبیب شاه برداشته بر سر برادر خود بنهاد و پادشاه بنام غازی خان
 مقرر شد بعد و صد و بیست و چند سال سلطنت از خاندان شاه شمس الدین منتقل به چکان کرد
 و انقلاب ملک دولت در ولایت کشمیر یافت غازی شاه اول پادشاهیت که از
 قبیل چکان در سنه مذکور جلوس نمود و در ایام دولت خود نوایی کوستان را ضبط نموده از کشمیر برآید
 دختر کمال خان را که از سر داران عمده کوستان بود در عقد خود در آورد و هر دو ثبوت را مسخر ساخته از
 راه پکنه و دار و دو گلگت عبور نموده و این همه را سنجک خویش در آورده باز براه بازآمده آمد ملک
 در رعیت پرور می کرد و روی مذهب تشیع بسیار نمود که بناگاه پیش رینه که پیشتر از طرف ملک دولت
 چاک اعمی بدرگاه پادشاه عالم بنام همایون پادشاه رجوع نموده بود و بندگان همایون پادشاه در
 ایام از بام افتاده بجلد برین رحلت گزین شده بود میرزا ابوالمعالی سپه خوانده پادشاه براه نمونگی
 رینه لشکر عظیمی بر سر غازیخان آورده بفتنه در تین رسید غازیخان بزودی هر چه تمامتر در موضع بنجیره
 لشکر کشید روز دیگر از آب گذشته از یکطرف لشکر مغل از یکطرف لشکر غازیخان در پی متناظر شدند
 سرچند لشکر بازش پیش بود لیکن محبت و تهور خان از ان پیش بود و خوش محبت که هر سو تافت سر از
 تن سرداری می انداخت جوانان شجاعت کیش فدویت اندیش پیش پیش بودند و بحال جانبا

بر زمین
 محکم
 عین
 در
 نیمی
 در

سلطان

مرتفع

کارزار است نمودن میت هر يك بجای يافته و بيا و جامه سه دور برنگند و جوشن درگفت نهاد و جان
ازان طرف لشكر مثل اتفاق شمسی رينه غایت سی و تودور و دلاوری بجار برده مخالفان روی بهم جمعیت
سے آوردند ناره جنگ از صبح تا شام اشتغال بنابر غلبه بود و بناگه عی در لشكر مثل افتاد و روی بکوبستار
آوردند شمسی رينه دست پا کم کرده و در خارج سخنان سعی نمود که مبادا دستگیر شوند و بر مر اجبت خود و مخالفان
خود سامعی بود و کشته شدن خود بر تقدیر سلاستی میرزا ابوالفضل و عود او و بهشت غنیمت میدانست و بهین
که کاش اتفاق چنین افتاد که غازيخان نلبه در لشكر مثل یافت قریب یک هزار و هفتصد کس مخالفان شمسی
دستگیر نمود و در جبهه گاه سه چهار هزار کس طرفین نیز قتل رسید و روز آخر الامرن سخنان اسیر
پتینه بیرون گشت بعد از ان بامیر محمد برادر ملک شمس سی رينه و حبیب چک جنگها کرده و میر محمد برغازی شاه
غالبه و د غازي شاه فیل خود را بنیاد ساخته هر چند میر مذکور آلات خرب و جوب بسیار بجار سے برد غازي شاه
آزاد جوی بنیاد و حبیب چک از عقب بروی نیل تنده حملها و بسیار کرده و لاچار سپاه ابد را انداخت
فیل غازيخان قناتبا و نمود و حمله کرد و سپاه در جبهه بند شد فیل برگشت و خرطوم را مارا که در چون سگ
نداشت بدندان خرطوم را چنان کرد که فیل باز گرفت چون مجلس در رسید بود اسپیش منسوب شد و از
عصبه در برزه برزه نمود و بجاک کسان شد غازيخان ازین زرنگاه و بافته و لغزت برگشت بعد از چندی بنهار
جنس خودش که یک از هندوستان آورد و تجدید جنگها بر پا کرد و د غازي شاه ازین امر را یاد گرفت
مجاالتة تنبیه کرده باشک خود غنیمت را بهر دور استقبال نمود و بطالنه و ورنان که با همی حرمست مقر این شهر اند
حکم فرمود که هر که سر مثل آید یک استانی ازین بردارد و قریب پنجم و شش هزار و دوم روان شده و ملان
جنگ نمودند تا نایبایه غیبی مثل را تنم منسوب است که در این اسن سرای آنها را از د شاه سے آوردند
زیاده از دهنده انعام میر و نه از تبه نوبت به جنگ سپاهان نیاد بلیت اسر مگر کردن از امرت کشید
کرد و نش بر استان توایک کسان کسان آورد و آخر بوطه قضیه که در عید گاه واقع شده و بکمت
اکمال عدالت نازمی شاه که یک از نوکران حیدرخان پسر شش عثمانی چند از بنگانه برداشت و بنوبه
زسانیده بود که خبر نازیشاد رسید حکم قلم بداد فرموده حیدرخان آذاکشیده ترک ملازمت پر
کرد و محمد پاک خالوی خود اگر نفعی شتر که در بجان گشت و خود هم سوار شد مادر شش قسم داده باز گرفت
غازي شاه بعد و چنین اسیر و غنیمت آمد بهر خود و در راه عید گاه بدار کشید هر گاه و از ان راه بنگاه
سے آید چشم از ان می پوشید لیکن به حکم اولاد نا اکیا و نا جگرش پاره پاره و در بستر مرض صعب افتاد
د سال دو ماه حکم لسته کرد و چون الحیات نمود و ای کو سس که دیدد برادر خود را حسین شاه نام سر بر

شش

میرزا محمد از نوکران حیدرخان که در لشکر

سلطنت و دولت و ملک بسپرد و دین عهد حضرت سید کمال که از سادات عمده صحیح النسب بود در
 موضع مذکور که از آنواع برگزیده بهیاست بقضای خود یا بشریت سهرم رحلت فرمود حضرت سید حمید رینه را
 که بهیست علاقه خویشیان اداری برگزیده یا نقل مدفون گردید طبقه رینه بودند غازیان شهید گردید و موضع نامخیره
 حسین شاه بعد فوت برادر اداری خود استقلال سلطنت کشمیر یافت خسرو عادل تاریخ جلوس است
 و بلحسان و رعیت پروری مایل شد و امور سلطنت را به پیر و مشاوره ملک محمد ناجی المعروف سیدی
 که بعد ملک آن چادوره است منقوض جاری می نمود و این یکایک برادر و برادرش سید و هم غسان و غریبه
 را بسا به نصیب و تنقید مذہب بر تافت و مردم شیعه را بسیار پیش آورد و اما با وجود غلبه اکثر شیعیان
 شریعہ الہی جماعت کار فرما بودند و از وقت قاضی حبیب الدین قاضی شهر خطیب مجد جعل بود امر جمعی
 و واقعه غریبه سلیم نمود اجمال قصه اینست که در زمان حسین شاه بر قاضی حبیب الدین بنان جمعه اول
 جرات کرد و دستار قاضی را از سرش فرآورد و مردم از خیرت نفیرن حسین شاه کردند ظاهر به حکم خاص
 یوسف بن نور احمد کشند حسین شاه در محضر عدالت از دوشمنی بزرگوار یکے مولانا شمس الدین التماس
 دوم خدمت مولانا فیروز معروف بلایچی ولد بابا نوئی کنائی قلا شپوری که از اولاد حضرت بابا عثمان کس
 بود فتوی خواست که هر که ناحق بر قتل کسی حکم کند او را شرفا چه میرا ایشان خالی زمین نوشته دادند
 چون او به گردن حکم کننده است و ارثان یوسف مذکور همان نوشته را حجت کرده و دعوی نمودند که یوسف
 مسطور بر سر سجد کشیده بازوی سیکر و بخطا شمشیر او بر دست قاضی رسید و دستارش بر زمین افتاد
 بهین خطا یا مرقاضی و فتوا و مفتیان او را ناحق کشند به بین دعوی حسین شاه هر دوشمنی به
 گناه را بشهادت رسانید آنروز بحیثیت قاضی مردم شهر بقریب روز مهو که اختراع عام بود بمیر تالاب فته
 بودند و شخص خالی بود حسین شاه ترود و بیگانه عوام ندانسته عرصه خالی دید و هر دو بزرگوار شهب
 ساخت آغاز فتنه مذہب از آن شیعه و سنی منجر به فتنه و نسا و شد و گینه و عداوت بنیاد بهر سینه
 مرزا مقیم بر رعایت تشیع دختر حسین را برای اکبر پادشاه گرفته رانند و گستان شد حسین شاه
 بحسب نفیرن مردم قوچل بهر سینه از افعال خود ناچم گردید راه ملک دار کرد حسان پیش گرفت
 و سوادارک افعال گذشته داشت و از حال در ایام سلطنت ایام عمر را با اعتقاد خود و مقصود نموده
 هفت روز یا هفت ملائکه صحبت میداشت جمعه با علما و اهل اسلام مشایخه بابی عثمان و پندتان
 یکشنبه با شایخ و فقرا و دوشنبه با قاضی و مفتیان و شنبه بمیر و شکار چهارشنبه با سپاه
 و تیر اندازان و پنجشنبه با مردم اهل نشاط و مردم محل و انعام هر کدام از خزان نقدی و بعضی معین مقرر

کرد و برباد و در دستش مال سلطنت کاهی شد که هم سیکرد این شهر از دست بدیت ستمانی که درین
 ولست خنجر یار می آید و لا بر خیز کاری کن که جان در کار می آید و و اینهم از دست بدیت آن ترک آل
 یوس و این مندر شد و یادان حذر کنند که آتش بلند شد و از جمله و قتلگی که درین وقت رود و اینست که
 شاه روزی لشکرا را تالاب نه نادر فرستاد و ملک محمد ناجی را بکار می فرستاد بود خان خانان سپاه در خان
 هر دو بمیاست و شجاعت در خدمت شاه و عتساری تمام شدند و در کلین بود و از روز قاپو یافیه برنگ
 ریختند که از جماعت ایران اتفاقا رسیده ملک از کشتن باز داشت همان روز بر حکم شاه خانان از
 دیوار در خان مذکور را کشتند و دو خون شد تا پنج این واقعه است در آن شاه اسماعیل خان سپهر شاه بمیاست که بپای
 و این منسوب عی حق مرض شد برادر خود علیخان نام را جامی نشین خود ساخت و مملکت و حکومت مغفور
 بدو کرد و بدو در موضع دینه پور که در طراوت و نصارت گوید و او را السرد بود و در فتنه چند و سها بجا گذران کرده میان
 بغداد و خود سپرد و در همدان نهاد و هفت علیشاه در میان پنج همدان نهاد و هشت بر سر ری سلطنت
 و حسن خان برادر خود را که هنگامه بر پا کرده و خود را لائق و خالق قرار داده و متقلد امر حکومت شده بود و از
 سلطنت محروم ساخته و در قلعه زینیه پور محبوس داشت بعد سه ماه حسن خان وفات یافت علیشاه قاتل
 سسی در مدد دهمان رعیت پروری نمود اکثر اهل شهر را رنجی داشت و در آن اثنا از منسل سلاطین حاج
 حیدر خان سلیم خان سپهران تازک شاه با جمعی از اشراف و سنان آمده و بجنگ علی شاه استادی
 که هر خان و محمد خان را می و ستمگی ساختن سلیم شاه و غیره مقرر شدند و اند محمد خان چون میالاک تهر لنگر
 خان بود یکس ازین شاهان را به قید آورد علی شاه ظفر یافت را می منیر کشتوار سنجی کرده بر آمد چون
 راجه بهادر سنگه راجه کشتار باری خود استاید خواهر خود شکرد و بنام راجه و معقوب جان بنیر علی شاه
 مقرر کرد و طرح صلح پیش انداخت سالان باج بر خود و ستر کرد و کرت دوم باز راجه بر کشی کرده اسماعیل کشتار
 و حیدر حاکم فرستاد تا راجه بهادر سنگه را به لا علیجی برادر خود نارائن سنگه پیش علیشاه فرستاد
 عنو حرام خود در خواست فتح خانن نام نلی که مطلوبه علیشاه بود و نیز فرستاد و شاه و بقدر کج خود آورد
 قضیه راجه سبدان موافقت شد از جمله و قاتلگی که بظهور آمد نیست قاضی محمد الدین مولانا عتیقی
 سفیران جلال الدین اکبر با شاه بطبرانی رسالت نزد علیشاه آمده و حاکم را درین باب حجت سلطان
 سلیم حاکم سنگه می نمود علی شاه بر تم تواضع و نیاز مند و سکه و خطبه بنام اکبر را شاه جاری کرد و
 معبر را با و حاکم و یا و تحف ساز و از جمله و سنان فرمود سلطان که در حقیقت حاج سوسان بودند
 و ستم کشیده را بدو بهر عن اکبر و ساد و ساد و دیگر ساخته عظیم که درین وقت و و داد نیست که در قضا

رب السعال در وقت نخست شالی چنان برف بے وقت بارید که کسی از قدامت نشان آن نداد و خط عظیم
 در ولایت کشمیر افتاد و بر تپه که گوشت آدم را حلال دانستند مرد و با قوط زده را بے تحاشه میخوردند بدین
 نقطه ملاحظه خالق از قوط بے قوتی خوششم + جسم خود را سوختی بر آتش دبر و کارزار پادشاه خزان محمود
 خود به قتل جان صرف نموده غم و غصه تمام مردم شهر بر پادشاه افزود و دو سال بدین سوال گذشت سال
 سوم در آتش راه ریزی یک چرخ بک حروف بیتی شاه که از قبیله چکان بود و نظر جناب حضرت مخدوم شیخ
 حمزه قدس سره بجز بهر افتاده و ذکرش می آید بشاه طاقی شد پرسید که این امر تا چند می باشد گفت تا نوزده
 بعد از آن محصل میرانده که آیا و شد و سال چهارم مردم از عسرت برآمدند که چه شاه را فرح و شاد و بسیار
 رویداد و لیکن از حرف مخدوم هرسان بود و در مسجد جامع به حضور علما و صلیحان تابش آه و زور و در عین
 به چوگان بازی مشغول بود و وقت کم شدن خلل روده خود یافت و در چوگان از دست داد و گوی ننگانی
 فراموش نموده بمرست هر چه تمام تر خانه شد چون مجاذبی استمانه قدوة المشایخ حضرت بابا بلبل سید
 ابدال حکم در شاه برخلاف عادت جدا شده بخانه رفت و منتظر خبر برادر پادشاه سپید و در
 شاه را بر تخت نشاند و در گذشت در سنه نهصد و هشتاد و شش ایوانه ظهور کرد یوسف شاه
 بن علی شاه و دست و ثامن و تسعاً به تخت نشست مائل و نوز و عشرت بود اکثر اوقات را صرف
 بزم نشاط و انبساط نمود و طبع موزون و شایسته به فارسی و کشمیری شعر میگفت این شعر از دست بدین
 میلی جایزه را بر مجنون بخود زدند و روز کند جذبه میخیزد و دست به باله بیکه میزد یوسف شاه ابدال
 معنوم شد و فکر در روز افتاد و نیکویش بکسر و جنگ ولایت نمود و افواج او بر ویرانی طهارتیار شده اند
 ابدال خان حرف کسی نشنید و گفت جان من جان علی شاه کی بود و ابدال جان آخر من پیش از برادر بیشتر
 خودم درآمد بصحبه چنان نگیرد چون پیغام بخدایت یوسف شاه فرستاد که اگر عهدی در میان آید برای
 تجیز برادر برسم یوسف شاه عهد نامه بست با جلیل مرشد شیعه و دید میر که خان محمد خان بادلان
 رساند و بیان بر بیان کرد نموده که اگر ابدال خان را می بخشید و بدین برادر خود بیاید از جانب یوسف
 شاه مرا نمیست ابدال خان هر سه از اهل هاست یوسف شاه را خدمت کرد و خواست که بر طبق عهد نامه
 امر بدین علی شاه را تمشی سازد و او را سه او پر خلاف آن تدبیر شد و شش نفر را گفت و او را
 را بخوبی نگاهداشتند و یوسف شاه بود که کشش رو و او کشیده پدر را بر تخت نهاد و او را کشید و در کار
 و سلطنت افتاده بر سر ابدال خان سوار شد چون این خبر با ابدال خان رسید او هم به امید از قدامت
 و در نوبت محاربه غنیمت زد و او را نجات داد و یوسف شاه را بر سر تخت نهاد و او را کشید و در کار

سید مبارک خان را با فوجی از مستحینه او دید با وجود چنین زخم همچون میل است حمل بران فوج آورد و غلغل در
لشکر خود انداخت و مقابل شده نیزه بر سید مبارک خان زد و چون سخت بند شده بود رسید نزد کشید
در آن اثنا ابدال خان از سپهر زمین افتاد و جان داد و قاضی موسی شهید آمده ابدال خان را از تره نگاه برداشت
سپاه روز و فن کرد یوسف شاه از راه مصیبت شادی خندان گریان تربت پدر و مقبره جد خود رسانیده
سکه و خطبه بنام خود حکم فرمود لیکن قریب سلوک دروش مملکت را بی نیافته اوقات را با زانان قتلان سپهر
می برد و حیدر چاک علیخان و نوروز چاک و شمسی چاک که پا دواره با یکدیگر عهد بسته و سید مبارک را ملوفتر
نمود و نزدیک خانه بابا خلیل از نوکل گذرشته با هم دیگر و اوقات و قریب سه صد کس از جانبین کشته شدند
اکثر اولاد نجی ملک حاکم چادر و ره که به ملک محمد ناجی مشهور است درین واقعه بقتل رسیدند یوسف شاه که در زالد
گرو بود تاج و تخت و چتر شاهی بدست ملک محمد ناجی رسید مبارک خان فرستاد خود به جانب هندوستان
رو و تنها و ملک محمد ناجی از زخم سپهران بدر داد و بود و دق گرفته بعد از چهار روز گذشت سید مبارک خان
در تاریخ نصد شبتا و هفت لوای حکومت کشمیر از اجنت و بر تخت یوسف شاه بنشست مدت
حکومت او هشت ماه و پانزده روز بود چون سید مبارک خان نیز بد سلوک و نامهار و پیشه گرفت باره
یوسف شاه که در کوستان که در کین بود شکر چاک و حیدر چاک و شمسی چاک کوپه واری و مثال آنها
که کاش مخالفت و منارحت سید مبارک خان را مستحکم نمود و دکن طلب یوسف شاه فرستادند هنوز
یوسف شاه نیامده که حیدر چاک و لوهر چاک پلها و شهر را بریده در زالد که سیاب تربت پا کرد و لوهر چاک
بر تخت نشاندند سید مبارک خان از بسکه زیر دست چکان بود و در عهد و قرار مخالفت یوسف شاه
هم به ناچاری بے اختیاری آمده بود دست بجز ناموده تخت و تاج چتر شاهی و پیش گوهر چاک بدست
بابا خلیل فرستاد و خود و بنانه بابا خلیل آمد و در تاریخ نصد شبتا و هفت گوهر شاه که از بنو اعمام یوسف
شاه بود لوای دولت بر افروخت و کوس حکومت بر تخت یوسف کشمیر بیان اعتمادا که ده پنجاب
جلال الدین محمد اکبر پادشاه التجا آورد چون بلامرمت رسید بعنایت و نوازش شاهانه مغرور و ممتاز
گردید مدت حکومت لوهر چاک یک سال بود عدل احسان و رعیت پروری بنوعی کرد که با و از عدل نوشین
میداد از انانی غلبه به حدی شد که یک خوار گرد و تیم من شا بهجانی یک فلوس محو فروخت و دست
شهر هر فرقه الحال و فارغبال ایام عبیت خود بمهرسیب رند و لهرند که هنوز متعارف این شهر است و در
او بود و سینه نان کلاسی چند گودی می فروختند محمد تربت وزیر یوسف شاه در بهلول پور به یکبار از بار
و پیاده گرفته انتظار یوسف شاه می برد چون بعد از یک سال یوسف شاه برگشته بلاهر رسید و در

خلافت نمود و یوسف شاه بنابر پیشانی احوال لاعلاج شده از تجارت لاهور مبلغ قرض گرفته مقدار نهصد
 شصتصد سوار و پیاده سرانجام کرده متوجه کشمیر شد و احکام بنام مردم رگینه جات کشمیر نوشته که مکاتب شاه
 چندین هزار سوار و پیاده گرفته آمده هم هر که با طاعت و انقیاد پیش نیاید سزا میرسد مردم رگینه جات نوشته او
 بنحاط راه ننداده و پراسته نکرده راهبار مسدود ساخته منتظر بودند یوسف شاه از راه بهلول پور بحضرت تمام
 در نیر رسید از اخبار وانه بکشمیر شده یوسف شاه از جانب گوهر شاه را دو هفته سوار و پیاده در نوشهره حاضر بود با وانه
 یوسف شاه در این اقامت در مقابل نمانده بکشمیر اند و نام روی کار برده و سبب بکشمیر گوهر شاه شد چون راجه
 بهادر راجه راجه روید که یوسف شاه از ناکره کار روی کشمیر گذشت آمده طاعت یوسف شاه نمود و بار مردم خود را ول
 فوج یوسف شاه شده مورد عنایات شامانه گردید چون یوسف شاه بهیره پور رسید یوسف شاه نازک تکر
 زمیندار راجه جمعی از راه سد و فرستاد از آنجا یوسف خان ملحق به لشکر یوسف شاه شده این امر سبب تی گشت
 گردید از راه حیره مارپل سولپور از آنجا ساخته به کامراج رسید حیدر چاک در بهیره پور بود و شهر آمده با گوهر شاه بگر
 شده ده و دوازده هزار سوار و قریب بیست و پنج هزار پیاده بسوی پور وانه ساختند یوسف شاه خود مقابل شدن
 مصالحت نداشتند در فکر قرار بهمند یا یکدیگر یار یو پنج بود درین ضمن بابا خلیل پیر و دشمن پیغام به یوسف شاه
 از گوهر شاه آورد که خود را بر باد نهد که رانگان گشته خواهد شد طریقه بیرون سوبه را اختیار کند در جاگیر خود بگردد
 و دست از پادشاهی کوتاه سازد یوسف شاه عرض بابا خلیل قبول نکرده با امید که قتل فتنه قلیله غلبت
 فتنه کشیده باذن الله شبان شب از کات و لشکر گزشتند و دوسه هزار کس گوهر شاه که بر سر سبب بودند
 هر چه دست پای کم کردند چون تمام سپاهان یوسف شاه از آب گذشته بودند ابدال سیه که از دلاوری
 گوهر شاه بود مقابل شده از آنطرف ملک حسن رو بهو شده بر روی یکدیگر زخمی و کار و ساینده آخر بیست
 نصیب ابدال خان شده گوهر شاه شکست یافته گریخت یوسف شاه گریخت دوم طبل شاه را زخته متوجه
 سری نگر که پای تخت بود شده چون بموضع ماره تبت رسید گوهر شاه از سر سوکے پسران راه او بود
 تا بموضع بر تنه رسید افواج افواج مردم شهر و کرده کرده سکنه سری نگر از صغیر و کبیر و پیر و زنا خوشی
 و خرمی بجهت استقبال آیند ملا محمد امین مستقر بنی ازین قال از کتاب حافظ غریب اللسان کشاده
 بود این بیت که در صحرایم یوسف گم گشته باز آید بر کنعان غم مخور - افواغ الغام و صناف اکرام خبر
 حال هر کس بزدل داشت و از مخالفان هر که دستگیر و سیرور و دزدان خون او در گذشته خلاص
 نمود و محمد بیست بر عن ساینده گوهر شاه در خانه فاضله موسی خریده است یوسف شاه رعایت شریعت
 کرده خواجه ملک خواجه سر از برای تحسین نهاد هر چند تفحص نمودند عیان یافت بر جز پیش آمده معلوم شد که

کسی معرعه در قاصی حرم پشت نشان عجمه تنگ تارک داد و از آنجا پیش نه و بیکر شاه جیشانش رهسپار کشیدند
بدیت قوه الطهریت او شکست قوه لعین که چشمش کرد قاعید و اما اولی الا بصا امره که گویند
را از هر جا که می افتند و شکیز نموده و آورند و بعضی را بکشیدند حکم مشیه بعضی را از خارج حیدر چاک چند
درشت و جندی در ستوارگاه می کشیدند و از قافه دست بر روی کرده و گرفت آخر از آمده رجوع بر اجنان
سنگ حاکم لاهور آورده خبر و نو شهر به جا گیرش مقرر نمود و نجاسه بود و یوسف شاه برخلاف گذشته حیدر
نقوالان مسطران میردشت تا آنکه از طرفت الدین محمد اکبر پادشاه میرزا ظاهر باجمی از مردم پادشاهی
بطریق ایچگی گری آمده فرستادند با هم یوسف شاه آورده و بمنون زمان اینک از ان باز گیرفته در شهر خود
احوال خویش بر من رساندی و خود هم نیامدی اکنون برخلاف گذشته روی طاعت این جانب بیار و الا
تو دانی ازین سبب هر که عظیم یوسف شاه روی مردم بدیده است اندک اکبر شاه قصد تخریب اینولایت
یوسف شاه بیدل شده قصد فرستادن مرزا حیدر سپهر خود با پیشکش سنگین نمود و هر چند در راه مانع ازین
چیز نمانده بودند قبول خاطر مقتاد چون تحائف کشمیر از نظر حلال الدین محمد اکبر پادشاه گذشته پیشتر
شائن اینولایت گردید و بعد بحکام سپهرش ابا از فرستاد و غدر قبول مقتاده حکم آستان بوسی صادر
شده ازین خبر و حست از بیت از پیش دست پالم کرده و سواکس و فتویش بنجا طراه یافت باز در مقام
عذر آمده بر شکیست سابق چند چیز افزوده و سپهر کلان خود معیوب شاه را بحضور فرستاد ازین مردم شهر
بسیار غلگین شدند مردم سابق خبر داده بودند که وقت حیکان کتمیر از دست میرود یعقوب شاه و دو
سال در پای تخت اکبر شاه بود کسی اقبال نمود و در می حلال الدین اکبر شاه بنجاصان خود بحضور یعقوب شاه
گفت که یوسف خان از درگاه ما سرافراز شده و به شربت میگذرانند و زمان ما که رفته اول سپهر بهتر مرتبه دوم
فرزند اکبر خود فرستاد خود از خانه عیش عشرت پای بیرون نکشید و اراده قدم بوسی نمود حکیم
را حکم شد که تار میدان لشکر بنجانب لاهور یوسف خان از از کشمیر آورده باستان بوسی مشرف سازد
عمر دحیدر مسلم ندارد چون این خبر یعقوب خان بلا واسطه شنید به پدر خود نوشت یوسف شاه با و را
شده و نمود از راه بیدلی گفت که اگر لشکر اکبر شاه بیاید آب و علف هم درین شهر نخواهد ماند بهتر نیست
که من مردم ازین تقریر انالی و موالی صغیر و کبر بنا پیر آمده میوسف شاه ظاهر نمودند که از سنگانه عاود
و ملحوظ الیوم هنوز آبادی شهر به خوبی نشده اکنون اگر پادشاه از شهر برآیند هم نماند بیکانه درین
مکث می آید باز روی بویارای می آرد تا قیام قیامت بحال نخواهد آمد یوسف شاه به نظر لاهور و لاسا
نموده اما به باطن میل نقش و پشت درین اثنا خبر رسید که پادشاه هند از لاهور بحال متوجه شد

یعقوب روی کردن شده کشمیر آمد بزودی هر چه تمامتر خود را از کوه گرداری گذرانده و از بیم حیدر چک بنزد
نوشهر و دکن رفت او بود و برادر دیگر برادر رسید و حکیم علی روز شنبه خوشنک شد حیدر چک و لاسا نموده
کشمیر را از ساخت یعقوب شاه پیش از حکیم سبزی نگر رسید پیش میخواست که بحبس نماید که چرا این حرکت
که موجب شورش فرج اکبر را پوشا شد ارتکاب نمود شیعیان مانع آن شدند باسلام روی نگرفت تا حکیم به خانپور
استقبال ننموده بقلعہ تمام حرم علی سید علی جاوید و ماد و ماه انواع اغزاز و دیگر بجای آورد و گفت که همراه شما
یعقوب خان از دست بستمیدم حکیم از اصل کار و وقت شده عرض داشت نمود و یوسف خان با سپاهیان حمله
دارد آوردن او ممکن نیست پادشاه بمنون عرض داشت واقف شده بهگران اسرار را با پنجاه هزار سوار
سیاده از انکب برادر باره موله فرستاد این خبر به سید یوسف شاه رسانیده اند حکیم را رخصت کرده متوجه علاج
شده قصد پای بوسی نمود و در کشمیر علما و فضلا خاص و عام آمده باز را التجا نمودند و بعرض یوسف شاه
که بمحل راه نذریم تا همه را کشته برون از خرابی زو و کوچو به جلد پدر شما خلاصی یافتیم روی آبادی میدیم که
باز در این ساختن از مصاف دورست صلاح کار نیست که در کوهستان فتنه افتد قاضی که دره عنان
شکر منحل خیم گردیدین آتش بر سر رسید که در تپه رنگ لشکر منحل رسید و از جن و کباب و ده گزشت است
شاه بهبانه شکار رفته در باره موله شست و لشکر خود را سلطان فرار واد یوسف خان شمس چک کوچه واره
حسن ملک جاوید مهر اول و علم شیر خان اگر می و غیر هم در چند اول شده یعقوب شاه با امر و سرداران دیگر از یک
جانب متوجه گردیده روی به بخار به منحل نهادند جنگها شد که رستم دشمنان شک اندان سپه و ند اگر گویش
هم حاضری بود از ان دار و گیر از حیرت و غیرت خون میخورد مشهور می چنان خون روان شد
دشت نبرد که چون سیل رفته ز جاپای مرد و چکا چاک شمشیر برنده فرق + زمین را بدریای خون کرده
غرق + سنان آتش کین برافروخته + پر مرغ را در هوا سوخت + با وجود ایام سوارگانی غله نوعی
جلاوت مستحکم کردند که لشکر مغلیه در چپو تپه با وجود آن کثرت عبرت گرفتند و گیران و لشکر منحل و کشمیر
بجای رسید که مثل آن کشمیر کم یاد داده باشند میگوند که یک سیر برنج بدو روید رسید دشمن سپاه
و شتران پاره کرده آب میخوردند و ملا احمد در آن و تپه سبکال گفته است نظم که نظر بر ملا می کردند +
لببانی خیال میکردند + گردن خود را از سبک کردند + دهن از باز می کردند + با خبر که شاه رسید
قاصد یوسف شاه که در ضمن نامه و پیغام دشت فرستاد اتفاقا این سردار ایچی معما به یعقوب شاه
اقتدار میخواست حکم نقیض فرماید از قاعده دور دید فتنه بدید فرستاد از این سبب مرد حکم بیای و نا
امید گرداده یوسف شاه به فکر شاه با وجود انکه باز در هزار سوار و جیت میخورد پیاده و دشت هزار

مدتی بپایار نموده بود و نکستند و در این میان لشکر مغول گردید و بعد ظهور این ساجده یعقوب شاه با اتفاق بابا الحالب
 صفهائی که بر بابا یعقوب شاه و مردی در بود از باز گرفته بر صفت قتال قائم مانده نوعی قافیه لشکر مثل قتل
 کرد که از جان بترنگ آمدند لشکرها فیصل و سپاه نمود و جای نخستین خود میکردند و بجای غلگه گشته سپاه
 ستر می خوردند راجه مذکور لا علیج شده و طرح صلح بابا یعقوب شاه انداخته و روی بگریز نهاد و و طبل باز گشت
 و چون بیکه رسید یوسف شاه و رحیم بوس ساخته در میانیکه خلافت اکبر شاه رسانید و تاریخ بعد و نور و چاه
 بابا یعقوب شاه با قهر و نفرت تصرف و استقرار پای تحت کشمیر یافت و تاج حکومت بر سر نهاد و دست خطبه بنام
 خود جاری ساخت و ده سال است شاه حکومت کرد و لیکن اوضاع پسند نیاخت و اخلاق حمیده نداشت و پیش
 او حرف کسی از نزد او بسکه حدیث شریعت هر وقت که آلات سمرقند قاضی موسی شهید بدال خان از بطور خود
 و فن کرد و از یوسف شاه نیز سیده بود و تانیا که هر شاه را در خانه ایشان یافتند و حال آنکه قاضی خبری نداشت
 بقصد انتقام با قاضی بحث و مذہب در میان آورده و خلافت برای ارکان دولت خود نمود و با وجود آنکه مذہب
 تشیع تقیست از راه غرور و علانیه با قاضی سب و ابلی نمود و مخلصان قاضی هر یک مخصوصا شمس چاک کوب
 فاری و ملک حسین چادر و علم شیر خان ماکری و علی واد و غیر هم سرداران که بر سر شمشیر ایمل بابا یعقوب شاه
 رفته بودند از آنجا راه کوهستان گرفته در سیر و پوزولی فرمودند و بر یعقوب شاه ملاحت سب نمودند که چون
 اکبر شاه با بغضب آورده مردم شهر را ناراضی داشت اکنون حرف مذہب با قاضی شهر در میان می آرد و من
 قاضی نرم و گرم سخن بسته میداشت و یعقوب شاه بر خلاف آن پیش می آمد جماعه مذکور قصد هند و ستار
 کرده بودند و ملک حسین با نذر رفتن هند آمده مقرر کرده اند که زود در دست سرباز مگر خوار میم گرفت تا بابا یعقوب شاه
 بر سر تخت بدست جوابیم آورد یعقوب شاه در موضع نون پاک بود که این خبر وحشت اثر بشنود و محمد بیست از
 حبس خانه برآورد و متوجه رسید گفت لشکر زود بشهر میرسد که سری مگر را بگریز شاه خود را زود می تمام سری مگر
 رسانید در نوبت که جای سکونتش بود و فرزندش نموده شمس چاک غیبه جانب غریب آمده بودند پلها را ویران
 ساخته مستعد جنگ است و اندک تا هفت شب از روز مقابل و مقابل بود و آخر با خلیل و سیم حسن حیدر بیله که هر
 از پیران یعقوب شاه بودند در میان آورده طرح صلح انداختند و قرار دادند که از سربور مدد کا مارج تعلقی به سوس
 چاک و غیره باشد و بابا یعقوب شاه مسلم دارند برین قرار از سری مگر برآید و سبوی سو خور رفتند و مردم این دو
 شیخ اهل تشیع را که هر مرتبه باعث لغاف و فتنه می شدند میخواستند که بکشند ملک حسین چادر و مانع آمده
 کسان خود را همراه داده هر دو را بشهر فرستاد چون هر دو بر سر گزشت خود بشاه نوحوان بیان کردند
 بابا یعقوب شاه بنیضت که انبوه نشین نمود شمس چاک غیبه از راه طبع سری مگر باز بشهر آمده زیر دست شده

بادیقوب شاه با قاضی حرمت مذہب در میان آورده علانیہ ترویج تشیع نمود ملا عینی را متصدی
 این کار قرار داده و بخطاب تبر خوانی رسوای ازل و ابد ساخت بحکیم نمود که فقرہ علی ملی السلام و
 اذان سازند ہر چند و صدق این قول کسی را خلاف نیست جناب مرتضوی شاه ولایت اند چون
 تشیع این عبارت اہیانہ ترویج مذہب خود و دلیر ہای نامشروع کرده اند و کتبی برہین قدر نیستند
 و رقتہ رقتہ منجر بہ جراتہای دیگر شد و درہ جرات آنها مفتوح میگردد قاضی اصلاحات شاہ نرسید
 در ضمن بر خلافت سنت نگردید یعقوب بدیخت با وجود سنہ امر و فضلا قاضی را بر تخت شہادت نشاند
 و سعادت و یغیامی دینی و دنیا رساند میگویند کہ لاشہ مبارک حضرت قاضی را بردن فیلیستہ در شہر
 میگردانیدند چون بدرخانہ ایشان رسیدہ والدہ ایشان برآمدہ معجز خود را بطریق شار بر گرد لاشہ
 گردانید شکر آلبے بجاء آورد کہ در راہ حق شہید شدہ ہاں روز کہ واقفہ خدمت قاضی شہید رود ادیان
 و برق پیدا شد کہ اکثر مردم از ترس آن بچیان شدہ اند خصوصاً علی دار وزیر پادشاہ مہمہ چاکر
 مردوزن در خانہ یعقوب شاہ از اثر برق سوختند خدمت قاضی موسی از اولاد قاضی میر علی است
 و بنفون کلمات غنی و علمی ارستہ ابا عن عبد العہد قاضی ابراہیم قضای کشمیر تعلق بخاندان
 ایشان داشت و در احفاد ایشان ہم پروردگار برکات علمی مالی و عرضی باقی گذاشت بالجمہ بعد
 شہادت قاضی مردم شہر از یعقوب شاہ متنفر شدند و مدہای خلافت از دگر گشت و بزرگان
 اکثری ازین شہر حرکت کردند حضرت بابا داد و خاکے بقصد زیارت پیران خود بہ بلتان رفت
 حضرت جامع الکمالات شیخ یعقوب صرنی با جمعی دیگر از اکابر و روسا و فقرا محرک اکبر پادشاہ
 شدند و بشارت نصرت و تسخیر کشمیر بادلیامی دولت پادشاہ دادند و عہد و قرار بمیان آوردند
 از جمہ موافقت و عہدہ کہ بزرگان مقرر نمودند این امور ہم بود کہ در مقدمہ مذہب غلہ سخرانی از جانب حکام
 نیاید و دواہ و غلام از مردم کشمیر محمول نباشد و مردم کشمیر از تکالیف مرفہ دارند و در امور ملکی قوت و
 اقتدار ہم با نہاندہند و غیر ذلک عہد و بیاری بمیان آوردند بعد تقریر این و بیان بندگان
 اکبر پادشاہ بہ جرم عزم متوجہ بسخیر کشمیر شدند و کسان را تعیین نمودہ چنانچہ در اوراق آیند مشروح
 میشود و این ملا عینی مذکور از فضلا و شعرا عہد بود و چون بے صرفہ گوی مذہب اہل تشیع است
 نسبت بجارف نامی حضرت مولانا عبدالرحمن جامی نیز بے ادبی کردہ بدیت حریفان بادام
 و رفتند و تہو خمانہ ما کردند و رفتند جواب ملا عینی بدیت ہنوز آن ابر رحمت در فضا
 می رسد خانہ با مہر نشان است و درین دیر مسکس خم تہی نیست و تہی گشتن بغیر از اہل بیست

و خان قاسم خان را نیز سختند مردم لشکر او باین حرکت خفاطم شده اند کسی از غنیمت حال استقبال نمینموند
شاه یعقوب شاه از راه ادبار ایام خود مرده و راکه در هنگام محاربه در لشکر خودش رفاقت کرده بود نزد قتل
رسایند ازین مردم بسیار از قهر او متوهم شده قدم برقرار نهادند یعقوب شاه بنسبت کلی روی داده حیدر
که در قید قاسم خان بود بقتل سید و مردم قتل قوت یافته هر جا جمعی از دلاوران کشمیر سید نزد قتل عام
نموند و مردم بر شمسی چاک نختند تا ندانستند چاک پای قدیم کرده و ادلاوری داده بود و شهر
که بدیت به تیغ و چوب و سنگ و بشت + ملک شمس چاک شخصت کس بر بخت + با وجود کثرت اعدا
خود را از جنگ آنها خلاص کرده و دیگران را که از کوهستان کامراج بدستور قلعہ جدا افتاده است نهاد
یعقوب شاه با امر اقرار بر سر از نموده بجانب کشتور رفت نام و نشان از و از پدرش برینست
در کشمیر نمائند شهر یکیشتر در وقت فرار سلطان یعقوب بیگ ترکمان و لد فراریست ترکمان که از کشتور
ایران بودند گفتند اقم حروف ابنا بلقانی مناسبت آبی درین وقت بخاطر آمده نوشت بدیت
ند از یوسف نشان دیدم نزد یعقوب آثار می و عزیزان یوسف اگر کم شده چه شد یعقوب اباباری + میان
مردم که بر شاه بفرغت تمام در کشمیر گنجانیدند اثری از غنیمت ظاهر نبوده یعقوب شاه وقت بهار باز از کشتور
آمده با جمعی بالاکه کوه الورد بار اقامت کشود و شمسی چاک از کوه آمده بسو پور نشست دو ماه برین منوب
گذشت و یعقوب شاه در کوه و دن نزول شمسی چاک آمده بچهره او در فروش کرد و ناظر فین بجار به افتاده جم غفیری
کشته شد یعقوب شاه بر سر کوه سلیمان شمسی چاک در قلعہ بانجناک جای گرفت مغل را نفس شهر در تصرف
بوو جمیع شده و و فرقه کردند بجاغت از راه موضع پانزده تن و جماع دیگر از راه آدت کجی آمده به یعقوب شاه مقابل
شدند دلاوران طرفین کارزار با تهور وقت دار کرده جمعی کشته شدند نزدیک بود که مغل مغلوب شود بناگاه
در چشم نرنگ خان که سردار فرج یعقوب شاه بود تیر از غیب سید افتاد و جان داد لشکر کشمیر شکست یافت
قاسم خان یافته و نصرت بشهر حاجت نمود صبحی دیدند که خرگاه یعقوب خاست متوهم شده پا و در شهر
قام کردند تا آنکه یعقوب شاه شمسی چاک نوشت و ملک حسن چادر وافر ستاده بر حزب دیگر کرد و روز
دیگر یعقوب شاه نزد شمسی چاک در بانجناک آمده بالشکر او پیرست مغلان مقدار هفت هشت هزار سوار
بر بانجناک رسیدند و صفوف محاربه برست کشید و چون یعقوب شاه دید که مردم مغل طلبه آوردند پسران
سید با لشکر شمسی چاک با پسران کمک فرستاد ساعتی چند حزب دلاوری نمود اما بازی یعقوب شاه
باز درست نشد بر خیزد به یعقوب شاه پیغام استقامت کردند باز نتوانست مقابل نشد لیکن درسته
به شجری مردم مغل را ایستاد حالی و جاس میسر ساند مردم مغل نیز بر کراسه یافتند که قمار می کردند

صحبت طرفین بهین احوال گذشت تا آنکه کرت سوم جبر کلال الدین محمد اکبر پادشاه رسید که لشکر من از شهر
 نماند برآمد اکبر پادشاه میرزا سید یوسف خان و وزیر باجمو بهیت که وزیر پادشاه کشمیر سابق بود و با غنای بسیار
 نسیم که بر قات یوسف شاه هندوستان رفته دارد وی اکبر شاه بود همراه داده با بیت و خنجر از داوران کشمیر
 ساخت یعقوب باین خبر امرای کنگار نمود گفتند که له جو یک برادر شمی یکپ و بری یوسف خان شود و یک
 حس گفت که له جو یک با با غنای شمع خواهد شد شمی یکپ تقابل اینها یعقوب خان بر سر واهم خان و
 یعقوب شاه این تدبیر پسندید و لوهر یکپ از استاد مردم اکبر پادشاه با اتفاق بهرام نایک رسیدند از شهر
 از راه بهرام که از راه کنترل روی کشمیر نهادند چون به پیر و پور رسیدند عیب هراس در لشکر چکان افتاد
 و قلعه لانچک برآمد متفرق شدند امرای کشمیر باغبان با با غنای و محمد بهیت میرزا یوسف خان را سیدیدند و به
 حضور میرزنده تا آنکه سبب اتمام اخبار مختلفه بذات خود بندگان جلال الدین اکبر پادشاه با عا که نصرت
 از حرکت حاضر و دانسته ولایت کشمیر و لایذ ریخت نظیر در تاراج نهصد نود و هشت نزل فرمودند یعقوب
 لا علاج شده خود را در لشکر ظاهر رسانیده کار سازی نمود و نقش ظل الهی بر سر بسته بجنبه بوسی سترنگ گردید و
 صوبه سلق بر سلاطین چیتا اید گرفت اکبر پادشاه خود هم صلاح فرمودند و متصدیان دیگر نصب کرده و
 لیکن تا مدت ها خروج چکان بود از هر سو سر فرازی سریست نمودند انشا بنگاه میرزا یادگار بیان آمد جناب
 ولایت کتساب قدوة العالین سنج با بوالی قدس سره العالی متوجه شده و رفه فساد فرمودند اجمال این قصه
 بجای خود مرقوم میشود پس از هر گوشه کسی از چکان سرشودش برسد پشت و تشویش در مردم پادشاهی
 می انداخت تا دوا سلاطین از الدین جهانگیر پادشاه سینه هزار و بیست و یک ملک به حلقه بنویسد و این
 پادشاه با بهنام حکام در و سالی کشمیر سسی و تردوی نموده از فساد با صلاح آورد و اگر اجمال این حکایت را
 را و رانی آئینه موقوف داشته به بالفعل تخریر احوال سادات و مشایخ و علما و شرا که از زمان ظهور تیر راجه
 و نبیه چکان تا بدای شجر سلطین چغتایه در کشمیر شرف حضور داشتند یا در آنوقت انتقال نمودند بقلع آید
 می شاید حضرت سید احمد کرمانی از کرمان آمده متوطن هندوستان بود چون بعضی اربابان کشمیر از
 شی امام خند نهم شده طرفت بندها و سلاخ فادان سیادت و ولایت که استجاب الدعوة بودند یافتند
 بعجز و زاری در خدمت آن عین بزرگواری شرافت به حصول سعادت قدس عرض مطلب نمود جناب
 حضرت سید محمد و قرار اجرای احکام حریت در قم آنها در نفس بدعت بشارت حصول مدعا و اوداد و بعد
 انجا به مطلبش بموجب اتماس او خود هم حریت بجانب کشمیر نهاد و در بنجار سیده و دید که هنوز آثار خلافت
 ظاهرست تیر و شصت کرده و بر هوا انداخت در حال آن که کاذب عذار جان خود را باخت و مقرر گردید

و تباریک ساخت بعد آن حضرت سید سکونت درین دیار اختیار فرمود و یکی از عیان بنای خانقاه است و محل
 زنده به جهت فادمان نمود و والی ملک سیه از خروار برای وظائف درگاه مقرر کرده بود چند روز صرف مطبخ
 آمده چون در جلالت باطنی تفاوت دید با اختیار خود دست از آن کشید اکثر بزرگان عهد مثل حضرت مخدوم
 شیخ حمزه قدس سره و غیره در خدمت سید پیر ماند و صحبت و فوائد معنوی بودند چون نمود و در خدمت حضرت
 شیخ مبارک الدین اسود و مرقد سید شمس محل فیض و فتوح است مولانا قاسم خاں حیدر اللہ سید بود
 خود از ولایت توران آمده ظاهر خواندنی است و در کشمیر توطن نمود و در عهد حسین خان حکام قضای القضاة
 این شهر شد و تالیفات مفیده دارد از بخله عقائد نصرانیة ملک نصره الدین چاک در اصول و فروع این
 و جماعت ساله جامعہ زبان فارسی تالیف کرده در بحث امامت و خلافت بسیار دارد و منصب خود
 در ساله مذکور به حکام العلماء هر که مولانا محمد نام داشت میرساند و متصل در واده مسجد در فرار سلطان
 زین العابدین مونس ملا فیض و معرفتی معروف به چچ کنای و دلبابا بنو کنای معروف
 ملا ایچی در جوانی سفر کرده و بحرین رسیده بعد مراجعت و در او دنیا این تحصیل علوم نموده و با خضر علیه
 السلام چهل روز مقابله تفسیر و حدیث کرده و مخدوم الملوک استاد اکبر پادشاه شاکر او شده و چون به
 کشمیر که وطن اصلی بود معاودت نمود مفتی اعظم شد و اجرای احکام شرع به کمال دیانت مبین نمود
 ارادت معنویه در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه داشت و تعلیم باطنی گرفته چنانچه خدمت شیخ بابا
 داؤد خاکی در و در المردین مے نویسد مولوی فیروز از فیروزی تلقین او زد و از نتایج نوز فکر که فرج فرشته
 است در عهد حسین شاه از دست رفته بشهادت فائز شده در دکان کوه ماران نزدیک دولاب صحر
 سبب رنگین ملا شاه مدنون شده بهشتا دسال عمر داشت و از ظلم خود تاریخ عند الشهادت گفته و جناب
 حضرت شیخ یعقوب صحر در تاریخ او فرموده تاریخ از پے تاریخ آن ور دین وحید گفت شد از پیر بزرگ
 ملا شهید + یکی از فرزندان او ملا عبدالوهاب انشمنده و صاحب تالیفات بود در سما و فنون و علوم
 غریبه تالیف نموده بر حاشیه که توفی و شرح مواضع شرح شمیه حواشی نوشته است ملا الماس
 کناسه نام او ملا یوسف بود یکی از سلاطین او را مخاطب بالماس ساخته شاکر و ملا فیروز بود و با
 خضر مکر ملاقات نموده و تحقیق بعض مشکلات علییه کرده و مفتی بود با ملا فیروز بجا بدرجه شهادت رسیده
 چنانچه رفته بشهادت هر دو بزرگوار در احوال حسین شاه بتقریب تفسیر یوسف سند و مرقوم شد ملا
 جوهر کناسه از بنمای این شهر بود اکثر عمر صرف تحصیل علم نموده شاکر و مدرس در مس سلطان قطب
 الدین که متصل مسجد صرف کابل برکنار شرف جوی ملا او از عمر راه حرمین محترمین گرفت

بعد اای بیج اسلام تحمیل کنند و اجازت حدیث از قول و اکابر علما و محدثین که معتقد گردیده است ممانعت
 علی تازی اوریانت بلکه بعد بجهت حضرت شیخ ابن حجر که هم رسیده اجازت بستمین حاصل خست از
 بکثیر معادوت فرمود گوشه از داخست یار کرد و بیادوت و عزت استتال نمود و بجهت قوت عاقل
 کسب بشم پیشه گرفت و بسیار بقناعتی گذرانید و توکل و از دار بدرج اعل رسانید و درس علوم
 و فنیگیفت و ماقه دای علمه در سال هزار و سبت و شش رحلت فرمود رحمه الله علیه و ستم
 بعض اولاد اجدادش بکمال استادی و منوی فائز شدند و از ایشان طرف شریعتی مقبره حضرت آخوند
 ماحسین جناب به بحال بکلیف و اوست کنکی ریشی و میری ریشی و شیخ ریشی که ذکرش گذشت
 بودند در ریاضت همتا میباشند و در عهد خودی نظیر بودند و فائز شدند استقامت بر حاد
 شریعت و سجاد طریقت بودند خوب زیستند و خوب گذشتند سادات پار سانیه چند تن از اکابر
 ولایت کشمیر را بقصد و م خود مرین فرمودند اکثری می گویند که هفت برادر بودند از اهل سیادت بعضی قاضی
 سیادت نیستند و در بحال دوع و تقوی ایشان همه متفق اللفظ و معنی اند و زردان که در این طایفه
 جنوب و جوار حضرت مخدوم شیخ حمزه بجا آسوده اند اما مصحاحی مبارکه ایشان بدین تفصیل است

بکثیر معادوت فرمود گوشه از داخست یار کرد و بیادوت و عزت استتال نمود و بجهت قوت عاقل کسب بشم پیشه گرفت و بسیار بقناعتی گذرانید و توکل و از دار بدرج اعل رسانید و درس علوم و فنیگیفت و ماقه دای علمه در سال هزار و سبت و شش رحلت فرمود رحمه الله علیه و ستم بعض اولاد اجدادش بکمال استادی و منوی فائز شدند و از ایشان طرف شریعتی مقبره حضرت آخوند ماحسین جناب به بحال بکلیف و اوست کنکی ریشی و میری ریشی و شیخ ریشی که ذکرش گذشت بودند در ریاضت همتا میباشند و در عهد خودی نظیر بودند و فائز شدند استقامت بر حاد شریعت و سجاد طریقت بودند خوب زیستند و خوب گذشتند سادات پار سانیه چند تن از اکابر ولایت کشمیر را بقصد و م خود مرین فرمودند اکثری می گویند که هفت برادر بودند از اهل سیادت بعضی قاضی سیادت نیستند و در بحال دوع و تقوی ایشان همه متفق اللفظ و معنی اند و زردان که در این طایفه جنوب و جوار حضرت مخدوم شیخ حمزه بجا آسوده اند اما مصحاحی مبارکه ایشان بدین تفصیل است

حضرت محبوب العالم مخدوم عمر فاسلطان شیخ حمزه
 کشمیری قدس سره طین آنجناب موصوفه بنجر از پرگنه کامران است محض بذوق صلاح در استی
 بشهر رسیده به منورین سل خدایرستی و سلوک او حقیقت بهر سانیه و شب در روز بیادوت و ریاضت
 و انواع وظائف طاعت که از صلوات وقت استماع داشت میگذاشتند اکثر تربیت از عین خواب
 و معالمتی یافت میتوان گفت که او تنی بود چون جناب حضرت سید جمال الدین بخاری قدس سره
 درین شهر رسیده با اشاره نبوی در خدمت ایشان رفت بجمال عبادات و لطایف آنجناب مخصوص
 شد ششماه از آب سلوک کجا به وجه به تقدیم رسانید و بیشتر به بشارت عظیمه شد و اندک زمانی بقوت
 استقامت و کسب ادا دای الطوار سببه فرمود بعد مر اجبت مرشد با اجازت دادن آنحضرت با استقامت
 تمام بستم نشین دوع و تقوی و ارشاد گردید مصدر حالات عجیبه و کمالات عجیبه شد با وجود آن در
 ریاضت و تقوی و تقیه عبادات شاقه و سخی قدم داشت اکثر چار ضرب تمام شب بحبس کفگیر
 می کرد و از بخت منور سبب کس تمام که خسته بود هرگز از حرارت درونی و در و سوز باطنی آرام نمیشد
 مشیت روز به و تامل میگذاشتند در حل عقدای طالبان و چاره سازی در اندکان و دست بر مکان

بکثیر معادوت فرمود گوشه از داخست یار کرد و بیادوت و عزت استتال نمود و بجهت قوت عاقل کسب بشم پیشه گرفت و بسیار بقناعتی گذرانید و توکل و از دار بدرج اعل رسانید و درس علوم و فنیگیفت و ماقه دای علمه در سال هزار و سبت و شش رحلت فرمود رحمه الله علیه و ستم بعض اولاد اجدادش بکمال استادی و منوی فائز شدند و از ایشان طرف شریعتی مقبره حضرت آخوند ماحسین جناب به بحال بکلیف و اوست کنکی ریشی و میری ریشی و شیخ ریشی که ذکرش گذشت بودند در ریاضت همتا میباشند و در عهد خودی نظیر بودند و فائز شدند استقامت بر حاد شریعت و سجاد طریقت بودند خوب زیستند و خوب گذشتند سادات پار سانیه چند تن از اکابر ولایت کشمیر را بقصد و م خود مرین فرمودند اکثری می گویند که هفت برادر بودند از اهل سیادت بعضی قاضی سیادت نیستند و در بحال دوع و تقوی ایشان همه متفق اللفظ و معنی اند و زردان که در این طایفه جنوب و جوار حضرت مخدوم شیخ حمزه بجا آسوده اند اما مصحاحی مبارکه ایشان بدین تفصیل است

و اما طریقی در زمان خوارق عادت و جذبات و شرفات استی بود از آیات بنیات الهی اعلم العلماء
 و منظر الالباب و در خانه که محل اصحاب است نوشته که حضرت شیخ محمد و مرتبه ابد الیوم داشته
 آخر جمیع مسائل علی بن موسی و ذکر جبر طریقه حضرت سلسله پیوسته که در تفصیل احوال آن قدوه
 بحال در کتاب در المیزان تصنیف علم العلماء مذکور و کتب دیگر از خلفای ایشانست اینجا چند بیت
 از مثنوی و در المیزان تمیضا و تبرکات ابرار است یا بد نظریه سیر کرده عالم ملکوت و هم خبروت را + باز در لایوت
 مرغ جان و آتیه شده است + هوش در دم غلوت اندر انجمن هم حال دوستا و مرے هم به خلوت هم
 بصیحت در شده است + سالها شد رخصت ارشاد و صحبت یافت لیک حمزه از نجفی و بابائی لنگر شده
 است + هر حجر که بود خسته لا از شورش و سالها + قلب و روح سر او زین روی سطر شده است + نسبت
 صحبت قوی و ابرایسی شد از آن + که بصیحت همچو عیسی زاده زاده شده است + توبه و زهد و توکل هم
 قناعت خلق خوش + کرده و در غزلت از توفیق حق از کرده است + در توجه و نهاده صبر شیرین تر
 شده + در مراتب ثابت اندر رضا شکر شده است + همچنین در واقعه هر لحظه از فضل خدا + صحبتش
 با اولیای اعظم و او قر شده است + کسب کرد از هر یک کیفیت ذکر و دعا + در روز هر یک نیز
 روی دانشور شده است + چون شود نماز تجلیات عشقش شعله کش + از مزاج و خنده تمکین بخش این
 آفریده است + زوکر امانت از قبیل کشف قلوب کشف قبر + در میان مخلصان هر لحظه مستظهر
 شده است + هم که آتش زبوع نشتر وقت و طی حرم + همدان مخلص را تجربه اکثر شده است + از
 سماع چاک لے کاره زوی منم شمع + که چه ذکر الله شنوا ز ما و از مر مر شده است + از دعا و استجابت
 به شده بسیار کرده + خاصه آن کورے که آن فتح الله کا چر شده است + نیت و محفل حقایق گفتش را
 خصالتش + از صفات پرگار چون لاج و خر شده است + ظاهرش خندان و گریان دلش از سر حرم
 همچو بر که بر لزمده از صبر مر شده است + محضر ارشاد شده با صحبتش منت نداشت + گاه اکل انضط
 حش عقده و بر خیز شده است + ناگهی که خورده شد بے اختیار و بقی + در زمان التصدیه پاکش + بیرون
 بر شده است + خورد و نوشش زین اوقات اکثر نبوت مخصوص است + شاید قولش نیکو که چون لا غش
 است + تا ریخ وصال اگر است و مثال حضرت مجذوم العرفا ازین ابیات که زاده فکر خدمت شیخ داود
 است مستفاد میشود - تا به حجت شیخ حمزه مر شده + الا که - قوت شد در رست و چهارم ز صفر + رفت
 محل را دیت نفس کرد کار + فانیست و بنصرت و شهادت و چار + ایضا عقل گفت از موت مر شد
 آه میباید کشید و نیز از او داشت شیخ داود خاکی قدس سره در تاریخ وصال آفر شده با کمال شهادت

این سال در روز دوشنبه
 رابعه در سال دوشنبه
 فقهیه خاتم الزمان
 نقیضه هم در کتاب
 ملاحظه کرده

تمام بیخ پر، سیم سال و سیل خدمت به مناسبت با فتم محمد و در حرم + شید رضه تبار بنفش کمال
 عدوت انتخاب آید نموده، بانه مقتضای حال جزو یافته بودند سنیان از این شرط شتایاک درست نمودند چون
 این تبار نیز از فضا حیرت بیرون بود و رقم حرف وقت تخریر احوال آنحضرت همان لفظ را تصحیف کرد و شیخ
 یا کان گفت خلفاء حضرت محمد بنی محاب فضل و کمال اند و در چندی در محل خود سید حضرت
 سید اسماعیل شامی از سادات عظیم الشان است در سلسله عالیہ حضرت قادر میر میر سید محمد
 قاریت میاحت روم و شام و هند بسیار کرده چون یکشمیر رسید با خدمت شیخ العلام با با داود
 خاکی آشناسند و همگی با هم محبت و استند و از یکدیگر محفوظ و مستغنی شدند و اجازت سلاسل خود
 بیکدیگر دادند جناب حضرت سید صاحب حبس و تقوی بود و عقدای طالبان با ناخن محبت میگشود
 و در توحید و تصدیق قدیمی داشت و هرگز تنش هستی را در دل سالک نمیکشید بشت بے شکایت بسیار
 بود و خود را فقر و فاقه آراسته میداشت و در سال نهصد نود و دو کشمیر را به قدوم خود مزمین فرمود و
 در خدمت طالبی از خدمت شیخ با داود کرد ایشان خدمت قدوة العزائم را که از خلص بود با ایشان
 سپردند چنانچه در اوراق آینده در ذکر سیر نازک مفصل مرقوم خواهد شد خدمت سید عالی سند حندی در
 کشمیر گذرانده مراجعت فرمودند حضرت سید میرک میر بر چند اویسی بود و نظام دوست ارادت بزرگ
 سید نعمت الله حصاری از سادات با کمالات بود زده و از میمنتش مستغنی شده و نزد بر و مندر حضرت شامیر
 سید تمس الدین اندلبستان میر سید ابابکر میر سید احمد بن سید محمد در صغرنس بو عظم و
 نصیحت خضر علیه السلام در خواب به بوش آمده طالب این آه شد ترک ملازمت امرای کشمیر نمود
 و در خانقاه سادات اندر ایامی از و فرموده رفته رفته صاحبان بیت دعوات و مرجع طائف کائنات شد
 غایبان سید نعمت الله میر سادات رفته معنوی حاصل نمود و چهل سال صائم الدهر و تارک حیوانات
 بود و با شاره حضرت سید الاولین و الاخرین با دختر میر سید عبداله ابن میر سید حسین قلی شاکت
 نمود و سه سپهر و شش دختر توکر شد و الله ما جده اش میر سید فضل الدین سید سادات میر
 سید حسین بهمنی برادر حضرت بابا میر و بیست و دو دختر و بیست و دو فرزند خدمت سید با و لا و
 اتحاد در محله نوبته مدفونست و در چند روز ایشان درین رساله مرقوم خواهد شد صبیح حضرت پیر و ظاهر
 شیخ ثابا و داود خاک بود حضرت هر دی ریشی بابا مستور از قبیل تمنگران بود و گویند شیخ العرفا
 المرأضین حضرت شیخ نعم الدین پیش از صد سال از ظهور آن صاحب کمال خبر داده بود و انتخاب
 و صغرنس ذوق خدا پرستی بهر ساند مشغول بطریقه ریشیان شد اویسی بود که نظام هر کسی اقتضای

نمود و سایر اهل دهر و قاصد الی علی تا آخر عمر گذرانید و در خوردی هم منظر کرامات بود و میگویند که خدمت بهمان بسیار
 کرد و روزی بهمان در خانه اش داد و شد و والده اش گفت که ما به رسیدہ بود غلیو اجبر بر خدمت
 ہر دی با باریشی بر زبان آورد کہ اگر ما به را برای از ستاند غلیو اج را چہ ارادہ دارند و اگر حق ادب و ماہی را
 چہ اسما فرستادہ در بین حالت غلیو اج ما به را گرفتہ آورد و سالم پیش رو گذاشت ازین ست اسر بسیار
 بظہور می آورد و میفرمود کہ کنشایش من بیشتر بزرگ مایں انفاس بوده است الحق کہ در آن قدم در سخن
 داشت آخر با نصیحت جناب حضرت مخدوم العرفا شیخ حمزہ رسید و بہرہ اندوز فوائد کلیہ گردید و بہرہ
 ست کہ بعد از ما به اشارہ حضرت مخدوم گوشت خورد و راہ بہتر تہ بر و بلکہ بواسطہ حضرت مخدوم
 داخل طریقہ سہروردیہ ششم و شجرہ پیران گرفت بالجملہ از عجائب روزگار و ہیبت قیوض پروردگار
 بود اسرار حضرت و انوار توحید از آن یگانہ فرید بسیار بظہور آمدہ است و بر روحانیت انبیاء
 عظام بسیار فائز میشد خدمت ابرع العلم ارشیخ بابا داؤد خاکے از کمالات و حکایات و دارا
 در تصانیف خود یہ نظم و نثر بسیار نوشته چون رحلت فرمود در تصبہ اسلام آباد مدفن یافت این
 عرور و در قضایں را بابا داؤد و جنین فرمود قاری شیخ دین بود اندرین کشمیر اندر عہد خویش
 بہر فتنہ شیخ دین بود آمدہ تاریخ سال ۱۰۰۰ و او دین روزی سہ ذی قعدہ این سال برد و فکر گو نامش
 رفتہ بوصل ذوالجلال و بر دبا ہفتاد و سالش ہفت سال و چند ماہ ۱۰ سالہای عمر او اگر شمارای بہار
 فرار تمام انوار اش محفل فیض و فتوحات است شیخ نور و زریںشی از ملازمان سلطان وقت
 خود و بقیہ شدت و عظمت طبع شہرت و دشت و سلطان در جا ما سے زور طلب اور ایمہا شت
 روزی در انما سے سیر و سکار عبور شش بہ جنگلے کہ خدمت شیخ نیک ریشی سکونت داشت افتاد
 مردم ہر لبتہ را و تر گذار شتہ چہ لالہ جاے خریدہ دید کہ در آن وقت شیخ سفر ہر اے سبارع
 و و خوش کشیدہ اتفاقا خوستے بر حصہ شغالی تطلب کرد شیخ نیک ریشی طرف خرس گفت کہ
 ظاہر اثر عبور روز و ز ظالم بر راہ یافت کہ تعدی بشغالی کے کنی شیخ نور و زریں را شنیدہ جا ہوا
 دریدہ در خدمت شیخ حاضر شد و جذب ہائے یافت و ترک کل کرد شیخ اور اتمام شب بکارای ترک
 عادت اسما تھان فرمود و آخر شب تعلیم کار باطن نمود و چند روز تربیت احواش فرمود اورا قائم مقام
 خود کرد و بہر ذمہ دے در گذشت شیخ نور و زریں بجائے فرستاد سیر بردہ چون آوازہ ظہور حضرت مخدوم
 شیخ حمزہ گوشش رسید دست از شغل کشیدہ بہجت تحصیل بقا یا سے سلوک جناب حضرت مخدوم
 دویرہ نکاشیدہ خدمت و ارادت پرورش گرفتہ در اندک زمانی باقران خود تہتر

یافت و صاحب حالات عجیبه و مقامات بنحیه شد الحق و مجرب است که در آنجا که خاک را بنظر کبیا میکنند
 مولانا خواجه شمس الدین بالی علم علما و دهر و مرجع فضلا می شهر بود در زمان میرزا حیدر سبب حق کرد
 از میان سلما امتیاز داشت و کجتها با علما میسر ناکرد و غالب شد بدلات خواجه داود طریقه که ساگر دبود
 بکلامت حضرت مخدوم رسید صحبت اول با شرافت حطره که از فراس و لباس تنجیب در دوش گذشت
 کارگر شد و بتوبه آمد و بران استقامت و در زید و واقف آید شد بعد شهادت میرزا طاقت تیار و در اخیر
 گرفت هانجا رحلت نمود و آسود حضرت مخدوم شیخ احمد قاری غنی حیدر محمد سبب
 شیخ عباس ملتانی است که از مشایخ میر میران طریقه سهروردیه است و نسبت خود را به سبط آبائی کریم
 خود بشیخ الاجل شیخ بهار الدین زکریا میر ساینده مخدوم احمد سهروردیاست بسیار کرده و بجز این رسید بعد
 ادای حج از راه ولایت آمده و در لاهور تحصیل قرآن از خدمت شیخ محمد که در اکثر علوم آگاه و در طریقه
 قادریه از میران راه بود و عنان عزمت بجانب لاهور منعطف فرمودند به بنگلنی در ماکول و ملبوس میگرددند
 و با وجود کم احتلاط مردم فیض قرأت بوقت بطالبان میر ساینده چون جناب شیخ بابا داود دادند یار
 عبات ملتان به لاهور رسید بکلمات مخدوم سهروردی و در حرکت توجیه و بجانب کشمیر شد در وقتی رسید که خان
 خان محارب با بعضی مخالفان که از هند و گستان آمده متعرض حال او شده بودند داشت در یوز و توجیه و مد
 از مخدوم احمد نو تیر و عابدین احباب رسید و غاز بخان مظفر و منصور بازرگ دیدند و نیاز و ضیافت او را
 قتل فرمود و گفت که اکتفا بر آب و دانه شهر شما دارم و بر نقد چنین کالیف را که بشهر دیگر آرم محباب
 و غائب از حالات و برکات مخدوم بسیار است مظهر آثار پروردگار بود چون رحلت فرمود و در محله قطب
 الدین لیور در مقبره که الحال معروف بمقام مخدوم است آسود و بالفعل مسجد سنگین بکیم که شهرورین
 مسجد است مشتمل آن مقبره و در وقت ازندان صاحب کمال بهت ذکر چند می از ایشان در محل خود
 مرقوم میشود انشاء الله تعالی حضرت شیخ بابا داود خاکی قدس سره و تنجیب از نجیاس
 کشمیر بوده و تحصیل علم ظاهر کمال نموده به جاذبه الهی در خدمت حضرت مخدوم و مرقا فارغ شد و داد
 خدمت و خدمت داد و در ابطه فائز الشیخ و ترک رسوم و عادات و رفعت خاک و ناموس کمال
 رسانیده صاحب تصانیف عالی است مثل در المریدین و شرح آن سنی به سوره السالکین و
 قصیده جللیه در سوره غنیه نسبت از دواج با صبیغه عقیقه حضرت سید السادات سید میر که قدس سره
 که از سادات سلم الثبوت این دیارند حاصل کردند از اولاد نشده و محرم سهروردی بزرگوار بود با
 دیگر هم صحبت مانند مثل سید السادات میر سید احمد که از مولانا شیخ احمد مخدوم قاری و دیگر سید

اسمعیل شامی که اجازت و خرقه قادیان از ایشان یافته و سنده خرقه سهروردیه پاناز شیع گرفته در وقت
 خود در علم و عمل بے نظیر بوده و امر معروف و نهی منکر بسیار فرموده و اکثر بجهت آن در حرکت بوده
 سبلانی بزیارت حضرت پیران خود رفته و در آنجا بعد زیارت گذشتگان کسب فیض باطنی و تقایای طریقه و خرقه
 از اجای آن سمت فرموده بکشمیر آمد چون تاختی موسی از دست اهل تشیع بشهادت رسید باز راه هندوستان
 گرفت و در حق چکان و حامی بگذرد و بشارت قلع و معرعه بنیاد آنها ببرد و داد و بھاد مشکر الکبریا و شاه داد
 بکشمیر نمود و در راه مرصم بھمرساند و بھمان سال در کشمیر رسیده رحلت کرد و برادر خیر مقدم تارخ رحلت
 ست اول و اسلام آباد مقبره اش مقرر شده بود ثانی الحال مخلصان بشهر آورد و در حظیرہ مرشد خود
 دفن کردند صد فیض و برکات بود راقم حروف گوید که در ایام تحریر این اوراق و رقی چند خط شریف
 حضرت بابا داد و بدست آمد چون تحریر آن مناسب حال ست درین رساله نقل آن هر قوم میشود و
 آن امنیت این ذکر سبب شتعلک در سال نهصد و نود و سوم و در و مبارک سلطنت
 محمد یوسف اسعد الله تعالی در قریه واره پوره بلده کشمیر خطبہا السعدن الافات و التیمیر مومنی
 صلاح و وقت و سیدن صبح برای استنداد نماز بھر طہارت آردن برکنارہ جوی رفته بود انجام و دی
 مقبرہ طیس دید که یک پایریسنگ ہنہا وہ و یکپایے در آب مانده و بعد از آن پائے را نیز بر آب مانده چند
 کلام بشیر رفت و از نظر آن ناظر غائب و آن ناظر خیال کرد کہ شاید این عزیز دین قریہ مصحان کسی بودہ
 باشد کہ بمسجد این قریہ برائے نماز رفته باشد و من ہم بمسجد بروم تا با او بجاعت نماز ادا کنم چون مسجد
 رفت و اورا نیافت و تنہا نماز خود ادا کرد و باز بہیمان جا کہ اورا دید بود آمد تفحص کرد و دید کہ آن سنگ کہ قدم
 آن عزیز بران رسیده بود معطر شدہ است نشان قدم و رنگ پا رہ فرورفته است بعد از آن
 این واقعہ ہل آن قریہ خبر کرد ہمہ کس بودی خوش آن قدمگاہ را شمشید اند و اثر قدم را دیدہ اند و ہنوز آن
 اثر نمایانست و دوم و صاحب دقت کہ صدق و ثقات ایشان اکثر مجرب شدہ بود و استخارہ کردہ اند
 برای تعیین آنکہ صاحب این قدم بزرگوار کہ بودہ ہر و بشارت یافتند کہ آن عزیز حضرت رسالت پناہ
 صلے اللہ علیہ وسلم بود کہ بقوت اعجاز خود با روح و باین باینولایت بطریق سیرانہ بود و موثر
 و معطر شدن حجر ذاعجاز اوست و علمائے حدیث روایت یافتند کہ حضرت رسول اللہ صلے
 اللہ علیہ وسلم بعد از وفات صوری ہنوز ہم با بدن و روح قوت تصرف بیکردن است با جسد و روح
 ہر جا کہ میخواد در قطار زمین و سماں سیر میکنند و اللہ اعلم تا اینجا کلام حضرت باباست کہ بعینہ از عبارت خط شریف
 راقم این سطور محمد اعظم گوید کہ عجیب نباشد کہ ظہور نبوی در آنوقت محض بحیثیت اصلاح امم و این ملک

که از تسلط حکمان بحرایی رسیده بود شده است قرینه این ورود آنکه همان سال تبدیل سلطنت و انتقال آن حکمان
 اتفاق افتاده و اعظم بنده به اسلام و محیی البلاء و حضرت شیخ بابا و والی آنحضرت از ترکستان اندر مسکن
 مرعیان خاص حضرت مخدوم اعظم شیخ حسین خواند می نمودند و تجلیل و خلعت از جناب شیخ محمد شریعت حسین
 حاصل نمودند و منظر کرامات عالییه شدند و غزوات اسلام اتفاق شیخ خلیل به پیشانی مکر فرمودند و در سال
 نهمند نمودند و کشمیر را بقدم خود فرین نموده در خانقاه معلی سکونت فرمودند و در جبهه خاص عالم اینجا شدند
 استعراق بحال داشته حتی در اوقات نماز بلکه در امکان آن بتحرک دیگر کسی خبر داری شدند و هنگام آمدن میرزا
 یاوگاک که میان مردم کشمیر و کسان اکبر پادشاه اتفاق شده کار به دست عظیمه انجامیده بود و جناب شیخ خود
 توجه فرموده و فرقه نزاع کردند و بیان قضیه محالان دین و دولت شریعت سبب مومنین رسانیده شهید ساختند
 و کان ذلک فی خاص عشرین من صفر سنه هزار و یکصد و یک شیخ کامل تاریخ است در زمان ارشاد آنحضرت اکثر
 اکابر استناد از خدمت ایشان می نمودند از جمله جناب سراج الملة مؤید الدین الرضی شیخنا و امامنا حضرت
 خواجہ محمد الباقی قدس سره که در آن عهد کشمیر را بقدم خود فرین فرمودند و اختیار کسب فیض صحبت تا دو سال
 از خدمت شیخ مدوح نمودند اما علیه استعراق آنحضرت صاحب آفاده طالبان شایسته که در مزار فائز
 الانوار سخن خانقاه علیه امیر آسودند از اهل اولیای و عہد بودند و امتحان پادشاهی که زنده را در تباریت مردود
 داده و شیخ را تکلیف جانان کرد و حضرت شیخ اجازت جنازه به تکرار تا یکصد خود هسته چار تکبیر خواندن آن
 زنده امرده بر آوردند بر السه و خاص عام متبهر است حضرت شیخ یعقوب صرغی خلف شیخ
 حسن کلمی عامیست که از اکابر کشمیر بود و در هجده و بیست و هشت حجری وجود رسیده و آمده از معجزات
 آثار فطانت و تبره می برزگ ظاهر و هست در سن هفت سالگی حفظ قرآن برده از خدمت مولانا محمد
 آفری که شاگرد حضرت مولانا جاسم بود که استفادہ علوم نمود و ارشاد مخاطب به جامی ثانی شد پس در
 جناب مولانا الشیخ رحیم حضرت اخوند ملا بصیر که از عرفای و علمای زمان بودند و ذکر کشش گذشت کسب
 علوم فرمود و بجا ذی الهی که روح مبارک حضرت علی مکر جلوه گر شد ذوق خدا پرستی بهم رسانیده از آنحضرت
 در خانقاه معلی که متخیر بودند بشارت و امر در یافت خدمت حضرت مخدوم اعظم شیخ حسین خواند می
 یافت عازم ولایت شد و بماعت الدین دستاورد که بمبالغه بود و سودی نکر و بلکه آنها در وقت آنها هم
 در واقعه از جناب علی ثانی آمدند و از راه باهنال با چهار رفیق روانه گشتند در راه عجایب غریب
 بسیار از آن جناب متبهر و رقعات چون بمرقند که وطن حضرت مخدوم بود رسید بیرون در و از راه آنجا
 نشسته مساوت درون رفتن نکرد آنحضرت از انظار ایشان را طلبیده و نوازشها فرمود خلعتا

که بخت درستی بود نیازمند که تقویٰ طالبان پیشک از آنها میشد حاضر آمدند حضرت محمد دوم فرمودند که کار این
 جوان علی است ما خود تربیتش می کنیم بعد تعلیم باطنی می فرمودند که از جنگل نهر آورده باشد در آن انا
 رود و خلوت اربعین در ایام شدت سرما شد و پاک کردن متوضای چاکشان شد چند گاه در خدمت حضور
 مانده و ادب و خدمت داده نظری بر اوقات ظهور فرقت الدین بعد از امانت ارشاد در خص بختی رسید
 رسیدن بطن ارباب ارشاد و تصرف خدا و بر آن جناب وانشاء فوج فوج سالکین و جوق جوق طالبین
 با استفاده رجوع نموده عالمی مستفید خدمت صحبت بجز به سلوک شد حضرت ایشان را بعد مدتی باز
 سودای اوراک خدمت مرشد آفاق غلبه نموده عازم احرام حرم سلیم ملازمی گردید با شمع خبر فوج حضرت
 محمد و هم بحرین حرکت با غنیمت و استهرا به خراسان متوجه دریافت زیارت هر دو کعبه شدند در راه
 قوچات بسیار صحبت ابرار روزگار حاصل نموده از آنجمله مصطفیٰ شیخ ابوسعید مدنی حشیشی بر سلطنت شیخ
 سلطان علی او بی که بدو واسطه به شیخ ابوسعید میرسد و زیارت مشهور مقدس رضوی و رفع سبب علت
 قتل سینه که رفعت ایران میکردند تا غیر نصیحت که بشاه طهماسب صفوی در انامی ملاقات او نمیرود
 و ظهور کرامات دیگر و تحصیل سند احادیث بروایات مختلفه از خدمت زبده المحدثین شیخ ابن حجر و غیره
 حرمین و یافتن جبه مبارک آنحضرت امام الامت ابوحنیفه کوفی در بغداد و صحبت شیخ المشایخ شیخ سلیم
 چشتی و اجازت طریقه ایشان و عطایات دیگر که تفصیل آن در ثمرات الاشجار است بهر اران نهر حرمت
 و کرامت الهی که بشمار رسیده در آن وقت بسبب شورش والیان اینجا که بسبب مذمب ملک و دولت کرد
 بر پا و اندک شهر محل حوادث و اوقات شده بود حضرت ایشان متوجه شده بظاهر و باطن سعی و مدد نموده
 ملک ابهر دم اکبر پادشاه تقویٰ فرمود و یعقوب خان چاک که از راه شقاوت ذاتی مصدر انوار شرع
 شده بود بسزا رسید حضرت ایشان بعد از اطمینان اصلاح شهر برای حفظ اول خود باز سفر حرمین اختیار
 فرمودند و اندک زمانی معاودت فرموده کتب تفسیر و حدیث و فقه که درین شهر بنویسند آوردند و مردم را
 راستی فیض ساخته شب بخشنه بعد عشاء و آخر روز دهم ذیقعد که سنه هزار و سه و هشتاد و سه بود در شهر
 ام بود تا تحشیش میشد و شیخ اهل مجد شیخ اوحد دین شیخ ابابکر شیخ بکمال شیخ جمیل مصانیف آنحضرت
 در همه علوم بسیار است از آنجمله تفسیر قرآن که در فائیت شجر وسط و وقت است اما با خبر رسید مسلمانان
 و ائمه و عز و دلی و مجنون و معاذی البیوت و مقامات مرشد که هر پنج نسخه مقابل خمس حضرت مولانا
 عبدالرحمن جامی است دیگر مناسک حج و کعبه و حج بخاری و جاسمیه و ضمیمه و تلویح و تفسیر دو باب
 آخر قرآن و زوایح و شرح رباعیات و در سال از کار خلفای حضرت ایشان بسیارند بجهل خود مذکور میشوند

حضرت خواجه طاهر رفیق سهروردی از سوادگران بود که استانیها در پرده تجارت سعی خدا پرستی
 و زهد تقوی می نمود و سبب شهرتش این شد که اتفاقاً قاید رشتن خواجه ابراهیم تجارت ماهور رفته بود و در آنجا
 در خدمت کثیر السرور مطلع بود حضرت شیخ عبد الشاکر که از اولاد حضرت قطب الاولیا شیخ بهار الدین بنگیان
 بود رسیده عنایات خاصه دیده در حق بعضی فرزندان خویش که در کشمیر مریض بودند دعای خواست خواجه
 شیخ دعای متفکر و بے خواست خواجه ابراهیم غائبانه خواجه طاهر رفیق را قبول فرمود و سرور عنایات و احسان
 نمود و حلی مشتمل بر احکام طریقت و آداب خلوت و اجازت جمعیت برای او حواله کرد و قرار کرد که در مہرستان
 باشد قبل من قبل بلا علت خواجه بزرگوار بعد از استماع این اخبار ترک و کان برزای نکر و بحسب کسب و کسب
 سلال بلب تورگد شته بیا از میرفت باشد حضرت خضر که حدیث شریف البقا اسواقیا داشت و از دکاندار
 رخاست در زاعت ختمیار کرد و فتوحات و بقدر امید و بریاضات و کمالات و شامات عالیہ و نهج
 از عجب اب روزگار برده حلاق و او صناع ملکیه داشت چون حلت فرمود و خلفا و فرزندان جریب و آرا
 که داشت و کز چندی می آید مدخل نمکدل آسوده است مولانا داوود طوسی که از نجای وقت خود
 بود و علم و موری و خدمت مولانا شمس الدین الی نمود و سبادت از لی توفیق اسحاق و زده
 خادمان حضرت مخدوم شیخ حمزویافت و بر اهل طے منازل سلک شتافت و از مقبولان آنجانب شد
 و باعث دو اسطدیت جمع گردید و استاد خود را نیز راه نمونے نموده بجانب خیبر رسانید و بی باق داد
 مسدود و منوی متفعل بود و حضرت میر سید مسافر زنده از جنت میر احمد که
 است مقامات و دالات جریب و آراسته در شریع و تقوی قدم بر قدم و الی ماجده داشت ظاهر
 در پیش روی مقبره پدر بزرگوار آسوده است سید جلال الدین از خلفای خاص حضرت سید
 کرافیت در تصوف قدرت عجیبی داشت و مروج سلسله بود وقت رحلت در حشره علیه آسود
 حضرت سید محمد عین پوش در اواخر عهد چکان کشمیر و القیوم خود مزین فرمود چون چشم
 ظاهر و باطن از دیدن اغیاری پوشید و اسلا بجانب بنگیان رسید به شهر ربیعین پوشش شد
 صاحب کرامات عالیہ و حالات سامیه بود و تبرک و از و است گنبد مقبره شریفیاش در محله
 محل مشهور است و از تبرک بابا مسعود سهروردی خلیفه حضرت سید محمد کرمانی است از نصایح
 این شهر بود بجا ذبہ الہی ذوق را فاما متعابه در دلش جا کرد و باین نیت باراده دیدن شمس
 عراقی برآید و بنیز بلیا کشش را بر خود از مفسدان حضرت بابا اسمعیل میثمر و ذہب شیخ مسدود
 سیدت در راه مرده و دیار شمش شد و از اصل کار آگاه و منم رفتن جد میل نمود و دالات اکبر

جمال الدین

حضرت میر سید احمد کرمانی که در حمله بلیس لشکر نزول فرموده بودند فرمود بجزر و ملازمت با ستخاره شد به نائب
 دید که سرور دین و دنیا کشتی میروند و مشایخ عظام سهروردیه رسته با درگرون کرده کشتی را بر یک شنداد
 بهم با خر عا لے رسانانند گردن کشیده کشتی را بر سر و چون بعرض سید مرشد رسانیده فرمودند که الحمد
 حبیل متین ارشاد در گردن تو گردن چهار روز دست از مال و متاع برداشته براه باطنی مشغول شد و تنقید
 ورزش او کار بجای نمود که در اندک زمان غلبه جها لے گردید چون در آن نزدیکی مذہب فوض میر
 دین شهر شیخ یافته بدلات بابا اکثر سے این مذہب تائب شد و اعاده نشستن میکردند بالجمله خدمت
 و جانفشانی حضرت سید بدل جان بجا آورد و اما اجازت ارشاد از خدمت میر سید سا فرماده و م
 یافته و بصحبت سید جلال الدین خلعت الخلفا بیا رشتانده و بزرگان دیگر را هم مثل حضرت مخدوم شیخ
 حمزه و شیخ احمد قاری و غیر آنها بیا ر دیده و حضرت مخدوم شیخ حمزه اکثر ذکر خیرش میکرد و از علو مقام
 خبر میداد با سواد او استماع نموده فرزندان صالح که همه اصحاب باطن بودند بنظر آورده و خلفا و حبس
 داشته ذکر چند در محل خود می آید خواجہ ابرار کمال طارے از دانشمندان بے نظیر بوده ملا با
 نادره اللو شاکر و ادب و در سلک مریدان حضرت قدوة الاولین سلطان محمد و شیخ حمزه آن نظام یافته
 رزاق هر چیز بر تافته مشغول عبادت الہی شد ذکر چند از مجازیب که در آن زمان بر صحنہ روزگار جلوه کرد
 سهروردی غلبی شاه از مجازیب وقت کشف کونیه بسیار داشت گویا آئینہ بے رنگ بود و زمان
 حضرت مخدوم بطور فرموده امثال بابا داود خاکے در صحبتش میرفتند و تحقیق اسرار میفرمودند و سال
 نهضت و هشتاد و یک حلت نمود و پیش از آن از رفتن خود خبر داد و مقبره حضرت ہروری ریشی بابا در اقام
 جایافت ریشی شاه از قبیلہ چکانست برادر سودجاک در زمان غلیخان جاک نوکری میکرد
 در نواحی ریکی پورہ کہ از سودجاک مترست بایاران محبت میداشت برقی از بھمان اقتاده خان
 هستی او را بر باد شے بیوش حرکت پون فی الجمله حال آمد بر ہند و عریان میرفت و اطہار معنیات می
 کرد و میگویند کہ در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه آمد و رفت داشت و کتب قولہ صحبت الی الخ و مذکور
 قحط در صفحات گذشته کہ در احوال علی شاه نوشته شد منسوب بادست و سبب ہر می خوردن علیشا
 جذبہ بود و ریشی شاه در منت ہای کا مارج مشہور است میان بانگ شہادۃ عبدالرحمن مام داشت
 عالم دوران انجور زمان بود آخر ا بر مجذوب شد معارف بلند سے گفت و کشف صاف داشت و در
 سلوک مذہبت می کرد چون بنہار مشغول میشد گاو ان خود قلبے را از زہ خطا نمیکرد و در بنظر حنین امیر
 شہر رتے یافت بر خود خط جذبہ و جنون کشید و در جناب حضرت مخدوم بسیار با و ب دنیا را منہی یا بر پشہ

میرفت شرب را کمر با شارب و صورت شیر دیند سر گذارشته سمرست بود چون رحلت کرد و مرعله
 را نیواری آسود شاه بدیع الدین مشهور به باد می شاه از مذهب ان مشهور الحزب بود
 زبانش حکم شمشیر بران داشت با صفت غلبه جذب حرف توحید و معرفت را صاف و مستحکم می گفت
 و از لطمه با صغیبات و حرف جذبات گویا چاکه بود و بیرون قلعه در طبع کلاه آسوده است بعد وفات هم
 جلال از قبر او ظاهر بود و هر که قسم دروغ می خورد در ساعت نسله رسید زنده شاه مجذوب
 شود بگه عجز داشت با وجود آن کار فرمای هوش بود هرگاه کسی بفشار حال از وی ننزد و منسوب به چادر
 کرد و جواب میداد یعنی تراخ چنین گفت و اگر کسی چنین خبر داد و دلیل باین مشتم ظاهر کرد و اگر به چنان گفت
 هر چه میگفت بظهور می آمد در نیواری بالاسه سوره تنگ آسوده است و ذکر جمعی از شعر او خواند
 که از ابتدای عهد چکان تا اوائل تغیر سلاطین ختانیه مسند را از بزم کمال و همین اراده بخش قیل قال
 بود شاه فتح الله از مردم ایران علامه زمان و فاضل دولن بود و یگویند که سیادت هم داشت
 از ولایت بکن آمده احترام تمام یافت و بعد از آنکه نبوت اکبر با شاه رسید منوف امر شاه بشنا
 گردیده با سعه مراتب دولت و قرب و صحبت داری و منزلت عروج نمود و در سینه نهصد و نود و هفت
 و در کتاف کردوی پادشاه در کشمیر حجت نظیر بود به ببحرق مستلا شد چون در فن طبابت کمال داشت
 داشت بخندون هر سید محال بود و هر چند که حکیم غلبه که از علامه شاه بود از علوم حکمت و مذاقت آگاه
 و دیگران از الهامی مذاقت دست گاه ستر کردند منظم نگردید و متقاضی اجل گریبان گیر وقت و گشت به شاه
 کشان بمقر صحنه رسانید و بر سر کوهی که تحت سلطان مشهور است مدفون گردید خالی از نشاء از و او فقیر
 بنو اول شمیم مقبره او را مطاف و مرجع کردند میر ابو الفتح مدد و ملا عمر شیرازی که قضا
 غرادر مدح او دارد از آنجمله قصیده مشهور است که یک شعرش این است بیت میر ابو الفتح آنکه
 لوح دانشش بر سر فهم امان میز تخم و دیگر بیت سوانخی شاه فتح الله میرزا علیخان ولد محرم
 یک است که از اولیای پادشاه بود و طبع زیرک و سلیقه شعری داشت و در سینه نهصد و نود و هشت
 در کشمیر شیب که معقوب خان ولد یوسف خان کشمیری بر سر تاسم خان میر مجر شخون آورد و در جنگ مغلوب
 قتل رسیده صاحب یونس است از دست بیت شام چو از چهره فلند س نقاب تاب نیارد و
 نشست آفتاب بابا طالب اصعبها ننه در زمان حکومت چکان بر کشمیر رسیده با حکام انجیا آشنا
 در زبیده چون بنفون علم ارسنه و انواع کمالات پر است بر و قبو لیتیم بهم رسانید و در قرب سلاطین
 از اشراف در گذرانید و تراغ امر او فتن ارباب و حیه سعی مصالح بسیار داشت چنانچه قدی از این

حکایات را در اوراق گذشته قلم غیرت زخم بزنگاشت تا ایام تسلط اولیاء دولت الکبر چمن برای نکته
 سنجی بود چون رحلت کرد در محله بابا پوره در مراد بابا خلیل آسود و رفون شاعری ماهر بود و لطف طبعش
 از جنس مثنوی ظاهر صورت گذرانش معلوم نیست این چند بیت از او به قلم می آید بدیت از سر کویتودل با
 دیده ترے رود + شعله در دل ناله بر لب خاک بر سر میرود + حرف شرح و در دل گراشای لب
 کتم + خون ز حیب دیده تا و اماں جشم میرود + شعله در پروانه اقتد ببل آید در خوش اگر گویم آنچه مار
 بے تو بر سر میرود + و لکن در حلقه از منم سوختن باشد + ساغر دکان را دل مهر و نباشد + بی روی تو
 بیرون کتم از دیده نظر را + گردوق تماشا می تو منظور نباشد + ویرانه دل چون سر تعمیر ندارد +
 بگذارد که این غمکه مهور نباشد + مولانا میر علی از اصحاب کمال و شعری باقیل و قال بود از
 ولایت بکشمیر آید و پیش حسین شاه قره بے داشت و در تعلیق نویسی بے نظیر روزگار بود و در
 در آنوقت مثل او نه نوشت فکر شعری بسته حبه میکرو این دوست از زاد نامی طبعش وقت تحریر
 بیاوند بدیت گل بدستم چه بنی در کف من خار خوش است + این گل تازه بران گوشه دستار
 خوش است + بدیت سبوسوده و خم خم دل لوند مرا + قلع چه آب زندانش بلند مرا +
 مسجد موزون مختصر سنگین در اطراف نوشته و قریب بود کدل جایگاه الحال باغ علیم در خانقاه
 ساخته اوست ظاهر اسکن بلکه مدفن او همانجا است و این میر علی سوم میر علی قدسیت که وضع
 الاصل خط تعلیق بود و در عهد میرزا الف بیگ در توران ظهور کرده چنانچه این رباعی که
 بخط میر علی ثانی دیده شد باشد حالت رباعی

مولانا می از شعرا و صاحبان حسین خان چک بود مردی فقیر و گناهم خود صرف رانیک است
 با لکه در بیم شکسته قدخم کرده پیوسته چون لاله با پیاله و دلم یا حام بزم آرامی طرب و شوق افزای
 اهل سوز و شغب بود مقتضای مقام این چند بیت درین هنگام بر قوم شریف نظم عروسیت
 شادی آیین او + که نتوان روان داد کالین او + بناموش چهره زباله و ده + بفرقت روز
 جواسنه دید + چون پیرست چون عودن را گھر + می آتش که پید کنه شان خبر + این نیز از نظر
 اوست نظم + هرگز دلم بغیر تو مائل نمیشود + و دیده نقش رویتور آمل نمیشود + از دورت چه با
 که از به ظاهر + اصلا میان باد تو مائل نمیشود + دستم بریده با چه کار آید مگور + در گردن تیان جو
 حاصل نمیشود + طمانی ثانی نیز از شعرا عهده حسین شاه بود و در صحبت شاه گستاخی

میر علی ثانی
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

و محرم بسیار داشت کجای بجای دو خلعت عیدین باین رنگ استمداعی اسپ کرده بود و برآ
 شاد نوشته بهجت خلعت شلبه مرا پس رسد یازین رسد + شاد جواب نوشته مصرع دیگر - یخنین
 کم فہم را آن رسد ناین رسد مولانا مصرعی از شعرای عہد علیشاہ بود و استاد و خوش فکر است بہرہ
 از تفنیل علی ہم - اشتاین بیت در منقبت امیر المومنین از اشعار او از خزائن حافظہ بجلوہ گاہ تخریر آید
 بدیت رقصی یاد شدہ سند عالی نبی ست + آفتابیت کہ برج شرفش دوش نبی ست + مولانا
 محمد امین مستغنی زاد و خوش کشمیریت بو نور ذہن سلیم وطن مستقیم در عہد ہوسف شاہ
 پایہ ہتبارت بسیار از فردا و با وصف نعلی بر نیور فضل و جمال بہ فکر شعر ہم اشتغال داشت این ابیات
 از دشت + بسوزش عرق منت آتشی نبود + شعلی کہ گرم را کنیم درخ کجاست + جہان نگر شدہ
 سن گہ بہرست + سرودی کہ بگیرم از سوز کجاست + سیاہی شب مار نیز بر تو محرم + رہی کہ دروہی
 چراغ کجاست کہ دین چمن ہمہ بگاہ ہم آمد + زبلم سخنی تشنا بگویش آمد + برمن کرد تو کرد
 رہ کف درم + باکہ زبان خودم شرم می آید + این رباعی از دست کہ ولایت بکمال قدرت و لطافت
 دار در رباعی + من خندہ نیم بطبع عاشق ناسا + یگر یہ تروی دوم چون غماز + یا نا کہ سرگوش
 بگاہ ہم + من بودم خلوتی محرم راز + این رباعی نیز از دست ابیات + ای سینہ زو و سرتو
 ام مارستان + رگہای وجودم ز تو زارتان + عیسی کدو از چشم تو بیمارستان + ناز تو بکاشات در
 کارشان - + نیز این رباعی ست کہ در تعریف کشمیر گفته است رباعی + دوشینہ چشم دل
 نہان از درم + دیدم نہ بہشت بلکہ کشمیر دوم + خاک زعبیر و مشک آگندہ غمیر + آبی ز صفا و جود
 یاست کہم + در محلہ آروست مدفونست بیرون آستانہ حضرت سید جلال الدین با تجمہ چون سلطنت
 ملک پذیر حجت نظیر صانہا امدتعالی عن التخریب والتدمیر بحجت شاست منصب و منصب و نجر
 ملت از درم چک کہ ہیکہ سی چہل سال متصرف این ولایت زدوس مثال بودند با وایاسے دولت
 کاہر و اکبری منتقل گشت و نام حکومت بہ محمد ناسم خان میر بحر تعلق یافتہ سپان کشمیر خندہ گرد شدہ
 بعضی متہ جویان کوتہ اندیش در خیال و قلاع بارادہ ہناد و اخلال در آمدہ و جمعی عاقبت اندیشی نژدہ
 اطاعت ناظم کردہ اند بعضی حضور رفتہ منصب یافتہ اند بعضی دیدہ و دانستہ برادر یعنی و فتہ
 اکبر نے شافندہ اند و فتہ میرزا یادگار بر صہ آوردند اجمال این قصہ نیست کہ چون بعد مراحت اکبر
 تغیر ناسم خان میر بحر صوبہ داری کشمیر میرزا یوسف خان کہ از امر اسے قدیم اکبر شاہ ہے بود اعظم
 گرفت کسالی ستار الیہ بظبط و ربط امور ملک پر دختہ لالہ شب ریش و سر کشی ارباب داعیہ و

بنساخته و بامور به ملازمت حضور شد و محمد قلیخان صوبدار می یافت قاضی نورالدین و قاضی
 علی که بجهت ضبط محالات و جمیع تعلقات خالصه مقرر بودند بنا بر مخالفت و مستفادته ارباب
 خیانت که در صورت ظهور تو فی محالات بیم افات داشتند از سرانجام کار باسوره خود عاجز آمدند
 شیخ حسن بیگ نامی عبادت آنها از حضور تعیین شد داده جمیع محالات را ضبط نمایند
 موجب زد و دخل احوال اعمال که تو فی است و خانات و سیان داشتند گردیده سرشوش برداشتن
 و جمعی از مردم میرزا یوسف خان که در کشمیر مانده بودند تخریب نموده و گرفتار فن و فریب فرمود
 با خود متفق ساخته میرزایا و گار که عموزاده میرزا یوسف خان بود به سلطنت برداشتن طرفه
 حالتی بر مردم پادشاه گزشت اما بوجه جناب حضرت شیخ بابا والی قدس سره العالی که
 خود قدم در آن محبب هجوم فرمودند فتنه آنروز و فرشت آخر الامر طرفین در کین یکدیگر
 مانده مرزایا و گار بسو پور رفته جمیعت بهم رسانده باز با طرف شهر آمده بازار سرکش را
 گرم ساخت و خیال خام پادشاه طفله در سرشوشیده خود انداخت و مردم را بخطا بها
 و مناصب بی اعتباری و ناپایداری بخواهت روزیکه در کشمیر باین امر خیر مشغول شدند
 اکبر پادشاه بتایید غیبی از لاهور اراده سیر کشمیر فرمودند و پیش از حرکت خود خدمت امیر الامرا
 شیخ فرید بخاری میر غنیمی که از سادات صحیح النسب و امرای عظیم الشان بنجام توفیق و
 احسان بود در دانه کشمیر نموده بودند مرزایا و گار با اتفاق توابع نامکار نظر بر ایام رستمان
 دانش و طریق کوهستان فارغبال به تنخواه اموال و پندار استقلال در فکر ممانعت و مخالفت
 افتاده چون کسان پادشاه مغلوب شدند حسن بیگ مذکور بطوائف الحیل خود را ازین
 شهر برآورده دیگران چندی اسیر و چند می فرامی شدند اکبر پادشاه در راه این اخبار نیاگاه
 شنیده زین خان کو که از راه پیکل و صاد قحانزایا فوجی مکمل از راه پنج و شش فرید بخش
 را بطریق البخار راه است تعیین کرده خود هم بالشکر منصور مترل در مترل عبور می نمود
 چون خواص مردم کشمیر و جمهور سکنه این جنب نظیر رهنی بچنین حرکات نمودند همه
 باستقبال شیخ فریدیکه با محدودی چند قریب بهمیر پور یا بنجاره در غرب بسیار رسیده بود
 شانه و اورا تقویت و دلیر می نمودند و جمعی از مردم میرزا یوسف خان از افعال خود منغفل
 شده در تعاقب میرزایا و گار افتاده بعد خیاک و هائل ردپوش شده بود سرخ یافته
 بر مردم پادشاه که سرگشته آنها شهباز خان یازدی و ابراهیم خان گاکری و غیر هم بودند

شیخ حسن بیگ نامی عبادت آنها از حضور تعیین شد داده جمیع محالات را ضبط نمایند

نشان داده مرز ایا دگار را بدست آورده و قتل رسانید و سر او را از نظر پادشاه گندمیدند که
 از خندان سبز رسیدند و جمعی راه قرار یافتند و بعضی مورد عقوبت قرار گرفتند و بعضی
 شاه و سرفرزان دیگر از قبیل چکان اینست که بعد استقرار امر سلطنت بخاندان چکان که
 که از ارباب داعیه دانستند و حضور فتح گنجور بجای نطق گذاشتند از پنجه یوسف شاه با توابع خود
 میت و چهار سال از پادشاهی اکبری تا اواخر سلطنت جهانگیر و خدمات عمده در
 جاگیرهای فتنه ای به خان و چندی از اولاد این دیار نیز در فتنه شاه می بودند و محاربه شهرت
 خسرو که از پادشاه رگزدان شده بود و موجب تردوات نمایان از یوسف خان و اعوان او و بطور آید
 پادشاه و راهور فتح کرد یوسف خان مغزو و شمول عنایات شد در کارهای سلطانی جانفشانی
 می کرد تا باجل موعود و گذشت اولاد و اعوان یوسف خان بار ققار خود بصورت امر گذشت
 آخر تا قتل اکبر آباد مدتی مدید شده و چندی تنخواه برآوردند و تا الیوم نیز از نسل آنها
 مردم هستند و مشهور به جلاوت و دلاوری بودند و مصدر کارهای عمده شدند باز بر سر مهمل خرد
 میر و بعد تسخیر ملک اکبر پادشاه راجه تودمل را برای رفاقت ناظم و بند و بست امور خراج و
 ضوابط دیگر در کشمیر گذاشتند بنای قلع پادشاه می کرد و ماران و دولتخانه که در میان آن واقع
 شده است در سال هزار و ششم با تمام رسید مدت حکومت راجه و قاسم خان سه سال بود
 مدت حکومت سید یوسف خان یک سال و بنای عمارت به کوچه ماران جانب شمال رودی لرزد
 بود بعد از آن اکبر شاه با ظهار استالو لوی سبک کشمیر که پیش پادشاه جاسوس حرف داشت برهم
 خورد و داد تغییر یوسف خان محمد قلی خان سلطان صوبدار شد و در اقله آتش فساد مردم چاک
 که از هر طرف سر بر داشت بر سر داشتند سعی بلیغ نمود و یازده سال به نظم و نسق گذرانید بعد آن از
 تغییر مشارالیه در هزار و سه سیزده هجری مرزا علی اکبر تنبلی است کشمیر سر فراری یافت و محظ
 عظیم در زمان او و داد که عالم خلقت رو بویران نهاده خرابی ملک و حکایات آن وقت
 از آن باز یادگار است دو سال حکومت رانند کرد در نظام است او در سنه هزار و چهارده
 هجری اکبر پادشاه رحلت گزین شد شصت و چهار سال عمر یافت و پنجاه و دو سال سلطنت
 هند و ستان و فتح ملای و باقتدار کرد و ایجا و ضوابط قوام داد و الف کشید ملک ز فتنه اکبر شاه
 تاریخست ملا مظفری کشمیر چنین تاریخ یافته است و پادشاه اکبر که پنجاه و دو سال
 عمل او ظلم و حل سیاسی سوخت به هر گنج بخشش و جنبش نعل را ند و خسرو از اجیر گردون و

مکان باد اجل بر تنع خورد + جامه فانوس بزم را سوسخت + دولت شایسته
 نعره زد گردون که خیز آنجای سوسخت + منظر از صاحب قرآن تاریم حست + گفت ازین حضرت
 دل چستانی سوسخت + احوال حضرت که تا آخر عهد کبیر شاه در کشمیر بر سر در کار بودند و در آن وقت
 رحلت فرمودند بدین موجب اهل ریشی بابا یا از مرغان و وقت بودند در ملک تربیت یا ننگان
 زبده المراتبین هر وی ریشی بابا راه یافته روی از لذات و راحت بر نافته بگئے دل بر نفس کشی
 و مخالفت طبیعت نهاد و در پابنت و عبادت و اد چون رحلت کرد در قسبه بجاده و در خطره که حضرت
 سید السادات محمد قریشی اند متصل آن مدفن یافت رحمه الله منظر فیض ذوالجلال اخوند ملاج
 شمر بر دوزگار و علامه سراب و در علوم و سینه شانی عظیم داشت با کمال شغل خاطر مبارک را
 اکثر بجا بی طعی منازل راه معنوی می گماشت ارادت معنوی در شاکوت در خدمت عا
 ربانی بابا یا فتح الله که ذکرش گذشت دست نمزد و شب و روز عمر اسعد خود را صرف درس علوم
 ظاهری و باطنی میفرمود در جناب حضرت شیخ المشائخ شیخ نور الدین ظاهر الاخص کمتر داشت شجر
 برویت سرور عالمیان علیه افضل الصلوة و السلام شرف شد عزیز یادید که در پهلوی آنحضرت
 قریب جایافته است حضرت رسالت فرمود که او جمال این شیخ نور الدین است کاری که این کرد
 کسی بگردان نمیرسد بالجمله اکابر مشائخ وقت مثل حضرت بابا انصیب و شیخ اسمعیل حبشی و مثال
 ایشان از خدمت مولانا استفیده بودند بلذات جسمانی هرگز میل نمیداد گوشت کمتر خورد و بکره بے
 تکلف و فرس بوریای می ساخت و گویند که یک صبیحه حضرت بابا فتح الله در عقد مولانا نیز
 بدستور برادر بزرگوارش مولانا کمال الدین بود چون رحلت نمود در کشمیر سو و لعلم عند الله
 مطلع النوار لایزال اخوند ملا کمال برادر مولانا جمال است حلال قاتل و کثاف
 حقائق بود نسبت علی غالب داشت چنانچه برادر عالی قدرش را جهت تقوی راجع بود باوصف
 آن مجبوعه علم و عمل و زهد و تقوی بود علاقه و امانادی بخدایت بابا فتح الله بارادت معنوی جمیع کرده
 و سلوک باطنی در صحبتش نموده بعد آن در خدمت بابرکت حضرت خواجہ عبد الشہید نقشبند احراری
 که از احفاد امجا و مقرب پر و دگار حضرت خواجہ عبید الله احرار است رسید و بهر سند کمالات
 گردید در شاکوت و لا بهر سند فادہ علوم برار است و عالمی از فیض خدمتش مصاحب گما
 جاست درس فن و حکایات آنها در مدرسه داد مشهور است و کراماتش در افواه مذکور حضرت
 مجدد الف ثانی شیخ احمد سمنده فاروقی بهم و اکل حال کسب علوم صوریہ در صحبت او کرده و علم

بسیارش مولانا عبدالحکیم شاکر کوئے از خدمت مستفید گردید چون اجل موعودش رسید و لایق
 رحلت فرمود و بهمانجا استودر سنه هزار و هفده و تارخ وصالش چنین است مصراع لمحق حق
 قطب تاج اولیای کمال شیخ عبدالحکیم از طبقه ارباب حروف کشمیر بود به توفیق الهی و سعادت
 نامتناهی مرید شیخ فتح الدار شده و بعد بهیم رسانیده پسر میگذازید از ارباب بکاشف بود و در سحر
 و قدرت عیال هر سیه نری میکرد بیک سیف و خنجر و یکدیک به فقر امیدوار و در ایام فخر که شدت بود کشتی
 اناستفا و کثرت دعا و اهلان نمود و یکی از اکابر در خواب اشاره سر و کائنات را باستد عامی توجیه از
 شیخ عبدالحکیم یافته بود و حسیان مردم راجع با و نمودند و الحاح و عجز بسیار فرمودند و بجز و دعا بجز
 پیوست و این معنی موجب ظهور و استظهار شد در محل علم الدین پوره بر سر فتح کمال است
 است حضرت امیر محمد خلیفه خلف الخلفا جناب حضرت شیخ یعقوب صرغی ست در سفر و در
 جمیع اصحاب احوال تربیت او فرمودند و همه جناب رجوع بخدمت نمودند بعد وصال حضرت
 ایشان هم قائم مقام بود و غیر از یک کره تمام سال میباشند و ابتدای سلوک بکمال شدت
 همت بر امر مجاهده گماشت آخر بااستد عامی و والی یکی از کشمیر بگفت نمود و سلطان آنجا
 خانقاه برای او بنا کرد و تا بود بارشاد و استتال داشت چهارم محرم سنه هزار و پانزده جلست
 فرمود و حالات غریبه و ریاضات عجیب داشت شیخ اسمعیل حبشی از سوداگران دای این شهر
 بود و اول به تحصیل علوم مشغول شد و سفر خستیا کرد و در حدیث کثیر البرکت مولانا جمال الدین
 که ذکرش گذشت تحصیل و استفاد نمود و از صفای احوال و کمال و رع او را بسیار دوستود
 آخر الامر در محبت شیخ خداگاه شیخ نورالدین که از اکابر حضرات چشت بود افتاد و در وی ارادت
 در خدمت نهاد و مرتب سلوک را طر کرد از جناب میر عبدالدین بنی نیز مجاز شده و بهمان سعادت
 ارشاد و مراجعت کشمیر فرمود و کچ غلظت و غلوط را اختیار فرمود و استغراق بسیار داشت
 هرگز سرا طرف بالاسنه ازشت و تقاضا کسی نه میکرد و دوازده سال در یک مدرسه مداومت
 کرد تا که الگوری بالای آن مدرسه بود که سایه بر ساکنان سه انداخت روزی قطره آبی
 از آن تاق بر کتاب آن بگریده ایزد پاک افتاد و تحیر شد حاضران او را از تاق و سایه او مطلع گشتند
 مقبره اش در مدینه کوا و بالانرا مقبره قاضی موسی تهجد است و نزدیک مقبره مولانا جمال الدین
 سواره و نقشه و اطراف ندارد بسیار بابرکت است شیخ محمد یوسف حبشی از قبیله تجار
 بود بنامیت الهی هدایت یافته ارادت جناب حضرت شیخ یعقوب صرغی حاصل کرده و براه سلوک

در خدمت و کمال

آشنا شده راه حرمین گرفته سفر بسیار کرد و شایخ بسیار را دید و خدمت نمود بهره در فیض شده بعد مر حجت
 کشمیر و قصبه باره سوله منوطین گردید و هجده سال هزار و دوازده بود مجد شایخ تارین است خواجه بهار
 الدین محمد خوارزمی الاصل است بقصبة سفر نموده بعد از شایخ ربوبی بابا یار شیشی از غزوی
 باز بعجز نیاز ذوق بندگی خالق بے نیاز کار ساز داشت بخدمت الهی در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه
 مدنی سمره رسید و قسمی که انتخاب را در خلوت خود دیده بود بهتر از آن یافت و سرید شد و در اندک زمانی
 ترقیات عالی نهایت نمود و تا من بسیار بود که صد و بیست سال عمر یافت از آنجا که یکصد و نه سال صائم الکلب
 بود و در رحلت هم فطاریه کرد و روزه وار رفت خیر از یک خرقه پشمینه از خود چتری نگه داشت عالی است
 بود و در محله بید کمال مدفن قرار نمود محل فیض و زیارتگاه خاص و عام است خدمت بابا انصیب در خدمت شایخ
 بسیار رسید و کسب نوآمد تجزیه نمود مولانا میر فیض الله شریف روزگار بود و علم و سند داشت
 و شجره دقیقه یاب بود مثال بابا داود خاک که در خدمتش تلمذ میکردند بغایت الهی توفیق اسلامک نزد
 مریدان حضرت مخدوم شیخ حمزه یافت و به بیای ناپیدای سلسله شتافت در اندک زمانه
 بر اقربان فائق شد و از خاصان الهی که دید یا اشاره رسالت نبایه که در خواب مورد الطاف فرمود
 و صبح بے اظهار از خدمت پیر بزرگوار تصدیق آن یافت با مرثیان راه حرمین گرفت و در آنجا رسید
 عنایات بے نهایت دید و رحلت کرد و هجده سال مدفن شد رحمه الله رحمه واسعه خواجه حسن
 قاری ابدیر سیت بهره در علوم بود و کسب و ارات پیش یکی از خلفای عبدالملک قادی
 نمود و همیشه درس میگفت بجاذبه الهی در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه رسید و شرف اندوز
 بیعت و تعلیم با او گردید مجاهده بسیار کرد و تبرک اشغال پرداخت و مکی بیعت امصرف یاد حق
 ساخت و اکثر از روحانیت سمر و دین و دنیا علیه فضل الصلوة و التسلیات و التنافیض بابا
 شد و در جمیع بهم رسانید و آخر در موضع شیوه که از فرات مشهوره پرگنه زینه کمرست گوشه نشین
 شد و هجده سال مدفن گردید مقبره اش محل فیض و زیارتگاه است و جلالت بخش خاص عام
 خواجه سحاق قاری برای خواجه حسن است او هم از علم و ارات حفظ و افزود و پیش
 صحبت ارباب باطن هر دو برادر مایل بودند و بابا شیخ احمد نام عزیز کسی که صاحب جذبه و فتوح
 باطنی بود و طاقات نمودند و از چیزهای غریب دیدند و بفوائد رسیدند بعد آن بچند مخدوم
 العارفان یافتند و این خواجه با دیگر کسی هم از قلندران آشنا بود و با مراد ترک شغل که شرعاً حاکم
 سخن داشت شده چون بخدمت حضرت مخدوم رسید از آن امر کشف ایشان ممنوع گردید و بر توبه

مثنویات و طریقه و خدمت شده چون بایفان ارباب و فرزند و در سلسله نشانی که در نظر دیدی و از ابی ترک نصیب نموده در آن و در او با نیاخته و در محله باطلی ساکن شده بود

ج

مستقیم اند و از صداقتان این راه بود و روزی بنا بر حرکت سہلی چند تا زیاده با مرشد خود نمود
 اصلاً تفسیر سے کجالت راہ نیافت و بہ بشارت قبول توبہ افتخار حاصل نمود و بمیت دو دو سال مقام
 شیوہ لغزت و از و گذرانید آخر احوال پر شوق تمام بحرین شیرین بسا بند بعد ادا سے مناسک
 حج بحال کشش در جواری رسول اللہ سیر بردہا نجا جان کبابان سپرد و در بقیع مدفون شد و عہد
 رحمت و سعادت شیخ حسن از قریہ چند پورہ پر گنہ کہا در بارہ است از مریدان خاص حضرت
 مخدوم بود و مرتبہ فنا فی النبی حاصل داشت و شیخ را ہم عنایت بر حال دیو و انکمال اعتقاد ہر
 در ہر کار اسم اللہ با حضرت مخدوم ہر زبان سے آور دو با بن سبب فائدہ ما برد شیخ
 بہر اہم گور سنگی از پختہ کاران دنیا بود و توفیق سلوک در خدمت حضرت مخدوم یافت و دل
 بہر تہافت و پروت کلی از دنیا حاصل کرد و با مرید در قریہ کو تنکو تہ او تر منہ ہا و کامراچ پرست
 سکونت کرد و از و نمود و مسجد و یک برادر زنی شاہ مجذوب کہ از مخلصان حضرت مخدوم بود
 او سے کرد و ہا نجا عاری کند و نفس کشی کار ہا سے مجیب بہ ظہر آورد تا انتضاء سے حیات دہلے
 مقامات سرگرم بود و در یہاں مقام رحلت فرمود شیخ حیدر لاری دہلیان عوام شیخ
 میر حیدر ستا اخذت یا یاد او شکرتے کہ از ہمین طبقہ قریب الہیاد است و ہر لاری
 اٹھارہ سیادش نکرده از مریدان حضرت مخدوم صاحب یافات و کرامات باہرہ و اکثر اوقات
 مہمان از خدمت شہنشاہ سے نمودند سچہا در احوال میران خود دار و کہ بعض مردم آئمہ کمال
 اعتقاد و اغراق و مبالغہ سے دارند و العلم منہا لہ چون رحلت نمود و تیلہ مولہ پر گنہ لاریا سود
 باریہ شیمت الی ازیر گنہ انجست مرید حضرت مخدوم شدہ سیاحت بسیار کردہ بلکہ بحرین
 ہم رسیدہ ز او پسین بود و آن زیادہ در و دیچہ نہشت روزی حضرت مخدوم در کلاش گذشت خاطر
 را دیدہ شاگرد دید بعد ان کی از مخلصان در فکر و در یکچہ کن کلبہ افتادہ شیخ باریہ قبول نکرده
 کہ بنظر حضرت مخدوم ہمچنین بے در و دیچہ در اندہ است و ایشان یہمین دستور مسلمہ داشتند
 امر سے نکرده و من سنے تو انہم ترکب خلاف مظلور ایشان شد سبحان اللہ اطاعت پران و مراعات
 نظر و خاطر ایشان بہرہ درجہ بود و جان باز سے تا کجا از مریدان ظہور سے نمود مخدوم حاجی موسی
 فرزند از عہد حضرت حاجی احمد تارست از غرائب و ذکر کار بود و حالات عجیبہ داشت کہ فیروز در موسم
 آزاد و نہ سیادستی او بباد گاہ سے و بہ جنگل سے نہاد و گاہ سے بہ سکونت خانقاہ تن سیداد
 یکبار موی لاہور رفتہ چون در ہا مواجہہ فیل مست یاسن مقبول است و دفع او مضرب دست

موجب شهرت او شد مراجعت به کشمیر فرمود و جمیع را مستفید ساخته در مقبره والد بزرگوار آسود و
مولانا شاه دولت به باقیه الهی دین راه آلوده ارادت و رخصت بابا داود خاکه نمود و
با حضرت هروی بابایشی بسیار نشست و ایشان را پیر صحبت میداشت اکثر سے مغلوب حال میشد
و غرض پیوسته و دست به پیش می بود و اخبار از احوال آینده می نمود اکثر با عذرات و غرور و
خی نشست حضرت هروی بابایشی فرمود که من به تو نشیخا منتهی توان گذشت پاره آتش در میان پینه
گذشت نزد ایشان فرستاد و ملا نیک دزه از پینه نشیخا منتهی حاجی او تر از فرزندان قدیم
حضرت بابا داود دست تمام زهد و تقوی بود توفیق زیارت حرمین یافت بصوم بهار و قیام بهار
تا رسیدن ایند پادشاه به سفر حج میرفت و در سفر اطرا منتهی کرد و در رفتن زور آمدن چون مراجعت نمود
قریه ابو پرگنه که من اقامت و نماز آسود مولانا قاضی محمد صالح خلف الصدق مولانا
قاضی موسی ست عالم عالم فقیه کامل بود و در تقوی شائسته داشت بعد شهادت والد بزرگوار
چون نیا و چکان برهم خورد و سلطنت کشمیر سلیق بیسلاطین خفیه گرفت بنا بر استحقاق و رشت
و لیاقت بمنصب قضا کشمیر مکتف شد طوفا و کره اجابت نموده و اجراء احکام حتم
المقدور و شرعاً و عرفانیک نام بود و مراعات تقوی و افا و علوم صوری بهم فرمود شیخ
کنکیشی در عین جوانی و سیب کامرانی ذوق زهد و خدا پرستی بهر سائیده طریقه
ریشیان گرفت گویا می بود آخر را ارادت حضرت بابا داود خاکه اختیار نمود گامی
داشت وقت حاجت خادمان بحجت نمک آن گام را فروختند و گام بر صورت شیخ بیتا و
عرض حال کرد شیخ خدمه از فروختن گام فرمود تا آخر عمر ترک نمک نمود حیوانی هرگز نمی خورد
ماهی ریائی بدیش آوردند و منبت آلوده خوردنش کردند گفت که برای رفتم اثر نمک در آب
بشوید بجز در سیدن آب آن به بریان جان یافت و در آب رفت ازین دست حکایات
بسیار در پرگنه بانکل قریه و آن کام آسود دست در سال هزار و هفت از دنیا گذشت نور الدین
جهانگیر پادشاه سلطان سلیم نام داشت بعد رفتم مدعیان سلطنت تاج و تخت را
زینت بخشید جلال محمد ابر شاه بعد از تسخیر کشمیر هفتده سال زینت و این جهانگیر شاه مکرر سیر شکا
کشمیر نزل اجلال فرموده است در عیت بروری و آبادانی ملک و کشمیر و تربیت قلعه و عمارات
با غلت پادشاه درون قلعه و بطرف تالاب خصوصاً فیض بخش بنا فرموده و چشمه سار را
آباد کرده و نایب و نام بسیار بر دم رسانید و نام دیگر یک هزار و بانزده که سال دوم از جلوس پادشاه

در شهرت او شد مراجعت به کشمیر فرمود و جمیع را مستفید ساخته در مقبره والد بزرگوار آسود و مولانا شاه دولت به باقیه الهی دین راه آلوده ارادت و رخصت بابا داود خاکه نمود و با حضرت هروی بابایشی بسیار نشست و ایشان را پیر صحبت میداشت اکثر سے مغلوب حال میشد و غرض پیوسته و دست به پیش می بود و اخبار از احوال آینده می نمود اکثر با عذرات و غرور و خی نشست حضرت هروی بابایشی فرمود که من به تو نشیخا منتهی توان گذشت پاره آتش در میان پینه گذشت نزد ایشان فرستاد و ملا نیک دزه از پینه نشیخا منتهی حاجی او تر از فرزندان قدیم حضرت بابا داود دست تمام زهد و تقوی بود توفیق زیارت حرمین یافت بصوم بهار و قیام بهار تا رسیدن ایند پادشاه به سفر حج میرفت و در سفر اطرا منتهی کرد و در رفتن زور آمدن چون مراجعت نمود قریه ابو پرگنه که من اقامت و نماز آسود مولانا قاضی محمد صالح خلف الصدق مولانا قاضی موسی ست عالم عالم فقیه کامل بود و در تقوی شائسته داشت بعد شهادت والد بزرگوار چون نیا و چکان برهم خورد و سلطنت کشمیر سلیق بیسلاطین خفیه گرفت بنا بر استحقاق و رشت و لیاقت بمنصب قضا کشمیر مکتف شد طوفا و کره اجابت نموده و اجراء احکام حتم المقدور و شرعاً و عرفانیک نام بود و مراعات تقوی و افا و علوم صوری بهم فرمود شیخ کنکیشی در عین جوانی و سیب کامرانی ذوق زهد و خدا پرستی بهر سائیده طریقه ریشیان گرفت گویا می بود آخر را ارادت حضرت بابا داود خاکه اختیار نمود گامی داشت وقت حاجت خادمان بحجت نمک آن گام را فروختند و گام بر صورت شیخ بیتا و عرض حال کرد شیخ خدمه از فروختن گام فرمود تا آخر عمر ترک نمک نمود حیوانی هرگز نمی خورد ماهی ریائی بدیش آوردند و منبت آلوده خوردنش کردند گفت که برای رفتم اثر نمک در آب بشوید بجز در سیدن آب آن به بریان جان یافت و در آب رفت ازین دست حکایات بسیار در پرگنه بانکل قریه و آن کام آسود دست در سال هزار و هفت از دنیا گذشت نور الدین جهانگیر پادشاه سلطان سلیم نام داشت بعد رفتم مدعیان سلطنت تاج و تخت را زینت بخشید جلال محمد ابر شاه بعد از تسخیر کشمیر هفتده سال زینت و این جهانگیر شاه مکرر سیر شکا کشمیر نزل اجلال فرموده است در عیت بروری و آبادانی ملک و کشمیر و تربیت قلعه و عمارات با غلت پادشاه درون قلعه و بطرف تالاب خصوصاً فیض بخش بنا فرموده و چشمه سار را آباد کرده و نایب و نام بسیار بر دم رسانید و نام دیگر یک هزار و بانزده که سال دوم از جلوس پادشاه

است ۱۰۱۵ حکومت کشمیر بر ذاب علیج خان رسید و تا مدت سال ایام حکومت خویش بسر برده در
نظم و نسق شهر و توابع اسلام در رعیت پروری به نظیر بود چون معزول شد در تاریخ هزار و دوازده
صد بداری بنواب قاسم خان معوض گردید تا مدت سال حکومت الی بکار برد و از تغییر او در هزار و بیست
و دو میل آورد و ۲۲۲ تعلق بنواب منفرد خان گرفت و تا مدت دو سال هر چه فو است در رفاهیت خلق
الهد و عدل و هزار و بیست و چهار صوبه تعلق بنواب احمد بگلان یافت تا مدت سه سال تا توانست سعی
در رفاهیت خلق الهد و عدل احسان کرد و در آن ایام بحسب تقدیر خالق الانام در سن هزار و بیست و چهار پیش
قهرانی و ننداب و سخت تا تنگ است درین گرفت یعنی آثار بلائی با دژ با طاعون ظهور نمود و کاهج
رسید کافه پرایا صمنون آیر کریمه یوم غیر اکثرین اجمیر و تیره آیدینه بر صفحات روزگار معاینه نمودند و گفتن و بجهت
یکه بر گیسو محال شد حسن مثال نام هر دو ستمول بود و تمام متعلقا تش به رجه شهادت رسیدند و بهی
داشت بحسب عدم تصرف ملک رو به جنگ نهادند این حادثه تا چهل روزی فرو و قریب دو سال خان
نمک در کار فرمای حکومت بود و در سال هزار و بیست و هفت حکومت بدلا در خان معوض شد و هنوز در
کتابت نگشته بلکه اهل تشیع از تعصب باز نمانده و اقربا و یاران خاص حضرت رسالت الصلی الله علیه و سلم
به بی ادبیه یاد میکرد و چیزه بر در ماسه نوشتند باز با دهموم قهر آید در سید مقداره و دوازده
هزار و خاد پاسبان و افند آتش بر بار و رفت مسجد جامع کلان بنا کرده سلطان سکندر رشکین
حادثه نیز سوخت چون در آن ایام جهانگیر بادشاه وارد کشمیر بود به تمام تمام در محافل آن فرمود
لیکن تقدیر کار خود کرد و حیدر ملک در تاراج خودی رسید که سنیان بجلاله اهمیت سوختن خانقاه
حیدر میل مراد خاندان مراهم بسوزنیدن مسجد جامع ساختند و این معنی را بگوش پادشاه رسانیدند
از خجست با مراد شاه تعمیر مسجد را بر گردن آنها بستند و پدرش ملک محمد حاجی سعی زیاد کرد و سر
تعمیر مسجد بستر سابق نمود و نقد و بنا سس مسجد تا مارچ مذکور ازین چند بیت که در آن وقت مستفا
مے شود تا دینچه نخستین مسجد جامع زنده سکندر ثلثه + عادت یافت که سوختن از تقدیر
سجانه + و گرامه حسن شاه آنکه بود و انسل یکا و + بشدالی این مسجد هم از توفیق ربانی + و لیکن
از دو جانب بستر آریست بی سقفش + از ابراهیم احمد کاره شد دست تا دلی + و بهجت نهصد
نمود تا در محمد شاه + که این جنت سرا شد زینت دین مسلمان + بتاریخ هزار و بیست و نه از
هجرت سید + روز عید روزه سوخته در نوبت ثانی + ملک حیدر رئیس المملک در عهد جهانگیری
نهادن و نوبتایش باز در عید قربان + چو تاریخ بنایش جنت گنات الف غیب + نهادن و نوبتایش

بارگاه عید قربان است و تا مدت چند سال دلاور خان بقضای وقت و حال اعمال و افعال بوقوع آورد
 و جز آنها بکار برده معزول گشت و در تاریخ ۱۲۹ در سال هزار و بیست و نه پادشاه اول بهار از راه بند بچنگ
 در بستان باهتام علی ملک برادر حیدر ملک صاف شده بود باهتام شکر داخل کشمیر شد از اراوت خان
 معذدار شد و در سال هر چهار اراوت آمد بود از و سے صد و نود و نزدیک ناوه پوره جائیکه آنرا استثنی
 بن نایب میگوند و یک طرفه جانب مغرب جایست که آنرا قرض مرک نامست بنای عمارت نموده بود و در
 طرف مشرق آن باغ بر جها و زیننه پاهای سنگین برپا داشته چون در آن عهد کار عمارات اکثر از
 چوب بود و چرخهای عمارت نوعی ساخته بود که در جای دیگر نبود گویند که آن بخار کار کن را دست برید
 تا در جای دیگر مثلش سازد و در حقیقت هم بسیار داد چون ایام حکومتش کوتاه شد نواب
 اعتقاد خان او را سال ۱۳۲ بکشمر آمد و عمل از ضرب الشکل نیولایت مست فتح پیونجه در عهد او شد
 و بنای مسجد جامع کلان در پیونج باهتام حیدر ملک صورت گرفت مردم چاک عهد او بسیار گشته
 شدند و هر حال که خبر اقامت چکان می شنید مردم را تعین می نمود و حبس قتل آنها می فرمود و در پیشتر
 در واره خود پنج فوج و گرو گرو آورده بقتل میرسانید چکان را چون از ناشالی از انبار بر پنج بر می آوردند
 درین عهد قوم چکان از طعم ملک گیر می دست شسته گناه شده وجود عدم گرفتند و از او علیه شجاعت
 برخاسته پیشه فروری و حمالی و مزراعت اختیار کردند و زمان اعتقاد خان نوزادین جهانگیر پادشاه در
 شهر هزار و بیست و پنج بار از دانه هندوستان شد باز در سال سنی و ششم نزول بکشمر نموده و از تبت
 جلوس تا آخر وقت هفت بار بکشمر رسیده و هر مرتبه ترتیب بانات و تعمیر عمارات نموده این بار
 که مرتبه آخر بود بیست و هفتم صفر هزار و بیست و هفت در ملری جنگی رفتی وقت مراجعت از کشمیر جانب
 هندوستان در قصبه راجور رحلت نمود در خدمت پادشاه مرزبان از میان اهل خطه افضل العلماء
 مولانا محمد رضا المشهور به حکیم دانا و کمالات دستگاه مولانا حبیب الدین میر عدل از مقربان بار یابان
 مجلس پادشاه بودند و از کار پردازان لشکر میر تنک میر سکار هم بار سلام و عرض داشت و التماس
 نور جهان بیگم حیدر ملک چادرور همیشه نامور بخدمات مینمود و خطاب رئیس الملک خجائے داد
 و این حیدر ملک در ابتدا ابوسالت مهر الدینا بیگم منصب یانت بوطن خود بشیر طرذ مینداری تغییر
 شد چون در کشمیر بکشمر رسید ترتیب بعض امور بقدر وسعت نمود و تلاش مرست جوئی انجام
 کول آورده ملک حلال تهاوز بجهت مسجد جامع کلان و سکنه محلات که بے آب بودند کرد و آب جاری
 جدیل و اهل آن که تا حال دیران بودند هم تقصیر نکرد خانقاه بابا شمس عارفی را که ساخته در تبت

بود و بجای آنش سوشه پندش حسن ملک ابن محمد ملک از سر نو بنا کرده بود و با لاجل اعتقاد خان در صوبه دار
 خود هر چند کارهای دست راست بنظر آورده و بتخصیص قلم و قلم بنیاد و چکان که مظهر انسا بود و بنحو بی
 نمود و اکثر عبادات و ظلم و تعدی ابدین شهر میگردید و بجای است کثیره قافیه کرام مردم را تنگ داشت
 و احترامات و نهایت بر رعیت و مزارع و دیگر بر سکنه شهر هم از بابت سلاطین سلاسله و رسوم اقبال
 و افتد و جردیده بر حال طرم کل و عفران و تحلیف حیدر کن با اکثر اعیان و امور دیگر و ضبط سید و تان
 مردم و تحالیف دیگر نخوسه جاری نمود که مردم از حیات خود میرشد و ستم قرار ازین و دیار گشتند چون
 این حالت بعرض پادشاه رسید و اول جلوس حکم تغیر او فرموده تدارک و امنی بنظر آورد و خیال
 در صفات آئیده بر قوم ملک عبرت سلسله شود احوال حضرات که از او اکل عید و جانگیر است تا آخر
 دور سلطنت او در کشمیر بر جلوه ظهور بودند و یاد آن عید رحلت فرمودند قد و کمال اهل شهر و خواجهم
 مسعود و پانپوری از طبقه تجار بود در عین شغل کار و بار توفیق طلب پروردگار یافت و پورانه دو
 از خانه لبت یافت بے اطلاع احدی سیه که دو نیم جلد است گذر آید باشاره خضر علیه السلام
 ارادت حضرت بابا و اوفا که بهم رسانید چون بگذشتش رسید گذشت را از ان طرف شنیدند
 ناموس بخلوت شد در ملازمت ایشان بصحبت زبده العرفاء هر دو ریشی بابا بهم خانگر گردید و در گذشت
 نیز مگر به ملازمت کشیم شد و کسب کمالات سلوک بجد و جهد نمود و بقیه شکر در وطن خود که یا پور
 است سکونت فرمود قوت از حاصل زعفران و دشت و ممت را به کمال احتیاط در رعایت بنگاشت
 در وقت خود از اصحاب کشایش ممتاز بود و فتوحات اصراف فقره نمود اهلاً بمجاهد خود
 و اهل بیت چیزهای از ان نمیداد و کشف و اشراق آینه بود و تیار بنیج در سال هزار و بیست
 یک رحلت فرمود در مقام خود در قصبه یا پور و بود فیض و برکت بلکه آثار جذبه از مقبره کشن
 ظاهر است و لا و خلفا بر حسیه گذشت که ذکر چند در محل خود است آید شیخ محمد لبیب طفت
 الصدق حضرت مولانا شکر کنائی است که ذکرش گذشت جوهر خدا دهنی و مورد حفاظت
 و بانی بود و تربیت مهدی و معنوی از خدمت والد امجد یافت و همانا که از خدمت حضرت ایشان
 شیخ یعقوب صرغی هم سرشاد نمود و در حواله الداجد شود و جد شیخ محمد امین جدادری را هم حرم
 است حضرت میرزا ذک قاورمی از نجباء این شهر و مقتدا و دهرشش به قاضی میر علی که
 جد طبقه قاضی شهیدیه است میرسد بصحبت حضرت مخدوم شیخ حمزه رسیده است اما ارادت
 خدمت بابا و داد و خاکه حاصل کرده بعد از ان تربیتش حواله سید عالی مرتبت میر اسماعیل شامی بخیر

ایشان شده بود و طریقه علیّه قادر بر خوب در زیده و با هر سید و بزرگوار این سلسله دین
 شده و دیوار کمزاری است بطریق آفریده و طریقه را جاری ساخته از علم بهره منور داشت و صاحب
 تسکین بود و دشمنان عظیم حاصل نمود و با کالات و ملوسات احتیاط داشتی و فرمود و صلوات
 امور سکرانیکست شهید است که یک از بزرگان آنوقت که بسبب مشغول و بان مشهور بود و بدق
 دیدنش آمدن بصحبتش نداشت و بیرون بنیاد آن بزرگ شقه نوشت که مالز اشتیاق سوختیم خدمت
 سیر نازک بر پشت آن شقه تحریر فرمود که ما سوختیم و خاکستر شدیم و بر باور فقیه الخزن خدمتش در ریاضه
 و اجتناب از فضولیات از قرآن جو نمناز بود و غیر از جمعه و جماعت حرکت نمیزمود و مریدی اهتمام
 ضیافتش کرد چون برادرش که شرکت داشت غایب بود قبول نکرد و دیگر کسی به باغ خود و باطهار
 حلال آورد و خورد و گفت معلوم نیست که حق خراج و عشر کما هو اد کرده باشی یا نه حالات تمام کمال
 از گنجایش تحریر و تقریر میر و دست و کرامات و بر کائنات از حد اقرون سلسله علیّه قادر بر دین شهر از
 خانواد او ترویج یافته تا الیوم جاریست و در بعضی اصفا و ایشان که بر سجاده بودند در محل خود مرقوم
 میشود و در سال هزار و بیست و دو جانور که عجیب التلقی غریب الهیبت در محضر عامه در مسجد
 جامع بهم رسیده چهار اسطوره و مسجد طرف کرده در آن ترویج خدمت میر نازک قضا کرد همان جانور
 دو سه مرتبه دیگر بهمین پنج باختلاف مکان در مسجد جامع طواف نمود هر مرتبه حادثه عظیمه و وادیک
 طاعن بود و دم قطراتی افتاد تا پنج وصال حضرت میر تقی تقیایا که یافته اند رض الله در جانه و
 ز قضا الله من یکا شیع بابا عبد الله فرزند ارجمند حضرت بابا مسعود نور دینیت یکا نه وقت
 بود و علم و تقوی و فقه و ورع و مرجع خلائق و منبع حقائق و اولاد با کمال داشت کشف قلبی
 قبول گوید که دست او بود و وجه تمیز خود ستیزه رود داشت از دست او متاثری بسیار میشد و هر
 مردم خیریک فدا می کردند میفرمود که چرا بر دیگر میفکند شیخ بابا حاجی نخل بر و من حضرت
 بابا مسعود زوری است صاحب اتحاد عالی بود و بر مرتبه ارشاد رسیده در کشف و کرامت داشت
 و استقامت شان عظیم داشت که عبادت بود شیخ بابا ابراهیم نیز فرزند سعادتمند بابا مسعود
 است بلند احوال احسن المقال بود و با معروف و نهی منکر اشتغال می نمود مولانا شاه
 گدای مولکش موضع که نکشون از توان ای سو پورست بقصری ساکن شهر شد روزی گذشت
 در خاقان حضرت شیخ احمد قادی مخدوم افتاد خدمت مخدوم حاجی سوسی که در کش گذشت
 مشغول فاد و صبر و معنوس بود و نظر بجانب ابراهیم نمود و ساثر شد و الترام محبت و خدمت

ایشان کرد بعد تحصیل کوازم علوم دینی متعین اشتغال باطنی یافته و متکلم و فاضل شده از همه مآفت و در
 اذک زمانه فتوحات غیبی یافت که باقران نائق شد و مرجع کائنات و شهبر الکرامات گردید چون
 هجوم خلایق افزود و خواجه داود ولی معذب و پرتو دار و در فتنه ملامت کرد که چرا مثل من بچگون برودی
 اینهمه کثرت و از دو جام قبول کردی گفت هنوز چه دیدی فردا با زار گرم تر خواهد شد روز آدین برود
 که یکے را فرمود که در یکے از اطراف خانقاه جاسے طیار نماید که جمیع دیگر کبار آید شب جمعه دیگر زیر
 ایوان چندی از خادمان معارف لطائف بسیار گفت و آخر شب طرف دریا آمده تجدید و منور
 فرمود چون بچرخ خود رسید خانقاه چینه و عالم را از ان خبردار کرد و تا وقت چاشت خلایق از زیر
 حیران و مکران بودند نصف النهار جان بسیار شد سنه الف و اربعه و عشرين که اسے شاه و مملوک
 تاریخست خواجہ حبیب احمد نوشهری از طبقه تجار بود چون داعیه طلب حق در دشت خاک کرد
 توفیق ارادت در جناب حضرت شیخ یعقوب صرغی یافته و در وی دل از هر چیز برتافته بالکل با بر خیز
 قیام نمود و در فتوحات شد در غیب حضرت ایشان با اشاره آن جناب به فیض تربیت حضرت میر محمد
 خلیفه که در کیش گذشت رسیدند بعد از محبت حضرت ایشان باز از آن جناب مستفید شده خلافت
 با وجود غلبه شوق و استغراق و تقید و وجد و حال و شدت سماع جمیع را بارشاد رسانید و در غلبه
 شوق و نظم و اشعار سے پرداخت و غزلها و دوائیر شمله انگیز موزون می ساخت گاهی بنا بر مغلوبیت
 در استغراق الهی استراق بیخوابی و آلات سماع هم میفرمود و دیوان اشعارش تمام سوز و گداز و ناله
 و نیازست از انجمله این چند شعر **عزل** ای که پیشتر برین بے تو عذابم عذاب + آتش و دوزخ هم
 تو گلابم گلاب هر گرمی شوقش کرد ز بے وقت چه کرد + سینه کبالم کباب دیده پر آم پر آب + مبتلا
 نسر و نه گل بے تو نه جام و نه دل + مبتلا که هست ما و بے تو که ام آفتاب + جی بچو له بین اشک
 نشان بر زمین کرده ز باعث چنین دوست طعام و شراب به تنه از احوال مرشد بزرگوار خود هم بظلم
 و مشرقت کرده است حالات انجمن است انوشته در سال و بیست و شش در لیام غلبه طاعون علیه
 فرمود استانه مبتکر کش در محله نوشهره مرجع و مطاف آفاقست خواجه داود و محمد و ب در
 انشای طلب شورش بهر رسانیده بدر غیبت و یخودی زود در حقیقت از عقل بود چون علت و با شین
 یافت و عالم عالم مردم براه فاشتافت بغیر آمده بخدمت خواجہ حبیب احمد نوشهری و میر
 یوسف قادی ولد میر نازک بیازی پیغام کرد که چرا بیل عالم خود را فدای ما کنیم این گفت و غفر میب
 رحلت نمود و و با و فخر شد در محله برده گیر آسود ۱۰۰۰ میر موسی قادی خراف صاحب و

میرزا گشت بحالات ظاہر و باطن آراسته بود بعد واقعه والد بزرگوار بر بسند ارشاد و خلافت نشست
 یکے چهار پنج سال نیست در واقعه بود و سال هزار و هفت و هشت رحلت فرمود در خطیرہ والدہ
 اسود شیخ محمد شریف المعروف بشوک بابا از واردات غیبی جذبہ یافتہ بود اہل
 سبیش حل بر جنون کردہ در خدمت حضرت خواجہ مسعود آوردند خواجہ اورا در حجرہ نشاندہ و ہماگنا
 آرا میدہ رفتہ رفتہ تعلیم باطنی از خدمت خواجہ گرفتہ جذبہ باش قوی شد و براہ بے پرواے اقتاد اماؤ
 ضمن آن کار داشت حرفش بلند بود و کشف حالات بسیارے نمود خواجہ اکثر اصحاب احوالہ او
 کرد بعد واقعه مرشد ہفت سال نیست و در سال ہزار و ہشت و نعت حلت نمود و در خطیرہ مرشد
 بزرگوار خودے اسود و مخدوم شیخ عباس و مخدوم شیخ عبداللہ و مخدوم عبدالواحد پسر آن حضرت
 مخدوم احمد قاری در علم و عمل نزدیک بر برادر بزرگ خود حاجے موسی بودند و از اصحاب کشف و حالات
 عجیبہ در خطیرہ والدہ ماجدہ اسودہ نزد شیخ حاجی داؤد بلخی از خلفائے حضرت بابا داؤد
 خاکیت بعد اوامی مناسب حج در موضع انچار غاری خست یار کرد و مشغول بعبادت پروردگار
 شد از اصحاب ذوق و حال بود و جمعیتے داشت بعد آن متاہل شد و بیکت سنت از مرجعت خلوت
 نجات یافت خدمت حضرت میرزا گز واقف حاش شدہ تفتقد ظاہرے نمود حضرت سید
 نعمت اللہ حصاری در آواخر عہد چکان از ہندوستان تشریف آورد و در محلہ حجہ بل سکونت
 اختیار فرمود و اکثر حالات باوراد و از کار و حفظ نسبت قلبی پروردگار مشغول بود و جد سماع ہم
 احیاناً بتوقع می آورد و ہرگز بصحبت اغنیاء و حکام فرو نیسید و گویند کہ روزے چند بضیافت مر و دم نمود
 تن و دلقاوت فاحشی در احوال خودش مشاہدہ قائم و متروک و متحیر و فکدہ صلاح حال شد چون از ازہ
 کمالات حضرت میرزا گز قادی در آنوقت شائع بود از ازہ کمال صدق و بضافت زیارت
 خدمت میر نمود جناب میرزا گز حصہ از طعام براتہ خود کہ از وجہ کسب عورات بود بسید داؤد محب و
 تامل یک لقمہ حالت قدیمہ بار براه باطش رو بہا و خدمت میر فرمودند کہ سید حفظ حال خود
 خود خبردار باید بود و اجتناب از موانع نمود و الا این لقمہ من ہر روز بہر کس میسر نیست نشنگاہ
 سید نعمت اللہ و در حجہ بل و نعمت نیز او و تہرک خدمت خاصہ بابا حاجی کاخو قادی از خلفائے
 دوست شیخ محمد سعید فرزند سعادت مند حضرت بابا داؤد خاکی ست بحالات صورتی و چون
 آراستہ و بی فو من ظاہری و باطنی پیراستہ چون منظوم نظر حضرت ہر دخی ریشی مالو بود و وقت
 رحلت بسی سکنتہ اسلام آباد و در خطیرہ مقدسہ ریشہ مالو اسودا و لا و مجاہدش اکثرے اصحاب علم و

مرغ و تقوی بودند حضرت شیخ محمد برادر متنا و تربیت کرده حضرت ایشان شیخ یعقوب
 فرستاد از زبان برادران که هفت روزگار بودند خدمت شیخ حضرت ایشان بسیار عزیز و قریب بودند
 صحران در ریل تربیت و فاطمتی می آید و حضرت شیخ ایرامیم برادر خرد حضرت ایشان
 شیخ یعقوب است جلوس است و دعت خدا و مشهور بود از کلانان سمرقند که صبیبه فطیحه که
 مائشیه بی نام و عقد حضرت شیخ حیدر بود که از اجداد او می نامند حرفت است بی سطور و از
 و عادات روزگار بود مقبره اش در قشای پکنه دیو و سر شهر و در مرجع ادب با مشهور است و در جبهه است
 ستر که اش از همان ده و در میان در شمره و مقسوم خواجیه یعقوب و در از پیل و از که مشهور است
 و طبعه و ادب از سالی که از اولاد و یک و از آنکه در عهد سلاطین کشمیر از عیان روزگار بود و غما
 و نیوی و دشت خا خا و لب در بای بهین بنام او منسوب است و این خواجیه یعقوب در غفلان
 در کمال کار می بود و ذوق خدا پرستی بهم رسانید و در خدمت حضرت شاه فاسم قناتی تربیت شد و
 پیر اگر در دهان آشنا حضرت شاه فاسم به فرحین شوجه تندرنا بنای از خواجیه یعقوب است
 بطهور آمد یعنی بی ادبی مجذبه و هلاک شد حضرت شاه در بند سورت باطن معلوم کرده کار فرمای غیرت
 و تهدید شد و اتفاقا در کشمیر و اقله و حلت حضرت خواجیه یعقوب در کمال جوانی و در داد و غلغله غلبه
 در طالبان افتاد و در محاسن از آن مقبره اش شهرت میسر و حسنه که یری از اولاد امجا
 سید حاجی مراد است چون طلب الهی پیر امون دل سعادت ستر گزشت در خدمت بابر گشت
 ایشان شیخ یعقوب صرفه قدس سر و پیوست و نقل غفلت و بواجی شکست تا از خدمت
 احتجاب بود چون حضرت شیخ بفرحین رفت بدستور دیگران از صحبت میر محمد خلیفه بهر باب
 تدبیر و اقله سال کشیم از باب کمال بابر حضرت مشغول بارتاد عباد کردید از معلوم صورت بهر
 بهر موفور دشت جمعی از صف الفاس و فائز شد که ذکر آن بهر می آید رساله و احوال حضرت ایشان
 با خلفا و صحاب و در ایشان با تصور نوشته است در وطن مالوف خود موضع کبری در چهار جبهه
 نزو که از سوده است و در سیه بار و دعت و شش و دعت فرمود و بخدمت شیخ بابا و الی
 هم بهر اندوز شدند خواجیه یوسف ما تاجو تاسی از نور و سلاک از دشت آن حضرت
 شیخ یعقوب صرفه انحراف داشت اما تربیت واقعی از خدمت خلفا یافت و در مجاهدات مشهور
 چون حلت فرمود در مقام کجوری که بیرون شهر است و در که سلیمان بدفون شد با بیان آنظر
 قبله ستان سید محرم است که آثار جذبه از ذریه شریف او می یابست و بهایا کشیم فارست که سید

شتی بود شیخ محمد بن محمد کبروی بعد تحصیل علوم ضروریہ و ذوق طلب الہی و انگیزش شد
 سفر کرد و بہرین ہم رسید و ادای حج نمود آخر الامر در کشمیر بجناب حضرت شیخ بابا والی قدس سرہ
 الاعلیٰ مبتول شد و نوادہ طریقہ گرفت در میان اہل حضرت شیخ رحلت نمود و باشارہ حضرت ایشان
 در خواب ارادہ ملازمت حضرت شیخ خلیل الدیکہ اذاکا بر خلفاے حضرت شیخ حسین خوارزمی بود و نو
 چون در پنج رسید از رحلت آنجناب کہ در میان ایام شدہ پیشینہ و حیران و کد و گردید و باطعام ملک
 اعلام در خدمت حضرت شیخ پانینہ ساکتری کہ منہ نشین طریقہ علیہ کبرویہ بود رفت چند روز بارخیز
 و خطاب نیافت چون استقامت کرد و اطعام طلب نمود شیخ متوجہ احوالش شدہ مہ سال در خدمت
 گذرانید و نوادہ طریقہ گرفتہ با جازت ارشاد و مرحمت کشمیر نمود و در مدیر سکونت فرمود و خانقاہ بنا کرد
 و مشغول باجرای طریقہ شد عمر بسیار یافتہ و شب و روز بعبادت رب الارباب و تربیت اصحاب صرف
 میکرد و بر ریج طریقہ بسیار نمود اکثر ارباب ارادت آخر شب زیارت آمدہ با جماع ملک بجماعت ادا
 میکرد و خانقاہ با ایشان سے کردند و این امر درین شہر در آنوقت عمل مخصوصہ مجددہ شیخ بود و گویند
 کہ زیادہ بر صد کس وقت ہجرت حضرت ایشان حاضر سے شدند در شہور سنہ ہزار و ہجرت و شب
 رحلت فرمود در محن خانقاہ معلی در روضہ حضرت شیخ بابا والی بالی صفحہ الحال نظیرہ مشاف
 دیگر کم بہت مدفن گردید رحمۃ علیہ رحمۃ واسعہ شیخ موسیٰ زکیر از تربیت یافتہاے حضرت
 خواجہ طاہر فین سہروردیت کہ ذکرش گذشت تیم بود و ذوق این راہ ہم رسانید اول در خدمت
 بابائے ریشی و ثانیاً بہ جناب حضرت شیخ صفی فی ثانیاً بہ صحبت حضرت خواجہ رفیق رسید و ہما بجا
 استقامت یافت و بزور مجاہدہ صاحب کشانش شد و بمرتبہ اجانت بلکہ خلافت رسید و بر سنت
 پیران ستقیم مانند میر علی و مولانا حسن نیک شیخ محمد شریف نیز از خلفاے شیخ بودند و ہمہ آستہ
 بر امانت و تقویٰ و استقامت پیر آستہ ذکر ہمہ موجب تطویل کلام است حضرت شاہ
 قاسم حقانی از اخفاء میر شمس الدین شامیت کہ او در رکاب حضرت علی ثانی بمشیر آمدہ
 است و ہمین جا توطن کردہ شاہ مدوح را ملا قاسم می گفت نہ حاجی ہم شہور بود چون باشارہ حضرت
 ایشان در عین انکار و ارادہ حساب جد بہ یافت و بخدمت میر محمد خلیفہ رسید مخاطب بشاہ شد
 در مجاہدت گوئی اذ اقران برد بعد ہم اجبت حضرت ایشان انظار عنایات آنجناب بسیار یافتہ رود
 از حرارت ذکر جاہا شس سوخت و شبی بعد غسل کہ متناہم وقت نماز داشت بہ شدت سرا خون
 از تمام بدن مبارکش جاری شد طرف منکر سے بفر دید از جان گذرانید بعد واقعہ حضرت ایشان بعد

سفر حج فرمود و فتوحات بسیار حاصل نمود و از آنجمله حضرت سلسله علییه قادریه باکره مبارکه حضرت
 عنایت الدلم از شیخ نیک السعد قادری و اجازت سلسله علییه نقشبندیه از تذوقه الاولیا خواجہ دیوانہ
 که از خلفای کامل خواجہ سلام جویماری و اجازت طریقه صوفیه از شیخ سلیم مختاری بابتبرکات و نجای
 دیگر کتب تیسیر رسیده خوش ارشاد و انبلاک رسانید و عالمی را تبریت و افاده از عنایت و وجود رسانید و
 هزاره و سه حجره رحلت فرمود و در جملہ از قبر مبارکش که خود مرده بودنی از کوره آهنگر رست
 و میرشد و هنوز هست و خوارق سوای این از حد متش بسیار مسطور است شیخ محمدی
 سویموری از برگزیدگان وقت بود بهره وافر از علوم داشت سفر کرده و اکثر مشایخ را دیده
 و بصیبت حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرمنندی فاروقی هم رسیده و بهره اندوز خوانند
 گردیده چون امر حجت بر کبیر نمود در قصبه سویمور نطن فرمود و در جلد دوم مکتوب حضرت مجدد
 بنام مشارالیه تقریب جواب تفریہ نامہ فرمودست مقبره شیخ در سویمور مشهورست حضرت
 بابا اسحق از مردیان بلکه خلفا حضرت شیخ مسعود در رست صاحب حالات علییه و کرامات
 سنیہ بود و شهرت باستیابت دعوات داشت و از خلفا و شیخ امتیاز تمام حاصل کرده و دستجات
 و دعا و دست داشت یا صفت و ادای سنت بان عقل بود سیئه شی بابا که ذکرش در محل جزو
 می آید از مردیان است ملا حاجی کنائی مدرس مدرسه سلطان قطب الدین در محله لنگرته
 شاگرد شیخ یعقوب صرغی است ملا حجت میر عدل ملا حاجی باندی مفتی شاگرد شیخ یعقوب
 صرغی از نجبای وقت بود و تفصیل علوم کرده اکثر عمر با فادہ و استفادہ گذرانید با ندیه و کنکلیں و از
 اولاد او اندیش شیخ بابا حسین بن شیخ حبیب که هم مرید الدماجد خود دست که ذکرش گذشت بهره
 نام از علوم صوری هم داشت چون بغیر آمد با نقل دست از همه برداشت روزیکه در مسکن خود
 مقبره قرار داد مردم در حرف و حکایت افتادند گفت که روز وفات من مردم را امکان حرکت
 نخواهد بود و در جمعه که باز بسجده کمال شد آمد و راهبار بنده کرد و رحلت نمود در همانجا آسود مردم
 به حنیت رسیدند سخن اوست که اگر یک روز از زادیه خود برآمدم چهل روز بے آرام بود محرم
 راز اخوان ملا حسین خیابان اولاد اوت در خدمت مخدوم الافاق مولانا خواجہ اسحاق
 قاری که ذکرش گذشت حاضر نمود و تفصیل کلمات صوری و معنوی فرمود بعد واقعه مرتبه نزد
 سفر حج مسافرت اختیار کرد و نجاب خواجہ عبدالشہید که از اخفاء و مقرب پروردگار حضرت خواجہ
 عبید الدحرار در هندوستان تشریف داشتند و در آغرا آسوده اند خود را رسانید و حفظ کامل

تبرکات

حاجی

حکمت

و فیض شامل حاصل نمود و نسبت حضرت خواجه گان عالیشان بدست آورد بلکه ملازمت تمام بکرت دست
انتخاب خواجه گان عالیشان مرشد نا و امانا حضرت خواجه عبدالباقی در دلی نیز نمود یا لاجله بعد مراحت به
کشیه و بیگانه که نسبت را بر ترویج شریع مبین دفع امور بدعت آیین نسبت و بهین جهت مناظره و مجادله
کرات و مرات با خدمت حضرت خواجه حبیب الدین نو شهری که در آنوقت بحیث غلبه سکر و حال شغل
سایع و صحبت قوال بود بدلیار گرد حتمی مخرج بر مرفه طرفین نزد حاکم وقت شد هر مرتبه بنا بر قدرت
و لائل شهر غلبه با مولانا بود و این مولانا صاحب تصانیف مست مثل هدایه الاعی و غیر ذلک در آن رساله
در حق حضرت گذشته مثل حضرت شیخ فرید الدین عطار و مولانا جلال الدین رومی و امثال ایشان
نیز جواب و سوال دارد یکبار از باب فضل صلاح ناقل است که خواجه محمد امین صوفی مسکیت که بعد نماز جمع
شیخ ابوالفخر بابا انصیب و مولانا حمید رحله و سایر او خواجه محمد فضل بدیدن مولانا در خانقاه ملک جلال
الدین بهکورد مذکور آمدند و من خور و سال بودم و نقش برداری بابا انصیب کرد من نزدیک و روزه
خانقاه استاده بودم آخوند ملا حسین بجانب ملا حمید رحله رسید که این حدیث الکریم صحاح را
کرده است خواجه محمد فضل سبقت در جواب کرده گفت که حضرت عثمان رضی الله عنه را و سبت آخوند
با و التفات ناکرده بجانب مولانا حمید رحله متوجه شد ایشان هم تصدیق کردند و گفتند که خلیفه ثالث را و
این حدیث است آخوند گفت اگر اولاشما می گفتید قبول می کردم چون سیر تقریر کرد و مرد و دوشد
حالا ضرور شد که از خدمت خلیفه ثالث تحقیق شود و خواجه محمد امین می گفت که در همان حالت شخصی
مرفوع از روزه خانقاه درآمد و در صدر مجلس فرمود و آخوند ملا حسین بابا انصیب و مولانا حمید رحله
علیه الرحمة تعظیم برخاستند و دست بقدم مبارک قادم قدمی مقام رسانیدند مذکور می باشد
هم دیگر سبب است کردند و آن بزرگ بر خاسته رفته و از زیر دروازه خانقاه من هم دست بقدم مبارک
رسانیدم و این بزرگان که حضرت امیر المومنین عثمان بود العلم عند الله و در اقامت حرفت این حکایت
را از غریزی عالم و صالح شنیده و او بیک واسطه خواجه محمد امین صوفی می رساند در شهر سمرقند
رحلت فرمود و جمله گنجواره مقبره اش مشهور است فیروز شاه مجذوب و عجب شکر و استغفار
داشت و صاحب کشف قوی بود و اشعار و خاطرات بسیار می نمود جهانگیر شاه گیلانی و او با خود
درستی خود آورد و اشرفی در دهر در پیش بسیار کرد و همه را بدین انداخت و دشنام بسیار بخواجه نور جهان
بگرم که باعث تکلیفش بود و دیگر در ضمن مذکورات باطل مطلب حاجات خبر از ند عامید و خصوصاً از مرده
سالکان که در پرده نصیحت و بر عظمت اشاره مطلب صاف می نمود در بحار اسوده است *

السلامه
و جواره بعم کاف
فانی بوارنده و
فیروز و در او شوم
باعت داده در است
منفی بپایانده

شاه یعقوب مجذوب ظاهر از بعض حضرات کبر و بی تعلیمی یافته رفته رفته کارش مجذوب بشد و با
 بر یک هفته دود و دانه روز پنج چیز و خواب افتاده بود و اخبار از مطالب اهل حاجت شنود
 خدمت بابا بختون سهروردی و در بادی طلب هر ترک شغل علی مصمم کرده بود و در سه عبودش سر
 افتاد که شاه یعقوب کند و پشت بر بول نشسته طرف بابا گفت که کتاب در سن گذشته نشسته
 چه میکنی تنه غیور یافته مشغول بدرس شد حکایت سه لیکو که به سته ستوده بی ولد و او هر کدام را
 پسر و دختر صاحب اقبال اخروی یا دینی شد از دشواریت یک بجزم خواجه محمد افضل حسینی
 دوم نصیب میر علی محمد قاضی که شیخ الوافعه از دست او دست سوم بدگر که از حیان چون رحلت
 نمود و نظیر حضرت مثل آن که در خانقاه معنی بالای صغره مقبره حضرت والی ست اسود خواهر
 صاوق اسود از اکابران این شهر بود اکثر عمر را صرف تحصیل علوم نمود و از مقتدایان اهل علم شد
 و خدمت فقر آید و مسافر شد و صحبت حضرت مجدد الف ثانی سلطان شیخ احمد سرمندی را بهم
 دریافت طبعی موزون داشت گاهی شعر بحال موزون می کرد از اصحاب کشایش بود و نمود و یکد
 مکتوب حضرت مجدد بنام او هست چون رحلت نمود و در و است پوره اسود مولانا محمد رضا
 معروف به حکیم و نام از نذر حضرت مولانا کمال الدین شاکوئی است که ذکرش گذشت جامع علوم
 عقاید و نقلیه بود و در طین تدقیق و تحقیق بدرجه مولوبت رسید و جهانگیر شاه آوازه کمالانش شنید
 باریاب مجلس خودش کرد و در وقت امتحان و معارفه علمای سنی و شیعه سر آمد ملائی اهل سنت
 مولانا بود و باجاست ملا حبیب علماء شیعه را مقرر نمود و در محله حماله در خانه خود اسوده است ملا
 حبیب کنایه از قید کنایه است تحصیل علوم نموده بعد از سلطان رفته به یک ازام
 است نماند و رفته رفته بصحبت جهانگیر شاه رسید و در امتحان و قاضی علوم مخصوص بحث شیعه و
 سنی بر اکثر اقوال فائق گردید کلمات جزئی از خط و نشان هم به کمال داشت را هم حروف کتاب
 العباد و در تصوف به خط او یافته عجب خط نمکین شیرین پنجه نستعلیق داشت که از اول تا آخر یک
 قلم و هزار بیت نوشته است قاضی ابوالقاسم ملا جمالی فرزند مولانا جمال الدین شاکوئی
 است که ذکرش گذشت بنفون علم تهست و بمناجات تمیز پر است بود اکثر علوم در خدمت والد
 بزرگوار خود عم عالمه را تحصیل نمود و در خدمت فضلاء دیگر هم رسیده است و گذشت که در دس بجهت
 میزیم در یک از قریات رفتم کسان من درخت کلائی را بریدند یکی از جنیان در خدمت والد من
 آمد و استغاثه نمود والد بزرگوار ازین کار منفر فرمود این قاضی ابوالقاسم بحال نه نسبت مصاهر

چهارمین

میرزا

وکیل

۱۳

نماد

سیاکوئی

نام

چهارمین

میرزا

مفتی

بافتنه

وکیل

۱۴

نه و پس از تفریق آن خان نکته دان هر حال که بدین دیار می آمد از خان عطا و نوال او بهره مند میکرد و بدو آن
 سبکدش خنانه معانی ساتی نامه رنگین گفته و در غرض رضایین بالماست از نشئه نکت پشینه گفت گویند
 مولانا عجز صوفی چون از ساتی نامه اوجی این بیت شنید که طبعیت مراد من خویش بخیر شد + مرا دوست
 در بستین پیر شد + آن مصفت مصفت باضافت اضافت از استماع این دو مصرع بغایت ملاحظه
 شد فرمود که اگر این بیت می شنیدم اراده نظم ساخته نامه نمیکردم در سنه هزار و سی و دو ستاره عمر
 اوجی از اوج حیات سیل حنیض ممت نمود صاحب دیوان ست از اشعار اوست **طبعیت**
 اوجی از بیکانه بے تقریب میرنجیم + دیده و دانسته را اشتنا ناراج کرد + این چند بیت از ساتی
 نامه آن باو نوش مصطفی معانی است **مثنوی** لب از هم بخیر ناله نهاده ام + باقم
 مکر تو آن زاده ام + مرا شیشه بردوش و ماران سنگ + زیارای رفتن نه پای درنگ + مرا
 دامن خویش بخیر شد + مرا دوست در بستین پیر شد + اگر فی الشل حسن صد نو بهار + بروید
 روی من سبز شد + خنبد ز پیلوش از سال و ماه + بگهواره چشم طفل نگاه + چنان
 در عشق دیده خنبد + که شب جایی خواهم جگر زار شد + ییاسا قے آن رازق تاک را + ضیا
 بخش خورشید ادرک + بده تا بدانم که آن نوش لب + چرا بے گریز دامن بے سبب + نسیم
 خاطر انگیز شد + زیجای گل آتش تیز شد + بیک نغمه پردازی از غنون + دلم از ده
 گوش آید برون + نمی بینم اوجی در آفاق جای + سفر بایدم گردین تنگنا + و لک
 اوجی چید غ + عمر با فسانه سوختیم + کاری نکرده ایم دویدن گرفت صبح + و این اشعار هم از دست
 بدیت هر سر که تشنه و خم فترک او بود + دلم یقین که روز جزا سر خرد بود + از بس خیال از دست تو
 در سینه جا گرفت + آه که سر زنده زدم مشکبو گرفت + نشسته عکس حالت چنان بختان چشم + که
 کس بود کند محضر از شیا به چشم + چو دیده باز برخیز از حیرت + کند گاه فراموش راه خانه چشم
 بیا که بی تو بے تابگردن اندر خون + نشسته مرغ نگاهم در شیا به چشم + بجای سبز شر سید در خاک
 اوجی + هر کجا که برافشاده ایم واه چشم + ابوالنظر شهاب الدین صاحب قمر ان ثانی
 شاه جهان معروف به سلطان حسن در زمان دافه جهانگیر پادشاه در حد و ذکر
 بود باهنام حسن سعی صفت خان بعد قلم و متع برادران در سال هزار و سی و هفتم پادشاه شد چون
 رسوم کفر که سابق بر آن معمول بود برهم زد و زینت شرع تاریخ گفت + صوبه کشمیر را با عقاد خان
 بحال گذاشت در سن یک هزار و چهار صد و هشتاد و یک نظامت صوبه مقرر کرد و در سال چهل و چهارم

سجد جامع که سوخته بود و بعد مفیده سال مرتبه سوم با تمام سیدت هفت سال این مرتبه حکومت داشت
 درین سال پادشاه متوجه جانب کشمیر شده چند ماه بسیر و شکار و ترتیب و تقصیف باغات خصوصاً شاه
 باغ گذرانیده مراجعت نمود و فراموش با فیض بخش منظم ساحت با بخل ظفرخان مردی بخیاش در
 خوش خلق بود باغ ظفر آباد کرد و جوار موضع بریه داده است و باغ گلشن که نزدیک پل تبتیان
 است بنا نموده اوستان اوزاع و رخت میوه و تمام گل از ولایت بسعی و تردد و تمام کرده درین دو
 باغ مذکور نهال نموده است خصوصاً گل زنبق و گل گلاب و میوه کیلاس که بیشتر در کشمیر میروید و در عهد
 بهم سید اکثر بدعات سلطانی و بعضی مختراعات مظالم عتقادخانه در عهد او دور شد و سرانجام
 و بیکاری و زعفران و تکلیف طرح آن و سایر منوعات کشمیری به حسن سلی و مرفوع گشت چنانچه بموجب
 عزم او و فرمان رفیق این بدعات صادر شده نقل آن بر سر در واد و مسجد جامع بر سنگی نوشته اند ازان
 باز که نقش فی الجمله از او قائلی که در عهد ظفرخان روداده است نیست که به حسن سلی او قلعه تبت
 سخر او لیا و دولت قاهره شده و بخیل زمیندارانجا کشمیر آورده اند و فتحنامه بحضور فرستاده و تیرار جلا
 واقعات تنذیه که در عهد ظفرخان که در کشمیر روداده و قضیه مردم اهل تسنن با مردم اهل تشیع است که اکثر
 آن اهل از موضع بایه صوره که جای ثروت را بود استغال گرفت مردم بجهت ثروت خواری رفته بودند و
 هنگامه و هجوم مردم بسیار شد در میان سنیان و شیعیان نزاع افتاده شد و از روی بی پروایی
 سبب کشودند مدعیان سبب در حدیث قاضی ابوالقاسم و قاضی محمد سارفت ظاهر کرده
 اعلام شرعی گسایان گرفتند در حضرات آنها از طرف صوبدارانک مسأله داده مردم عوام
 بشورش آمدند و قاضی را منسوب به اینه نموده خاص عام بحجاب ولایت و شرافت مرتبت
 هدایت منزلت قدوده ارباب شهید و حضرت ایشان خواسته خاوند محمود قدس سره که از اکابر سلسله
 نقشبندیه در کشمیر ساکن بودند رجوع آوردند و ایشان به حاکم شرع و ناظم صوبه را بنیام کردند چون
 و تنبیه سبایان تاخیر بوقوع آمد حضرت خواجه بهجت چهار پرايه نشستند ازین عمر ناظم
 صوبه نسبت بحضرت خواجه افتادگیها نموده و بالحق تمام باز آورده و سایر ارباب را بنیامانده اند
 لیکن ظفرخان نکار حضرت خواجه در دل آورد و در ضمن شکایت میبانه و تفاوت به حضور بزرگوار
 حکم پادشاه به بطلب حضرت خواجه صدور یافت مجدد و در حکم از خانه حرکت فرمودند و منزل
 در بهجت چهار قرار دادند جمعی از عیان شهر در رکاب ایشان شدند بعد زیارت بزرگان و ساجدها
 آبا بابر سلطان دلاهور وطن فرمودند و مرشد السالکین خواجه معین الدین را بجهت ترویج طریقه

و خانقاه بعد اجازت پادشاه کشمیر فرستاده در سال هزار و پنجاه و هشت از خدمت الانام در راه بود آتشده و مقبره
سیرک ایشان در آنجاست یزاد و تیرک چون تقریب ذکر حضرت خواجہ درین صفحات اتفاق افتاد و چنانچه لازم
است کہ بر سبب تریزین این رسالہ شمی از احوال ایشان مرقوم شود و بدین لازم آید چونکہ آمدنام و پیشکش
رفتن از انعام و با تحفی نماد کہ جناب تقرب بارگاہ معبود حضرت ایشان خواجہ خان وند محمود از اکابر
سادات بخارا اند و والد بزرگوار ایشان میر سید شریفیت کہ بہ پنج واسطہ بحضرت قطب الارباب خواجہ علاء الدین
عطار قدس سرہم میرسد چون حضرت ایشان از آوان جولانہ داعیہ طلب بہ جوش آمد باشارہ فیہی در
خدمت حضرت خواجہ محمد اسحق وہ بیدی کہ از فرزندان حضرت محدوم خواجہ احمد کاشانی سبک لک او
باطن مشغول شدند و در حقیقت جذبات روحانیت حضرت خواجہ بزرگ شکل کثرت صنی الدعوتہ قائم
ایشان بود و در اندک زمانے بحالات عجیبہ احوال تجلیہ فائز گردیدہ بر اکثر اقران فائق شدند و رفعت
طہ مقامات را با بہتار رسانیدہ مسافرت از بخارا اختیار فرمودند و از کجرات اول کشمیر رسیدند جسک
ارشاد بخشی فرمودہ بہند وستان شدند و آنجا نیز مردم را بہ فیض رسانیدہ باز بہ کشمیر مراجعت فرمودند
و ارادہ سکونت نمودند در محل کہ انوقت سکن اولاد ایشان ست و خانقاه واصل آن مکان خانہ
حسین شاہ پادشاہ کشمیر بودہ است تعلق بہ خادمان حضرت خواجہ گرفت مسجدی مختص بنا فرمودہ بود
چون روز بروز رواج طریقہ و کثرت اہل ارادت و تیزاید شدہ ارادہ خانقاہ و سیعی فرمودند میگویند روز
باب از جناب نبوی علیہ الصلوٰۃ و السلام مبشرے شدند و خانقاہ جناب قدوۃ السادات منبر
الہی کہات حضرت میر ویسی بابا دہشم در غایت خلعت و آرایشگی پیرستگے بود از اہل جنس برودہ
آورده درین موضع نسب کردند تا از ویلے بابا دہمی بیاید و آنجا مسجدی مختص بنا نمودند کہ الآن موجود
و درین باب فتویٰ از مفتیان و علما گرفتہ اند بالجلہ ظفر خان باغ ظفر آباد کہ تہ و پشتہ نوعی معبود
کہ از نواد کشمیر شدہ و آب جاری و آبشار و نوارہ و جوئے وصفہ سنگین نوعی بطراوت بود کہ مردم
بہ ہمتانے دیدنش میرفتند ظفر خان در آخر سال ہزار و پنجاه و ہشت متاہر از سلطان مراو بخش
کہ سیر خورد شاہجان پادشاہ بود و در تاربخ یکہزار و پنجاه و یک بر تخت حکومت نشست بحال باب
و ہر سبب کشمیر منتفع گردید و علاقہ زمینداران شاہ آباد کہ بیشتر دختر آہناراد عقد آورڈہ و مرچب انہام
گردیدہ زودتر طلب حضور شدہ و در تاربخ یکہزار و پنجاه و دو در آنہ حضور گردید علی مردان خان
بنظامت این صوبہ سندن غرت برا فرشت و در مدت بحال از آب و ہوا کے کشمیر فائدہ برداشت
ظفر خان کرت دوم و تاربخ یک ہزار و پنجاه و سہ بر سر حکومت نشست مدت چہار سال نظم و نسق

این صوبه بعلق بودی دهشت و چون خبر تغیرش شل شد غرمت سفر نمود و حسن اسم نام ظفر خان
 خطاب داشت و در شعر و غزل حسن ششگلن می کرد و از خوانین شاهجهان پادشاه بود و هر طرف که
 غرمت می نمود شاه فتح و ظفر نقاب از چهره می کشید و بخت داشت و سخاوتمند بود و گوی سبقت از اقران می
 در و تکیه صوبه کابل بود صاحب شاعر از ایران بدیدن او بکابل رسید و مرغ قصیده در ساک نظم کشید
 و این بیت از آن قصیده است بیت خان تو کس که تو زنده بند بخوان + خانه دیگران بیکس
 خان مذکور رعایت بسیار بان محنت و ان فصاحت و تار کرد و از صحبتش بسیار مخطوطات کفیده با سر انجام
 تمام سامان لائق روانه گردانید و وقت رحلت میرزا صاحب غزل در روح او گفته که این مقطع از دهشت
 بیت خانمانا از ابریزم و زرم صاحب نام + و در شجاع و سخاوت چون ظفر خان تو نیست + هنگام
 سفر این نسخه کید و شعر ظفر خان از خزانه حافظه بنده امارت رسید و با علی جهان جوان شد محقق بهاری
 بهار پای چمن در نگاری بند و مسافران حرم نرسیده به کعبه اند + شگوفه رود و شاخ باری بند
 در تعریف و تمجید کلام بسیار دارد و در ایام صاحب دو بگفته نمک است به قنیه سبزه و سبعین الف از
 دست ساتی اجل ساغر غمات در کشید و پیاد عمرش بهر یزید و ترسیت خان بهر فخر خان مقرر بهر
 می شد و در تاریخ کهنزار و چاه و هفت برسد حکمت نشست و مدت دو سال نظم و نثر و بند و بست بهشت
 نمود و هر یک که خیر خواه و نیکساندیش بود یکی از نقصان نقصان کلی نه نظر می آورد و به خطباید است محمد نام
 معیشت و لذت و عسرت شکیبایم بسیار یافته و از نایافت توت لایوت بودی فانی شست و نشسته
 التمسک ایستادیت منزلت و جان به بسیار و پیشا کشیدند و دست لب ناله و روی طعنه
 و پادشاه از کمال رعیت پروری نمود و مردم کشمیر بسیار بنوده و از اطراف کوستان مثل گجرات و گجرات
 بلکه لاهور رسد و رسته آبادی کشمیر مقرر نموده و برای این کار محصلان و سزاولان تعیین ساخته و
 در حضور ام حکم جاریست که در کاشانه او و بیکان و امرا اکثر خیرات مردم غریب و کشمیر که مخطوطه و بحضور
 رسیده بود در رعایت کرده باشند بهر کیفیت مردم محبت قنطاریه محبت زیاده می کشیدند ازین سبب
 صوبه لاهور و ریزی شد و تغیر یافت حسن بیک خان صوبداری متعین شده تا مدت
 سال حکومت نموده و در نو شهر تمهید باغ فرموده و ایام حکومت گمانی بسیار برده طلب حضور
 علی مردان خان کرت دوم در نزار و شصت و یک بصوبداری تقریر یافت این غرضه تا
 هفت سال حکومت اند نسبت بسیار حکام ترانه بود خرج و اخراجات بسیار و طرح عمارات بسیار
 می نمود و حسیله سکنی بطراوت و وفاداری طرف نو شهر بنا کرده و آنچوسه و آبشار و قناره برپا کرده

دور پکنه بهاک در موضع تیل بل طرح باغی انداخته بدو از کتفه هر چهار طرف احاطه نموده است انجوسے گلانے
 از عقب کو آورده است و حوضهای گلان در باغ است که در کشمیر در پیچ باغی نیست از درختهاے
 میوه دار و چنار سفیدار پرست حاصل از در حساب وقف شهید مقدسه رضویه نموده بود علی ساکنان
 و التنا و در وقت این گلستان جری آب تیل بل در میان است که دو طرفش سبز و محل و شجاری مشهور
 بنید وید مثلک سبز است و در ایام بهاء آتش لبالب می باشد سرد و گوارا بعض اوقات سرریزان
 از ان بشغامی آید و علیان بصحبت می رسند و در وسطه کوه پیر نیال ساری بنا کرده و از راه تازه
 در بر آمد ماره موله تیر نام هر دو علی آباد ساخته زیر کوه رهپای که کستان رامت نموده که جا بجا
 خوف مہاک بود ششاهستان به لاهور که تیر در صوبه ساری او بود گدازان می نمود و ششاهستان
 بجنب نظیر می آمد درین آمد و رفت لکها خرج می شد بسیار بچل می گذرانید و در خانه و بیرون بجایه
 و او کامل می نمود و در دیوان بپین و سیار مردم قزلباش زرین پوش عصا و گرز طلا و نقره در
 در دست گرفته ایستاده می بودند و در طرف طلا و نقره و چینی و غنوی با دستار خوان زرین
 و کلمات می بود این مرتبه در عهد علی مردانخان از واقعات می گذر کشمیر روی داد قصه سوختن بهاء
 پیشکار ناظم است که به تقریب نااش قحط غله از دست عوام سیر و آگاه به نام نظیر آمد باین جهت
 از روی شکایت ناظم فرمود که گرد می کشمیر را بحضور طلب شد جناب ارشاد ولایت دستگاه
 میر محمد علی قادری هم در آنها بودند و برود مراجعت نمودند و ملا یوسف کا و سوسو صدر صوبه کشمیر
 در ان میان بوده چون روکشناس دربار بود شاه جهان پادشاه از دستفسار مفتیان آن فتنه نمود و گفت
 که کاوس اذکلام آید می و از عوام و مہادیکو کلام گناه دارد ملا یوسف گفت که از راه پنج آمد
 و سوال دوم را مقتضای دانای خوست که چنان مہیدشاید که طرفین مورد عتاب نشوند
 گفت که این مہادیکو گناه دارد و نه عوام گناه دارند تا اظهار توجیه و مہید میخواست بکنند پادشاه غصه
 و گفت که هر دو فریق گناه ندارند بس گناه از من است که مثل تو حرف شده و مثل التوحس را
 مستعد دانسته مخاطب نموده و اقرار است است که از راه پنج چه که انداز پنج آمدی بپین عتاب
 در اینجا عالم عقیبه شتافت نمود و در تاریخ یک هزار و شصت و هشت تغییر علی مردان خان
 بیان آمد لشکر خان برست حکومت قرار یافت و مدت دو نیم سال ایام سیر و لشکر بر سر
 در رعیت پروری و آبادی شهر تقصیر روان داشت و در عهد او از لای غله ناکدی بود که در دولت
 یک خوار و دو نیم شا بهایه باشد یک مرغ می فروختند ازین مرغ خلق الله جمعیت و آدمی

داشتند و در یک گنبد با یک طرف شمال کولال طرحر با می بر مبنی نموده و آنجا می و در باره و قراره جاست ساخته
 بودند و در جم و سیرگاه مردم شهر بود و در آن رستان دیای بهیست نوعی یک میته شده بود که سپان بر برادر
 انکلت بالای یک نسبت ازین سرور یا بان سیرت آخر بهین سال مدگان پادشاه بلند اقبال ابوالمظفر
 محی الدین محمد از نگریب بهادر اقتصاد و ملک کن باراد و صلح احمد ملکی که سبب ناسانی دارا شکوه
 برهم خورده بود در که همت جانبدار هندوستان فرمود و چنانچه بعمل خود مرقوم خواهد شد اگر درین مقام رفته
 از احوال شاه جهان پادشاه بطریق اجمال مرقوم گردد و از سیاق تاریخ نویسی دور نیست تو لدان که ابتدا
 عهد شاه جهان بن بر مصلحت ظهور بودند یا در آن دور حلت که شمیر فرمودند بدین تفصیل اند حضرت
 ابو الفخر یا با القصب از مشاهیر مشائخ این دیار است از خردی باز باصناف یا ضات و کث
 حضرات اشتغال نمود و گوئی سبقت از اکثر اقران خود بوده و خلیفه اربعه حضرت شیخ بابا داؤد
 خاکیست و سواى ایشان نقر بسیار را دیده تمام عمر ترک لذت نگذاشته و حسته ترک نواکه ربیبی و در
 و آب سرد هم داشت عالم با عمل و مرد و اهل علم بود و مسالکین در خدمتش رجوع تمام داشتند در وقت
 خود و مجاور آب و عریا و چارگان بود و یکجا سکونت نمیکرد و در ترک کل میخند و جنس تعقد و مال
 فقره خود با حضرت فخر اکثر محبت داشته همیشه تخرید بود تمام عمر بعیام و ترک حیلان سیر بود و اکثر
 مردان طایفه مکان و تصرف اوان و اعانت غائبان از کشیچ دیدند و نقلها دارند که از مریدانش در
 سفر به تبت گزافا رشتد و در تبت آمد و مردم آنجا ستودند و قتلش شدند از بی کتابی باطن شیخ شد
 نصف شب در مجلس حاضر گردید و او را از آنجا برداشت و قدم با و راه گذاشت پس بانان در خواب بودند
 و کسی آگاه نشد و در رفتن تبت هم بحین با عشته شد و را به آنجا که مرید او را قید کرده بود و سبب از شیشه منبته
 شده و حبسی اخلاص کرده با و از استعدای قدوم شیخ با جمله اکثر در قرأت و دیگر گات بتقریب رشتاد
 بیامیت خلایق می گذاشتند و در هر جانبی شجود و حرامی احکام شرح می نمود و آخر آن قصه را بشهر آمده و به
 شایخ و در و لیسان محمد را دید و فرمود که شاید باز رسیدن و دیدن نخواهد شد از شهر رفته در قصبه بکار
 رحلت فرمود و مردم شهر و خلفا خواسته بودند که در جوار حضرت مخدوم دفن سازند مردم بجهاد
 غلبه کردند سیزدهم محرم سته هزار و چهل و هفت رحلت ایشان واقع شد و هو خیر الصالحین مولانا
 ملا حیدر علامه چرخه که شاگرد و س بود فرمود و محمد موسی همی کشیچ موسی گنبد که معنی اضافی و الا
 ران دارد و الا اعتبار ترکیب مصرعی است اتم حروف گوید که بحسب فی تحریر این صحیح در احوال
 بهم سیزدهم محرم الحرام اتفاق افتاد شیخ شمس الدین با و با با صیب و مریشیچ همیست

که خلیفه برجسته حضرت بابا یاسو و نروری بود در ریاضت و استقامت از اقران خود ممتاز و بجا است
 بود بزرگ از عبادت حق و یاد معبود مطلق بنی آسود و بعد وصال برادر عالی قدر چندی قلاوه و سجده
 برگردن داشت و علم ارشاد در زمانه کثیر افروشت چون بر حمت حق پیوست مضجع در بحار و مقبر
 بابا یاسو است سی و هشت بابا از خلفای برجسته صاحب کمال شیخ اسحق مسطور است چون قدم در پیک
 ناپیدی نقر گذشت خود را بن زراعت بحیت حلاوت طاعت مشغول داشت از صاحب شوق بود
 لغربا که دسوز جان گذارد در شبهای دراز بجز دنیا از دوسرین و اکثر اوقات در گریه بود
 در هزار و چهل و هفت رحلت نمود در مقام موضع و از اطراف شاله مار پر گنه بهاک آسود و خواجه زمین
 و از سوداگرزاده بود و شعله از آتش طلب در باطنش افتاد و در خدمت حضرت حبیب الله نوشهری
 نهاده و بمراتب ولایت و عرفان مناصب کرامت و اقیان فائز گردید و در خدمت مرشد بجان سپارد
 و خاکساری ادای حق عقیدت و اخلاص می نمود گویند که روزی براه عید گاه بگذشت پیر حق آگاه فیض
 در راه حضرت خضر علیه السلام دو چارش شد و اشاره به صحبت نمودن نداد و عذر تا خیر ملازمت پیر
 پیش آورد و لیکن در آنجا سه سوک پنجوش و خر و ش سکر افتاد و او را جذب و استغراق قوس روی داد
 و بعد و حال بتقریب نهمه و ترانه و سماع عاشقانه بر طبیعت شریقتش غالب شد خدمت مولانا حسین
 که در کیش گذشت بابا او هم معارضات دین باب داشت بهر حال خواجه در کمال جوانی که از چهل بالا
 نگذشته بود در سال هزار و چهل و دو در رحلت فرمود و در مسکن خود در محله کائنات آسود و مقبره اش مشهور
 و بی فیض و سمور است تاریخ و صالح عارف خاص ملاحسین کنانی در جوار مسجد جامع کلان
 سکونت داشت در خانقاه ملک جلال الدین تهکوردی که گشت و خدمت خواجه حیدر علامه بعض
 علوم از دست نداد کرده است حضرت خواجه حیدر زعمو علامه والد بزرگوارش خواجه فیروز نام داشت
 و او از ارادتمندان حضرت خواجه عبدالشهید احراری نقشبندی بود و تقریب در حباب حضرت خواجه
 کرد که چهار و خضر دارم چون سپری نیست انگدل و بیاریا مال بادم خواجه دعا کرد و بشارت سپهر عالمی
 گوهر داد چون بوطن را بخت نمود بعد انقضای مدت خدمت خواجه حیدر تولد فرمود و در هفت سالگی مشغول
 بعبادت و ادای سن شد از آنوقت تا آخر عمر هیچ فتنه و سنسنتی از دست نداد و او اهل و در خدمت
 حضرت بابا نصیب سلیم علوم یافت و ثانیاً بخدمت بابرکت حضرت خواجه مولانا جوهر شتافت
 و ثانیاً به اندوز صحبت سراسر اوقات قدوة المتأخرین شیخ عبدالحق دهلوی شد و در تالیف و تعلیم
 و عمل رسید و بر اقران خود فائز گردید و بخواجیه قرابت التزم نمود و در میان سیر علم و عرفان ان القان بود

و اکثر اعمال البورع کار میفرمود با وجود تکلیف و ساجت احکام اجابت خدمت تضاعف میگردید و خوف
اگر آه آن زار اختیار فرمود و بنام قزوین خود هم میخواند این امر شد چون قلن بدیگر کسی گرفت بشهر از آمدن
سال هزار و پنجاه و هفت رحلت فرمود و خیر الوسی تادیه رحلت و است و تمار سلط آسود و اختیار تکلیف
در تعمیر روضه و مقبره صلا نمود و ملا صاحب کمال داشت ذکر بعضی عمل خود می آید خواجہ عبدالعزیز
غازمی در انواع علوم مستعد و تبحر بود و در علم طب خدمت و تحصیل کرده و گویند که در طب تالیفات
مقیده دارد و علم طب عمل آن در کشمیر گویا آورده است و دشمنان خان که یکی از امرا و شاهان
ست نیز درین شهر رواج این علم داده و منتشر ساخته ملا حبیب در از مقبره علامه زنده کار و تبحر بسیار
تظیر وقت بوده و اکثر امرا و علما از هندوستان از او استخاره علوم کرده ملا فاضل
دشمنه متقی بود و در جبل و بجای اشتها ریافته اکثر حوشه ملا عبدالحکیم شاکر تهرانی بود
ملا عبد الرزاق باندی خواهر زاده ملا فاضل در معقولات بی نظیر وقت بود و شرح تبحر در
نوشت و سبکست که تالیف مراد دشمنان زرات می توانند کرد تا به هم چه رسد بعد تحصیل اتفاق
افتاده شاه جهان پادشاه اورانندیس مدینه کابل تفویض نمود و شهباز بر محاکمات و زمیندشت خلل و مانع
کرد و کتبت حلقه خود زده شاکر گردان خوش را بسته اند و استغفار و مدیس کابل کرده و کشمیر آمد و فوت شد
در کوچاری سکونت داشت ملا ابو الحسن معروف بشاه هم بابا در علوم مستعد و حید بود
اخوند ملا یوسف کنائی میفرمود که در مجلس بعضی ناظران خطه علما ساخته شده و عبارات تفسیر
قاضی ضیاء دی و ملا عصام الدین محشی مثل قرآن بی دنگ خواند و اکثر مذکورات ملا عبدالحکیم
را در میگرد و گاهی التفات بجانب علمای حاضر نمی کرد و حضرت حاجه بابا بایکے قاضی
از قبیله کاتجواست که طبقه معروف است از تبحر کشمیر چون داعیه طلبش و ایمان زن شعله در دهن
گردید خدمت و ارادت سید حق آگاه شاه نعمت اللہ قادری را برگزید و در تبعه ارشاد حاصل نمود
چند بلغم و تقوی و درع دارای سنت نبوی فرمود و زکیه والده اش رحلت کرد بعد دفن والد
راه حرمین گرفت و آنوقت شش سال عمر داشت و بهمت بر اقامت در حرمین برگماشت چون
سال بجا روپ کشی از هند مجبور ذوالحلال گذراندیشی و در اوقات خواب مقدس مجبور حادث
کشمیر و ادای سنت از خطیر یعنی ترویج گردید و بیشتر بود و عثمان نام شد بر طبق اشاره عثمان
بشارت آمده ادای امر سنت نمود و خدمت بابا عثمان تولد یافت و در نزد حضرت و شش رحلت
فرمود و زویرات افتاد و سنین نایب است در جوار سید بزرگوری عالمی قدر و در حد کمال

شعبه

شیخ بابا علی از خلفاے جبرئیل حضرت خواجہ مسعود پانپور سیت در نقوسے دریا خست بل
 بدل دور و قار و تکیس و اطہار سہر تحقیق ضرب المثل مظهر دقائق و مطلع حقائق بود آخوند ملا شاہ بدین
 بابا علی رفتہ بود او در خانقاہ بسر پوریا نشست سچہ در دست و پشت زمانے آخوند نشست بود چنان
 آخوند زبان کشمیر سے راہنوز نشنا بنودہ دبا بابا علی فارسی کمتر فہم میفرمودند کوری ناکردہ آخوند
 برخاست و روی بدروازہ کردہ بلند گفت کہ اینجا غیر از پوریا چسب نیست بابا علی از حضار استفسار
 فرمود کہ مثل چہ گفتہ رفت گفتند چندین گفت کہ اینجا غیر از پوریا چسب نیست بابا علی ہر دو دست
 مقام تاسف بر ہم زدہ گفت کہ اگر ذرہ معرفت و شنای سید شہت حق دید پوریا نمیدید گویند کہ آخوند
 برگشتہ آمد و عند خواست در سال نہار و پنجاہ و نہ رحلت فرمود در حظیرہ مرشد خود شیخ
 بنکریشی از خلفای بالکمال خدمت خواجہ مسعود پانپور سیت بصیام نہار و قیام شب تار مانوس
 بود و بر سے غار نشینی کرد و از عرفان زار قوت خود یکسب حاصل میکرد و در ماکول و ملبوس غایت خفا
 بہ طور سے آورد از خواجہ عبدالرحیم مانتوقا قاری کہ ذکرش سے آید منقول است کہ مے گوید در او اہل سلوک
 این راہ بنا بر ملال والد خود راہ پانپور کہ فتم و خود را در خدمت نیکویشی رسانیدم در غار بود استفسار
 حال نمود اطہار از رز سے سکونت غار کردم فرمود کہ خوش باش من حیدر دوزخ و زوی زعفران میروم تو
 درین غار بنشین و بر بہین قوت من کہ کاک خشک بر خست قناعت کن رفت و مراد غار بہین کار
 گذشت چند روز منہو کہ گفتہ بود بچل آوردم اقسام انوار و اسرار ملک و ملکوت بر من ظہور کرد روز
 ہفتم شیر برنجی از شہر گرفتہ پیرسان و جو بان نزد من رسید اختیار از ان غار بر آمدہم مقصد اینکہ این شیر
 برنج را در پیش نیکویشی برسانم چون نزدیک بجاییکہ او نشستہ بود رسیدم پیش از انکہ نظر من بر او
 بیفتد با خود حرف میزد و میگوید کہ این بقال آئدہ کہ ما بازی بدہم خانی کردہ او را در غار نشانیدم
 بے رخصت بخت خانہ برخاستہ آمد مرا الطعام شیرین او چہ حاجت است بکار و پیشہ خود مشغول شود
 کہ از دست او این کار مے آمد بخالت زدہ برگشتم کہ در میان غار بار بنشینم چون نزدیک بر غار
 رسیدم شیریں بہین بنظر من آمد چون از غار راہ خانہ مے گرفتم ناپیدا شد و چون باز میل آن فارسی
 کردم شیریں پیادہ و آمادہ بود مایوس و ملول برگشتم راہ خانہ گرفتم ازین دست حکایت نیکویشے
 بسیار است از اغنیاء اہل دنیا بسیار محتجب بود ازین جہت ہم پیر خود حضرت شیخ نجم الدین یعنی
 نخی ریشی الود کہ سعد الدخان وزیر مرشد او شدہ تیر معارضہ مے فرمود چون رحلت کرد در میان
 مقام خود طرہ پانپور را سو درجہ الہد رحمتہ و سعتہ شیخ اہلہ ریشی نیز از خلفا حضرت خواجہ مسعود

در ریاضت و کشتن آیین بود و محبت عیب است از اینها اخبار و داد و عالم از خبر و شکر می شنید
 شکر کشته از مریدان حضرت بابا نصیب صاحب یافعات و مقامات بود و عجایب و غرائب
 این راه پر و کثرت شد و بهت با اعمال تا در میان سبب غار نشین شد با دیو و دود و انس و جنات
 داشت و در شدائد یامید و اعانت حضرت ساینده می نمود از دافعه و رحمت حضرت بابا پیش از دست
 خبر داده و تعیین مقام عالی ایشان کرده بود و بعد واقعه کسابقه دیده بود در همان روز منته علیه شود بابا
 شمس الدین نامک از خلفای حضرت بابا نصیب در مغرب نظر حضرت بابا راه یافت در و
 از کائنات بر تافت صاحب حالات و خدایات بود در برگه برای امر معروف رفته بود سکنه اینجا
 متغافل گردید حاجت نصیحت نمودند بحال پیش آمد و آب چشمه آن برگنه خشک شد چون عجز و الحاح
 نمودند و خاک در آب چشمه باز آمد در وان شد شیخ شمس الدین برادر مادری حضرت بابا نصیب
 ست در کمال جولته مارک شد و ریاضت اینها برب رسانید و بخلاف حضرت بابا به تبت رفت
 مرجعیت بهم رسانید توحید شهودی را ماکل و قائل بود شیخ داود و کوسه بنی هم از مریدان حضرت
 بابا نصیب که عمر را در تجربه گذرانیده و امر معروف بت شکنی را سجد اتم رسانیده و در میان کفر و توبه
 پائین کشتار و کشمیر منزل ساخت و شمار کفر و تبت پرستی را از ان قریه بر انداخت و اینجا بوده است
 شیخ یوسف از خلفای حضرت بابا نصیب است عالم بود و صاحب تقصایف و صفات شفا
 داشت شیخ حاجی حسن از خلفای حضرت بابا است امام حضرت بابا در قرأت عجب
 دست داشت و شیخ یوسف بر سر برد و جهاد و حج اسلام عمل آورد صاحب ایثار بود و خدمت فقرا و
 مساکین بجان دل می نمود و بابا صالح ساکن موضع کوا که برگنه اجد از خلفای شیخ ابوالفقر
 در قریه مذکور در فارسی نشست و کتابت قرآن می کرد در ادل سلوک ترک حیوانی کرده و پیغمبر
 میخورد شیخ ابوالفقر بقرین فرمود که بعض یاران مرغ را با بال و پنجه میخوردند از خوردن مرغی هم
 محترمشد سلطان و داراشکوه در شکوه دادند و او در رفته بود بدین او آمد چندان التفات نکرد
 سلطان بجانب هم را ان خود گفت بزبان ترکی که این هر کیف کرده است او بفرست در ریاضت
 و گفت حیف بر کسی که کیف کرده باشد و صد حیف بر آنکه بکیف باشد سلطان محفوظ و بکار
 خوان بر سر مرغ سفید حاضر ساخته تکلیف قبول نمود و بابا بعد العلاج شسته رویه برداشت و حال
 بنظر خود در خوان گذاشت و گفت بدید قرآن من همین ست اگر نعم بانی تو کرد شیخ صالح و
 شیخ درویش نیز از مریدان حضرت بابا اند در دروغ و تقوی و نظیر این چند کس قریب الهمید

همه در سال از نشین و حوران رحلت نمودند و شارب عیسی که در ان وقت

حضرت بابا رحلت نمود و جمعی دیگر بقید العهد در محل خود می ماندند و از بیار حضرت
 خواجہ مسعود پانزہ رست صاحب دیانت و سخاوت و طالع و ایت و ولایت بود و از اول و خواجہ
 مثل او کم کسی بزخاسته در خطرہ جد بزرگوار آسوده است مولانا یوسف تبرکے از مدین مشرق
 بارگاہ مینو حضرت خواجہ خاوند محمود نقشبندیت متراض و صاحب درد و آثار بود و نفس کشی
 و شکست بدن عنصرے ہما نہشت بدین حجت قبول فل و ملامت بسیار میکرد و زبان مخطوط بود
 و اکثر ضروریات خاصہ خود از اسے حاجت فقرے نمود و شبہا غائب میشد و بطرت کوہار
 بے اطلاع یاران با سپینہ سوزان و دیدہ گریان کے گدازیدہ مقبرہ اش در محلہ دیدہ مرربوب جو با
 ست بابا مجنون نروری جامع علوم ظاہریہ و باطنیہ شاگرد قاضی ابوالقاسم خلف مولانا
 جمال الدین بود از خدمت مولانا جمال الدین ہم ہستادہ کردہ و از ملا عبد اللہ عازمی طبیب
 نمودہ و درین شہر منتشر ساختہ حافظ محمد شریف کافی حکیم و خواجہ عبد الرحیم شمای کسب علم طب لیز
 یونانیان از خدمت اش کردند با تجملہ خدمت بابا مجنون سلوک راہ طریقت و خدمت حضرت بابا مسعود
 سہروردی بانی فرام رسانید و صاحب حالات عالیہ شد بے ریا و بے تکلف بود و مشائخ را بسیار
 دیدہ و خدمت ایشان کردہ و خود را بجمیت خواجہ سلیمین وقف نمودہ بود و بر اسے او را ہما متحاج
 ہر جا زد و دے فرمود و را جرے کلمہ انھی خوف لوم لاکم مذمت باوصف این حالات از سوز و گداز
 و بحر نیاز بہرہ وافر می داشت چون رحلت نمود و مرار اسلاف خود در نرودہ آسودہ وفات ایشان
 در خدمت حاجہ بابا کے قادری قریب العهد در عرض یکدہ ماہ شد از نجبت عرض تا پنج ہر دوز بزرگوار
 چنین اتفاق افتاد ستون دین ملا علی الماس برادر زادہ ملا الماس مفتی شاگرد ملا جوہر نانت
 مرید شیخ ابوالفقرا بابا بنصیب قدس سرہ بود در موضع او کتب پر گنہ با نکل مدفون گشت ملا
 حاجی طوے دانشمند بے نظیر بودہ و در علوم غریبہ و تہجیم و اضطراب ید مضیاع نمود و در
 علوم شاگرد ملا جوہر نانت است و حضرت ایشان خواجہ خاوند محمد مسعود بود قدس سرہ و مرزا دلی
 قریب بمقبرہ مولانا جمال الدین مدفون است ملا یوسف کا و سو تحصیل علوم و کشمیر و در فن
 انشا ماہر بودہ و از کشمیر بلیجہ از مقربان شاہجہان پادشاہ بارود دے اور وادہ ہندوستان
 شدہ و اتفاقا نامہ والے روم برے پادشاہ مذکور در کوشستان پیر بجال رسیدہ پادشاہ حکم کردہ
 زود جواب بنویسند و روان کنند منشیان سرکار حاضر بنزد مرے ملا یوسف پادشاہ ظاہر
 کردہ کہ با من ملا کے کشمیری است با و حکم شد زود بہر تسوید جواب نامہ پرداختہ و بحال بجا رفت

وایهام نرست بنظر پادشاه گذشته منظور شد و اصل منشیان سرکار گشته و با فضلا سے ہندو متکار
 کر رہا تھے نمودہ درویش ناس شدہ و بتقریب صد اہل علم و جمع سے نمود و بدرس
 انادہ علوم مشغول بود چون در ایام نظامت علی سردار آخان مخط شد و دیوان ناظم مہاراجا و ناظم
 احکام شہنشاہ را یافتہ علوم الناس از راہ خطر لرزاندہ اورا سوختہ و غارت کردہ این کتبے پادشاہ
 رسید عیان خطبہ بمحضر طلب شدہ ملا یوسف ہم دران زمرہ بود و پادشاہ از او استفادہ ازان وقت نمود
 بمقتضای و امان سے بخوبی مذکور رفتہ و التہید کردہ کہ گناہ نہ پر عوام و نہ بردیوان ناظم لازم شود پادشاہ و ضعیف
 کردہ و آخون از راہ مال مستلما با سہال گردیدہ و رو بہے فوٹ شدہ چنانچہ این قصہ بتفصیل در اورا
 گذشتہ مرقوم شد ملا حسن کو جو در انواع علوم شادایہ بود و حواشے او بر تفسیر حبیبی و دیگر نوادہ کما
 عالمیہ افادہ سے کند ملا باقر صبلخ برای تحصیل علوم بایران و دیار رفتہ و فضلا سے
 آنجا بہرہ مند و ختمہ شاگرد و میر باقر داما شدہ در معقول بے نظیر وقت بود محکمہ کلا شہرہ سکونت ا
 ملا باقر تارہ لہو در معقول شاگرد ملا باقر صباہ بودہ در ہندوستان با ملا عبدالحکیم و سلم سے
 پنجاب و پورب مبارضہ مکر وہ ہمارا لازم سے کرد ملا یوسف حجاب مفتی دانشمند بے نظیر بودہ
 اکثر در صحبت حضرت ایشان خواجہ خاوند محمود قدس سرہ بہرہ مند میشدہ و دقائق علم فقہ و تفسیر افادہ
 سے کرد و میگویند محبت و توفیق داشت کہ اورا کسی در مبارضہ و محاربت مغلوب نمیشد است کرد ملا فاضل
 بحر و ملا عبد الرزاق مدرس کابل بجلال گئے و کمال او معترف بودند و با او مینویستند جدل علمی کرد
 ہر دو ملا عبد الباقی نیز فقہیہ دانشمند بے نظیر بودہ در صلوک و سبلات مثل او بیچ مفتی ماہر نبود قاضی
 عبد اللہ طار سے تعجب نگیر بودہ در سلطنت شاہجہان پادشاہ اول مفتی و قاضی ابوالقاسم
 پسر حکیم ناما بنیرہ مولانا کمال الدین قاضی بودہ و ہنوز جوان بود و روز دیوان عبداللہ ملا محمد طاہر
 تنگ بہ توسل صد الصد و بکنہور پادشاہ استغنا کرد و بجانب قاضی القا نمودہ کہ شہقہ قسم خورد
 است کہ نان نخورد اتفاقا از بیرون آمدہ بخانہ خود گرسنہ رسید و در طاقیہ خولے سے بود گفت اگر خورد
 بمن بدہنہ چون اہل بیت معلوم داشتند کہ نان سے خورد نہ دادند و قسم خورد کہ آنچہ درین خواست
 اگر خورد کہ او کنا چون خوان بر داشتند و ران مان بود حالا خالت چکا کہ کند تا حاضر نشود از قاضی
 جواب حاضر شدہ نظر پادشاہ بر ملا عبد اللہ کہ مفتی بود و محاسن او سفید بود و انا دگفت کہ ایر
 پیر کی گیت گفت مفتی مستند پادشاہ گفت پیش بیا میرد جواب بگو میرد گیت کہ از آداب فتوی
 این مست کہ بعد ملاحظہ کتاب جواب مسئلہ باید گیت پادشاہ تحسین کرد و گیت ملاستدین مست

خواجہ عبد اللہ باندی از اکابران میر پورہ بدیش خواجہ طالب چون در حضور پادشاہ دستہ نمیداشت تا کوئی سرافراز شدہ و صحبت نمود فرزند
 الامامین حضرت بابا و از فانی بودہ و تالیفات مجرب حضرت محبوب اللہ و خواجہ خاوند محمود و در طاقیہ عالیہ تفسیر و ترائف صاحب فی الحال شدہ چون رحلت نمودہ و در محل خود زیادت رسد شاہی بود مقبرہ

همین مرقا ضعیف باشد از سنانها تقویٰ بیض از قضا باشد میر محمد باشت خلف الصدق میر حمزه که برست صاحب تعداد عالی بود کسب سخانی از خدمت والد بزرگوار خود نمود بلکه از خدمت حضرت میر محمد خلیفه هم بهره اندوخته است و بنظر حضرت ایشان شیخ یعقوب میر منعم قدست اسرار هم رسیده و خدمت آن حضرت هم چند سکه کرده و در سیر کلی در کباب آنجا نبوده قبولیت بسیار یافته آخر روز از همه یافت اشتغال بحسن اعمال نمود و در تفرقه آبی که گرم خود در موضع کریر اسود و کشتن و سخن سخنجان چه از مردم کشمیر و چه از مردم ایران و هندوستان که در عهد شاه جهان یا دشا در کشمیر سکونت داشتند و در حالت گرین با آنجا شدند هر چند در آن وقت کثرت شعر بسیار بود و گفتا بر تخریر حالات چند تن از آن نمود ملازمی شاعر از شعر آریسته کشمیر است با وصف کمال این فن از علوم دینیه بهره ور بود و راجع به تقویٰ هم دشت و در عهد خود در فن سخن دینیه در کشمیر به نظیر بود و هر وقت بر زم آرای محفل میرای بار باب سخن می نمود و منقبت حضرات خلفای اربعه بسیار بحجت گفته است چهار نصیده طولانی برای هر جا خلیفه بر حق موزون کرده و عنوانش را به تعداد اشیای کلیه عالم که افزای بعد و چهار است خوش گفته و به نظر حضرت بابا نصیب گدازانیده و مورد تحسین عنایات ایشان شد بدست آریستیار بدین خرمیاد بحجت آن بشنود و نهی که باشد یادگار از ملاکات کتب جزایرگز بدست خرمیاد کین عدد سخن از روی سخن و دشمنان نه خلد و رکن کعبه صل طبع و فصل با بین چهار است چهار است چهار است

و منقبت حضرت عمر علیه السلام این طرز کرده است بیت

مقبول شعر غم ناشدم مرد و مرد و دوزخ
قدش چو اند اجنبی گوار حیدر خورشید
روشن نظر ز شمع شبستان کس نیم
کلکم ز نظم خود همه شب بیت ز در نیم
یعنی مرد اول طلب خوان کس نیم
و نهی چو استمانه نعیم در خودم
آهاده نگاه بر پرسیدن گل
ما حرف غم تو کرده ام گوشتش
نوازه اضطراب در جوشش
پروانه صفت بسوز و تن
اکنون بعتاب دناز مفر و تر

آن برادر از کعبی ما و دانا و دین
خرم دل از نسیم گلستان کس نیم
طفل طباخ خور و دبستان کس نیم
همه بی غمی فروشم و منت غمی خرم
دست طبع دراز بدان کس نیم
گر با تو کنم آرزوی دیدن گل
چشمک ز نرگس و خمدین گل
از شوق تو زیر هر بن مرست
جوشنده دل زبان خاموش
آن دل که خرید به صد لطف

یعنی منم دشگر فاروق امیر المومنین
از اشعار او است و لایه
و انشورم فیض بے لنگه دان خور
سر کرم ز انتخاب ز دیوان کس نیم
ماند نکته به گریبان نشسته ام
تشنه اجازت دریا کس نیم و لایه
اگر کند از جنون سن بلبل را
شد بحد شادیم ز اموشش
گر عاشق صافه بدست آر
چون بلبل بر زده گوئی مخروش

نیستی که دوست دوست باشد
ار و در خم دل گیسو بر ویش
از نشت جام عشق سانی

خوشت تر هزار حشمت نوش
بیت که ز آه آتش سیدم
دل بے دل گشت هوش بیوز

ای حور بیست روسته زیر کبر
اندیشه کن و بلهر سے کوشش
در محله قاضی بابا متعلق محاکمہ

کو و وطن و دشت حاجی محمد جان قدسی وطنش مشهد مقدس و نویست بحیثیت نصرام بعض
به بند آمد بود شهرت کمال او استرنگدشت بصحبت پادشاه باریات و ملک الشعراء عصر شاه جهان
شد شاعر سے صاحب قدر بود و قصیدہ گوئی و غزل برداری گوئی به باعث از اشراف سے رنود
طغر نامہ شاه جهان سے رابہ فصاحت و بلاغت تمام او کرده چون وید که نام عبداللہ خان بہادر فیروز
جنگ و ہجرتا ہناسہ گجاریش نذر و بان حسن تلاش او اگر دعیت ہننگے کہ از غایت احتشام
نہ گنجیدہ ہجراز بزرگس نام + چون قبل سفید از جاسے برسم ندرت و غرابت بد گاہ پادشاہ
نیز در مین ساخته آوردند حاضر بود و بلا واسطہ خود رباعی گذرانہ رباعی 'بر فیل سفیدش کہ مبتدا اگر نذر
شد شقیقتہ ہر کس کہ نگاہ او کند + چون شاه جهان بر و بر آمد گوشے + حور شہزادہ سفیدہ صبح بلبل
بجائزہ لائق مفتخر و مبالغہ گشت مشدی و تقریب کشمیر و مصوبت اہلباب و خوب گشتہ از انجمن است

این اشعار مشنوی
مگر زین راہ باریک جبریت
خلد موسے مکر و دیدہ حصار
رہ فقر از رہ کشمیر پیدست
کہ کام اولست از جان گذشتہ
رہی بچون دم شمشیر باریک
بہ تندی چون دم تیغ زنکے
ازین سپاہناسے زندگی آہ

بود قطع رہ کشمیر شکل
کہ گوشے مکرہ راموی کمریت
گرد ہے دست از جان بزنش
کہ کام اول او ترک و نیت
مسافر کے تو اند زین مباحث
جہان در چشم رہ پیمایش باریک
ز بس در قینش تہریر کردہ
کہ پر میگردد از پیو دن راہ

بحیثیت نوان رسید از راہ باطل
ز بیم این رہ باریک خون خوار
درین راہ چون گرہ بر نیا رازہ
ازین رہ چون توان آسان گذشت
مگر لغزین پاکسہ و فساد
رہی بچیدہ تراز موسے زنکے
فلک را فکر این رہ پیر کردہ
گویند بآن کمال و ملک الشعراء

روزی غزل گشتہ پیش ملائے مکتب داری سے خواند چون باین بہت رسید بہیت
ساقی مصباحی قدری پیشتر از صبح + برغیر کہ تا جم شدن تاب نہ ایم + کوو کے می شنید و گفت مولانا
اگر جاسے قدحی نفسے گشتہ شود براسے صبح مناسبت تمام دارد حاجی قبول کردہ در جودست لہر
ان کرد کہ حیران ماند غزل بکھت عشوہ کرد و عہدہ سازست ہنوز + چشم محمود تو سر فزائے نازست
تا زہ شد دوستی با خطا کردہ تو + نازکی ناز کہ آماز نیا رست ہنوز + خاک حد میکہ محمود را تیر دنا

دل آرد شکن زلف ایازست مهنو	راه نزدیک حرم سے مرا باطل کرد	لیکست دم که ره عشق در از دست
گر به نمود سر موی حقیقت جان	دل قدسے زنی عشق مجازست	ز دود کرم من بمصیر داغ خوش
اول زینب چه کشت مغلس چراغ خوش	بازدم شسته تا مژه در دل نگاه کیت	روزم سیاه کرده چشم سیاه کیت
دل دادن و سخن شنیدن گناه من	دل بردن و گناه نه کردن گناه کیت	جوانی زوشت داغی اندر دل و کار کرد
چو آن سرخی که باغن پس از رنگ خابند	اگر ستم دهر دور بجنب ابر خود بین	چو شمع آدم بردن یکدم ز نار گذر بار
بایقبر که بایلین من بنه قدمی	مهر من بچاکست مهربان نه خواگدنت	عیش این باغ باز دانه یک نکلست
کاش دل غنچه شود تا دل ما بکشد	در چنین فصل که بلبل مست گلشن گلست	گر همه پیاده غیرست غالی خوبست
کجا تاب آورد پیش سرشاکت و زینم	دو اندر شیه گر چون شمع مرگان با کف پایم	چو غنچه گل صدف برگ آسمان دورنگ
بعد برهنه و دیکتا و انهم تنگ	دنیا مستغرق عاشق دین نشد	شاید ای آن شیفته این نشود
بار دل عارف نشود جلوه دهر	آئینه ز عکس کوه سنگین نشود	هر کس که سخن ز قدر دمقدار کند
کی حاجت خود تواند اظهار کند	خواهی هنر ت عیان شود پستی جو	خورشید فرو آید و لیل بکند

در ایران سپهری داشت محمد باقر نام در کمال جوانی قضا کرد حاجی محمد خان از غصه ترک سعادت یاران
کرده در هند گذرانید آخر با به کشمیر آمد و متوطن آنجا شد و سخن طرازی سپهری برد و در کشمیر رحلت نمود و با
بلندی متفنن خانقاه در کجین بجو تیره که نزدیک پست در مقبره مشرق آسود و ذکر آنهاست آید طعنه
شاعر خوش فکر و صنیع و منشی طبیعت بود بیشتر در انشا پر دانه اوقات بسر سپهری در تفریح
کشمیر و راه عبورش رساله نوشته و در سخنوری داده اشعارش نیز خالص از چاشنی مضامین نیست بمن
اشعاره بسیار خوش است که بزم آراشین و برب جو به خطا پست بیت چشتم قدم را گرد و ابرو که آبرو
میر و از دست بآید شد غیر چون حباب از همه جانب رو کا شانه به بند و رقعاتش بطرز خیال بیک
و ترفیات باغ و قسام میره و گل و جام دل و از هر جزو کل بحال دلپسند مشهور و باب خیاست
از فقرات است درخت آبی از بے آبی دروے بهی ندیده نیز از دوست که تحریر و صف نام سپاسی
نماید صفحه کاغذ بنای از دوست رباعی کشمیر بود فصل خزان عالم نور و بر طالع فیض دید شر
بهت ضرور و گوی که درین باغ چمن ساز قضا آورده نهال شعله از خرمن طور از نوکران
شاهزاده سلطان مراد بخش بود قصیده در مدح شاهزاده گفته است اول آن قصیده این است
بیت دارای عرش کو که سلطان مراد بخش زینت فراتے سلطنت از رنگ آسمان
آخر نائے عمر کشمیر تحریر یک رفات میرزا ابوالقاسم دیوان مشهور قاضی ده به کشمیر آمده در گوشه

بنی سخی مشغول بود و دستهای محبی، پشت در محله را بنوازی و نزدیک شتر بنیاد یار در یک دکانه دیوانه
 دار سکونت میکرد و چنانکه شاله با ما صاحب حراج گفته است و چون رحلت نمود در صفت مقبره شعر که بر سر
 بلندی یل در کنج آسود محمد تلی سلیم دندان شاه جهان از ولایت بهبه آمده و از خوش خیالی میخفت
 یابی و او سخنوری داده در ملازمت لواب اسلام خان وزیر اعظم میگذاشتند و شعرای خوب بر حسب و
 فکر کاسه دست بسته بر صحنه ظهور میرساند از انجمله است بدیت چشم نوز جاری خود بر سر ناز است
 ترکان تو همچون شب یار دراز است + گدای کوی خوابا تم در غم نیست + که با ده آتش سوزان و کار چو ز
 ست + دل چو شد گرم نه جلوه محسوس کند + ماهی موم با آتش چو رسد آب شود + توان از دانه های
 سم و دشت + که در بار بار باهاست راس + در تلاش سوختن چون کاغذ پیش + دانه های سینه لم
 با هم به جنگ افتاده است + بسته مگر کنیم از قبضه کمان او + در کشتن من تغیش افتاد و یک پهلوان
 چشمش را نوز چو نویسد + از پرده چشم آرد خوبان ورق آید + بعین آباد هندوستان علم پر
 نمیشاید + که بنویسد از سر تر مکر باشد سفید آید + کمتر نیم از قصیر و فقیر که من + در هند سبختی خود شاد
 سلیم + مقنونی القضا و قدر را بسیار به تلاش گفته است و گوهر های معانی خوشاب در آن سفته زبان
 زده صواب کمال رسد در باب خیال است بمقرب رفاقت بعضی امر را به کشمیر آمد و چون طبع سلیمش
 مستقیم شد و از عالم فانی رحلت گزید و صفت شعر است مقدم مدفون گردید یکم موسوم بطالیا
 مولدش بهمان ست که از بلاذراق غمیت و صاحب رشید چون محمد جان قدسی را فردوس اشیای
 بر رخسار غیرت پیچید و بسیار بخندید و گفت تخم را به خلق باید کشید عجب که او را بر ز کشیدند و او اکل
 حال آن عند لب سخندان و در آغاز جولان بشیر از شافیه بهر و تمام از دانش و علوم رسمی یافته
 ره نوز د هندوستان گردید اگر چه مدتی در کن و دیگر ممالک هندوستان سیر کرد و آخر بدگاه
 شاه جهان رسید و در ملک ملازمان منسلک گردید و از اجابت نظم نمودن پادشاه نامه کشمیر فرستاد
 و بهمانجا بود تا نظم سلسله وجودش از هم گنجت از شعار اوست بعیت تا شد مرده بے اشک قباد
 از نظر من + اکنون چکیم رشته که دقتی که بر دشت + دوست + بهیم فروخت با به یاری یار در
 دین نامه همین است بعیت میان نگاران سوزم از غم + چو آن کشتی که در دریا بسوزد + که دل
 بر جا تواند داشت پیش چشم شهلا پیش + آینه بیرون مکن ترکان کبرایش + مغلزار اکس نخواست
 زمینا کن قیاس + تا به شد دیگر مت کس دست در گردن نکرد + وضعی بهم رسان که سباز است
 بجای + تا به تخته که از سر عالم توان گذشت + بذامی حیالت دور و در هند پیش + گوید ترا که

آنهم چنان گذشت + یکروز ظرف سبتن شد مابین من + روز دیگر بکشدن دل از جهان گذشت نه مابین
فوتش ازین صراحت فدا میشو که سولا ظاهر غنی نموزن کرده است غزل این است غزل

حیف کردید این گلشن پرید
 طالب آن طبع فانی
 به عصای که این راه را گم
 شک حسرت چون بنیر زد قلم
 هر دم از تنویر دل اهل سخن
 چون زبان حسامه میگردد دیم
 خاک بر سر کرد و سلیقه نه
 عاقبت از اشتیاق یکدگر
 حریف و آخر خامه را از دست داد
 گفت تا بدید و نوات او غنی
 شد سخن از مردن طالب مرقم
 حمد عا در یاد او زیر زمین
 گشته اندین هر سه در یکجا مقیم
 طوری که بود روشن از کلیم

در مقبره شمر که سکن طالبانها بنام بود آسودنیل جنگ شاهجهان را بسیار خوب گفته است اکثر کتبها
باعتات در کشمیر از دست میر علی از سادات ایران و از نوادر دوران بود در عهد جهانگیر
نیکه سخی و حسن بن شهرت تمام داشت و از انعام آن پادشاه دریا نوال پیوسته فیض یاب بود
چون تخت و براج بود شاهجهان را زینت و رواج یافت جانب گلشن کشمیر عنان غرمت و توجه
بر یافت و در کشمیر جنب نظیر طرح اقامت انداخته و مدتی به گلستان آن گلزار همیشه بهار پر دخت
چون خلعت صوبداری بنظر خان عطا شد شاهجهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفر خان ضامن
گیرند که سکنه کشمیر را از خود رخصی بدار میر علی حاضر بود بدیهه بعضی رسانید مصرع خدا ضامن
رسول و چار یار اش + پادشاه مخطوط شد و ظفر خان عرض کرد که حکم شود که میر علی رفیق دین با
منظور شد با ظفر خان در کشمیر آمده آخوند ملا شاه شمر مرده بود که مدتی پادشاه را گذار

دوست آقا ہو گزین + چون آگاہی رسید ہر چہ میخواستہ گزین + این بیت را باب طاعت نوشند
و قیام کہ میسر رسید بدین زیر زمین بیت نوشت کہ علی بن ابی طالب گدای یا شہنشاہ گزین
خویش را گزین و دیگر ہر چہ میخواستہ گزین + این معنی مروج غبطہ و غیرت آخوند ملا شاہ کہ دزد چو نہ
میسر وفات در فرار حضرت شیخ بہا گنج بخش نزدیک مقبرہ ایشان حاکم عرب مدفن یافتہ سنگی بر

باینین قبرستان استاده است در اینجا کتبه شدت میراثی ملک ملک نظم + بود در اقلیم سخن بمقبرین
سال وفاتش ظلم بودم ز عقل + گفت بگو بود سخن آفرین + از اینجا معلوم شد که در سنه هزار و
صمت و سه از دنیا رفت است ان شاء الله بصلوات از منظومات اوست بیت یا اهل ای اهل ای چه پیری
در شهر آنچه او کرد تو دیدی چو گفتن دارد و چه شست از بر گردشی بیا بر عهدی تازه است + خطا شکست کتاب
سن را شستیر است + نشاء از نندی او دارم که چاک سیندم + چون خمار آلوده تواند آب از خیار
و له شمس بحر این پس بریزد کلفت کشته ام بریزد و چون کرد از دامن فرکان نگاه حیرت کردم + چنان از این رخ

میدیم از کف که گریا کاروان غم سر دس مارا ملا نیدی از تحرای جبهه کشمیرت اول
 بکشتی اهل استغفار اشت باقتضای لطافت طبع و صحبت ملا نادی سیده و نه خار خود را گذر نهید
 در آنکس انی برگزیده ارباب این فن شد لایحه مصالح نام داشت که خواجه علی توانی ساکن محل فیه بود
 ندیم تخلص میکرد خوب گوی بسیار گو بود از اخبار دوست بیست از آه سر داتش و غم
 داشت به باد بلا و زید چه غم فرو داشت که گوی چار و نوی این جبهه بر سپاه برگشت در حیرت
 دوام فرو داشت به غم ده گشت بر روزه نخست بگر مرا غم در فیکله بود و چه غم فرو داشت
 پا مال دست بر و خزان غم ندیم - غم دگرگی که خاست ز با غم فرو داشت از غم دل به زدا دای هوس

چمن آگاهی گلزار رخسار نتوان کرد	نیز به عیش و طرب طلب ز هوس
خاطر و در دگرین بایر و بی انگیز	سخن عشق تو پیش بگر نتوان کرد
رو بسو و چمن از کج نقش نتوان کرد	دختر بد که بود در دوش گردون بکند
بیتس با دوش ز رنگ سیاه نیست	یک زبان یکدل و دیگر رنگ سیاه نیست
غیبت سلطان برادر رنگ سیاه نیست	رنج می باید کشید و صبری باید کند
کار پروازان دنیا به زین نین	دور این مردم بعد از رنگ سیاه نیست
	غیبت سان در باغ غم و رنگ سیاه نیست

پروانه کرد شمع سبتان کس نیم	بلبل فراز شاخ گلستان کس نیم
پای هوس بیت قناعت شکستیم	دست طلب بدین احسان کس نیم
بخت نرس که کرد و در حاش من	با صد گله سنگی مکس خوان کس نیم
از شک آه خشک تری نه میسر م	بی آبر و در آرزوی نان کس نیم
بی برگیم بهار هزاران شگفتی است	آتش سحر جبرست سامان کس نیم
دامان صمغ گل مردن آرد و دم بخت	مهر خجسته چهل گویان کس نیم

شکل کشاد دشت فضل خودم ندیم
 طبع از ازار دقت دیوان کس نیم

دغم نصیب جز آنکار کس مباد	این گل حیدر غمکده بار کس مباد
بی بخت بل چمن اندون آفتاب	در سینه بی نقان اول غنچه کس مباد
داغ دلم ندیده پذیرفت لب بیک	این بر غنچه پرور گلستان کس مباد

صحت در آرزوی دل لعل در و سر د	این غم نصیبه دل نگار کس مباد سنت پذیر سایه دیوار کس مباد
صد دل جدا گفت از سر سخن ندیم ور کا شمع حیر تو گفت از کس مباد	
نیست پروا کس از قید تعلق حبسه بر سر مرگان من شد تحت لخت دل گره عشق در دم دادار جان کاهیش که نکرو بے غم عشقت کشاد کار دل صورت وانش و دیوانگی هرگز نمیسازد بهم	هر دو عالم گر خورد بر بهم چه غم دانه بسته میارند آری از گیاه گلده را تکلیفی دارد طبیب افشان و خسته را بی کلیداری کسی نه کشود قفل بسته را از خرد باید بریدن با خون پیوسته را
عاقبت را نیست ره در بزم گاه ما ندیم عشق هم صحبت نخواهد با ما نشسته را	
ز فیض لعل قره اشکبار گلریزیت دلت ز بهیم نو آواش چو گل در نه چه تار سجد در ایام گل چه تار در باب شکوه نیست که ریزد بجا که از سترخ	ز تازده روی این باغ خار گلریزیت بنغمه هر چه را بنهر از گلریزیت نسیم صبح دم از تازده گلریزیت که شخ گل ز نسیم بهار گلریزیت
بیاد کا کل مشکین ندیم در هر شب پوشیده از بخت سیر دشت داغ ما آرد بهت داغ دل آن دیده دکام در حبت رجوی مانده شفق قدم بے غم نشاط در دل ماراه بیا فیهست در حرمت است خامه یا خامه کافیهست	بجائے اشک ز چشم خار گلریزیت هرگز نه گشت پرده در شب چراغ ما دارد بصارت گهر شب چراغ ما آوار گئی کجاست که گیرد سرخ ما با هم نهند بهار و خزان رو باغ ما هرگز خرام کج نموده است داغ ما
در تنگنا دل به طلب سیرت فارغ نشین ندیم بخت سیرت ما	
رواق ایند لعل کار خوشیتنم اشک شو قمر گره میز گاه نم	چون نهر مایه دار خوشیتنم غنچه شاخ دار خوشیتنم

تازه دارم بگریختی دایم رخ غیر چشم بزم که سوزنده ناله از گنج جانم	آب رنگ بهار خویش تنم شمع شبهای تار خویش تنم تغیر یزدان تار خودیشتنم
زندگی روشنی که دندیم ورنه شمع هزار خویش تنم	
سرفشت که بایل او در پیکر شسته حالی را غمت ویرانه دل را بدو آید چون گرد دل از خون جگر بریزم و هم داشت در مجلس را الهی از زبان چون سود بخورم و بیک در	بهوی مقدره و اگر دزد و دای حالی را ولایت بر شیه و سموم و سیرت عالی را که از دزدستان از نظر میانی میانی را که باز دزدان میسازد عیان نقیصان مالی را
ندیم از بیت ابرویت غمخیزان غمخیزان است که تصنیف میکند اهل سخن مضمون مالی را	
در کشور تو گل غمناک شاد و با شد اسرار غیبی حل کن اگر توانی ناول و هم مونس غارت کند نفس را در سینه دل به تن از دزدان دزد من از چشم فتنه بارت مدح و بیک استارت	حاصل چو شد تحمل بیداد و دادنا در سر زشت خوانی باید سودا باشد بر دزد خانه کس را که اعتماد باشد ایجا چراغ روشن از دزدی دادنا از کوی براس غارت ترک استاد باشد
از نفس خفشت او دل کن ندیم یک سو باور مکن که بدخونکو نفع او باشد	
سازد از ناله مرفوح غم انگشت نما آزمان از دهن دست به بوی دست دستی از تنم شود سهره و دستی رنم مهر بایست کند شهره عالم چون مهر حسن در دهنم لعل ز تو عالم آورد	که سپیدار شود از علم انگشت نما که وجود تو شود در عدم انگشت نما ای خوش آن دست که شد از انگشت نما که بدجوئی سودیست هم انگشت نما آفتاب که شد به صبح و هم انگشت نما
گر ازین دست ندیم از تو زندگستان مهر میوان شد به حس از علم انگشت نما	

مشتمی از سادات محله خنده بون شاگرد ملازمی است و در شعر صاحب قدرت کامله بود و با کمال
 مکیا لشکر خان صوبدار کشمیر بود و بنندگان خلل سجانی نیست بخش صاحب سیرانی ابوالمظفر محمد بن
 محمد اودنگ زیب عالمگیر پادشاه فارسی از بلاد و کن برخاسته اراوه بند و ست مملکت نموده
 و راست کرده اراوه کلان اجداد محلات بسیار قتل آمده بر سر بر سلطنت جلوس فرمود و شاه جهان پادشاه
 در قلعه اکبر آباد محبوس شد محمد شجاع و مراد بخش برادران را منبهم ساخته عزیب رنگستان پادشاه
 خلل الحی تازیان است لشکر خان بکامل الیه عالمگیر شاه طلب حضور شده و عثمان خان خطامست
 کشمیر سرور از گروید و در تاریخ یکم هزار و هفتاد و یک قتل مذکور که کشمیر آمد مدت و دو سال حکومت را بنی
 مصر اخ هر که از رزق و است و عدل و احسان نوسه ساعی بود که خود متوجه قضا یا شاه
 مدعی و عاقله پیش خود به طلبید خدایه بواب و دربان نبود و علماء و فضلا را تعظیم و محترم
 می نمود و خود هم واقف کتاب سکه بود و طرح بارغ و عمارت و پیش روی خانه و عمارت اراوت
 مان روی بشوق نموده بود و چون طلبش از حضور آمد در تاریخ یکم هزار و هفتاد و سه روانه حضور شد
 تختی غایب که چون در رزق و است و عدل و احسان نوسه ساعی بود که خود متوجه قضا یا شاه
 فضلا و شعر و شایع کلمات شعار که بر سینه روزگار و دند لب انقضای دولت هر یک از سلاطین
 بر دخت خالک عالم و عالیان بجا بوس پادشاه کامگار کاران رونق افزایه اوانک صاحبقران
 طراوت گرفت و علم و کمال و تقوی بود و سعادتش افزون تر از از منته گذشته هزاران هزار و دایه یافت
 و حقیقته این سلطان عالی شان از چنانچه برکت نام و در علم و عمل داده و بطول عمر بر فرست حکمت و
 وسعت مملکتش بر میشت بر عالیان نهاده و در عهدش در هر گوشه خالک لزا اهل کمال افتاده
 مدد و رش که بحیث منفعت قانون تازیان نویسه بعد هر پنج و هفت و غایت و ده سال احوال اهل کمال
 ملت غایب ابن نسیمانست مرقوم میشود میر شاه بابا پیر حضرت میر سید میر که طراوتی داشتند
 در نظیر بود و بعضی علوم از اهل اقراره را لخواه نمود و همیشه در رس علوم و دینی اشتغال داشت و در
 حوائج دولت فرموده و خواسته مومن حبیل متمسک بنار و پسر خواجه ابوالقاسم چل است که رفیق
 یوسف خان کشمیر بود و در علم موسیقی تالیفات دارد و این خواجه مومن استفاده علوم اهل
 در پیش مولوی ملا جوهر ناست بعد آن از خدمت مولوی خواجه حمید چرخه کرده و ترک دنیا نموده
 طلب مرشد سفر خستیار کرده و با او اسمعیم موافق شده و از رفته شرعیه جناب میرت مصلی

علیه وسلم بشهر شد که مرشد تو در وطن تست از اینجا بشهر آمده و در شب بهر ریشہ بابا در پرتو کمال
 قرار گرفته و منته پیش او بوده و از جواب یافته که بآنکه بشهر شد من نیستم شیخ تو ابو الفکر یا انصیب
 بنا بر این نجاست ایشان بسیده متوجه شد و در بدرجه بلند رسیده تا حیات ایشان بود چون ایشان
 بر حجت الہی پیوستند باز سفر کرده و در بغداد پذیرد بسیار یافته و مرشد و مقتداے طالبان الہی شد
 برادرش خواجہ عبدالخالق نسب فرخ حج بہ بغداد رسیده و با ملاقات کرده و چند صباح کجا بودند
 چون حاجی عبدالخالق بقصد وطن اجازت خواست و قس مفارقت فرمود کرای
 حاجی عبدالخالق تاریخ یاد بگذارد که حفظ نماید طبع عالی داشته چنانکہ تاریخ رحلت شیخ ابو الفکر او گفت
 مؤمن از واردات اوست بدیت ای بابا و تو گر گزری در دیو دهر از من خبر کے نیربان و لبر بڑ
 کشمیرے و فارسی اگر گوش نکرد و ہندیش بگویی کہ او ترمیر او تو در علم حسیت دین رشتہ پریشان گشتی
 گفتیم کہ ان شویم و از ان گشتیم و در طالع ما کسا و بازاری بود و آئینہ فروش شہر کوران گشتیم
 ملا صاحب کے گنا کے عرف و رضوی اکثر علوم مدرس بوده اتفاقاً بحضور رفتہ و در خدمت تار شا
 عالمگیر در ایام شانہ زادگی ایشان بار باریب شد پیش او عالمگیر پادشاہ ملزم کرد و منصبی ای
 پادشاہ در دستے کہ صوبدار اورنگ آباد بودند رسیده گویند کہ چون برسے پروای شاہجہان و
 حرکات نامشروعہ دارا شکوہ قصد خروج نموده وقتوے از علما و ادوے خود خواستہ
 ہمہ قاطبۃ نقیذین خبر و ہم نمودند الا ملا حاجی نہ کور صراحتہ طرف شدہ و گفتہ کہ ہر چیز منق و فخر از
 سلطان بطور آید خبر و ج کہ موجب فتنہ است خاصہ کہ مقابل بدر باشد جائز نیست الفرض
 حلیہ عدالت و حقانیت آہستہ بود مولانا محمد ناچھ محمد تو سپکر و شاگرد مولانا جوہر نات در
 اکثر علوم مستعد بودہ و بیشتر مدرس و بحث صرف و نحوے پر دخت و اکثر اہل علم این دو
 علم را از دستفادہ نمودند شیخ و اواد المشہور بہ تہہ مالک ساکن دیارن و سنے در جوار
 پل و دیار مردے تو را نام نمود و نمک از تہہے آورد و میفر دخت چون خواہش خدا طلبے و را
 دست داد بخدمت خواجہ یوسف کابجو کہ مردے پرہیزگار و تقوے شعار بود روی ارادت
 نہاد و این خواجہ یوسف در فرار بلہ کواۃ مد فوست بہ توسط ایشان بخدمت دل آگاہ الدریشہ
 بابای بھارای کہ خلیفہ حضرت ارشاد دست گاہ ہر دی بابا بود رسید و معنی تربیت بواسطہ
 از ایشان دید بآنکہ اسے بود و علم ظاہر نہ داشت صاحب باطن شد و علم لدنی یافت و معنی
 معتبر گشت و یاران صاحب احوال بہر ساند و بنظر و خوارق کونیہ شہرت تمام در میان انام

یافت و مرخص حاصل فرمود و با وجود آن حکم حضرت اعلیٰ الرزق من جمایای الامین کس را رعایت میکرد و در
 بدایت خودی فرمود و محو از زبان مرشد خود کتاب از خدمت ولایت مرتبت نوزده بابا به پروانه که
 خلیفه خاص بود شنید که پیران در کتب و کلمات او مخدوم شیعہ حنفی و قدس سره و کمتر نبود لیکن احوال اشیل
 کسی به قلم میآورد و در روزهای مذکور بکسی و پرده حسب حال خود میگفت که در دستش در حوض مذکور در
 خدمت بزرگوار است حاجت بصل افتاد و ایام شدت هوای برودت بود و جو بهیچ وجه کول نمیگرفتند
 آخر پیر بر جود قهر بود و بر لب جوی حاضر آمده و بجز نکسته بهیچ آیه مریدان کریمیت افتاد و بهیچ شکر و کلام
 ارین سے خبر نمیداد و چون وقت نماز شد خدمت کشیم و رانده و شیعہ سرزن در ویش حرکت داد و گفت که
 رحم دین وقت دوست خود را چای یک گشت چون ملاحظه نمود خود را در مسجد دید و از آنکه او را از سر جو بهیچ
 کلام در خبر وارد شد و نه مرشد را نشنیده و مان و دیگر سے نقل کرده روزی تنه بخدمت ایشان به تضرع گفت
 که فلانی مرا نداء از خدمت و در گردانید امید شفاعت دارم و فرمودند بهتر چون برفت از صورت پیر
 پرسیده شد و فرمودند که فلانی ابدال بود و این را صحبت گنجیابی را رعایت این سمت مقدر فرمود
 بود و خدمت مقدریه از و تقصیر سے و انشد لهذا مغزول ساخته اند اکنون باز می خواهم که سرگرم کار
 مدو صالح رفیق القلبی نقل کرد که من در سن چهارده بهیچ پائش بودم که در خدمت حضرت بزرگوار
 حاضر قدم ناگاه مرده صوفی نماز و تبه مالو آراوید و گفت که ایبه کاک آمده است اینرا اعلیٰ پس
 تعظیم ادبیا آورد و دست و نکستی بید نمود و گفت که من اندام من تو که بیرونم و هنوز خلاصه از تو خبر
 هر چینی رسن چاده ندارم که گنگارم زائر اشار و بگو تو حیشم نباشی کرده که بشنوی چو میگوید تبه مالو
 گفت که دس مردی نامراد است چه میداند نزد تو مردم عمده و اعز و باختر اند پس اشاره بنارالدان
 تبه جیو نموده بر رفت و نقل گفت که بصورتش چنان دیدم که گویا آتش از رویش میبارید و در هر
 اندامش حتی در خدمت شیعہ شکوه نمود و بهیچ اذیتان کرده آن جن را بحضور طالب فرمودند و فرمود
 کرم نصیحت کردند و بیان مردی فرمود که همین مرد را تضرع گفت که ده بود اکنون خلاصه داد و سبغت تمام
 عقبش بدو دید که ویرا گیر و چون بدو وارد رسید که چیزی ندید و این هر دو صحبت در ایوان و وقت پیش
 که داشت بحضور مردم حکایات تضرعات و حواری عادات از خدمت تبه مالو جویر بید و نهایت در خبر
 و بهیچ قدر حلت فرمود و در مسکن خود مدفن یافت مقبره اش محل فیض و فتوح است بعد از ملک
 ایشان ملا محسن جویشو میس که مرید ایشان بود در فکر تار شیعہ از قاده تبه مالو جویر به خواشیش مرآه
 گفت فلانی چه قصد بید می کنی تا اینچ وفات من غایت هزار و متفاد من شد

غرق بحر توحید را که حضرت آخوند ملا شاه شاه محمد نام داشت از مردم بهشتان ست از
خودی آثار علوم استعداد از باطنش ظاهر بود در ایام تحصیل قرآن در علوم غریبه و شعر بوقت ازل
در بنیاد می نمود چون براه فقر و تهافت آمد و در اکثر عالم سیر کرد آخر الامر تربیت از خدمت حضرت میان
شاه میرزا بهوری قادری قدس سره که از مجربان مجذوب نابود یافته و در تها بیاحت قلندر وار
سیرفت و در سلوالت توحید سوز و گداز عجیب داشت در همان حالات بختی می رسید و این کوه باران شیر
معبد و مکن ساخته میشت شیخی و آوازه بزرگ او شهرت یافته شاهزاده دارا شاه بیگم بار اوست کرده
خدمت عالی و بدست بسیار بکار برده اند و تمیز خانه و خانقاه سنگین و اماکن معروفه بعمل آورده و هنگام
سکونت بکوه ماران برادرانش پیرسان و چو بیان احوال بختی می رسیدند و اتفاقا خدمت ایشان آمده چون
نام و نشان وطن و آبا و اجداد بیان کردند فرمود که منم آن شاه که الحال مراد شاه گونید احوال و سایر
خویشان چون برادران حضرت دوست علیه السلام با ایشان پیوستند بعد ازین دیگر خویشان و اقارب
آمده در دهنه این کوه جائی گرفتند خدمت آخوند مسند تجرید ملازمت و هرگز تامل را نخواستند
امروفتلای محضر و بعضی مشایخ در خدمت ایشان اکثر میر سعید بن طهر موزون داشته و نشاء و تحفه
را در کثرت یافته قریب یک صبیبت محتوی بر لطائف در بیان حقائق و معارف تصنیف نموده با
وجود کمال عرفان لطیفه گوئی را از دست نید او شهرت است که شاه جهان پادشاه پیش از ملاقات خود
موسوی خان صدر را بر لای امتحان در خدمت آخوند فرستاده چون بصحبت رسید آخوند صلوات
به تنظیم و تکریم نداده خان مذکور حمل بر ناشناخت نموده گفت که من موسوی خانم آخوند جواب داد که
ما محمد بنیم موسوی و عیسوی را نمیدانیم ازین دست حکایات و لطائف از مشهور در زبانها مذکور
غرق بحر توحید بود و کثرت موی تو مرا حمت حال باطنش نمی نمود روزی که باره حوض علوم و دم بسیار
دیده از سبب پیری کسی گفت خدمت بابا نصیب زیارت حضرت مخدوم شیخ حره کوه حسن و شریف
آورده چون آخوند شوق دیدن بابا نصیب داشت و شستند عزیزان خدمت بابا را مرغی به پنج
ایشان آوردند سگاله و در آن کوه بمیان آمد آخوند از بابا پرسیدند که این کثرت صند و وحدت سر بابا
فرمودند که وحدت در کثرت است چون تخت تاج سلطنت در سنه ۱۰۶۹ پادشاه جهان پناه آورد
زین عالم بید مخالفان و اراکه سکه معی کرده آخوند را به حکم پادشاه بحضور طلبانیده آمد لاچار ملازم
رسیده در آنجا چند سال ز سیه ایام بغیرت بسر برده در خوف و رجاسه گذرانید و سیفر مرودا بحر سم
اول و آخرت من بغیرت گذشت چون ایام مفارقتش از دار فانی زدیک رسید متوجه شده در ایامی

در چهارم از مرشد زمینی از مالکان تجرید و وصیت نمود که مدفن من اینجا باشد دیگر جای را قمار و سرگشت
 و رواقه آخوند ما محترم و میان اسمعیل لاهوری آمده و ایشان را مطلع از وفات خود ساخت تا کید بکفر و غیره
 خود نمود و این نقل را بلا واسطه محرر از زبان مرشد خود شنید که ایشان شافیه از جناب حضرت
 میر محمد اسماعیل متعلق نموده و تاریخ وفات خود را وقت نزاع خود گفته تا در هیچ داد و رتو حیدر شاه
 جان + الحی که در فن تاریخ کوئی به نظیر وقت بود بعضی اشعار آخوند مذکور می شود و رباعی مشهور
 رباعی از علم نظر اگر با کسی خیر است + قطعه ره یارش بریر شاه پرست + از ذکر و فکر چهارزا
 اترست + قرآن نظر شوم که کار در گریست + در مقام فنا گفته است + غزل شاه جهان از
 جای مرگ گرفت گفت تو بر خیر شاه جایی توست جایی ما صاحب دیوان و ششویات است و اکثر
 در تو حیدر و معاد است و تقریب حالات سرگشته خود هم موزون کرده است حضرت شیخ
 نجم الدین المعروف بنی ریشه بابا از تربیت یا فلکان خدمت عارفان و خواجگان معهود و یا پیوست
 در اصل از ده بود بعد کسب کمال باطنی و تمام میر معنوی سکونت در موضع کهنوشی پیره در زیر
 دامان شاه کوکب که تحت سلیمان علی بنیا و علیه الصلوٰه و السلام معروف است فرموده بدست
 آخر حیات بر ایضات شافیه شدید متحول بود قدم تجرید و تقرید و صوم و هر و رک حیوانی استوار
 نمود هر یک کرده پسند کرد و بسیار کم میوز و سالن دوم صلا میخواست مائل بعزله و از زوایا
 بسیار بود اما آخر با تقدیر ربان در او انزال ریایات شاه جهان را بسیار در وقت سعد الدین
 وزیر اعظم شهرت زیاد پیدا کرد اکثر مردم صبیح خاطر شریف و مضیع وقت لطینش میشدند سعد
 خان روز رخصت طلب میخواست نمود چون به فارسی ایشان بنمود فرمودند سعد خان را بگوئید که با این
 علم و کمال طالب مولای حسیته بی زوال ناشده خدمت مخلوئی گیرند کارهای نافع عام که بشود
 یا با کم و بسیار است از انجمله سد قاضی زاده که بسبب فوت یابی تا تمام اندک شجر نشان می شد که
 عبور آدم که از آن مرشد نذر بود و روزانه بکثرت لای و گل تر و دمی افزود خدمت با با سلفه ظریف
 خرجه کرده سنگریزه بر تمام آن ریخته درست کرد و اساس برای مسلمانان و عامه مخلوقات
 حاصل شد محرر از زبان مرشد خود شنید که روز ملازمت ایشان با تعاق والد خود و خدائن آگاه
 خواجهاستاق نادجو یک کرده در بر و چند می پیچید بر سر و نسلیں در یاد لا غریبه شد چون ایام حیات
 ایشان منقشه شد در سال هزار و هفتاد و دو در موضع مذکور مدفون شد صاحب الدهر و صاحب تجرید
 بود و ماد جود امکان سواری پیاده میرفت رحمه الله تعالى ولی تکلف بسیار داشت در کمال عمر

صدری کلام و در آید خدمتش آمد و رفت داشتند تفقد احوال دوستان و همسر بسیار می نمود و هلا
 فکر ذخیره بر لایه استگان نمی فرمود روزی خواهرش یک اشرفی از دایا باستان گرفته
 در سر بند خود پیچید که گشت همان ناعث خواهر مذکور در و شکم بهر سائیده و اشرفی
 را باز سجدت بابا گذر آید با وجود این حالات بسبب تشویش آمد و شد حکام اقران و همسرش حرف می گفت
 داشتند استند عای تنوید می کردند چون ایام بود مهری بنام خود کنده بودند این دعا نوشتند
 یا خنی الا لطاف نجی مایجات و همین مهر را بجای تنوید می هم می کرد و بر کاغذ یاد اسناد و در مقام
 نشان می گذاشت در اتم حروف آرا دیده و زیارت کرد حضرت محمد علی قادیانی
 بر و در حضرت میرزا نازک قادریست از سه برادر عالی قدر خود بود چون خدمت میر محمد یوسف در وقت
 و با و کمال جولانی از دار فانی انتقال فرمود و خدمت میر احمد ثانی بر فرط شغل علی خست یار سجاده نشینی
 نمود و جناب حضرت میر علی محمد بجای اسلاف کرام قائم شد در علم و عمل آیت بود از آیات رب
 البرایت ترویج طریق علییه قادیانی بسیار کرد و ظاهر این سلسله دین شهر از انفسا شریفیه اش بسیار شد
 و اخلاف کریمه داشت در حسن صورت و سیرت جامع بود و تصریح می بسا اوقات ظاهر می نمود
 چون همه اجرای احکام می فرمود و در آشنای ذکر هر طرفه جوش و خروش در حلقه ایشان ظهور می
 نمود و صبیحیه مولانا میرزا داود داوگی در عقد داشت و دیگر نقش فرزند زینیه بر سوختن
 می گذاشت اما جمعی از اصحاب بدرجات کمال از خدمت و صحبتش ارتقا می نمودند و سندها را
 و هدایت را از بن فرمودند خدمت میرزا آخر ایام عمر تقیر میگذاشت مهادیودی که قصه آن مذکور علی
 مرد آستان گذشت بشاه جهان آباد رسید و در آستانه عبور بر سر بند حضرت عروة الوثقیه کشید
 محمد مصطفی فاروقی را طریق محبت و صحبت و رزیده با اشاره با اشارت آنجناب بگنج یازده روز
 و ریشکر مازنه باز مراجعت فرمود و در کشمیر رسیده در سال هزار و هشتاد و دو در حالت بنو و روز چهارم صبح
 ارادت طحای بنام آنجناب بابل شهر میا کرده در مسجد جامع ترتیب مجلس ضیافت نمودند
 کثرت و ازدحام بدرجه شد که چهار کس در آنجا هم مردم جان بحق میروند پیش روی والد بزرگوار فرمود
 است گویا در کنارش دافعه است رحمه الله رحمه الله و است ذکر خلیفای میر محمد علی بجای خود
 مردم میشود ایام **پیر خان** پیر علمیران خان در هزار و هشتاد و یک از پیشگاه خلافت
 سلطنت کشمیر مقرر گردید تا مدت بحال حکومت کرده قضیه اردت در باب مسجد میان اهل تسنن
 و شیعیه دافعه بود و خبر مسجد بدست سینه افتاد چون نوبت با خورسید تقیر خدمت شده با پیش

کائنات کہ دلدل محل زمیندار پناہ شریف اسلام شریف شدہ خطبہ و سکہ یاد شاہ جاری ساختہ بنا کر
 سجدہ و زینت بنیاد واقعہ دیگر انیت کہ شیخ پناہ نقوی و سنگاہ شیخ عبدالرشید چکنی دعوی سبب دفع
 بر حسین ملک جادو این حیدر ملک کردہ تفصیل انہی مقالہ ایکہ شیخ مذکور باستانہ چرا میرفت و ملک سر
 خایہ خود در چادرہ بوسببی در میان گفتگو و تشدد محبت منجر باز آمد گردید در عین دست و گریبان
 میگویند کہ بے ادبے از زبان ملک و نشان اصحاب کرام سید الانام علیہ الصلوٰۃ و السلام مرزودہ باشد
 شیخ عبدالرشید چکنی استغاثہ یہ حاکم نمود و سر حکمہ شد عاقل اعلام کرد چون صوبدار با ظہار اعیان شہر
 کہ جسے قرابت و اکثر سے غلطہ اور عایت ملک داشتند در اجراء حد شرعے توقف نمود و رود
 بحضور نوشت و از روی وقایع ہمہ کیفیت عرض رسید یاد شاہ طرفین را بحضور طلب کنانہ پناہ
 ہر خدی بعض امرے حضور کہ مذہب تشیع داشتند سعی و حمایت کردہ بودند پیش زوت بعد
 گفتگوئے بسیار یاد شاہ عدالت شعار ملک را بہ حکم قاضی عسکر قتل رسانید و بنوقعہ بعض اہل
 تشیع جرات کردہ این شجر را موجب تہام خود نمودند علیحدہ شد از ظلم بیداد قوم یزدہ حسین
 ابن حیدر دوبارہ شہید سیف خان بانہ سیف آباد در کنار تالاب لال طرف مغرب آراستہ
 اصل آن باغ از پدرش بود و در عہد حکومت خود جوئی آب آشبار و حوض و فوارہ درست نمود
 بود در ہمان نزدیکی جو بہار حکومتش خشک شد و خیر تقیرش متغیر ساخت میاں رخاں در نہ
 یکہزار و ہشتاد و ہشت بصوبداری مقرر گردید تا مدت قریب سہ سال حکومت نمود مردی سید
 صالح بود با وجود صوبداری کفش بے پوشید مسجد جامعہ حاضرے آمد و سفر ہم و سعی داشت
 لیکن ہمہ اسپانش مردم اورنگ پرودہ حیا دیدہ بر بے باکی بلکہ ناپاکی با مردم سلوک داشتند و
 اکابر و اصاغر با ہمت و خوارگی گذاشتند بلکہ خہنہاے ناحق ریختہ شد از انجمن مبارزخان
 خط غزل بر صفحہ عمل خود کشید در ایام نظامت مبارزخان عبداللہ خان والی کاشغر بہت مخالفت میکرد
 لولہ رس خان و داع سلطنت کردہ بارودہ حج اسلام کشمیر رسید و حکم یاد شاہ قدردان دای
 مرزوشہ مبارزخان پناہ ہزار روپیہ از خانہ کشمیر دادہ با اتفاق خواجہ صادق بدخشے و دیگر ملاذمان کہ
 از انکاح حضور را مہانداری دایے مقرر بہ کشمیر آمدہ بود و رسانیدن کثافت و انعامات و لوازم عیال
 یاد شاہ از مہوسات و ظروف طلا و نقرہ آلات اورا شمول اختصاص نمودہ در رفاقت عبدلہ
 خان بحضور رفت و در عہد سیف خان سال ہزار و ہشتاد ہجری سوم شہر صفر حادثہ زلزلہ واد از شام تا صبح
 تمام عمارات کشمیر بسو گوارہ در زلزل و حرکت بود لیکن چندان آسیبے رسید سیف خان

[illegible]

در منزل اول و حرکت بود یکین چون آن آئینے نزدیک
۴۰ در مہدی بختان سال ہست از ہشتاد و چہری سوم شہر صفا

در منزل و در کثرت دو یکدیگر چنان آشنایی زبید
۴۴ در مبدی بیخانی سال است از ارادت و محبتی سوم شهر صفی زار در دلا و از تمام تمام علایق و شغلی و کمالی

۱۴۰۳

The

ده بیدی و خواجه محمد صابر از اولاد حضرت خواجه محمد اعظم ذی بیدی در تسمیه شریف نزول فرموده این جواب
 محمد شریف برادر حضرت خواجه عبدالغفار است نسب ایشان بحضرت مخدوم عظیم المعروف بسید
 احمد کاشانی میرسد بیا در فیاض و عالی همت و از اکابر ولایت بودند و ذکر بعضی از باب
 کمال کم درین چند سال بودند ملا محمد امین کاشانی علامه الدین پوری در اکثر علوم شاگردان با محو
 و دانا و ایشان بوده و پسرش ملا مقیم کاشانی از فنون فضائل حظیر کامل داشته ملا عبدالباقی
 دیوانه ملایری استفادہ علوم از خدمت قاضی ابوالقاسم خلف مولانا جمال الدین خواجه
 حیدر چرخ و ملا محمد توپیکری و ملا باقر ناره لکودر ده موافق بسلوک او مولی شد و اکثر در خدمت آخوند
 ملا شاه میرفت و از صحبت ایشان بهره مند میشد ملا رحب کاشانی علامه الدین پوری داشته
 باین نظیر بوده است و در حدیث و فقه شاگرد مولوی حیدر علامه بود پس او حافظ یعقوب فاضل
 و حافظ قرآن و صالح بود حضرت خواجه محمد نزار از قوم تجار کشمیر است و بسبب بزاز می اشتغال
 داشت درین اثنا جاذبه طلبی قوی و کاندازی او را بر هم زد و بخدایت ولایت مرتب حضرت
 شیخ موسی کبروی دلالت نمود و از خدمتش کمالات طریقه حاصل فرمود و در آن حالت نیردستی
 در لباس تجارت بود رفته رفته نسبت باطنی مخلوش ساخت و کارخانه اشتغال سوریه ای کل
 بر انداخت و تمام همت با تمام مرموعی پرورخت تا فوقیت نمایان بر اقران پیدا کرد و خانقاه مرشد
 بزرگوار را که در محله کاشانی است واقعت رواج داد و با جمعی از اصحاب ضبط اوقات و تقدیر اینها
 قدم استقامت استوار نهاد و در عهد خود معموری خانقاه را اکثر از شیخ بزرگوار داشت و مدد کار
 بر ریاضت و تقوی گذشت چون ایام رحلتش رسید در مزار خانقاه معصوم بر بنده که حضرت
 کبرویه استودند بالاسی مقبره مبارکه حضرت شیخ باباوالی آسود خواجه محمد حسین حیدر القم
 ارادت بجناب خواجه محمد مرقوم داشت و نقش عقیدتش را بر لوح سینه بینگاشت و این خواجه
 محمد حسین با وجود ما خواندگه در درع و تقوی و صدق و صفات شایسته تجارت بود و از و امانت
 امانت درستی او بدرجه تحمل عجایب غرائب منقول است شبی در خواب را فم حروف که و از
 باطنی و در زین اشکار که از خدمت مرشد بزرگوار حاصل داشت مذکور کرد الحین که صلاح حالش خوب
 برکات کثیره در حق اولادش شد حضرت خواجه حسین الدین نقشبند نسب
 الخلف الصدق مقرب درگاه الهی ولایت دارشاد پناهی حضرت ایشان خواجه خاندان محمود
 سن همراه والد ماجد بمندوستان رفته چون حضرت خواجه کلان سدنیت دلاهور فرمودند بخدا

بجہت ترویج طریقیہ علیہ و آبا دی خانقاہ محمود سجادہ شیعہ کشمیر شدہ این شہر راہ قدوم مبارک میرزا
 فرمودند فی الواقع کہ ترمین خانقاہ و ترویج سلسلہ و عظیم عالم و علمای بسیار نمود و با وجود منافق و متغیر
 نقایص و صوری یکمال داشتند حسن الوجہ و حسن الاطلاق بود چنانچہ ظل آئینہ چون شکل و شمائل ایشان
 دیدن خویش شد مردم ایران از راه تعالفت مذہب از جای محاسن شریف زیادہ پرست کہ فیہ ہمیشہ
 پر سیدند علامی فقیہ مولانا موعوض و جمیع در جواب ایشان یہ حضور پا دشا گفت کہ عنہ الرحمہ اہل تشیعہ
 معہذا ایتس مبارک حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ طویل و عزیزین علماء و فضلا و حکام و ارباب
 عدالت در خدمت ایشان میر سیدند و گاہ بہ ہم دعوت میطلبیدند فضائل پناہ ملا محمد ظاہر خلعت
 الصدق مولانا حمید علامہ و خدمت ملا ابو الفتح کلکو و ملا یوسف مدرس و ملا محمد ظاہر مفتی و ملا عبد
 الہی و ملا شیخ احمد مفتی و فضلا سے دیگر ہر جمع آمد و رفت بہار زمستان ایشان سید شند و با تفاق
 علمای وقت فتاویٰ نقش بند یہ را مالیت نمود و بودند و خزان کتابت مالیات دیگر دارند و رسالہ در
 احوال والد بزرگوار خود و تفصیل مالیت فرمودند نسب خود را بحضرت قطب ارشاد خواجہ علا الدین عطار
 میرسانند کہ دختر حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ تعالیٰ سرہ اعزیز در جالہ ایشان بود مطابق روایت
 صاحب رتحات و صاحب سلسلہ العارفین آوردہ کہ در دست پسر ایشان بود چنانچہ این روایت
 رتحات مہر و اہت آنکہ خواجہ عبد الشہید واہ زادہ حضرت خواجہ عبید اللہ احرار بود قدس سرہ
 در عہد خود مرجع ساختند و چندین رسالہ رتحات آوردہ و تصحیح نمودند کہ بیان نسب انیسٹ کہ حضرت
 خواجہ خاوند محمود ابن حضرت میر سید یف ابن حضرت خواجہ ضیاء الدین میر محمد نقشبندی ابن خواجہ
 کج الدین ابن خواجہ علا الدین ابن خواجہ حسین خلف خواجہ علا الدین و سندر شاہ خود و بحضرت
 مولانا محمد قاسم کہ خلیفہ حضرت خواجہ عبید اللہ حسہ ار بود قدس اللہ تعالیٰ ہر اہم بابین بطریق
 درست نمودند خدمت خواجہ خاوند محمود خلیفہ خواجہ اسحاق بود و خواجہ ... اسحاق خلف اسد
 مولانا خراجگی تربیت از خدمت مولانا لطف اللہ کہ مرید مخدوم اعظم خواجہ احمد کاسانیست
 یافتہ و ایشان خلیفہ حضرت مولانا محمد قاسم اند و مولانا محمد قاسم خلیفہ حضرت قطب العرفان خواجہ
 عبید اللہ احرار است قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز از وجود شریفین والد ایشان طریقیہ نقشبندیہ
 درین صوبہ رواج یافتہ است و ہمہ بیان صاحب معنور دین صوبہ در صوبہ لاہور از خواجہ کمال
 مرحوم بودند از آنجملہ در لاہور حافظ خادم مرید شہور بود صاحب طہر و باطن و خزانہ ایشان
 مردم دیگر کہ در دیوار خانقاہ ہما سائے ایشان مکتوب است و احوال شمس را حضرت خواجہ حسین

در مقامات معلوم آورده چون خرمسارک حضرت خواجہ معین الدین از اتفاقاً بخانه فرموده از آن عارض بدن عصبی
 شده و در سال هزار و شصت و پنج در ماه محرم رحلت کریم شدند و در محفل خانقاہ فیض سنا حضرت احرار
 گردیدند هر سه فرزند ارجمند در حیات خواجہ سفر آخر دی کرده بودند بجهت منع حسن تنہا رجایات مخدوم عظم
 بیک صاحب یعنی اہلیہ مصفیہ حضرت خواجہ تشکفل برداشت خدمت خانقاہ شدند و در آب و می کار مردان
 فرمودند و اطمینان عمل و خدمت روضہ و خانقاہ و ذاکستانگان دیگر بنوعی فرمودند کہ یادگار اہل روزگار باشد
 حاجی مصطفیٰ مدوخی نقشبندی از مردم دوست و بیک اسطہ مرید حضرت شیخ تاج کی ستا
 کہ از خلفائے قطب انصاری و افاضے حضرت خواجہ عبدالباقی ست در کشمیر تنہا بطریق سیاحت
 تشریف آورده چند رجوار پل سرفرازان عبادت مشغول بوده بعد آن در اتصال مقام مریدین شاہ کہ بجز وب
 معروفست باغی و خانہ و خانقاہ تنہا فرمودہ تا آخر عمر سنا بجا سکونت داشت تراض بسیار مبر شہا
 بر گز و لمے کرد و واقف اسرار عمده بود نام پیر ایشان خواجہ باقی مہنی ست کہ مرید شیخ سنا الیہ بود
 اینمے سحر از زبان مرشد خود ایشان بلا واسطہ از نشان شنیدہ کہ الحق کہ صاحب جذبہ و تصرفات
 بود اما تعلیم طریقہ بیکم کسی کردہ غنیمت وقت غویش بود چون یک اہلبش رسید در میان باغ بدفون شد
 رحمۃ اللہ تعالیٰ مولانا عبدالحکیم خواجہ عبدالکریم باندے بیدیر کے کتب مضائل عقائید و
 کردہ از ایک استاد بود و توفیق الہی اور انصحت حضرت خواجہ معین الدین نقشبندی دلالت فرمود و بہرہ
 نام از خدمت سراسر سعادت حاصل نمود حضرت خواجہ حبیب اللہ کانی در جوانی ذوق خدا
 پرستی بہر سادہ در خدمت خواجہ یعقوب ارواٹ طریقہ شدہ چون واقعہ خدمت خواجہ یعقوب
 بنو قع آمد در میان اثنا جناب حضرت شاہ قاسم صفائی از سفر حرمین مراجعت فرمودند خواجہ حبیب
 از کمال التفات طلب نمودند و تربیت بذات مبارک گردند با حسن سیرت و صورت قبول نام
 در جناب حضرت شاہ قاسم بہر سادہ و از مقبولان خاص آنجناب شد و بحکامات طریقہ ہر انداز
 یافت و بعد واقعہ آنحضرت کمال استقامت بر کوازم طریقہ نمودہ رتبہ ارشاد حاصل فرمود و عمر بسیار
 یافت صاحب نصرت بود و بدست خود آرمیان تعلیم و تربیت اجہ ہم سے نمود و بچند ی باہر رفته
 سند مسلک علیہ قادر بہ از خدمت حضرت میان میر گرفت جدہ والدہ را تم حروف شرف تراش ستاد
 از دواج تنہا یافتہ حکایات غریبہ از کمالات مجتہدین سے کرد و شہ زان در کتاب نرات مرقومست
 و آنجناب عصمت قباب نیز تا آخر عمر تقید تمام در عبادات و اذکار داشتند واقعہ حضرت خواجہ حبیب
 در سال ہزار و شصت و چہارم جب نقشبندہ در محلہ قطب الدین پورہ در جوار خانہ خود اسود + +

و ادب با پادشاهان کا مود خلت الصدق جعفر شریف بابای ناکا موست که ذکرش گذشت بملازمیت حضرت
شاه صفائی رسیده است و تربیت از خدمت والد بزرگوار هم یافته وقت سفر حضرت شاه بجانب حماد
تربیت آن شاه باز حواله حضرت خواجه قاسم به دستور دیگران شده سرگرم استفاده و اشتغال بوده در آن
مدومت ملازمت آخر بنی که قصد تخریب خدمت خواجه قاسم بر فاقهت یاران سے آمد و چراغی بدست داشت
یادی وزید و چراغ را گل کرد و زاهد بابا با بخت سیاه را باب وین ترک کرده مثل شمع روشن ساخت و در آن
خواجه قاسم از روشنائی باز داشت چون در خدمت خواجه رسید فرمود که هرگاه اینهمه قدرت داشتی
چرا با ورا گداشتی که چراغ را گل کرد و حال تو مستور میاید میگویم که ماین شوخی تابش سبوتی میگویند که بعد
این واقعه بموتش و در محله آتش و خانه زاهد بابا هم سوخت با مرالده بحیث بر آوردن صندوقه
رفت از بالای بام چند تخته آتش بر سر با افتاد و در ضمن آتشی را بر باد داده بیرون قلعه بالا از شاه خود
در خدمت رحمه الله همیشه اساعه جمعی از فضلا و شعرا که دین مدت بر منصفه ظهور بودند در خدمت
محمد حسن خان از اکابر کشمیر از بنی اخوان حضرت جامع الکمالات شیخ یعقوب صریفست فتنه شمر
غالب آمد و شهرت ملی را بر یاب مجلس پادشاه زاده دارا شکوه شد و صدارت کشمیر یافت مرجع مهاغرا و کا
بوده شاگردان کمال داشت چون رحلت فرمود در محرم بیرون خانه خود در جوار رسید و سال هزار و شصت
و دو رسید و از شعرا آید ارش این چند بیت است که مرقوم سے شود فانی تخلص سے کرد و غزل از بسکه دل
دین تر آکے خورد می نمیکند تصور اگر آب سے خورد و پیوسته گرم و سرد جهان در پیے هم است و شب هر که
باده خورد و صحرای می خورد و زاهد بسز نش زجر و تن نید بد و غلغله که خم شود و تر آب می خورد و مردان چه
تر کنند لب لبوئے تیغ نیز نامردیم ز جوی سیر آب می خورد و در مجلس شرب و اغش میخورد و فانی بجا
باده مگر آب سے خورد و لکه سرد استاده به جو تر قمار سے کنی و طوطی خوش به جو تر قمار سے کنی و کس
دل باختیار بهرت نید بد و ای نهاده که گزافه کنی و تو خود چه فتنه که چشمان تر کنند
ناراج عقل مردم شیار کنی و اردوستی که دارم و عبرت نمی برم و خشم آیدم که چشم با غیا رکنی
با دشمنان بصلی و با دوستیان به خلیت یاری نباشد انیک با غیا رکنی و تاریخ و فاقهت نیم محسن و کس
یا و اند قمار نیم رفته فانی به ایاسته و در مرض موت بنوبه دست تقاریر رفت و در دست بسیار
توفیق یافت علامه محمد مراد زرین قلم سوداگر زاده بود و ناک خط استعلاقی شد و در مشق آن
خون جگر می خورد و با صلاح ملا میر حسین گردان وقت از خوشنویسان روزگار بود در سانسید و اندک
زمانی فوقیت بر اقران حاصل کرد و یگانا وقت شد شلمی سے زشت بخلاف آثار شهید که او در آن وقت

در ایران طرز بادست داشت بلکه آوازه کمال ملا محمد و مصلی شاه جهان پادشاه سید و داخل کتاب
 نویسان در بارش چنانچه کتاب اکثر عمارات و دولخانه و باغات پادشاهی بخط مولوی الحق عمید
 آفرین و نازکی و شیرینی و تحریر گویا تصویر است بکار برده از جناب پادشاه مخاطب بزرین قلمی شد
 ملا حسن شهبین قلم در حسن خط برادر خود محمد مراد بود و آنچه در تحریر کتاب عمارات بعد فوت برادر
 کلاش باقی مانده بود ملا حسن آنرا به کمال نزاکت در بیای صورت انصرام نمود بر رویه برادر سینوشت
 با وصف کمالات صوریه میل به تحصیل امور معنویه هم داشت دوست ارادت به خدمت قدوه المزنیز
 شیخ داود تبه مالورده بود مولانا محمد طاهر غنی از قید انباشت که لقب معروفیت در
 کشمیر صاحب بیع عالی بود پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده هر چند شاگرد ملا حسن فانی بود اما اتفاق
 ارباب سخن است که از خط کشمیر بلکه در تمام استلیم هند در آن عهد همچو او خوش خیال نازک بنده بر نخاسته
 دیوانش که صراحت انتخاب مرزا محمد علی ماهر تر است و اما اکثر شعرش بطرز ابهام است و غنی ابتدا انتخاب
 شعر گفتن و تخلص یافتن اوست روزی طلعی تازه گفت پیش شاه ماهر میخواند بدیت بخواست اگر رض
 خیالم نم نیت + مصرع ریخته شمع است که در عالم نیت + شاه نظر بر طرز ابهام بندی او شنیدی که گفت
 شاید مصرع ریخته که گفته باشم همین خواهد بود اینجا شعر دیوان غنی انتخاب نموده میر معروسیت نظم
 فراغت به نستان بوزیا دارم + مبار راه درین بیشه شیر قاسی را + کند هر قدم فریاد ظلال + که
 حسن گلرخان پاد در رکاب است + باد این تر شد هم بشیر گفتند در آفتابین + حسن مبرزی بخط سبزه را
 کرد اسیر + دام هم رنگ زمین بود گرفتار شد هم + می نواز ساز عیش اندم که طامع یافت فوت - باشد
 از پای + گرسه ضرب تار عنکبوت + بر نذریم ز شعاع کس مضمون را + طبع نازک سخن کس نتواند برد
 جان بلای ضعف نتواند رسید + باروز ناتوانی زنده ایم + ز ضعف تن بجز نامی نماند آخر زمین باقی
 گیتی می نماید گر نه آئینه در پیشم + قلم تحریر کرد از سینه چاکم اگر حرفی + که مکتوبم ز صد جا پاره دل
 کبوتر شد + میان نازک است همچو موران دستان دارد + پر مورست شمشیر که بر موسیایان دارد
 چون آستین همیشه چینم چین پرست + یعنی دلم ز دست تو ای نازنین پرست + میفرستد به پدر بزر
 خالی را + یوسف از دولت حسن اینهمه خود را کم کرد + اثر بر عکس شد سعی من از طالع و اژدها + ز
 فریاد سپیدم خشم بد از خواب برخیزد + چو خاستی که بر دست بحسب موم فرد + ز دم چو بر دست پستی بلند شد
 تا هم + دل برون نه غنی چو قامتت گردیدم + بهر این خاتم نیت چون سنگ نزار + جلوه حسن
 نثار در هر یک است و در آنجا استی و در جبهه زمین است + باران بر دند شمع مارا + افسوس که نامه تاجرو

داشت متوطن کشمیر بے نظیر است در احوال حال از پیر و وزیر و غنی و فقیر علم استغفار بر افروخت و بچوبه
 حرف قناعت و بے طمع بر لوح خاطر می نگاشت و آخر دے همت تحصیل اسباب دنیا آور و بخدمت
 شجاع تر از کسبیم شاه جهان پادشاه رسید و منصب سردار گردید و شاه شجاع انقلابیت و
 کار دانی او و اوقف شده در صد و مرتبش بود و واقفانے که شاه مذکور سک و خطبه بنام خود کرده از نگار
 لاری تسخیر کند وستان بر افروخت و تنفا خدمت دار و فکے تو بخانه داشت و بعد از آنکه شاه شجاع
 از دست بر و شجاعان عالمگیر سے مملکت بنگال را از دست داد و آواره دشت ناکامی گردید استغفار
 بے سرو سامان از بنگال به بیلده او ده رسید مدتی نوکری بعضی امراء بنوبت کرده آخر الامر عازم دار الحکما
 گردید و بوسیله بعضی استادگان پایه سریر خلافت مصیبت شرف ملازمت پادشاه دین پناه عالمگیر دریا
 در مملکت سائر ملازمان منتظم شد و در سده هزار و هشتاد و دو و ازین رباط ملالی سبزی بے نوال انتقال
 نمود از منطومات دست بلیت فلک چرا که حساب بے بند و سناری با ده پرستان خوار و باده
 وقتی همه داشت و هر چند سعی نمود تا ملاش و تر و در میچ کیے از بار یا لشکان حضور لاسم النور بر انجلیح
 هست آن نگاشت و مطلبش بعضی اقداسین آفرینان قدر دان بختا و رخاں متعجب شد بعضی حدیوچان
 رسانید و بیک توجه او را با شاه مقصود هم آغوش گردانید و استغفار از وقت چند رباعی بنام او گفته
 از انجمله این رباعی بخاطر فخر بود رباعی ای خان بلبله قدر کسیر سخن به قربان زمان تو خواهی ز من
 تا خاطر شفته دلان جمع شود و بجزار بگو حرف پریشانی من محمد رشید نقشی از مردم کشمیر است
 نظم و شعر طبع بلندی داشت اما بجهت گذران معیشت همت بطن انشای نگاشت و باین تقریب
 تن بکار نیست حکما هم بدو این رباعی از دست رباعی در سایه خویش جای آورده و مید + در چاره کار
 دل به پیچاره و مید + هر چند که کفاره نذر و نیکی + نیکی بدان کنید و کفاره و مید + و فیکه شکر
 شاه و جو مردم کشمیر بطرز بحر طویل کرد و در دیوان سیفخان ناظم خواند و خواجہ عنایت الدین که در انوقت
 ریاست کشمیر داشت بغیرت آمده شاه جواب محمد رشید نقشی کرد آن صاحب قیادت دست طاقت
 عیانت جواب بهمان سلوب موردن کرده و در دیگر مجلس صیغ خان خواند و شمس را لزم ساخته
 از مجلس چ که ازین شهر را مد چون خالے از لطافت نبود دست از تحریر این اشارش برداشته بنگار شکر
 آن بحر طویل گفتا نمود لغتہ اندر بران تسلیم اصل ته کار گنهگار که خود را زبان دوسه کت آدم موردن
 سخنزدان سخن بهار ته از فضل و نهرواد که گریاس به جوشش لغزش از بغیر یاد بسیار نند جها نرا
 یک خفیه است که اوقات چنین مردم پاکیزه و داناے نگورای خدا ترس حتی اندیش که خبر ذکر خدا فکر نذر

شہر و دسازند از خون سکه تیغ زبان ادا آنچه در حق بیاطافه پاک نادانی و بدبختی خود گفت همه
 تمست و بنیان و همه کذب و پریشان با که جزایش رسد از ایزد متعال درین سال تجل ز تاخیر گرفت
 بنو خویس این بے ادب خیر و سر حق نادان با تا جزایش بود این و دوسه حرفه که بگوید از زبان سر
 چران ز زره خشم و غضب زانکه جلالی که کند شلے قلاق ز ساق گداغوی سپردی بداندیش و بیچاره
 بدگوی انبای زمان عادت و سر کین خورد و کده کند کام و دمان راکی رسد طعن تو بر مردم کشمیر که واکم
 خبر ز حال تو و وضع تو ای بے خبر از خویش که در عهد جوانی میان نبل مردم میگای بکلان گشتی و صد بار بگوشت
 و عشتاق رسید و رسیده است که از کشمکش کم تو نون بود که دهنار کے در عتاب دوست با تا داسیکه بیدار
 شد از طلعت خست از نویش که شبی بنو میس باین طرز بدکاری و بد فعل گر دبی ز عقیب و دور و دور
 نخل شو که زبے حصصه خویش سبک باجه عمر کارا بعد از ان درش تو کرد و یکسان تو دار ند و دناں تو فخر
 کسی چ که شتاق که تو باشد و روز سه خویش شستی که آئی همه روز و چنین با دنیای ز جهان پیچ که کشتی
 و رفعت که شد و عشتاق تو بر از شستند و گشتند عشق تو کس یک قبح بوز و برایت نفرت او در
 لیک ساغ و بقوم کسی یاد و کرنیک که سیدار و کجا بود و جالت فطر سے باده کشا زانکه از پریشان و دور مانے
 بے نامی و جرح بے عرت و خواری و حجت که نصیب تو شد از در وطن انقاد هوای سفر و در سر و آغوش
 بدلی که صدیایه خرماد و صیدیش شاز و خست و چیز که ز مالاک بدر یافته بودی کی مکده و پر زانکه دیا
 منده و دنگ می کہنه و بس تگ و تیاده چرکین و یکے لاشه خرمیر و بون انهم از ناخت ند انهم
 که دست که اند دست که او دست مقدتی پدر خجسته رستا و براتیو میا شده آن مرکب و از فزیه
 و برار حرد و دہ باد و سہ کث و کث بعد جالی و افلاس دگدائے بی بی ہند که آخر با این نیست خراب
 کے گمان بود که اگر دست گیتی تو شوی ساکن کشمیر که در آب ہوار شک چنانست بیابانے دگدائی دوست
 نہ جائے رنگیں و تنم کی اسرہ و اباب سہا پیچ کا طر ز سالی که کما رفت از دست و قلم اچہ بدیا چہ شد
 آن پاچہ خرمیر و صد سالہ و تیادہ صد بارہ دان مکده بے قصہ کہ میراث پدر یافته بودی دگر زید بزرگ
 که کسل حیت جین و ثروت و لاف تو و طہار و سخندایے سچا ساعی کے بتو از ند سلم بدیاد کی کہ بود
 شیر ہمد و لم بخار و صہای تو پاکیز و در بہتر از شر و خنہای تو موردن تر و خجده و نرای حق نادان شہید
 حیوان و خود بے خبر و خیر و سر و دایہ و قلاق که از دست زنجی زحری کتر و از سگ بر و کده تر از خانہ
 مالک کہ خود این بچہ ترا کامے و عرت و گرازا ابراہیم خان از تغیر قوام الدین خان کرۃ ثانیہ در
 ادا لک از دست تاد و مصوبہ و کثرت ریات اس مرثیہ در عہد ابراہیم خان و کثرت واقعات عجیبہ

و در این وقت از دست تاد و مصوبہ و کثرت ریات اس مرثیہ در عہد ابراہیم خان و کثرت واقعات عجیبہ
 سر جلدیہ از دست تاد و مصوبہ و کثرت ریات اس مرثیہ در عہد ابراہیم خان و کثرت واقعات عجیبہ

غریبه برودار و سبب حادثه سیلاب که بطغیان آب خانها و مردم را بر باد داد و عاصی بجاک
 که عمارت مردم مثل کشتیها در میان آب چرخ میزد و گویا سان سرگردان میرفت بسا اوقات خانه را
 هم درین در طرے بودند طغیان بے حد تا ریخست و دیگر حادثه زلزله که بسیار شدت بود و دستے دید
 بدو است زلزله احوال مردم در زلزله ماند زیاد و یک ماه این حادثه جا بجا در عمارت شهر ارد
 بود باین تقریب هم ارباب وسعت و ثروت زلزله خانها را زد و دیگر آمدن طلاق بقرب و بت کلمان
 و استعانت راجه بت از حضور بواسطت ابراهیم خان تعیین شدن افواج کابل با در راجه بت
 سپرداری فدای خان سپهر ابراهیم خان چون فداے خان و خوانین دیگر نه میت فوج طلاق داده و تخیر
 بت کرده در حاجت یکشمیر نمودند و یرغمال بت را با غنائم و محال بسیار همراه آوردند بناگاه فتنه برب
 بمیان آمد باعث آن نیست که از مردم حسن آباد که محله شیعیه ماست بعد الشکور نامے با سپهران خود صا
 نام یکی از مردم سنی را ایدار ساند و حضورست منجر بطول نزاع شد در ضمن منازعت شیعیاے مزبور
 ظاهر تر تکب افغان نامشروع و مباحثه قوال مذمومه در حق حضرات صحابه کرام رضی اللہ عنہم شده اند با وصف
 این بدعوے صادق مزبور که اعلام شرعی برده بود و در حمایت ابراهیم خان ماند از منظر طرف قاضی محمد
 یوسف بغیر آنکه عوام شهر هم بشورش بسیار نموده تیش فتنه و فساد مشتعل شد چون ابراهیم خان مد
 علیهم را در خانه خود نگذاشت مردم عوام حسن آباد را تیش کشیدند با تحریک فداے خان صاحب جماعت
 مردم حسن آباد برآه ازین طرف مردم شهر و خوانین کابل با فواج خود مثل مرید خان و الف خان مرزا مقیم
 و غیره که همه دوستان بودند با اتفاق بعضی منصبداران که سر کرده آنها خدمت شرافت و نجابت تیش
 خواجہ محمد شریعت ده بیدی خواجہ محمد صابر مرزا سلیم و مرزا حلیم بیگ کا شغری بودند مقابل شده حصے
 از طرفین مقتول و بسیار مجروح گردیدند عوام بسیار غلبه نمودند و سر رشته از دست قاضی هم رفت
 ابراهیم خان خود را عاجز یافت عبد الشکور و غیره را که بدعوے شیب برآنها بود و حواله کرد و در جنوبه مجبور
 شدند و آخر الامر شادالیه یاد و پسر و یک مادیه قتل رسانیدند چون بعد از وقوع این قاضی ترک آمد و در
 خانه صوبدار نمود و با وصف اعتماد از او از خانه بر نیامد و صلاح ملا محمد ظاهر مغتے اعظم فرد بر عکس داد و خا
 ادراسم عوام تاحضت و سمار نمودند و در شهر شورش و دست بر عوام بسیار شد و با قاسم سقده اے
 شیعیه را در راه گرفته پایت و عواری کشتند فدای خان بکشته تنه عوام سوار شد و برابر خانه مرزا سلیم مزبور
 سقا له رود و مرزای نزور با جمعه از عوام قتل رسیده درین اثنا شیشخت پناه بقایا با اولاد عرفان
 دستگاه خواجہ حبیب الدین شهرے اجتماع کرده حویله ابراهیم خان را تیش کشید ناظم فوج خود فرستاد

معانی بیان فرموده شیخ از درستی شد و مبادی قبول کرد و بعد فوت شیخ بکاشغری فرستاد و پیر
 سید را یافته و از انجا کثیر میراجعت نموده نوکر پادشاه هندوستان شده بتقریب سیاق صورته
 از کثیر برآمده و در راه سفر آخرت پرده خست و لاشه او بکشمیر رسید و متصل قبر فانی مدفون شده
 ملا فضل قنوجی ز نذاریه حضرت مولانا سید رحمت بیضی و کمال و ورع و تقوی
 هشیار داشت و محبت برافاده و تدریس بعد والد بزرگوار برگماشت چون رحلت نمود در حواری والد
 بزرگوار سید عبدالرشید زکریا کرشاکر و محمد فضل چرخ و ملا سلطان باقی و قاضی عبدالرحیم در علوم
 نقلیه عقلیه مستعد و لسان خوش لفظه و پرورش برین تحریر بود و سمع شد که سیف خان علما وقت
 را برائے امتحان تکلیف حضور کرده خدمت ملا ابوالفتح کلو و غیر ایشان به خانه خان مغرب در باغ جهان
 آرامی رفته خان در برج دارائے نشسته بود و گفت که یکے را ازین طالب علمان حاضر کنیند
 بعین ملا عبدالرشید برآمده و با و از بلند تقریر بخوبی کرده که فضل اسرار و شنیدند و بعد فراغ
 سباحه ظاهر کرد که من مکینت شاه گردان علمائے بیرون بهم خان مغرب را دم شد و تکلیف حضور
 کسی ننمود و این ملا عبدالرشید میر علم بسیار کرده او اخر عمر سفر ختسار نمود و به لشکر عالمگیری
 رسید و خدمت قضاے بران پذیر یافت خالی از شغل باطنی هم بنود ارادت و خطاب میر علی
 قادری داشت اشتغال ذکر و فکر همه از خدمتش کسب کرده بود حضرت میان محمد امین
 و از از طبقه تجار کثیر است به لامبورست نوکری شاهزاده بدایع دو سپه داشت و ترک بدرفتاری
 صرف فقرائے که چون میل براه حق نمود ترک نوکرے کرد و دست از همه برداشت و کطلب
 این طائفه آورد و از یاران خاص الخاص خدمت میان عبدالوهاب لامبوری شد و بکعبانی
 از میان اصحاب آئینان بهم رسانید و رتبه خود را از اکثر اقران در گذراند چون کثیر رحلت فرمود
 محلله اندواری در خانه با نجیان مے بود و خواجه آشنای فتح که مے بخانه برود مکنے متصل مسکن
 خود تو خدمت کرد و چند سال به توالی و تواتر در رستمان بملازمت شیخ خود مے رفت اخذ فیوض
 و صحبت خدمت می نمود و این شیخ عبدالوهاب از خلفای حضرت شیخ عثمان جلد رست
 نظر خاص برین بزرگوار داشته بمحاصل خدمت میان محمد امین در وقت خود از اجله اهل تکمیل
 بودند و مے بلیغ در حفظ نسبت فرمودند ازین جهت اکثر احوال ایشان بسکونت خلوت
 مے گذشت آخر نامرد کم کشمیر و فضلا و علما و فقرا و غنیاء جم غفیرے از نشان فیض صوری و
 معنوی بقدر استعداد و استقامت گرفته اند اکثر ایام مرخص مے بودند با مردم کم میجو شنید هر چند

بعض اوقات با مردم زائر و داروئے شستند اما با تحقیق خلوت در پنجن می بود و کسے جرأت
 سبقت در کلام یا اظهار مرام بے وقت می نداشت از آن حضرت مرشد می مروید که از محرابان خاطر
 ایشان بودند سمع است که در فک جمعی از فضلا می عهد شهر آمد به فقیر تبحر تبحر تبحر تبحر تبحر تبحر تبحر تبحر
 که فقا و متغیر شده فرمودند که یاران اینجا بدست و راز و اند بر خاسته خلوت شستند مذکور است
 علی راین جنسیط بود تا سجد کورات دیگر به رسد سر با تصرف بودند بر علما شفقت زیادی داشتند
 و هم با نیای فرمودند در سوز و اشارات بسیار میان می آوردند در مذکور است حقائق و معارف
 و میان آن مجویش و حوشت اکثر مرشد می مروی را مخاطب میست از او دیگران می دوست داشتند مسلک بود
 و تخصیص نام میفرمودند صحبت های عامه و خاصه ایشان بسیار آفتند گاه گاه ذکر صحبت های که با حضرت
 عالمی درجات داشتند می کردند و کان مستقیماً علی الشریعۃ و الطریقۃ و دفع البدعت از عایت
 آفتاب مرشدی مراد می فرمودند در ذکر در عین قرأت رساله نظرات مشبهه در بیان علامات ذکر هم
 ذات نموده شد قبول فرمود در همان مجلس محضر در یاران از آن نسخه مکلف آن کلام را احکام کنایه
 مطابق اظهار مادر حاشیه آن کتاب رقم فرمودند بعد از تقصای مجلس تنها فرمودند که این حرف
 از من نفلط نشده بود بلکه در او امل که توجه و تصرف در دلها می طالبان نموده شد چنین ظاهر
 کشته بر بیاض نوشته بودیم بعد از سه سال از روی آن نوشته درین کتاب یاران در جم کرده
 الحال چنین است که شاکا گفته آید در اکثر حالات کار فرما می غیرت بودند ظاهر کسی که بیعت شریف
 ایشان رسانید که قدمت آخوند ملا نازک نسبت فقر خود و غنا با ایشان می نماید فرمودند که حقیقت
 فقر و غنا یا یمن فردا می قیامت متکشف خواهد شد و از اظهار کشف و کرامات حضرت لحن می کردند
 در آخر با بطل سبحانی ملاقات کرده بودند و چند سے آمد و رفت داشتند پادشاه دین پناه
 از صحبت ایشان خوش شد روزی رسیدند که بهیچ کشف و کرامت ظاهر می کردند در جواب گفت
 که اگر کشف مطابق شرع شریف باشد مانت و الا نام تمام الغرض در زمان خود در کشمیر از شال خود
 بے نظیر بود چون عمر ترعیس از مقتدا در گذشت مرخص شده بکمال حضور و انگار می یازدم هم می
 سنه زار و نوزده روح پر فتوحش طایفه پر از عالم بالا گشت رحمه الله رحمه واسعه علیه از یاران
 در تاریخ زحمت ایشان باین مصراع ملهم گشت تا در بیخ یازدهم ماه صوم رفت میان از جهان
 لاله ملک که از خلاصمندان ایشان بود تا بهیچ انتقال ایشان چنین یافت که تا در بیخ عرس بود
 روح الامین و دیگر سے گفته تا در بیخ دل بیک صبح سیدار یک وصال گیر گشت و فیخ و دف زوینا

صاحب بن دکر بہ کتاب قطرات در سالہ ضروریہ وغیرہ تعریف ایشان ست خواجہ محمد
 امین صوفی قبل از بلوغ در ملازمت گرامی حضرت بابا نصیب رحمۃ اللہ رسیدہ بود در سن
 بود کہ خدمت بابا در حلت گزین شد موسی الیہ ملازمت علماء عصر لغفیت نشان شدہ در راہ خدا آمد
 چند سال گنج خلوت گزیدہ بوظائف طاعات مداومت نمود تا قبول بہر رساندہ دست بعیت برد
 نے داد چند در خانہ کلوا و چند شے در محکمہ الکنکس مے گذرانید چون قبول خلافت بشیر شد از خانہ مذکور
 بجوار مسجد جامع آمدہ و متاہل شدہ بر طبق سنت بابا در دیات برای توبہ و بعیت میرفت وزن
 دوم خواستہ صاحب پسر و دختر شد و از خانہ تائبہ خانقاہ شمس چک کہ نشندگاہ حضرت مخدوم
 بود قدس سرہ ہجرت اوقات میرفت در انوقت حجرہ خلوت خاص حضرت مخدوم رحمۃ اللہ کہ
 زیادہ از بیست سال انجاما بودند موجود بود و بالکل موسی الیہ متشرع و مودب با آداب بود حضرت مرشدی
 مراوی میفرمودند کہ روز بے سیر تالابل باتفاق رفتہ بودیم دیدہ شد کہ تمام روز بدو را نوشتہ بود
 مقبول و مقبول مے نمود و در دعوت اسماہم دستی داشت و عیالش اثر مے داد و جواب اتحارہ ہم
 نمی گفت آخر ما روز مے کہ قطبی مرشد حضرت شیخ کہ عبدالاحد مدظلہ بہفت چار بر آمدہ اند در خدمت مخدوم
 مسایعت نمودہ تبوسط مرشدی مراد ذکر قلبہ وغیرہ گرفتہ و استمداد طلب نمودہ رخصت شد یا ران صالح
 و ذاکر ہم داشت کہ ذکر چندی مے آید مثل بودی بابو و حافظ داؤد و خدمت خرم حافظ وغیرہم آخر ما
 از فقر ضروری بہ قناتہ بود پارہ بسر قتل شد و قدر بے مجید الب پسرش رسید و چون شربت
 حل نفس را قتل الموت چشیدہ در فرار مد گواہ کہ از کلوا بود مدفن یافت حضرت مرشدی مراوی گلہ
 قبرش نیستند بعض صحبتہا و حائے نقل می فرمودند لوزہ یا پای پیکے ساکن باز ایتو
 فروشان از میدان بابا محمد علی پانورسیت مدتها در خانقاہ پانور گذرانیدہ برو مے بود بقدم تخرید
 تفرید صائم الدہر و تارک اللحم رقت قلب علیہ حوالہ بر تہ داشت کہ چون نظرش بر صورت جمیلہ یار اسیر
 دگل و گلزار مے افتاد بے اختیار بگریہ در مے آمد و اشک از چشمانش مے رفت ہر ساعت ہمنوازل
 گرم می کشیدہ و اوان قدم سمیت از دم حضرت مرشد شیخ عبدالاحد شہیدی کہ کشمیر اکثر ملازمت میرسید
 ضیافت بسیار بہ تکلف بخادمان حضرت ایشان کردہ و شہبہا کہ در خدمت می بود بہمان وضعا
 میرفت ایشان عایت خاطرش میفرمودند چون اجل موعودش رسید در جوار مسجد باب مالہ بارخو
 شد یا زانش نقل خوارق و کمالاتش مے کند مولانا خواجہ ابو الفتح کلوا از نجبا کشمیرت و در آن
 ظہر شباب تحصیل علوم توفیق یاب شدہ از خدمت مولانا اعلامہ خواجہ حیدر چنے بہرہ اندر کمالات

دور سی و پنجاهی گردید با وصیت شایع عقله و نقلی خط فزاون از دوع و تقو سے ہم دشت در عبادت و تقوا
از مثال خود ممتاز و دستخرج سائل تقیه در وقت خود بسیار بود و او آخر عمر خدمت انعامی کشمیر تعلق
برجود و شرفیش گرفت که سبب عین السابین در دوشیده از سوغات اوست سالی آنهم تالیفات تعلیم
داود و پنج و فاش لرین سبب استفاد است بدیت خواجه ابو الفتح با نر کمال - رفت اندر نر کمال
در محسن و دم قبر و سلطان زین العابدین اوست حضرت آخوند ملانازک تا خوانی مردی فخر
بود و از علم ظاهر بهره داشت و بوضع ملایان نوکسی می کرد تا آنکه خدمت راجه فتح محمد سیالکوٹی مدلت
کشمیر رسید از خدمت ایشان تضرع فرمایند و از همه تافتة براه طلب تافتة بطریق مستقیم شده از دست
بگذشت خدمت حاجی مذکور مکرر کشمیر برای ترغیش آمد و مولانا هم در خدمت ایشان به سیالکوٹی کر
رفته تربت و فی حاصل نموده قدم در دروازه فنا نهاد و یاران مستعد بهم رسانید و تربت ایشان متوج
شده تا غیر قلوب استبان نبود تصرفات غریبه و حالات عجیبه با بهار و سید لوسر گرم کار بود و خوش
خروش صحبتش روز بروز افزوده و در عین گرمی احوال ناگاه پیر رشیدی که دشت طالب فقیر ساک
به نظیر شیخ محمد باقر نام که صاحب عادت غالب بود در حلت نموده بعد ازین مصیبت احوالش متغیر شده و
مرین نموده پیر ساند از توجه و تصرف یاران از نمانده حضرت مرشدی مرادی با ایشان بار ملاقات نمود
و صحبت داشتند میفرمودند که روزی در خانه حقان آگاه و صوفی محمود مغل با ایشان صحبت داشت
از خدمت الفقر فرستاده خدمت کا و الفقرا کیون گفتار پیچیده و تطبیق در خواست جواب
روز می دیگر بخانه ایشان با برادرالده خویش رفته چنان تو خمر دشت که مرید پیر وار و کتاب لغات آورده
شیخ عبدالمصمد محمد و مراد بفرمود تا بخواند و درین آشنایده شد که نسبت بمریدان تواضع بر تبه بنماید
کو پاوی محتاج اینهاست بقصد غیری خدایست بود و نیت خالص است چون بر حجت حق میرسد
در جو رخانه خود در تاشوان در نزد حضرت سید محمد منطقی قدس سره مدفون گشت مخلصان گشته
بر قبرش تعمیر کردند خدمت آخوند ملانازک طبع هموزن هم دشت این چند بیت وقت تسوید این ساله
از خزینة حافظه منصفه تحریر آید نظم نازک طره او نغمه ازل و زوید اگر نه دزد و چکنه حال پریشان در ل
و لهر سیکوش مذکر جهر گر مردی که بهر شود نام زور و هر صفتی خود ذکر خفته ز جهر پیدا کرد و زبان گو
که از شش جلے خط صفتی و آینه شعر هم از زوالات مولانا است مشحول انت مطلوب و منظور است
انت معبود و مقصودنا + لائری فی الکون الا وجهک انت مشهور و موجودنا + ذهاب النور و مغفوت
لهم + مشرب البشان محمودنا + ان وعدتم باللقانی الآخرة + و هو فی الکونین مشهور لنا + لار دل

عارضہ لہا رین + نانکے اظہار مجہولنا + ولہ قدر تیا الیوم انوار الجیب + لاکن نہا شہدا
 سن مرید + سخن تشرب + اہل خیر الودود + لیس الزاد من ذہن الغیب + سخن مذہب احاطہ اسنے
 حضرتک + یا دلیل الخائرسین ریب الجیب مات فی بنیک عزیز نانکے + یا رحیم رحمہ لہا حوالہ اکثر
 حافظہ صاوق مجذوب حافظ قرآن بود و خدمت مسجد حضرت میرزا کافوری قدس سرہ
 داشت اتفاقاً بدینے رفت و در صحبت باریکت مخدوم اودہ آفاق قدوہ الاولیا حضرت خواجہ علیہ
 معروف بہ حضرت خواجہ خور و خلف عالی حضرت شیخنا و سیدنا خواجہ عبدالباقی قدس سرہ
 رسید و شرف ارادت حاصل کرد و جذبہ یافت و مخلص بطن گردید و درجے پرواہی و وحوش شکر برتر
 و شہر و عالمے را تبصرہ ہر نگ خود کرد گاہے بہوش ہم می بود در آنوقت تعقید با حکام شہر
 می نمود اما در اجتماعش بابے فیدی و حالت بی پرواہی سجدی سرایت کرد کہ جای اصلاح نہا انداز
 و ارواح طہیر دوست بدیت بچند بے زینت و زبور گشتیم + در عہد شباب + بچند بے ویش و فتر
 گشتیم + کریم حساب + چون واقف انجمن ابر گشتیم + انقشہ ست آب + دست از ہمہ گشتیم
 قلندر گشتیم + اینک در باب + خواجہ محمد یاشم ملوکہ از طائفہ سوداگران شہر است
 متاعن و جانناز و دوستی و ہماعی بود ہوا غیر مکرر در احوال فقیہی گفت از جملہ پنج بابی ست گذشت
 و حال مشہور بود و جنیدی بتقریر بود آخر متاہل شد از یاران خدمت اخوند ملا مہدی علی کبریت
 الحق کہ نشاء بلند داشت و در وجد نوے حرکات و اصوات مے نمود کہ دیگرے ہم لزان متاثر مے
 شد در جوار پل علی شاہ بر زمین و قف می بود و خانہ و خانقاہ از خود بناختہ خدمت مرشد و ارکان
 سیف موند کہ در ایام شدت مرض اتفاق شاہ محمد فاضل قادری رحمہ اللہ بیجاوش رفتہ در ہمان خانہ
 وقت بے ہوش افتادہ بود و طافت جواب و سوال نہ داشت چون روح از قبض بدنش بدار البقا
 شانت در کو حوارہ قریب مسجد جامع مدفن یافت و شب قدر شاد خواجہ حسن ثقل
 بہرہ و ظاہر و باطن بود و اصلاح و تقویٰ معروف از یاران خدمت بابا نصیبت رحمہ اللہ
 تاملے لب یا باریت متاہل و متوکل و صاحبیل بود و مردم از خدمتش حالات غیبیہ
 گفتہ امور شریعت نوارا بسیار مے میداشت چون رحلت فرمود مدفن در جوار پل متیان بیت
 رحمہ اللہ در جملہ دوستہ شیخ حسن لالو و لالوزان گویند کہ در مسجد لالو کہ قبیلہ مشہور است
 امام بود و صلتش از موضع ان پرنکہ لاریست پدر کلانش خواجہ عطار نام مرید حضرت سید جمال الدین
 بخاری و ہم پیر حضرت مخدوم شیخ حمزہ قدس سرہ بود و پدرش تجارت بزاری می کرد و بتقریب

داروات و خدمت میرزا کافوری

ہندوستان رفتہ بعد مر حجت در خانقاہ را جوراجی مانڈہ ذوق خد طلبہ ہم سنانہ بجدت
 بابا انصیب رحمہ اللہ مشرف شدہ دست در خدمت ایشان بود بر قدم تفرید و تخرید و از خدمت ایشان
 ہرہ و در گردید اما آخر تا متاہل شد بابا این راہ مالیت ہم رساند و سنجہ ہم در حجاب شدہ از ملازمت
 باز ماندہ در محلہ کالو با زمین وقف حجر و ساختہ با ماست محلہ پر خستہ عمر سے سپرد و مائل مدعا
 و ہنگامہ بنود و بوطائف و دعوات استعمال نمود و بتوکل سے گذر ہند و از مردیان اندک فتوشتہ
 کہ میر سید بران قناعت داشت با وجود کبر سن و ریش سفید سے بدستہ آفتوشتہ طالع الفتح
 کلو حاضر میشدہ استماع سائل سے نمود و گاہ بگاہ کہ دولہ داشت رفتہ عبادت می کرد در پادشاهی
 نقل خواق می کنند چون ایام رحلتش در رسید و عمر گرامیہ اش سپرد مدفن در جوار روضہ حضرت
 مخدوم قدس سرہ ہونہ کہہ ماران یافت سنہ ہزار و بعد از چند ہی ہر سہ برادر رحلت
 گرین شدہ مدفن دہانہ بیافندہ دیوسف بابا این قبر و جد ساختہ رحمہ اللہ عالمی رحمہ
 و بعد عارف احمد ریشی در موضع کویہ مولی بود و برگشتہ اولاد و بودش از ان موضع یک
 کردہ بالاست کہ از اوصم لودہ کام کوید فتنی کہ حد ہتیا سے ذوق طلبہ بک عنایت فرمود ترک فرما
 کردہ دزن و سیر از خصمت دادہ در جنگلہ دوز از تابا سے بریافت متحول و در ملازمت در دینان
 ہم گاہ سے میرید و مطر سے از خدمت حضرت تہ مالو جیو یافتہ بامر استان ردی از ہر چہ یافتہ و محن
 مسجد موسی کہ چہ مولہ حیشہ بود بجا بدست خود حجر و ساختہ و در تحت آن غسل خانہ قرار داد و پاسے
 انامت انجا محکم فرمود صائم اللہ ہر نمازک اللہم بر قدم تفرید و قناعت بود ہما نمازادت پچا و سال
 سر ردہ گاہ سے بر مدت یک ماہ یا دوسہ ماہ باز ہم جنگل میرفت باز سے آمد بر اندک چیز سے انجا دوز
 میگذاشتہ در تیلے نظار سے نمود و برخلاف ماضی کہ دوز آن وقت بسیار سخور و چنانکہ مشہور بر ریشی
 شمنو در زبان کشیر شدہ بود و گاہ دوسہ دوز حال ہم میداشت نظار ہر اگر چہ در خدمت بہ مالو
 دستاخ دیگر رسیدہ و خدمت بابا انصیب رحمۃ اللہ علیہ دیدہ و در بالاس این اعزہ نشستہ بود
 لیکن حق تعلیم و تربیت سلوک ارکسی نہ داشت و اوی سے بود وار لو و ریشہ بابا کہ از ان قریہ
 مذکور یک کردہ سے بالاتر سنہ او از شالخ قدیم دہم محبت خدمت ہر دی ریشی بابا رحمۃ اللہ علیہ
 چندی تربیت یافتہ و ابجد سے ستایش سے کرد کہ رویت حضرت شیخ نور الدین میداشت چون
 ذکر لود ریشیہ مالو جدانشہ بقریب یکی از حواری عادتس ہر قوم ہست و کہ بابای خبر غدار ایشان میگرفت
 سے سر بران میش بابا دوز عینت بود و ریشہ بابو میگذاشت ہر گاہ این حکایت بگوش ایشان

ہندوستان
 بود

ایام شود بیستم شعبان به نیت اربعین در حجره بابک شاخ محل
 نگه داشته فرمودند که در وانه حجره از بیرون بگل خند کنید و از شام در روز عرفه تا صبح عید منتظر باشید هرگاه که
 درون صدرا شود در وانه را واخواهید که در روز عید اول صبح از درون حجره صدرا شد در وانه را به نوشته تمام
 و اگر در نوبت ادای نماز عید بپیش از نماز اکثر زیارت آمد نصیحه باخلاص و بختی به تفاق هر یک از
 زنان شاخ یک یک سبب بختی که در آخر پائیز می باشد بطریق تبرک دادند تا قهار تسلی و خدا صمد از آن
 از یاد متین شد مصدق ریشته بابا می کا کا پور در جوانی در ایام ملک گرم کا در طبقه از خدمت
 سیادت پناه حقائق آگاه میر محمد باقر تشبیه اخذ کرده بود و اجداد میر باقر در عهد سلطان زین العابدین
 ولایت آمده بودند میر مذکور را سکنه بنوع بنو از راه احصا استجا بردند هم در آن موضع که خدا شده تولد
 و تناسل میر ساید اولاد ایشان در آن دیه می باشند گویا پسر ایشان میر فاضل نام مردی صالح بود و
 خدمت مولوی ملا حیدر حسینی هم از ایشان تعلیم گرفته بود با لجه این مهدی ریشته مذکور بعد از
 پیر مرقوم مدت چهل سال در مسجد کا کا پور بماند گاهی بشهر می آمد رقت قلب بسیار داشت و اکثر
 حال گریه و درد و سوز می گذراند عمر بسیار یافته چون وقت موعودش رسید تعلق جسمانی گذاشته شد
 بدار القاب نهاد و روح جانے شد در حدود نیر او نو دادند و در جوار مسجد آسوده گشت و بر قبرش تعمیر شده
 بر سر عموم کمر زیارت نموده شد و برادر گلانش شیخ علی ریشته بابا هم از خدمت میر مذکور تربیت
 یافته بود و در قریه کوئل مدتی لوازم ریاضات شاد را ملازم بود و مصدق بابا نام مردی مترافز
 نیز از یاران میر مذکور در خانه روح الدیگای بود آنجا رحلت نمود و در جوار خانقاه آنجا می که بنا کرده
 روح الدیگایست بدفن بیانت در محله کوته پوره قریب اکلیل بعد از موت برادر شیخ مقام کوئل یافته
 نیز تربیت می کرد و چند روز بخلوت آنجا نشست و از یاران ریشته بابا شیخ یعقوب نام مردی
 در محله حاله صالح و ذاکر و گوشه نشین است حضرت لاله یا با خواهر زاده شیخ نجم الدین شیخ
 تربیت معنوی از خدمت خال بزرگوار خود یافت و در اندک زمانی بمقامات عالیه شتافت و بعد از
 وصال شیخ نجم الدین قائم مقام او شد و در ریاضت و عبادت کمتر از مرشد نبود و حاکم الدهر قائم
 اللیل و صاحب تقوی و حالات و مصدق حسنات و مورد فتوحات و الدرام حروف در طغیست
 کسنت زبان سجد و غالب است که نظم بغایت متعذب بود بخدمت لاله بابا بردند فرمود دست نهفته بیا
 بیا یک بار رفته بقیه اطعام خود خور پس در مرتبه دوم نیز چنین بعمل آید کسنت زبان بالکل زایل شد
 خالق عادات بابا مذکور بسیار است در سنه هزار و یکصد و پنجم رحلت فرمود در موضع مذکور

تسبیح حمد و تعالیٰ چشمت و سید شیخ محمد فاضل از قبیلہ شاہجوہر است کہ فرمودند
 و ساکن کونہ مار در عین خلوت و ایام کام منی مرید خدمت سیمت پناه عارفانہ خواجہ محمد نواز
 خلیفہ خدمت شیخ موسیٰ کبروی است و با تحصیل علوم ظاہرہ نیز متوجہ بود و بعد خدی بزیارت مرید
 شیرین رفتہ و اطراف ہند بہ علما و فقرا رسیدہ و خدمت ندای ماعوض و جہیم خروشی نمود چون
 بہ ملن آمدہ در موضع سبک و کنارتہ تالاب دل بیاد شعل شد بعد از دیکر بہ نیت تعلیم اطفال شہ
 آمدہ در محلہ جندہ بون در جوار استانہ خدمت یار کف حضرت لد بابا ی معرفت خاد ساخت و تائید
 حیات در انجا بر قدم توکل بود و بعد عات طریقت و تربیت بد کا نذر سے تہخان مقلدہ مائل بنور و در
 بابیہ فائغ الغیر نیز ان مع الغیر نیز ایام بسر بردہ مرید ہم میگفت گرفتہ و ساختہ بود و در
 و بنا سحرے بودا نگہ دست جلش گریان گیر شدہ و در جوار خاقانہ لد بابا مدفن یافت رحمہ اللہ تعالیٰ
 رحمۃ واسعہ حضرت مرشد کرامت سے فرمودند کہ در مرض اخیر بر اسے عیادتش رفتہ شد چون از مرید
 و طبیب پرسید گفت طبیب بقصد یومینہ ہم ہر جہ سوزے سوزا ہدے ستو و خواہ شد عزیزان
 دعا ی حسن قائمہ باشند حاجی المحمدین حاجی بکھرام از قبیلہ رنجاران نو دوقش
 ذوق سلوک نامتناہیش در گرفت و از یاران خدمت بابا نصیب کسائم الدہر و نازک الخیم ساکور
 موضع پیر و بود و در تجرد و تفرید عجیب شدہ و در تحقیق سائل حقے از خدمت اخوند ملاحی
 کہ مردی ناما و تقویٰ بہ شمار و مرای خدمت بابا نصیب رحمہ اللہ بود میں از حاجی مسفر آفرشتہ
 رفتہ شدہ در موضع مذکور مدفون شدہ خواہر زادہ رضاعی شیخ نیاہ شیخ عبداللہ سلسلیست بجا
 حاجی سزاییہ در خفا سے احوال و ہستار کشف و کرم است بسیاری کو تید و فتوح مردم نذر و نیار
 کمتر نہیں سے نمود و از کسب برادر خود کہ بخاری سے کرد قلم سے خود و در کل و شرب رعایت نام
 مرغی سے داشت حفظ اللہ خاں بیجاہ رو پیہ نذر بردہ بود و بہر از سماجت یکرو پیہ بردہ است سبب
 یوست و استخوانی ماندہ و سال و ازہ ماہ اہم لین چربی کہ بہہ استس از کاہ سے بود میگردد ہین
 و از آب ہر غسل و وضو سے کرد و در جائے وضو استیان چشمہ ہم رسیدہ بود کہ در ایام سہری
 آب گرم میدہنت حضرت مرشد کرامت نصیب حاجی سے رقتہ و حکایات و سبب انقل سے کردندی
 فرمودند شبے ہفت اوقچہین افتاد کہ استازادیدہ بزیارت غفران پناہ شیخ احمد جاکلی رفتہ شد بعد
 مرحبت با تہانق ملاقات حاجی افتاد و در راہ پاران خواہش یاری کہ تہنای معرفت کرد و بعد
 بس ایامی حاضر آمد و رای نماز عشا تکلیف لہا مت کر چون وقت سہمہ بود عذر مانگی راہ آورد

تاخیر سے روہ شگفت ایسا سخن در وقت دارند بیا سید ما خوانده رویم صبح تا جای
 نه طعنه بی تکلیف آورده بقدر شستها خورده شد فرمود که باز باید خورد گفتیم که حالا آفتد است تها نیست
 فرمود که خدمت بابای مرحوم روزی تریز بدیه را در کرده بودند همان روز زیارت حضرت بابا شکر الدین فرمودند
 چون بیکوہ برآمدند طلب تریز نمودند گفتیم نیست نتیجہ روان بدیه بعد مبالغہ تمہ طعام خورده شد گفت
 کسی از اینجا طرف سہو پو خواهد گذشت چنین شد و سہ فلوس برای غلاف کلام الدن قبولی فرمود گفت
 کہ کہ پاس از سہو پو بیارند پارچہ کرپاسے بدست ہمراہ بود حاضر کرده شد کہ این را غلاف نمایند زد و یک
 شنگہ برکشند و او کہ من این را چکنم پارچہ کرپاس باز گرفتیم و تنگہ حوالہ ایشان نمودم چو پاکبشتی ہمراہ آمد آنجا
 رخصت شد و یک پیہ از ان پیہ بہ ملاہم و او پرسیدہ شد کہ پیہ مردم چو قبول نہ آید گفت احتیاج
 نداریم و ہینہا محتاجا زانے دہند گفتیم را در شانیہ محتاج مست و خبر سازان سیگیر دگمت دعا سے برکت
 بوی کنیم و این شبہ ایشان قبول نداریم درین اثنا چادر کو تہے کہ داشت بر دوش کشید اندازہ کی طول
 عرض بر دوش نمائندہ گفت شد اگر بدیہ قبول سے کردید چادر در ازے بودنی الحاح رکبشید و بزور از طرف
 راست بر دوش چپ تہا دو گفت اینک در ازست و در پیر و مریدی و ارشاد و صلا و انہو دیکھے
 امانت نسیر والا ماشاء اللہ چنانچہ اوائل حال از نیم مردم در پیش آخوند ملاحسین مذکور در موضع بہت
 لنگو دیکھے ماند و ہر کہ استمد عار تو بہ و انا بت می کردشان با خون سے و او بعد فوت آخوند سکونت
 در وہ پیر و کہ مولدش بود خست بیا نمود و نیز حضرت مرشد کے فرمودند روزی باتفاق سنیات پنا
 شاہ محمد فاضل زیارت ایشان آیدیم و ایشان پارچہ سفید و جہت کفن حاجی بردہ بودند آنرا ہم بحضور خود
 قبول کنانیدہ بودیم کسی یہ داند کہ آنرا چہ کرد روز سے گفت کہ خدا سے عز وجل ذکرہ و فی الشمار
 رزق کلم و ما توعد و ن یا و کرد و طالب علمان از خواندہ و معنی ہمیدہ چرا در طلب زور اوقات
 نقیبہ ضائع سے کند پرسیدہ شد کہ سبب زیارت حرمین شریفین چہ بود گفت در کشمیر مخط شد
 بود بر سطلہ عشر ہند رفتیم از آنجا تا مکان شریف رسیدہ شد والا مارچ چہ نسبت و حاجی گفتن بہ بہر
 بہرام بابے گفتن خوش سے کرد ہر گاہ کسی از ہور دنیوی و اخروی از دے می طلبید و صاحب خانی
 سے نمود و استمد عارفات سے کرد و نیکہ کلامش خدا خوشنود بود و بشکر از ہمین عبارت از خود رفتیم
 میگرد چون امرور شیش در رسید مرض بہم رسانید و عمر نو سال کے بدار البقا بود و در حد و ہزار
 یکصد و اندر دیکھے کہ اول دفن کردہ بودند از ان موضع مردم غرضمند و صورت اغلاص شب کشید
 و تبصیر تمام در وہ خود بردند کہ از وطن ایشان اندکے دورست و سبب موضع لور پورہ چہ محنت تمام

بعد از شنیدن خبر از وفات خود شد. الاکن در آنجا است یزید و تبرک رحمہ اللہ تاسف و حزن و مصرت
خواجہ عبدالرحیم با توجہ از طبقہ سوداگران از سملہ حاکم است و در حوالہ طالب و اوربانی شد
بہر جارتہ دوی داشت. یکی از خدمتہا بہ خدمت نیکہ بابا پیشی با پیوری رسیدہ چنانچہ در احوال او در قوم
شدارادت و در خدمت میر خورشید قادری کرد و سلوک راہ حق و صحبتش سے فرمود تا آخر عمر ستقامت
نمود و از خباب شاہ ابو الحسن قادری نیز بہرہ مند و زشد عارف متشرع ولی ستورع شیخ خدا گاہ و قدر
پرست و نر بار دوست و جنگجائے دشمن عالمی تبت و صاحب باطن بود ہر چہ بوی عالمی سے شد
بمجا جان سے داد و ہر اور در دعوت ہم دستی داشت امر معروف و نہی خواہے خلافت بسیار سے کرد
چنانچہ در ایام شہر ز خواجہ محمد امین صوفی کے مرقد میں زیاد سے شدہ بود و خود رفتہ بہ خواجہ مرحوم تہم
و غلط نصیحت نمود. ہفتہ عرسے خوش گذران بود و قانع و یاران و وقت بیان خدای ایشان کیا
پہنا نہ جہن اجل سہ و تیش و رسید در محلہ خود و دفون شد یزید و تبرک و اعلم عند اللہ تعالیٰ
خواجہ حبیب اللہ القوی از مردم اہل و نجیب از حیلہ ملائکہ آنخندی ملا ابو الفتح کلو بودہ در مہبت با
در صحبت تشریف میر محمد علی قادری یافتہ و پوری از مشاغل دنیوی بر یافتہ و در اشارت طلب بہ با نامی
ہم رسیدہ و اور شیخی از طالب علمی و سادہ و معنی بر نیامدہ فاضل و بقوسے شعار و صاحب رشاد بود
خواجہ مذکور در مدد الف و ثانیہ و خمس واقف شدہ و در جوار خانہ خود برب دریای بہت دفون شدہ بود و در
رخندہ و انجا دفن شدہ بود بعد سے سال لا شہ مبارکہ اش را از سبب کشدہ در محسن خانہ سر را کہ دفون کردند
تقوی شہار شیخ عبدالغفور غازی مردی نوکر پیشہ و نصیبار بود بعد از دہستہ
ازنے حاصلی نہ داشت طولی گشتہ از خدمت طلب الا قطبانی شیخ مجید معصوم سرمنہدی قدس سرہ
تعلیم و در طریق سیر طائفت لامکاکی گرفتہ ترک نوکر سے کردہ و بطن با دت کہ در بایضات اکرام گرفت
خدی در باغ قوتلہ ملا شاسہ و جدی و در خانہ خولیت در جوی بل گذران داشت و صاحب طبع بود
بود و حسب حال خود و بظلم آدرزہ در ذکر سنا گم و وطن خود نیز خبر سے بظلم کشید بزبان فصیح نقلہای و غریب
و لطائف نفیس بیان آورد و چند سال در فقر باطن فقر ظاہریش نیز بہرہ بود آخر ما در مرض موست
کوثر سے ماہو حوں در پیش رو دہستہ مشغول بود و مکرر ظہار مقال خود از دار فنا بدار بقائے دور
یا مہجرت حق پرست شیخ حلال کندہ کاری مردی ذوقے و شوقے بود و با وجود
علم و صوفی دوست میداشت و ملائمت میکرد حضرت مرشدی میفرمودند کہ روزی در خانہ صوفی
محمود وقت بندہ از خدمت انند ملا مارک در میان امین و وحدت القم فخر و کاد الفقران یکون گفتہ

لطیف پدید شد شیخ جلال هم حاضر بود بعینت آن گفت که از من چرا پیر سیدیه پیر تقدیر تمام عمر در
 و توکل گذارند فقر را غنا و دست میداشت چون یک اجلش در رسید به اینجا و محله خود و زند و پوره
 مد فون شد با با عبد الباقی کبر و خلف با نانک مردی در ویش و تقوی شهادت بود دست اداوت
 با من آخوند طریقت ملا محمد علی نوشهر و متوکل و صاحب خود بود و بسیه آخوندی و عقد آورده و شغل
 قلبه و اجازت طریقه هم از ایشان یافته و از خدمت غریبه دیگر هم نوکر بود و داشته بهر حال حاصل نموده و به حال
 شده خوش علم و خوش لباس شیرین زبان صاحب شوق بود و کل و کلار و باغ و صحر و دوستی داشت
 و بسای و رقص می آید و شای و بختاب هم داشت در آنوقت از مشایخ سلسله اکبر و پیشل و از غیرت و دیگران
 کم کسی بود شیخ محمد امین جد والده ر قم حروف بعد عرض مرض حلیله قدلیه که جد والده ر قستم هر دو خواهر
 زاده با با عبد الباقی را بعد فوت یکدیگر میزد و در عقد آورده بودند و از ایشان نیز فرزندان شده با با عبد الباقی
 در خطیره حضرت کبر و در جوار خانقاه مد فونست شیخ یعقوب سیادی از یاران خدمت با با
 نصیب حمد الهیش از دخول طریقت پیشه قصه خوانی و طبل نوازی داشته چون بخدمت با با
 مشرف شد و طریق گرفت کمر ریاضت سخت بر بسته بنیاد هستی را شکسته در مجاهده راجد و جهاد تمام کوشش
 و جام لبالب معرفت را نوشید و صاحب احوال شد و جذبات بهم رسانید شیخ و او دشواری در کتاب
 الاسرار نوشته که شیخ یعقوب در حضره دیدم کسان گفتند که ده روز دست بلکه پیش که در نیجاست
 چهره بخورد و روزی بنجا از زمیندان پیر بیخمال رفته چون شب بسیار گذشته بود کسی در وانگه دیده پیر در
 در بر پر نشست و تا صبح مشغول ذکر دل نفس را بر بست بسبب عزالت ذکر قلبی او بر آب شده
 رفت و زمین خشک شد اما چون آشنای و بختاب نه داشت اعمالی که در قالب شریعت نمی آید از او
 صادر میشد حسن زنان می دید و نگوی که بر پائے خود می بست و بر مرعیه بر سر نهاده و هر چند با با یاز
 امور منع می کرد فایده نمی نمود چون یک اجلش در رسید مکان رودان قریب اسلام آباد مد فون شد
 شیخ مومن بر تهنه برادر شیخ شریف بر تهنه موضعیست قریب به شهر جانب غربی هر دو
 مراض و صائم و نازک حیوانات بودند و بر قدم تقدیر و بجزید و توکل با هم بسر می بردند و حقیقا طریقه
 بسیار داشتند باین درجه که شیخ مومن روزی از مدفنه وقت استقامت نمود که در زیر تخته نوز نایاک خفته
 بران تخته ناز توان خواند یا نه شیخ شریف از آن ده بر آن نماز جمعه در شهر میر سید شیخ مومن او آخر شهر
 آید متاهل شده و اولادش صالح و قرآن نویس بود و اولاد صالح هم سیدید در همانجا بر حمت حق پیوست
 شریف بای نیز در آن ده آسوده است غفر الله تعالی و لهم شیخ فیض الله نذر که طالب بود

بظاہر مجروح خود سے گزائید و ایام تہول بایات سالگیر سے کہ شیر کار زرگری ہاؤس کو جو خاص خان میر
 سامان سیکر از پنج شخصہ وقف صلاح اوشہ نشان بخدمت خواجہ عبدالقادی کہ بعد از منصبہ
 ہمراہ لشکر سے گزائید وادہ خوئے الیہ تا قاضی پادشاہ درین شہر ہر امت و خدمت این عزیز سے فرست
 و فرخوردستہ فوائد حاصل نمود وقت سعادت پادشاہ ہمراہ مرشد شد و از عرض بادہ رخصت ملین یافت
 و در مقام از آمد و رفت الیہ و اطوار طریقت از ان عزیز یافتہ انتقامت نمودی تان علیہ التوحید و نطق با مہر
 سکر بسیار از شہر سزد با وجود ان اجزائے طریقہ کرد و مردم را بنیض رسانید و بھی از خدمت مستغنی شد
 چون رجعت نمود در دہن کوہ ماران طرف کلبین و دوازہ اسود شیشیم یوسف کہ وہ میر دست
 کنائی زاد و بردش موضع اکام در جوار سویو یک روزی خدمت عاج با با خلیفہ حضرت بابا نصیب
 و رخاہ دیدش کہ مردی شہر بود و معنی یافت و ارد شد ہاؤن یوسف کنائی کہ شامل بود و اظہار طلب نمود و خبر
 واقعہ خویش ہا کہ بیشتر دیدہ بود بیان نمود با باریعیش پیر کرد امر آبد و شد فرمود بعد سے توجیب آن کہ کوہ ماران
 گوشہ گرفت و مشغول بر ریاضت گردید بعد آن مکاتے بالا تر از مکان سابق طرف شرق بنامندہ و جو کھانہ
 کندہ بستقامت و ملاحہ گذر ہنید و ہما سجاہ فون شد طائفہ دیگر ہم از زمرا بار و روزگار بنصہ نمود دین اہل
 بودند کہ کار احوال ہمہ موجب تعلیل این رسالت مثل خواجہ حسن بھگادی مرید اخوند ملاشاہ و میر حسن بھگادی
 بنیر حضرت میرزا کہ خلف امجدش میر محمد موسی و شیشہ آفتاب را نیواری صاحب ریاضات و شیشہ عبدالرشک
 و شیشہ عبدالرحیم و بیٹے شیشہ صادق ہر سہ کس خلفائے شیشہ نور محمد پر وانہ و سستی ریشہ بابا ساکن بنہ چک
 و شیشہ ریشہ بابا برادر ہمدے ریشہ بابا کا کہ پوری و عاشور یک منصب دار ساکن مل و دیلم از صاحب حال
 و توحید و خواجہ علی الماس از مریدان حضرت بابا نصیب کرد صاحب دوع و تقویٰ و شیشہ عبداللہ و شیشہ
 اہل بابو از خلفائے حضرت ملا محمد محمد علی کبروی صاحب فوق و شوق و دوع و تقویٰ و فرزند از جنہ
 حضرت اخوان ملا محمد علی کبروی بود چون سجدہ لہش از تصرف مردم شیعہ اہل سنت چنانچہ
 گرفتہ اند نیز بہین بزرگ ایشاز تکلیف داوند سجدہ مذکور بقہ و م خود منور سازندہ ثانی الحال بعد فوت ہم در
 انجا بہ فون شد تا یہ فوٹش شیشہ کمال آداب وان و خواجہ یعقوب کللی مرید شاہ گدائی میر میر کلے و بابا
 عبداللطیف ساکن مسجد الدالت و صوفی محمود شیشہ از خلفائے حضرت سرمدہ بنظر حضرت عروہ الکر
 رسیدہ و حال حضرت شیشہ عبداللہ با حضرت شد و بیرون قلم اسودہ امت صاحب یا حضرت و کشایش بود
 و علی شیشہ ساکن کہ سوزہ از اولیا سے سوزہ و صاحب خدمت ماطنی و حافظ عبداللہ نمکدے سہرورد
 صاحب جذبہ از ایمان خاص حضرت اخوند ملاطیب صاحب جذبہ و کرامت و کشایش و ہزار و کچیدہ خواہند

ہر روز بزرگ از جمیع صاحب حال
 بودند

م و صالحه خان جو محمد و سید محمد حالات علیہ السلام ۱۸۹ دیکھ کر امانت سنبھالے و متصرف اگوان بود فیض طلق امانت

و محمدی بایر برادرش و مقبرہ پرورد خود بر سر محمد اسودہ صاحب تقویٰ و روح بود الم خرد و در اورادیدہ و خواجہ حسن تل بوبہ کہ لے از مردیان حضرت بابا نصیب و شیخ احمد چاکلے و شیخ موسیٰ تاشو نقشبندی مرید حضرت آخوند ملا نازک و فیض بابا سے طرف کدلی و بابا باطامہر کا نے مرید شاہ کا کہ مجذوبہ از کدلیا کہ از خدمت مودہ برخلافت اور سید و شیخ عبد المدخان و بابا انور المدخلف بابا جنون از کا ملان وقتہ و ملا ظاہر جواری کبروی از مردیان حضرت شاہ فاکسم خانی خواجہ اسحاق ناو جو کہ صاحب روح و علم بود جملہ چیز نامی و تنہا کیتای از کا ملان وقتہ در سالہ در اجول سادات کردہ است و مقبرہ و کہ بر پشت دودنہ میا حضرت میر شید بابا ویسی سنت اتودہ است و مولانا محمد شریف و خلف ملا محمد از فضلہ ماسی کشیر تسلیم و ملا محمد طاہر تنکشتی و ملا عبد الباقی مفتی و مولانا عبد المدکاوسی کہ عالم شہر مدقن بے نظیر بود با وصف کمالات علی در فن انشا ہم قدر داشت و مولانا عبد المدکاوسی و مولانا محمد امین قاضی و مولانا عبد الزراق چون ذکر علم و فقر و شہر اکشمیر بقدر حال بطریق چا نا انصافی سنہ ہزار و یکصد و چوبیس بانظر رسید ضرورت تخریر حالات حکام و نظام کہ از سنہ فرورہ کار فرمائے حکومت و نظامت شدند بدوخت اند منظر خان پیر شایستہ خان از تغیر حفظ المدخان بنظامت صوبہ کشمیر فرار کرد و دید در سنہ ہزار و یکصد و یک مکان خدمت رسید ملکب اغفال شینہ و مخمر بدعات بدیوار چوتائے و در دام داری و تنکار و بالا دستی و تقسام ظلم و تادیب بسیار بیکان سالی با چنچین اعمال گذرانیدہ بعدالت پادشاہ دین پرورد او گستر تغیر یافت و بدنامی دین و دنیا ازین شہر بجائے دیگر شتافت ابو نصر خان برادرش از تغیر او بکومت او اخر سال ہزار و یکصد و منصوب نظامت شد و ابو الفتح خان دیوان تار سیدن او نیابت کرد و محمد ابو نصر خان ہم در کشتہ کہتر از برادرش بود شہرست کہ بدعت چوتامی در عہد او بجائے رسید کہ شخصی دعویٰ کلام اللہ شخصہ کرد بعد اثبات حق کلام اللہ سرود شد عوض چوتائے چند سیارہ را از ہمان قرآن بریدہ بکار و بی کرند جنابت و الاولیاء شاہ محمد علی رضای سرہندی فاروستے در عہد او کشمیر را فرین نقد و خم خود کرد در عہد او درستم مانو بہ عوی شب بہادت بابا با صوبیوک حکم قاضی عبد الکرم تقبل رسید او مل احمد ابو نصر خان پامیش از ان در نیابت ابو الفتح دیوان در ماہ مبارک رمضان سال ہزار و یکصد و عجب واقعہ در کشمیر روادہ بخل آن بیت کہ میر حسین نام سرداری وارد کشمیر شدہ نزد یک بکو تخت سیاحان سکونت اختیار نمودہ یکمہ فرار دادہ و تدریج و مرورایام آمد و رفت حاصل شدہ و منتظر یافت در ماہ مبارک رمضان تقرب چراغان ہنگامہ آری بہ خاطر آمد اکثر مردم شہر بحبت تماشائی

ص و علی مفتی و دیگر بایر کہ از از دست بود و نہایت نام از ان سلسلہ شینہ ساکنان یسویہ کہ از شینہ از محمد و ملا نصر فیاض بود در دینی بابا بن محمد و ساکن

م و صالحہ خان جو محمد و سید محمد حالات علیہ السلام

م و علی مفتی و دیگر بایر کہ از از دست بود و نہایت نام از ان سلسلہ شینہ ساکنان یسویہ کہ از شینہ از محمد و ملا نصر فیاض بود در دینی بابا بن محمد و ساکن

آن تقریب سیرید که در کشتیها متوجه بانظر شدند از دمام و غلک کشتیها بسیار شده و مردم را کشتیها
نمودند بعد از نماز پیشین نموده با دو باران و غلبه رعد و برق بعد از اتمام آن افتاد و کتا سبکی تمام چون شب کثیر
الظلام در تمام شهر رود او در همان قسم ماند تا آنکه مردم غروب آفتاب قصد کرد و همه غلط نمودند و از
اطمینان بدو ق تمام سوال فرمودند بعد و ک کرمی با دو باران و دور شد و آفتاب عالم تاب نمایان گردید
همه خجالت و انتقال کشیدند نه است این امر راجع بشاعت فعل آن مبتدع شد چون قوالی دسبر و قوالی
مفسر در باب تقریر و حدیث او درست کرده بحضور پادشاه فرستاده بودند در همان اثناء خبر
فعل شنید متصل بعرض اعلی رسید پادشاه دین پناه حق آگاه عاقبت بنی را کار فرما شده حکم آنجا
او نمودند نائب صدور و حکم سلطان در خیال کرد و خبر حبس نمودند بجان الله چه نیک است
و چه داور و چه درجه تمام و جریان شریع بود و نضر خان در پیشش سال نعمت کرد و فاضل
از تغییر بود و نضر خان بجا کشتی سیر فراموشی یافت این فاضل خان میرزا بران نام داشت برادر زاده فاضل
خان بمان که آخر در بیتم شده بود در شهر و اهل سینه کزاد و یکصد و نه خان مذکور که بشیر سید در غایت
احسان و فیض بخشه سلوک نمود و اعزاز علما و شایخ بسیار فرمود و اکثر بانه صحبت می داشت و شایسته
و ظلم حکام گذشته کرد در زمان او و زعید وقت رفتن بمصله میان شهر و بیگ داد و نذر تو بانه حضور
و خواجه محمد طاهر ده بیگ در تقریب سابق غبار سبیل که با هم داشتند گفتگو فتنه و خواجه محمد طاهر
بیگ با بیانه مصافحه سیر سوار می گشت مومن بیگ شیر برادر شهر و بیگ بهمان ساعت خواجه محمد طاهر
زود به قتل رسانید بالجمله در عهد خود فاضل خان همه مردم را بحیرت و هلاکت و هلاکت و اندوز کرد و بنا
مساجد و رباطات و سرائر و اکثر جاها فرمود و سید بندها که در ترمیم و زمین باغات بنایت نمود و مردم
کثیر را بخیر مناصب کرد و همه در حضور پذیرا شد یا قند عموم منصب داری مردم شمیر گویا در عهد او شایسته
رفاه و رعایا خدای نمایان در مدخل حضور دار که حکام سابق آزاد خیل حاصلات می کردند قبول نمود
و از اموال داشت مثل جاهل غلام که شصت هزار تنگ بود و دام داری و امور دیگر که سبیلها از رعایا
گرفته می شد همه موقوف فرمود و هفت چهار و سه تنی و خانقاه حسن آباد و جوگه سنگ و در
حمام متصل بزم مسجد سلیمان بنای اوست سوار آن موضع دیگر هم از باقیات مالیات اوست اکثر بانه
جای مقابر بزرگان میرفت بر سال و شش ماه باین خط که زنده خود استعفا نموده روانه حضور شده و
خان مذکور از بزرگات و معظیان الهی نزد میسن استنای است که بده کشمیر بآن اختصاص یافته
در و سعادت میس و موسی مبارک مقدس بنویست علی صاحبها الصلوٰه و السلام و التقیه که شرف است و سعادت

۱۶۱
 خواجہ نور الدین معروف بایشیری درینجا پور بخت بسیار حاصل نمود بود چون واقعه خواجہ مذکور در حیدر چرخ
 این تبرک عالیقدر را بغش بکشمیر آوردند و اتم حروف در آنوقت در سن هفت هشت سالگی بود و یاد
 آورد که وقت دخول این آثار نور باریت در مسلمانان بجان شمارے تمام بجوم کرده مذکور در و مشغول بوده
 و مر و کمال احسان و محبت بخواست آمدند گویا سیلاب آسمان در هر کج و بازار که عبور آن کشمیر الانوار
 بشورش می آمد علماء و فضلا و شایخ و فخر مذوق و شوق فراوان سستی استقام می کردند که محصل مبارک که
 حاصل آن صندوقچه همان بود بر سر دوش بگیرند بهر از تردد و توبت نوبت می یافتند قلندر بیگ که در آنوقت
 از شعر آزاد بود این تاریخ بقید نظم آورد تا تاریخ محتاج از ابوقت طاریت بی + موسی دوست یا رسول
 تاریخ متروک با یکے مانف گفت + کشمیر مدینه شد از موسی نیس + اصحاب کمال و ارباب کمال قاطبته هر کات
 و قیوس این آثار فائز الانوار قابل بلکه متفق اتم حروف بلا واسطه از زبان فضائل و شرف مرتبت است
 و کمالات منزلت خواجہ نور الدین محمد و انانیت بندی که انبیا یائے خواجگان عالمے شان اندشیده که محبت
 ولایت ارشاد دینا به صاحب حالات صوری و منسوی خواجہ احمدیوی بعد زیارت این آثار که مدتی در شب
 بودند فرمودند که جناب مقدس محلاے بنوی حاضر شدند و در جواب متفقا کیفیت این آثار بر زبان و حریفان
 آورده که موسی گیسوی مبارک ست از طرب است ازین قبیل حکایات بسیار است که ایراد آن موجب
 تقوی ساله است فضلا و شایخ که از ابتدای عهد ابونصر خان تا و آخر دور فاضلخان سمرگرم بازار
 افاده و استفاده بودند بدین تفصیل اند اگر چندی بقاوت کم در یاد است مدت ظهور مردم شد عدنان
 نزد متبعان فن و تاریخ مسعود خواجہ بود شیخ میر حوچا چو فصل سند بوده و از خدمت خواجه
 حیدر چرخ و خواجہ محمد نوکیرو و غیر هم استفاده نموده و بهر بسیار یافته تا آخر عمر بقاوت و فقر در سن
 علوم و دینی مشغول بوده جمالی در تاریخ و ممال او گفته تاریخ آفتاب فضل شد زیر زمین + سال
 فوئش آه شیخ العالمین + آه در حساست هزار و یکصد و یازده مولانا محمد امین کابلی
 بلدی که از مصروف عنای مدققین بوده و در اکثر علوم تالیفات مفیده دارد و بر کتب مرشد اوله حواشی نو
 و در علم فرائض بنظم و نشر رسائل موزن تصنیف نموده است و اوقات شریفه در قضاوت توکل بدین
 بحث علوم مصروف داشت و اکثر علماء و محققین مثل ملا عنایت الدین شال ملا محمد حسن شاگرد
 او بودند و راو آخر عمر بر آه جهان دو دختر که سجد بلوغ رسیده بودند برای جهان سفر مند و ستمان خدایا
 کرده در کشمیر هر دو دختر بخلط و دوائے سموم خوردند و مردند انشا زار دینے در عالم منام مشاء
 دادند که بهم ترا کفایت کردیم با بیکه کشمیر برود بدر کس علم مشغول باش ازین کشمیر آمد در شهر

لیلۃ القدر حضرت الهی پیوست در سنه هزار و یکصد و نه خالی از ظرافت طبع نبوی و شهرت که چون
 قاضی عبدالمکریم از سفر نهند برگشت و حدیث قضا کی کشید آورد و ملا محمد امین بمکاتش گفته بود بنابر
 طول مدت مفارقت ظاهرش ناخست و بعد حصول معرفت اشتد کرد و مولانا گفت معذورید از اجابت
 عمی البصر خوا چه **عبد الرزاق کبیر** فرزند پدر و مندر حضرت خواجہ محمد نواز است که از چلقا
 جناب حضرت شیخ موسی کبیری بود در عبادت و خدا پرستی عمر بسیار بی غیثه و خانقاده و الدبزرگوار
 که در محل طبرست آباد داشته در شهر سمنه هزار و یکصد و چهارصد و هشتاد و هشت فرمود چون در صف و کعبه
 خلعا و این خاندان در محن خانقاده مسکنت متجا بود در مسکن خود بد فون شد مرشد کشمیر تاجست
 ملا علی حسن کوجانی تحصیل علم از خاندان مولانا محمد حمید چرخ نموده در اندک مدتی سرگرد
 اتران شد با وصف شان علم بهره ور و روح و تقوی هم بود قاضی **حسن اندر واری** از اول
 قاضی موسی شهید و از خاندان علم و ادبست در فنون علم معقول و منقول من الاقران ممتاز بود و کثیر
 اوقات صرف تدبیر استتغال علم فرمود و طبع مستعد عالمی داشت ملا یوسف کنای
 از قبیل کنایاست که پیشاپیر قبائل کشمیرست قدر تحصیل علوم در وطن نموده بنابر فطرت
 اختیار کرده در صوبه لاهور بجهت لیسنی از کنا می فضل رسید و بهر فائده استفاده گردیده باقران
 خود تفوق حاصل نمود و با کمالات رانده رجوع به کشمیر فرمود مدتی سرگرم افتاده و غنی بود
 هزار و یکصد و هشتاد و هشت گزین شد ملا عبد الرحیم بجهت تحصیل بهره ضروری از علوم سمیه و کشمیر
 آمد و رفته رفته حضور سید و باریاب ملازمت پادشاه شد و با نظر سلجانی تعلیم و تربیت یکسان
 شارخان میر توکل حضور رفته و شتاسی حاصل نمود و در همان اثنا خان فرزند سفارت نزد عبد العزیز خان
 والی ماوراءالنهر حضرت احمد و مولو می هم رفاقت نمود بقیه الاسلام بنجله رسید و بنحیث عالم
 سید نا محمد و منامولانا محمد سیرت الکلیکینه حضور پادشاه بنجا مباحثه نمود و بر اکثر علماء ایجاد بحث غالب
 شد مدتی که سیاب خدمت سر اسرافاتشر مولانا بود چون به کشمیر معاوت فرمود بتدریس خانقاده حضرت
 خواجگان مشغول شد در هزار و یکصد و هشتاد و هشت فرمود **میر خداداد** و **میر شمس الدین** نو شهر
 ارسادات عالی و ریاضت چون ذوق سلوک راه حق در دل حق مندرش جا کرد و بنحیث مولانا
 مهدی علی کبیر و پیوست و کرمیت را بر عبادت و خدا پرستی تمام پرست و یا ضاعت شاد
 فقر و فاقه بعل آورد با وصف خلق معنوی طلاقت وجه و قبولیت صوری هم داشت صبیحا زینب
 عقد بهر سید محمد فاضل قادری شد و بود میر سطور در شهر سمنه هزار و یکصد و نه در حلت فرمود و

بخانه خود که از محلات نوشهره است مرمت اختیار نمود و خانقاه و مسجد ایشان را بنیاد است ملا عبدالشکور
 تپلو از طبقه تجار این شهر بود و آن جوانی که ایام کار اینست مشغول تحصیل علم شد و از خدمت اخلاف
 حضرت خواجه حمید حسینی و فضلا و دیگر استفادہ نمود و در اندک مدتی بدقائق و حقائق علوم فائز شد
 اکثر به درس منقولات اشتغال میفرمود و با وجود کمالات علمیہ بر اہل صلاح و تقویٰ آراستہ بود و در اکثر
 اعمال کار فرمائی احتیاط می نمود و تقسیم نزدیک از پادشاہ عالمگیر بر لے علما و کشمیر رسید بہت بجا برده
 اصلاً قبول فرمود و در شهر سنہ ہزار و یکصد و دوازده روز شنبہ رحلت فرمود **ابراہیم خان** از
 استفادہ فاضل خان کرہ ثالثہ بنظامت کشمیر سرفرازی یافت مشہورست کہ در اثنا کے راہ خان
 میرفت ابراہیم خان نے آمد سراہ ہمدیکہ را دیدند و سائتی نشستند خواجه علی اکبر و قائم نگار حاضر
 بود این بیت خواند **شعر** عید رمضان آمد و ماہ رفت + صد شکر کہ این آمد و صد حیف کہ آن رفت
 بالجہ ابراہیم خان ہمیشہ سے رعایت رعیت و رفاه خلایق بسیار نموده کا فہر یا را بتدارک گذشتہ
 از خود راضی داشت و چندان تقاوتی در تخصیص شیخہ و سنی نکرد و در عہد او دوسہ امر وادیکہ ظہور
 شخصہ در گرفتہ کا مراجع بصورت شاہ شجاع بہادر برادر پادشاہ عالمگیر چون اورا پیش ابراہیم خان رسانید
 محمد و دین رخصت داد و ہمراہ و پیرو و سیگوندہ ابراہیم خان نظر بر بردار خود تجاہل کرد و دوم آمدن
 ارسلان خان برادرزادہ عبدالعہد خان والے کا شجر کہ بعد خروج پسرش بمجنور رفتہ بجهتہ تخیر کا شجر
 بامیر پادشاہ دین پرورش دالیدہ را و اہل ہزار و یکصد و سیزدہ کشمیر رسیدہ خان عالیشان تارینخ و رود
 دوست چون اورا بر ناظم بہرہ دگے شنناظم کیفیت و فور خروج این خطیر ہم و لغز طریق ضبط و حفظ
 آن بر نقدیر تخیر و قلت مدخل کا شجر بہ جنور نوشتہ این امر را موقوف کناید در جواب و مخطوطہ
 شد کہ مرد آخر بین مبارک بندہ است و ارسلان خان تعین افواج کابل کہ شاہ معظم بہادر شاہ فرمان
 بودند شد سوم اینکه بعد دفع ہنگامہ راجہ و راجہ زادہ انجا بہ کشمیر طلبیدہ باسلام آورد و سعی
 بلطف اند شد دیگر بعد دستگیر ساختن بہ بہت سید و عبد الفتاح کو بر پدر عبد الزراق را در ہمان ایام
 سرکش و سرکشی برداشتہ بود و بخواری مقید ساخت حکایات داد و سی و رسائی اورا امور ملکہ
 انجیر تہ بیا رشا کہ ستایان آن موجب تطویل رسالہ است بالجہ ابراہیم خان خجیسا و کسر و محاکمہ شد
 بنظامت احمد آباد از تعین شاہزادہ بہرہ تعین شد نواز شش خان رومی تعین نظامت کشمیر گردید
 نیابت بنام شرف خان مرحوم مشہور بہ ملا شرف کہ صدر و دیوان بود و فرستاد تا خبر زیادی در رسید
 خود بطہر آورد چون آخر نامی رستان بود راہ بارہ مولہ گرفت ہنوز داخل شہر نہ شدہ بود کہ خبر رحلت پادشاہ

حق پذیر عالمگیر کسی عالمی در هم و بر هم گرد چون قلم عبرت دم در احوال نگار می باشد اختیار دست و
مناسب حال نیست که تنه از احوال پادشاه وین نیا هر قوم می گرد و توله ایشان در سال هزار و هشتاد
هفت بود آفتاب عالم تاب باریجست از هند لیس سن تیر کمال رشد و حسن تدبیر و تهور و بهادر و در حق و علم
صلاح و حق پرستی و ستانت ای از سیاه عالم آرای ایشان ظاهر و بهیود بود در آوان شاهزادگی کاظم
عمده که تصور آن از حیله عقل میر دست با بصیرت میسازند مثل تخیر پنج و فتح قندهار و و صلح ماکان
و کن که شاهزادای عالمی قدر و امر از شجاعت شتر و ستار و در فاخته و کار می ساخت و مایوس شد
ایشان بتایید رب العباد و یاوری محبت و رای خدا و او با نذک که چه این امور مشکل را با حسن و حسن و حسن
فرمودند بر اینده خاص عام مشهور و در کتاب با اثر عالمگیر می مذکور است که در هنگام تخیر پنج صفوف
مبارک با والی توران قائم بود وقت ظهر از فیض خرد و آند در خمیه رفته نماز را به طاعت و تمکین تمام
اذا کرد و قد و بار خواجه عبد الغفار در بیدی که رفیق نماز بودند و ناقل این حکایات اند از ثبات قلب
و کمال حضور ایشان در ملک بیگانه در عین اشتداد و حرب و قال با وصف جولانی که سن تیر و در
قریب سی سال بود در ت العزیز و تخیر ظاهر می فرمودند با تسلع و اینجی والی توران از جازفتن
بصلح و احکایات آن مظهر آیات بیانات این دست بسیار است با جمله در سال پهل و یکم از عتق
جلوس تخت سلطنت نمودند آفتاب عالم تاب تاریخ خود گفتند بعد رفعت و در برادران و بعضی فرمودند
که در خیال کشی بودند و تنبیه بها بوفتی کرده بنا امور سلطنت اکثر بر احکام تشریعت می نهادند و در
سعدت و افساد و او در رفعت بدعات قدیمه شنیعه و وضع مقدمات شرعی بعد کمال فرمودند و در کمال
سلطنت عظمی مراعات زهد و تقوی می نمودند و هرگز از مطلق و مذکور کتب دینی و مخالفات اهل فتنی خارج
نمودند از جمله از تخیر و برکات آن پادشاه و دین پناه ترتیب کتاب بنام عالمگیر است که با جمیع علمای
وقت و صرف مبلغهای خطیر این کتابی نظیر او در جمیع مسائل فقهیه درست کرده پسک نرا از اکثر فقهای
ستفحه نمودند و قریب دو ملک اروپا و صرف آن کتاب بطلب شده و چند از کتاب کلام الهی
قوت افسر نموده که در آثار فلیسک زمین را تجویز علما و امر جدا گذاشته حاصل صرف کرات
و ملایم ساریه بر ساختند بعد تخیر حیدر آباد و سی پور تا اقتضای مالک و کن قلعه گیری نمودند و بهادر
با کفار فرمودند و همیشه در آردی شهادت بودند و در آخر عمر که نبود و یک سالگی رسیدند و قیقه از دنیا
منوای سلطنت و مراعات امور ملت و اعمال زهد و تقوی و احترام شایخ و علما و فرزند گزیده
نفسیه ستانی و آسایش و عظام و شایخ کرام علما و اعلام امر عام را مزارع احترام می کردند و در مزار و مکه

رسوخ انصاف داشتند و بزم عقیق نام عظم ابو خنیفه رضی الله عنه صلوة مفروضه اول وقت در حید
و غیر مسجد با جماعت و جمیع سنن و نوافل و مستحبات حضور و خشوع تمام ادا می کردند و پیوسته باو
نیز که کلاه طیبه داد کار و ادعیه ماثوره و طب اللسان می بودند و زمانه یقین خشنه و دوشنبه و جمعه سالم بود
و نماز جمعه در جامع یا کافه بسطین می گذاردند و در لیالی متبرکه با حیا و شب پرورشته و از غایت حق
طلبی شبها در مقصوره مسجد دولخانه صحبت با اهل الدریه می نمودند و در خلوت اصلاً انگار بر سر نه می نشستند
و کوفه شرعی آنچه قبل از جلوس والا برائے صرف خاص از وجه عدم شبهه بهم رسانیده بودند و هر چه بایم
سلطنت بجهت استخفاف بر خزان مواضع و اصلاح و در سبب محل نکسار بران افزوده بودند و هر سال به
ارباب استحقاق می دادند و از اولاد امجاد نیز حساب نموده مستحقین می رسانیدند و ماه مبارک رمضان با ادا
سنن و تراویح و ختم کلام مجید و فرقان حمید بجماعت تا و در پیر شب با جماعت صلوات و فضل مشغول
می بودند و دو عشره اخیره و سحر بکلفت می شدند و ادا می نمودند که حج که منتهای امتقا خاطر قدس
منظور بود اگر چه سبب مانع و عوائق بحسب صورت در پرده توقف اند لیکن در تذکر آن بنابرین جز
مستحقین انقدر رعایت می شد که بشایر حجاب کبری توان بودند و در مدت سلطنت مبلغهای خطیره گاه به هر سال
گاه بعد دو سال و سال برائے مجاهدان حرمین و شریفین می فرستادند و جمعی کشیک در آن بعباده
شریعت بنایت طواف و حج و سلام رسانے و تلاوت در مصحف مجید که بخط آن پادشاه مختار
اگاه در مدینه منوره است و ادا می نمودند و دیگر عبادت موظف بودند و آنحضرت از طریق صبح تمیز از جمیع ملا
و منایم بخت بود از کمال عفت نفس جز با جلائی محترمه مقاربت نجسته اند یا نیک بزم
آریایان نشاط و نشاط افزایان بساط از مطربان خوش آواز و سازندایان و نواز در پیرایه سریر
خلایفت مجتم بودند و در اوایل جلوس گاه گاه سامه افزوز طرب می شدند و بجماعت و قیقه باب
ایمان فن بودند لیکن از کمال تودع و پیرکاری از استعمال آن اجتناب می نمودند و بودند هر که از
خوانندگان و نغمه سرایان و مطربان تا بکشد بروزانه زمین مدو معاشش خوشنود می نمودند
که در حق و سلطان لباس نامشروع پوشیدند و بطرف طلال و نقره مطلقاً استدعای نکرده و
هرگز در محفل قدس منزل حرف ناشایسته از غیبت و خبیث و کذب مذکور نشد و و بکشتن
حضور موفور السیر در تلقین یافته بودند که وقت عرض در لفظیکه شایسته غیبت باشد بجهت
حسنه تغییر نمایند و در ایوان عمل داد یا کثرت پیشانی و نرم نوک هر روز و دو سه نشست است و در
شده و ادب طلبان را بایستد مباحث بسیار گاه محدثات حق بوقی راه می دادند و از غایت نیکو

به شایسته خوف و هراس عرض مطالب خود می نمودند و اگر مطالب و مطالبه در کلام یا اداسه خارج
 از آنها سر بر میزد مطالبه و مانع نمی شدند و بار بار یا فتنگان حضور پر نور حجت آستان از مدد و جاسانها
 معروض ارقم نمودند میفرمودند از استماع چنین کلمات و وقوع امثال این آنکه خالصه اند فاسیت جهود
 باشد از آنحضرت بظهور می آید و طوالت خویش از دار الخلافه مخرج شده بودند و در کل ممالک جمیع
 انظار و اطراف ولایت محروسه جریان این حکم محکم تنفا و پیوسته برد و امور حساب بر کافه اناام از
 خویش معلوم بنیابت در تنقید بود و هرگز با نقصان قوت مضی و استیلا و نفس با نهدام و تحریک بنا
 حیات فردی از افراد انسان حکم نمی فرمودند و احدی را هم یا داسه آن نبود بر سیاست باطن فیض و طرز
 آنحضرت دین حنیف دلت منیف و سواد اعظم به هندوستان کجی قوت و رواج گرفته که در زمان چه یک
 از فرزان و ایان پیشین مانند آن صورت نیافته و جمیع مایه کفار بلکه عظمی آن شرار که عقل ظاهر و پنهان
 از پیشین است چنین کارهای و شواله تحقیر بود و منهدم و منهدم گشته بجا و آن ساجده الیه تاس مایه
 و آنحضرت مجوز کفار که بدلات سعادت جسته از آنحضرت اسلام بخشنود هدایت ظهور کوه آینه خود
 تقنین کله طیبه فرموده بنیابت خلایع و دیگر عنایات کامیابی ساختند و واسطه ایام سلطنت آنحضرت
 بر بنو و طالبی مشرعیات اقرار یافته چنانچه در ممالک محروسه بعل آمد و یحیی بن حسن غریب در هندوستان
 ایچ از منته بوقوع نیامده و شرک خیرات و هبات و ادارات از آن در بر من و وقوع و توقف ظهور میرسد
 که از سلاطین ملوک اعدیه عشر عشیه آن واقعه شده در راه مبارک رمضان شصت هزار و پیم دور
 هنوز دیگر کمتر از آن سبتخان میرسد و هنوز جا مستعد در دار الخلافه و همسار دیگر برای قوت سفره و سوار
 مقر بود و هر جا که بجهت نزد سافران و متردان و باطو و سواران و احداث یافته و ترسیم ساجده ماکس
 محروسه از سر کار فیض آثار و امام دوزن و خطیب بین بوده چنانچه مبلغ خطیر و دگر کثیر مصروف این امر
 میشد و در عیم بلا و قصبه این کشور و کسیم فضل و مدد سازا بود و خالف لائقه موقوف ساخته برای طلب
 علم و حقیقت در خرمالت و استعداد او و مقرر فرموده بودند و یکی باج غلات و حیوانات و دیگر امور
 سایر خصوصاً حاصل تباک که مبلغ خطیر بود و در آن ^{موقوفات} بجهت نریای و بنا موسس مردم باقتال مخفی آوردن
 قبا که می نمودند و در کل ممالک محروسه از نوزده مسلمین خصوصاً و عفو کورن بعضی وجود مذکور از کائنات
 رفا یا عمو که مجموع آن هر سال از پاره بر مبلغ سی یک پیم میشود و بر مطالبات اعداد و آوا و آنگاه استثن
 متروکات امر اعظام که مطالبه و امر کار بر می باشد از عقاب آنها که متصدیان پادشاه در ایام
 سلاطین سابق بر فراوان احتیاط ضبط می نمودند فیوض و برکات و ملکات آن پادشاه ملکی مست

بعضی از ملکات حاصل می نمودند و بر امر است از آن

۱۲۰
 مایه سحر بر زبان آورد و تفتیکه نوشته شد شیخی از دیبا کرد و دست از سحر دوسه حکایت از حسان و اصفان آن
 پادشاه محدث اصفاف برآید و کار فرمود میگرد و در هنگامیکه رایات عالیا بتقریب دفع شکوشت
 افغانه جانب حسن ابدال در بنظر آمده بود مستعد خان محمد ساجی تاریخی نویس هم در شکر تقریب
 رفاقت مغرب الخاق بنجا در خان سکونت داشت حکایتی که بتخریر آورده است بهمان عبارت در زیر
 نسخته مرقوم میگرد و بنویسد که بعد دوسه روز که باغ حسن ابدال بود و در کرامت نمود بنشسته درخت بود
 و افضال بهارستان اقبال بود کسان را رقم بطریق شکوه و نمودند که زیر دیوار دولتخانه پادشاه هر پیر
 زالی آب تسبیح دارد و در دوش او از آبست که از بلبل میرون آمده بناله می پیوند چون آن مکان متعلق
 اهتمام علی اصفاف است بدست پستی آب بند کرده اند دهم مردم را از دست خویش آرد در ماندگی
 روداده و هم در تکفیل روزی پیر زالی تظیل افتاد و بنده بے قصدی بخیر بخدمت خان توفیق
 نشان بنجا در خان رفت که در ایشان که به حضور پر نور رفتند معروض جناب اقدس نمودند بر زبان
 شفقت تر حمان نمودند رحمت رحمان گذشت خود بروید و راه آب بکشاید و قدغن نماید که کسی متعرض
 احوال پیر زالی نگردد و موجب کم بعل آوردند شب که پس از نور و یک نیم پاس خان بجانه آمد و حضرت
 بر خاصه نشستند و وقاب طعام پنج شش شتر فنی پیش ابو الخیر ولد عمده فضلای که کم شمشیر نظام
 که اجم از یار یابان بود حواله نموده فرمودند پیش بنجا در خان بروی که پیر زالی میدانست باشد و لا
 خواهد کرد بآن حقیقه سلام بارسان و محذرت خواه که تو بمسایه مانگی و از آمدن ما را تصدیق بر رسید بعل
 کن شیخ تر و خان آمد بعد پرس مجربا ده میدانست که بر پشت دیگر دیچه و پشت بر این کلبه اوست
 نصف شب شیخ را بر و کنده پیر را از خواب بیدار کردند مراتب محذرت و کلمه بجای آورد و دیگر در بار خان
 ناظم حکم شد که سواری با سکه زنشاده بطلبه بجل بفرستد و در تمام عمر در پانک نشیند با لکی و با سلف
 که دیده آوردند حضرت تفتیش حالت فرمودند عرض نمود و دختر ناکه خدا و دو سپهر بنه سر و پا دارد و
 شوهرش نیز زنده است و و صد روپیه عطا کردند و شب در محل بود آن مردم را عجب بدست آمد و نقد و
 زیور و لباس از همگان یافت چو از کسی شنیده باشد که این کس بتقریب او بخدمت بنجا در خان نود
 بود پیش تنبوی من آمده استاده و دوشاله بر دوشش و پیشواز دهن کناری و بر دامن با و در سر
 شلواری کجا آورد یا دهنی پر از شرف و روپیه و زیور طلا باز و سینه باخم یافته و چشم مد دیده گفتند
 گفت من آنم که بدولت تو و خان تو باین دولت رسیدم گفت مبارکت با تو در خان بروم ایشان هم
 رعایت کردند بعد دوسه روز بنظر حکم شد او را با دختران بسیارند خواجہ سران پاکبها کردند و آوردند اینر تبه یکس هزار

در پیه کنان در محبت شد مردم محل و در چند اول بعد از یورو انواع پوشاک دادند و دو آب بسیار
 دیگر در آن روزی تمام شدند تا هر که بیدار شد معافی محمول و عدم رحمت از جمیع منوها شد و دست
 کرده با در ساند حکیم مجیب اهدای حشیم بنامه او میرفت بعد ازین سنانه پادشاه زاده محمد سلطان محسن
 معظم و محمد عظم و محمد اکبر و محمد خان و یکتا خوشش برودند و دو تنندان معتبر مقرر گردید و دختران که در
 پیشان عریان احدها سے در وقت پوشیدند شوهرش توان تاب شایب بهر ساندیده بشیخو و پیشانی
 و پیشانی نام برآورد و لبست الشایب میو کلا میرست بی ریب اما یقین مشاهد شد که این عجز و بیچارگی
 بدولت یوسف زمان چون گردید بهیسه ساله کنجکلیت هم یافته مدی او بر طرف بر شده و در خورشید
 پیدا کرد و دیده در کشیده و اور کشتای پذیرفت آردی ثروت میدان نشاتین فرمود که از پیه و لیسان
 بگریز چون تیر سرادر کس صاحب دوشان گیرانته و نیز خان موخر فروری در تاریخ ماضی عالمگیری در
 هنگام شتخ بعض قلای و کن که بسبب غایب باران و طعنان آب لشکر پادشاهی اکثر تلفت گردید
 همان حالت انواع غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مار سد غلات کمبوک رسیده این عباس
 تعلیم آورده است در اثنا سے قطع این سازل چهار کرو به مسافت جریب از هند آمانا انتها
 میان لشکر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بنظر آفتاب منظر پادشاه پادشاهان قبله سلطان
 در آمد مغرے لیه محله از بنه گاه اسلام پوری بار اسکی نمایان و تونز کے شایان و بر نیت زاده
 حالت لومیان عظیم الشان و توینجانه مافوق طاقت سپه سرداران که از هر جنس شکیست و از ان
 فرشاده بود بنحله آن یک نیمچه در بر قبول رسیده و غازی بچه ناسخ مقرر گردید و اکثر توینجانه در سر کار
 منبسط شد و بموجب حکم قضا امضا بابت بابت تدا و گرفت که امر از پیه و توینجانه ندها شسته باشد
 نقل فقره دست خط خاص که از دوسه آن حسب کم ارشاد مواد بشا هزاره بیدار نحت بهادر نوشته شد
 مناسب مقام است محله که خان فیروز جنگ که هجنت هزار بیت از خانه خود نمود و توب و کچال دختر
 و گور زغال و همه چیز که آنقدر ماندل نیامد و ای آنچه از سر کار پادشاهی با دو تین ست و است چر شاما
 مضاعف او سے یا بید زار اصالع سے کند و پیه مصرف صرف می نماید و بیت آنچه در
 بود یا تحش خود باز سیند و اندکے باند خواجہ غره هونوز و میچکس نیست که در فکر دل خود باشد
 سحر مردم همه در فکر شکم سے کند و انتو کلامه و قده وصال پادشاه ملکی حصول اول روز مجبور است
 و هشتم ماه ذی قعدة و داد و در زار قائلن الانوار حضرت سید بن الدین محمد زه بخش در سر کشته
 در دست آباد آورده اند مری برکت خود و یک سال و سیزده یوم دست سلطنت بنجاه سال و در و ناکار

[illegible]

نمود و از راه سده تیسر و جلد نهم به نقل بعضی از کسان دولت خود باندک شبه محادیت فرمود و بگفت
که من از هم نیر سید مقابل لشکر محمد منظم بهادشاه که از خون اذریک صحر از یاده از قطرات دریا بود
و داور و انگه و بپادی داد و بیداد است لازم تهور و بخاریه خمی بسیار خورده و نیم جان امیر شده و بشیر
پادشاه رسید و گذشت سواد و نیم چند سپرد و بد چون بسن تیز رسیدند ذکر آنها ضرورتی نیست
حضرات اهل کمال که در عهد سنده هزار و یکصد و سی و نه تا جلوس بهادشاه و کشمیر سنده را دادند
بودند و ازین عالم رحلت نمودند حضرت خواجه احمد سیوی نقشبند از اولاد حضرت سلطان
خواجه احمد سیوی ترکستانی قدس سره عزیز خوش اوقات و اکابر منش بود چون بحضرت پیر از اولاد
جدا شده اطراف واکان ف عرب بیت المقدس و شام و بغداد و غیره سیر نموده از نظرت به سنده و سمرقند
رجوع نموده رفته رفته به کشمیر و لید برآمده اکثر این همه سفر بار قدم تقریر و بجز بد و شسته و او اهل برکوه دران
و در از مراغی بیگ ملا شایسته میگذاشت بعد از چند سال خواجه نظام الدین احمد نقشبند و مرحوم
مطلع بر احوال کریمت منویش شده و خود رفته از کوه ماران فرود آورده در مسکنی خویش جای بون نمود
نمود چون خواجه نظام الدین بر حجت حق پیوسته خلف الصدق ایشان فصائل و شرافت شریف
کمالات منزلت خواجه نور الدین محمد آقا که تلموز بقیه حضرت خواجگان عالیشان و جانشین سنده
ایشانست آینه و لغت دیش از پیش نموده و اشغال باطنیه طریق نقشبندیه گرفته و مردم شهر را به
و اهل طریق شده و استمداد از ایشان و هر بابی نمودند خدمت احمد از اول تا آخر بر یک موضع و دیگر
بودند عین آنها که فضل را و اوقات در جمعه داشت و ایام رجوع و وقت تقریر را مخالفت نبودند
صحبت و خلوت در فیوض از ترکیسان بود از جبهه ایشان علامات بزرگه جوید و از کلام شریفش آثار
فیض بچیز بیید می شد و تعلیم مردم از طایفه داشت و در خوش آمد اهل رجوع سالانه میکرد و هر حال
مصدق آن بود که بزرگان فرمودند بیت تکلف گر نباشد خوش توان رستیت به تعلق گزینش
خوش توان مرد و را قلم حروف بنا بر صغر من شرف صحبت خواجه احمد در دنیا فتنه اما سر راه کید و
دیدار نور بار ایشان راهیده که طریقه سواره میرفتند و جوا جگان دیگر هم همراه بودند در لقمه خیار
زیادی داشتند چون دست اجل گریان میاتش گرفت سوم وی محمد سیکندر و یکصد و چهار
روز جمعه وقت عصر رحلت فرمود جائی در بیرون مرقد شریف زنده اولیائے خواجگان
معین الدین نقشبند می یافت رحمت الله تعالی رحمت و استمیران قبر سنگین و کشته و چوبین
ساختند و عجایب غریب از احالاتش نقل می کنند الحقی که مظهر حق خدمت ابرکت عارف

آگاه حاجی عبداللہ بلخی از نقاسے جناب محرم را از خواہ نیاز نقشبندی کہ از رفیق سفر حضرت خواہ احمد بودند
 و اوصاف ایشان را از خواہ نیاز مستنیدہ بشوق دیدن خواہ مذکور شائق کثیر شنیدہ بودند و کثیر رسیدہ
 لیکن خدمت خواہ احمد را در نیافتند و چند سکونت ہما می فرمودند و جناب خواہ نیاز ہم پیش از ان
 بموت درین شہر عبور کردہ بودند و مدتہی ممکن فرمودند تقوی شیعہ شیخ عبد الرحیم
قادری از مردان حضرت سیان میرا مورسیت قدس سرہ از قدیم آشنای نظام ہر باطن داشت
 لیکن اکثر بستر گذرانیدہ و در تعلیم اطفال و مکتب دار کلام اللہ خود را محفوظ داشتہ تمام روز در مشغال
 باطنی بودہ مستقیم الاحوال سے گذرانند و معیت و تعلیم طریقہ ہم میداد امانہ بطرز عموم و در وقت
 سیان محمد امین دار میفرمودند کہ شیخ عبد الرحیم خود را در لباس قرآن مستور گذاشت و اما از پردہ برآمد
 مشہور شدیم در خدمت خواہ حسن بچ تربیت یافتہ است این خواہ مرقوم از خدمت ملا شاہ ہم بہر
 ورشد بود بلکہ حق تربیتش بواسطہ از نیانست بالحد شیخ مرقوم صاحب ایش بود و بہر تہ ایشا رسیدہ
 در طریقہ شریفہ قادریہ و در سلسلہ علیقہ نقشبندیہ و ہمہ و ردیہ نیز فریدیے گرفت پس ان طالب علم داشت
 آخر بکرمین فالج مبتلا بود چون یک شب در رسیدہ دوم صفر المظفر ۱۱۵۵ ہجری مکنز او و حصہ و با نذر
 جان شیرین تسلیم حق نمود در جواب استاد حضرت خواہ صد الدین معارف متعلی متصل بنیہ کدل مدفن یافت
 رقم حروف در صفر سن بعض تقریبات آمد و رفت خدمتش داشت و زیارتش بسیار کردہ اسید و اور
 برکات نظرش ماندہ حضرت شاہ محمد فاضل قادری **الشیان** بحضرت غوث الاعظم قطب
 العالم شیخ السموات والارضین میر سید بصورت شاہ مہموم ابن سید شرف الدین محیی ابن سید
 شہاب الدین احمد ابن قاضی القضاات سید عطاء الدین ابن سید کے صاحب النضر ابن سید تاج
 الدین عبد الرزاق ابن غوث الاعظم رضوان اللہ تعالیٰ علیہ و اولہ ایشان تفریہ و تخریہ بود و یکدیگر
 خطرو تنازع و توالتہ بر خاطر مبارکش گران سے نمود پس مصداق آیہ کریمہ فانکوا ما طاب لکم من النساء
 منہن ذلک و رباع مثال گردیدہ در ہزار و نو و حین دیکشمیر رسیدہ قریب صد کس از اہل و عیال
 رخدادان و مسافران در سایہ عاطفتش سے گذرانیدہ نگویا مقتدا سے ارباب توکل بود کہ از خدمت تہنار
 ہر چہ رسیدہ رہان زمان بجا ضران میر سید و گاہ سے با وجود دیوے و احتیاج عسرت و اول
 و از واجہ چہر سے ذخیرہ نکرد و ہر چہ از وقت و کسوت مردم سا فرہ مدار و وارد با خبر بود وقت
 خرمی بقدر و تہنرت و مرتبہ مسافر در رعایت و تحمل فطیغہ خواران جاہل و عالم نوع سے فرمود کہ
 موجب عبرت مانہ سے شد تا تحمل ایذا و بار و دوست اہل حقوق و سائر مردم جہدہ حضرت محمد

ربط قاضی بایشان داشتند و حکایات خیره باه بزرگے ایشان مذکور سے کردند میفرمودند که بجز یک
 شاه ممدوح استفسار حالات باطنی ایشان از جناب مرشد برحق کرده شده بود و از مکاشفہ احوال ایشان
 این فقرات ابی قلم آوردند چند نوبت از احوال شریف سیادت پناه و حقائق انکسار محمد قاضی متذکر
 نمودند مجدداً تقوسے و استقامت و توکل ایشان دلالت بر بزرگے ایشان دارد ازین جمیل الصفت
 احتیاج استکشاف نبود و اللہ المستقیمین لیکن چون استفسار شما مکرر یافت مکرراً صغیراً باطن ایشان را
 تسخیر و نقص نمود چند چیز مفہوم گشت اولاً باطن ایشان را منور و متجسس بکائنات علیہ طریقت یافت و فنا
 وجود و نفسی صفات وجودیہ مفہوم شد ثانیاً فانی نفس کرد و مشائخ کرام عتبار تمام وارد و مشکشف گردید
 ثانیاً عنایت غوث الاعظم مکیہ اقتساب ظاہریہ نیز ہوید اگشت راجعاً باین بیت حسب حال ایشان یافتند
 شمع چون بہستی کہ ظل گیتی + فارغی گرمی و گریستی + و میخورد و میگریهم بود اما وقت گشت
 و فاکر و اللہ علم دیگر فقیر در دعوات ترقی ایشان مست و ہم از خدمت ایشان امید وارد و عاقل حسن خاتم
 مست تم کلام الشریف و چون حضرت مرشدی مرتبہ سوم در سر بند بلاء منت میریزد گوید خود رسیدند
 شافعیہ فرمودند کہ در حین روحانیت حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ لغت یا ولدی نسبت بایشان
 شنیدہ شد کہ مذکور اللہ علم و حضرت مرشدی سے فرمودند کہ خدمت شاه ممدوح در دوسے فرمودند کہ مراؤد
 و حالی بود کہ با وجود کبر سن در صورت طفل شیر خوارہ کہ بر دستہا گیرند ظاہر سے شدم و باز عود و وجود اول
 ی نمودم و گاہ و دلب و ایام رنستان بدعوات مشغول می شدم و آن جا بہا کے تر بر بدن شنگ
 سے نمودم و در ایام محرم بدید در راہنمای مخوف تنہا سیکند شتم و خلق خادم وزن و فرزند کہ تاف سے
 دانستم علیٰ ہذا القیاس احوال شے بیان می فرمودند فروتنی وجود و سخاوت و فناء سے ایشان را احتیاج
 بیان نیست کہ عیان بود چون عمر مبارکش از شصت متجاوز شد مرض موت عارض جسم گردید و رحمت
 الباقیہ کان شمس عشر من جمادی الاولیٰ سالہ و زچہار شبہ آخرد و زقبہ رسیدند بر یا صحت و شفا
 و بستگاہ بابا عبد اللہ زاد بود شش از بزرگوار از موضع لاریست چون ذوق خدا طلبے از
 زن تہش در و ہنے او شد و خدمت حاج بابا غلیفہ حضرت بابا نصیب سید و مراتب سلوک را بتدریج
 رسانید میگویند کہ در صغیر سن حضرت بابا نصیب ہم آیدہ است مردی در ویش و گاہ و طالع علم و تار
 و ذکر بود پرست سنیہ مشائخ خود کرد و در نواحی شہر و قری امر معروف می نمود و بنا بر مسجد و بل و غسلمانہ
 فرمود و بطحا مسئلہ دشمنی سنت میکرد و دم قسمے اذ کفر باسلام می آورد و از اسلام نصیاح می برد و در
 برخواستش و ازہدہ بدہ خانہ بجا میبرد و قبول فسخ و لغت میکرد و آخر از جاذبے بہرساندہ گاہ بہر تفریح شد

بشیر کتر سے آمد پر سید نے کہ بشیر حیدر نے اے گفت از دست طالب علمان مہر سے میری رسم کہ سباد
 از زبان من کلمہ محفل برآمد و از نشان نقل تصرفات اطہار کرامات ہی نمایند و وطن خویش در
 مکان کل روزانہ کہ در مسجد شریفہ ساختہ و بنا کے مسجد منوہہ با جمعی آجما بود گذر سے زحمت ختم
 دست فراغت بہین دستور در افع متعددہ تصرفات منوہہ ہو بدین تین بود و تا یہ اسلام
 فی ہر بعد از چند سے در میان ہمت باہین ایام حیاتش باخبر سیدہ در سالہ شریف کل نفس فلقہ
 الموت حشیدہ بیالم بقارفت رحمۃ اللہ رحمۃ اللہ ایامہ یا می را میواری از باران خدمت با
 نصیب رجون بابا و صغر سن وی رحمت حق پیوست بخدشت او تر با با تربیت یافتہ و خلیفہ تخت
 شیعہ داؤد خا کے علیہ الرحمۃ بود و در پر گنہ کہ وہن ہووہ است و این ایامہ بالے بعد از مرشد خود سے
 زیستہ مروی بر قدم تقربید و تجرید بود و پاکیز گے لغایت دوست میداشت چہ در باس چہ در مسکن
 مدنی برین و صنم بجال خدا پرستی بسر بردہ در میان محکمہ راہنہ داری مدفن یافت برادرش دولت بالے نیز
 بر بنط او بود و مرید خدمت علی محمد قاری شدہ تیر تا بخادش یافت و این ایامہ بالے مروی علی
 شیخ نام در موضع اذن از پر گنہ وہی داشت از منقاد متجاوہ بر قدم تقربید و تجرید و صیام و ترک خوا
 و ضبط اوقات مستقیم بود حضرت مرشد از و نقل ہائے کہ بعد از چند سے در سالہ رحلت منوہہ در حرم
 خانہ مدفون شد رحمۃ اللہ تعالیٰ رحمۃ اللہ و ستہ ریاضت و تقویٰ شہار لالہ ریشے پایا
 و ایامہ ریشی عرف تہکاک کن موضع کہ مودہ از مریدان نیکہ ریشے پایا اند کہ منسوب بخدشت خواہ
 مسعود و پانچوریت و تخیہ اش بشریت کنارہ دریا سے بہت کہ مرجع مردم زعفرانت
 مردم صاحب و عابد و متراض بود و بر قدم تجرید و تقربید تاک اللحم و صائم اللہ ہر کم پوشش و کم خور
 روزی خواہ علی سود بکار است ایشان رفتہ اوضاع پسندیدہ ایشان قبول خاطرش افتاد و
 طریقہ ایہا قبول منوہہ بیک صحبت ایشان ترک دن و فرزند دادہ قید متابعت ایشان در پاک
 ہوس اندخت حیات تالہ ریشے بابا در میان دہ سے بود و چہ رحلت نمود و برادرش ایامہ ریشی
 بابا در محلہ حجاب آمدہ عمارت شہک دیوار خدیوہ را بنیاس کوئت اختیار فرمود و جسہ زوی
 نقد کہ حاصل روزگارش قبل از فقیر کے بود دادہ توکل تو ساختہ در یک خانہ باہین خانہ کو
 سے گذرانیدہ صید ہائے کہ داشت در دست ہکان خود انہارا را از بیج نمود و مرا سلم خلاصہ
 لوازم مرید سے و خدمت مالی و جائے نسبت ایشان کیا مے آورد چون رحلت نمود و مقبرہ بکلف
 راہی مرشد تعمیر نمود و در حوالہ آن مسجد خمس الاوقات نیز بنا ہووہ است فریب چہل سال از بنا

سکونت داشت و بر قاصم تغریب و تحریب سیکند اند و بیفضل باطنی هر سه پرداخت بعد از حیات
یافته در همان مقبره اسوده گشت رحیم الله تعالی رحمة واسعة حضرت بابا عثمان قادر
آنجناب مختلف و علقه داله نیکو کار خود بودند میس و ولایت مرتبت حضرت بابا حاجی محمد قادی بدجمل
احوال این حاجه بابا سابق مرقوم شدنکته ازان برای حفظ سر رشته سخن باز مجدداً مرقوم می شود
ایشان از قبیله رکاتجی که از سوگرازان معروف کشمیر اند بوده از صغیر سن میل بصلاح دانسته و گاه
مستأهل شده و در آن ایام که جناب سید السادات متفیض البرکات شاه نعمت الله قاضی کشمیر
بر وجود شریف خود زمین فرمودند خدمت بابا حاجی محمد توفیق یافته در سالک اوت حضرت ایشان
در آمد و این شاه نعمت الله از اجله حضرت قادی بود و در عالم ظاهر و باطن امتیاز نام از قرآن بسته
مکاتیب عروه الوتقی قطب الاولیا حضرت شیخ محمد معصوم سرزندی قادی و قاضی قدس سره
جلد اول بنام ایشان مرقوم است بالجمله حاجه بابا برسلوک راه باطنی در خدمت ایشان کرده هنگام
مرحبت ایشان بهند وستان بخلافت سرافراز شد با وجود مرتبه خلافت چندان پیشی تن نداد
و بکسب و در خدمت الله ماجده خود می گذراند و آرزو می طواف حرمین محترمین زاهدان
شرقا بسیار داشته اما خدمت الله اگداشته یعنی بجزکت نبود و زیاده الله اشش قضا کرد و
را و خون ساخته برگشته بخانه خود نیاورد و از راه کمال مشوق راست بنجاء خدا روانه شد و در آن وقت
سین شریفش قریشی بخت رسیده بود بعد زیارت بیت الله الحرام بمدينه سکینه سید الانام علیهم
والسلام رفته و بهما بخاتون فرمود و اکثر خاک پاک آن تبدیل با کازار ایش خود جاردست نمود و از آن
در گاه هست بنهاده مامور شد که ترابوطن باید رفت ظاهر اعراض کرد که آرزو دارم که بقیه عمر در جوار نفا
الاندر بگذرانم بواسطت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه خطاب والا شد که بطن رفته باید که
مستأهل شود پس نزدی که اذتو می شود و با او کار راست اورا عثمان نام خواست که بدین جهت بطن
آمده تا اهل خست یا کرد و این فرزند سعادتمند که بابا عثمان است بوجوه اند چون به بلوغ رسید خدمت
والله شریفش رحلت فرمود بابا عثمان مشغول تحصیل علم و کسب و صلاح و تقوی بود و در خدمت
خواصه محمد طیب چرخ و خواجیه ابو الفتح ککو و غیر هم فرزند آن دشاگردان حضرت خواجیه چرخه است و
علوم سنده بود در تبه اشش در علم و دین و اتباع شش از سائر اقران افزود و حق تعالی در عر و کمال
صدوری و معنویش برکت بسیار داد و مصادرات بر نعمات و لذات نفسانی نه نهاد و چون حضرت شاه
انوار حسن برادر کلان شاه محمد فاضل قادی درین شهر نزول فرمودند خدمت بابا رجوع بصحبتش نمودند

بلکه رابطه معنوی بهم حاصل گردید یعنی دینی بحال داشت و حکایات زهد و احتیاطش را تا کجا
توان بزرگداشت وقتی خواجہ محمد اسحاق جد مرحوم را فہم کہ از ہنجیاسے روزگار بزرگدہیاسے پروردگار
بود بسیار شدہ خدمت بابا عثمان را بحجت متقین اسے متغفار آوردہ بود و نہ صورت مبارکش ایما و دارم
نور مجسم بود و نہ کلمات احادیث نبوی کہ بر زبانش جاریے شد طرفہ اثر بخش و طہاشد ہدیہ حضرات کہ
خاصہ کرد و نہ قبول فقر و مو و گفت کہ محض بقصد ملاقات این عزیز کہ از صلحاے وقت است آمد میت
من خلل بے پرورد واقعہ و صالشن و ماہ جمادی الآخر ۸۸۳ ہجری و یکصد و ہفتاد و ہست مرتضی
بابا این بود کہ در محلہ قدیم در بیل لنگر زیر قدم والد بزرگوار مدفون باشد و مردم جمعی بر رضی نشدند و
یک سپہر و نوچہ ایشان نیز بجاہان طرف ہاں شدند و ہما نجا در چہل مدفون کردند باین جنایت ہمان
آتش در قہر شد ہم خانہاے مردم محلہ و ہم زوجہ بابا سوخت و ہم سپہر مذکور بجاہان و خانمان خراب
گردید بابا سہیل قادری جاری مرد بے بودای اولاد خدمت خواجہ حبیب اللہ تواتر
کرد و اشتغال باطنی گرفت و مدتی خدمت و محبت او سرگرم شغل قلبی و تیز رو راہ معنویے بود
نقدیہ یا ضات بسیار نمود آخر ما بسبب بعض ترددات از آنجا جدا شدہ بعجت مولانا العلامة غلام
ابوالفتح کلوی پست و در خدمت او با ستقامت ظاہر و باطن نسبت سائل شرعیہ و احکام
فتہیہ را بحال ذوق محبت تحقیق بے نمود و موافق آن عمل بے فرمود و کشف تنہی داشت و دعا
و اذیت شد اگر فوت و فرشتہ شعلہ شرعی میداشت بالقوا الہام آگاہی یافت و اذان حضرت
مرد زید اول و آخرش بفقرو استغنا گذشت و آخر عہد عالمگیریے رحلت نمود و در موضع اچار
آسود رحمتہ اللہ علیہ شیخ محمد اور فقی از اولاد خواجہ رفیق سہروردیست مردی باتکلیف و
تقدیر امین اما شغل علم ظاہر و سائر احوال باطنش شد در علوم فقہ و حدیث و تفسیر
داشت و کتب مرغوبہ از ہر فن را بسیار بہوش و تکلف بزرگداشت خالی از درد و سوزی ہم نبود
بہ پیری رسیدہ در سن شباب رحلت فرمود لالہ بالیو بہا لے از مردم موضع چندہ ماروست
کہ قریہ است بالانرا زایا نور طلب خدا بہر سائیدہ و در خدمت زاہد بابا یاکا مورسید و سلوک
راہ معنوی اشتغال و زید و ریاضات بی نہایات بکار برد و صاحب کشایش شد آثار قناد
نبی از دیدار نور بارش ظہور بے نمود و در صحبت و گذران بنیابت بی تکلف بود جمعی کثیر از غیر
مجتہدش بہرہ یافتند و بجاے رسیدند و در شہر ۸۸۳ ہجری و یکصد و ہست و در رحلت نمود و در
سکن خود آسود شیخ حمید الرشید حکمی قادری از مرغانان وقت بود برای طلب

سفر شد وستان اختیار نمود و بجهت شاه بدارالین قادی که ادا کا بر او لیا بود و پیرانند و زرت
 بعد مراجعت کشمیر و غار ناگو هزار بار تعقیبات و خلوات بقدر فائده تقدیم رسانید و در این مدت
 داد و آحراب شهر آمد و در این قدر غار سے کشته و جانگاه خود قرار داد و فکر و بهایت حاصل می نمود
 و در میان این حالات بتقریب قصه حسین ملک، مادر که در احوال سیب خان گذشت بحدیث
 قریب بنود سال عمر یافته بخت و نیم دی بجهت ستم پیران و بکشد و نوزده سفر آخرت فرمود و بعضی اصحاب
 به علام و تقدیمی گذشت تقوی شعار میان محمد ششم جمعی غایاری به الله تعالی علیه از قبیل
 سوداگران بود در عنوان جویسته سانی شده به پخته رفته از آنجا به خدمت سراسر بکت حضرت میان
 جمعی چشتی کشمیر که از قبیل که کوتوالان بود و در میان حسین مریدت گویند که در خدمت بابا نصیب
 این میان حسین مستفید بود رحمه الله از زبان ایشان روزی که اشاره شنید که از نصیب ترست
 و آنجا نوی الیه رفت باز کشمیر آمد و در خدمت بابا اظهار نمود که من در آنجا کسی با منم فرمود و نظر
 دریا سے رفتی انظر یا پخته است آن طرف حاجی پور باز رفته در حاجی پور شاه تعلیم نام مردی
 دریافت بعد از نظر و قبول امر به تقاضا نمود و تبریه متوجه شد و معنی بخشید و امر به تقاضا شد و در
 او است نتیج این میان یکجمله مذکور القصه میان محمد ششم بعد از مدت مدید از خدمت پیر مرخص شده بود
 خویش رسیده و در غایان توطن گرفت برادر کار و انتقال که با او بود استقامت و زید بعد چند سالی
 بهم رسانده صاحب بنون و بنات شد و خانه و خانقاه ساخت و اولاد را بصلاح و علم و دالت فرمود
 یا بخش اظهار خوارق معینانید چه در کشمیر چه در پکن چون یک فاضل و احوال سیر حاش رسید و در
 خانه که احاطه نموده بودند مرفق یافت در حدود کسنه هزار و یکصد و هفتاد و بابا یوسف اندر دم
 بود عمری در شهر سکونت کرده با مردم شهر مشغور شده ظاهر از اقدان حضرت بابا مسعود پانوی
 یا در این ایشان نظر سے یافته رفته رفته بجهت کشید و مقلوب الاحوال شد اکثر ترک نماز سے کرده و
 گاه به افراط بنماز داشت هر وقت زیاده بر ضابطه نماز با بجمعه آورد مردم محل بر قضا و سالت
 کردند مصد خوارق هم بود یکباری در محله شش آتش و قعش بالای امام خانه رفته و من برداشتند
 گرفت هر طرف شانه آن رسیده از آنجا آتش زد و شست وقت رحلت نفشی چند مشتعل مبارکباد
 که تا عده عروسانست خود موزون کرده حاضر از فرمود که به سطور مجلس عروسان سیرنید در مقبره
 بابا ادهم شاه مسود حکیم شایع مجذوب در جویسته جذب بهیم رسانید و سکونت در محله از محلات
 حل بالا از حویلی محمد سلیم کاشغر سے اختیار نمود صاحب جذب قوی بود و گاه به به تفرغ غرض

بهمام ملت مرزا شیرازی سینه هم در تارخ و فاش جواب ده شده و چنین شوهر کرد تا اینکه در عصر
تا این جزایست و هفتش بود کم + چون که گر کرد و داد اگشت تا درختش در دست + هر چه عوس دارد و گله دارد
کا مران بیگ گویا برادر مرزا اداب جو است مشهور است که شاعر است از ایران آمده بود که در این
بیگانه ابدانه بااد بر خرد آن شاعر طاعت نیارده گفت که لغت بران سامرے که مثل قوگوسال را
گویا کرده است و دیگرے در محبت این هر دو برادر دارد شده از تخلص هر دو پرسید کی گفت جواب داد
دیگرے گفت گویا فرمود که تخلص طالع کلیم را هر دو برادر خوبتیم کرده بر دیده زاده کا مران بیگ است
لاله ملک شعیب از مردم کشمیر بود در همان وقت ادبم راه خنکو سے می پیوود تا بهیم
قدرت خدا ئے و شتا ما این امر را بغایت متبذل کرد و بتقریب تهیه و تغزیه هر کس خاکس تا این
سیگفت گویا تا درختش بازار سے شده بود شعر هم بدیگفت این دو شعر او در خزینة حافظ بود و بهیچ
رسید تشعیر لام قد من باللف قد تو لاشد + یعنی که وجودم بر صال توقا شد + در آتم نشسته
خوس از فراق و دست + چون غنچه مائے لاله مرا سر در گلر است + ده مجلس نشسته عهد را بهیم قمار
موزون کرده است از خوش طبعان وقت بود خواجہ ضیا الدین دیوانے خلفا الصدق خواجہ
ماشم ست در اخلاق و اطوار بر پدر خود تفوق و بغایت حسن طبع و خوبے اوضاع ده است که از ده
میت بر فقر و ابلهنت جماعت میگذاشت که بهیچ میل شعر بر دانه هم می نمود این رباعی او
رباعی مردم به جنون زدیک گردیش اند + خود را بهیچ زغیر خود اندیش اند + این بر خرد خود باز دو
آن بر ز خویش + این مرده دلان زنده به خط خویش اند + وقتی که مختصر شد و صیب کرد که بدست
اهنت و جماعت و تحقیق و تمیز و غسل نمایند بهمان طریق حل شد حاجی سلم سلم تخلص
بیر مال بیت که از عیان بهنو کشمیر بود با اتفاق سهر برادر دیگر در خدمت شیخ محسن فائے لثرف اسلام
یافت و عثمان بهت به تحصیل کمالات انسانی یافت و نظم شعرا را با سحریت از آقران بهت برود و
بهیچستان شد و در ملک نوکران شاهزاده عالیجاه محمد عظیم شاه انحراف بهیچ سلطانے
به کشمیر بر اجبت نمود و بار رسیدگی و هموارے و فتم و سلامت طبع و طهار اسخر فرمود و فیل جنگ
شاهزاده را بسیار به تلاش نمودن کرده است چون صاحب آثر عالمگیرے آثر بهیچ آدرده درین نسخه
بهیچ تطویل دست از تحریر آن باز داشته که فاما این یک غزل که در لغت گفته است از واردات فکر
و فادش نمود غزل بلوچ برده شعر نو دین تویم را + پیوند کرده فصل خط مستقیم را + چون تا به
که منظر از او مقرر شد + نطق تو تازه که ده کلام + در شش بیت بهیچ بیت مست + روکش نمود

سے خلق عظیم را + ابر شفاعت کہ ہم بحر رحمت است + تفسیر کردہ آیہ عفو دیم را + لطف تو بر سر ہمہ افراد
 کائنات + منت نمود سایہ فیض عظیم را + شاید بدل شود نہ ہولے مدینات + از غلہ ہر سحر ملک آوردیم
 از بسکہ دوزل شرف بعیت تو یافت + پوشیدہ دست نوزائے کلیم را + از امر ہے شرع بعیت دو کعبہ
 است + میزان عدل محشر امید بدیم را + لطفت نجات سالم عاصی ست روز خشر + باشد شفاعت تو
 شفا این سقیم را + سوائے این دو جماعہ مژبورہ جمعے دیگر بر سادہ بحال و تکمیل تنگے بودند شل حاجی حید
 حید سیلی و ملا فائق و ملا پیش و آذرے و ملا ثابت و حاجی بابا اسیر حاجے حیدر کہ منگے تخلص تے کر
 و از میان اقران در لطف طبع حسن تلاش بغایت ممتاز بود قصہ واقعہ کہ بار بار بغایت خوب مورد دل
 کردہ است حیدر بیت از آن بقلم می آید بدیت دل آتش ز جوش گریہ دریا ست + ز گوہر آب را در د
 گر بہا ست + از دو دود و دشت آتشین رنگ + چین از غنچہ لیر ز رنگ + چہ میسر سے ز خاک پاک طینت
 کہ دارد یک حصان گرد کرد و رت + اگر رنگ ست آتش در دل دوست + و گر کردہ است دادر مالہ را دوست
 تو عاقل داغ جانکاہے مدارے + فروغ شعلہ آبی نداری + برا از پرہ همچون برق نالہ + با س شعلہ
 در بر کن چو لالہ + بہارستان داغ و سیل خون شو + ز جوش گریہ طغیان جنون شو + دشتکے کہ ریز
 و ز آتش + جہان مغفرت باشد سریش + بگوشش دل سخن پرداز گشتم + فروغ شعلہ پرواز گشتم
 کہ از بار و ردت جسم خو خوار + بود خاموش شمع نالہ زار + ترا د آتش خاموش نالہ + زبان دامت
 همچون برگ لالہ + ز دست فتنہ بیدار و خواب + نیکو و بد گرد دیدہ آب + عیان گردیدہ در خوا
 متکد + بجائے گل قند بردہ بن خرم + جوفل اشک در عالم بدیم + تجریر گان سیہ پوشے ندیم
 درین جمیدین بر خرم بدخواہ + چو داغ لالہ در خون شد آہ + نغان مانند دل طغیانہ + بجائے نالہ جان
 لب رسیدہ + مشہور است کہ دقت آمدن ابرہیم خان مرنبہ اخیر کشمیر حاجے بابا کہ رفیقش بود بعضو
 رفت دہراہ ناظم کشمیر یاد حاجے حیدر پدرش دقت ملاقات بابا ابرہیم خان گفت کہ نواب ابن
 مرنبہ یعنی کشمیر اند مذہبنا بر خضار الغاب رہین مقدار نمود و خانمہ سرعت شامہ توجہ تجریر حالات سلطان
 زمرود ابو النصر قطب الدین محمد معظم شاہ عالم بہادر شاہ سپردہم پادشاہ عالمگیر است اجما
 احوال ایشان است کہ در ہزار و بیجاہ و شک و تولد بابت از حفظ قرآن و علوم قرارت و فقہ و حدیث
 و کمالات بے نہایات اسانے حظ کامل حاصل نمودہ و اوائل سلطنت عالمگیر کے تر دعات نمایان فرمود
 مگر بہ تخریب طراد کہن و ہم ایران دقت حرکت شاہ عباس نانے بجانب خراسان ناموشدہ در کمال
 جاہ و قبال حسب تقدیر لایزال از محنت و فقاے عاقبت ادیش فریب خوردہ در ہم حیدر آباد خیال

چنانکہ در کتاب
 تاریخ سلطنت
 عالمگیر مذکور
 است کہ

سکرتهی به خاطر پادشاه و موافقت با والی آنجا بجا طرود و حسن تدبیر پادشاه بر قید افتاد و زیادد پرستش
 محنت مذلت محسوس ذان تا ویب با اکثر اولاد بود و بدست خلاصی از جنس بر حران و واسه کابل و پیشاد
 و ملتان و لاهور را مور شده و قریب ده سال دلاں صد و دوازده و چون خبر واقعه پادشاه در پیشا در شنبه
 بطوریز بهستان آمد با تمام شاهزاده عظیم الشان بهادر سپردم خزانه جنگ که گرفته بمحض میرفت و در
 تدبیر خیر خوبه شمع خان و دیان کرارا بود بر جناح یحیی با کبر آباد رفت لشکر گیرست بسیار شده در آن طرف
 محمد اعظم شاه با لشکر پادشاه و افواج خود و پسران که هر یک در بهادری نظیر کرستم دستان بودند و قهر
 جلال و غرور عجبه دارد و نواحی اکبر آباد گردید و بر قوت و قند از خود بسیاری نازید و در اطراف اکبر آباد ترسیخ
 و بهر محرابه سلاطین بقتا افتاد و هر چند بظاهر غلبه از طرف اعظم شاه بود و از طرف پادشاه عظیم از جانب لشکر
 بهادر شاه و زید کارزار مردم اعظم شاه معکوس شد تیر و تفنگ که بجانب خصم میزدند باز بر آنهاست گشت و راند که
 ساعی با وفات و قمار و قند و فتح و نصرت با و دیار و دولت شاه عالم بهادر رزائے شد و هر دم بر بیع الادل اعظم
 شاه در عین محابه بر جمعی بسیار براه عدم شرافت و تحت و تاج و بیب و بازیت بوجود مسعود محمد عظم شاه
 عالم یافت و نزد جم ماه مرز و بر حسن عام فرمودند شعرا و نصحا از لایم عربی و فارسی بسیار موزون نمود و در آن
 حیا غیرت از مردم کشمیر خواجہ لطیف الدنام تاریخ معکوس را چنین یافت و از لشکر گذرانید و مورد تحسین و تحام
 شد تا دینچه قدس میان نیت سال جلوس + بشه مرشد کامل گفتند + عرشد حسین شهنشاهی را
 محمل خلد شاکل گفتند + سال تاریخ بهادری سعید + جشن شهنشاه عادل گفتند + آقام مرشد شاه با خبر
 یافته پادشاه بر احوال اولاد اعظم شاه و نوکرانش رحم فرموده و عید امور و لطافت نموده مطلق الشان گذشت و از آن
 طراز مست و در حرکت سکون میداشت بعد ضبط در لایم امور ملکه آخر سال دوم جلوس متوجه دکن شده سلطان
 کام عش سا که با مسعود و چند مقابل شده بود مجروح و زخمی گشته اسیر کرد و باز به جاب مالک سپند توجه فرمود و
 تبیه کردند بد شکوه کفار کور و کار اطراف لاهور تا سر منب هجوم کرده ماحت خرابی تعبیه جات به تخصیص
 شده بودند و طرق و توالی را مدتی مسدود و موقوف نمود و بار باره کشمیر را لاهور رسید با جملہ نو استخوان
 که در وقت صوبه کشمیر بود و وقت عبور پادشاه از پیشا در امور بلازیت با اتفاق منصب از آن شده بود و عید
 کم خرجی منصب از آن و بهات کوستان نموده حقیقت حال بر حضور نشست تا مسدود جواب قادر و دخول
 شد و عید گاه گذرانید و در دامن شوق و اصل شهر شد عیال و کشمیر نیکی است گذرانید و تشریفات
 در خط ملث و شعریه گاه عجبی و شتاین تعز و دست بدیت دلم بوده آن خجسته نگارین است +
 منسی که در آن خیمه ندان سنت + جعفر خان میر جعفر خان کلان بهادر را که کشمیر سرافراز شد تا رسید

خرد خواجه عبداله و دیگر را نایب کرد چون خود به کشمیر رسید به آنرا امره عدالت و انصاف بدر کشید و بعضی
 ابواب ظلم و تعدی را بر مردم بخشاد و از جمله دقائغی که در آن وقت روداد اینست که در زمان جعفر خان عورتی
 از اطراف پیکه در کشمیر آمده در محله قضا و قریب در کله که مستلزم قتل او میشد نمود هر چند عمده محکم اندر آئے
 حدود و در مدتی نشد و قتل رسید و درین سال انقضی القضاات قاضی حمید معروف به قاضی خان که
 در آخر عهد عالمگیر و اوایل سلطنت بهادر شاه با استقلال و اعتبار تمام قضاای حضور و با نظر مستقیم
 و برین سبب حال قضا کرده کشمیر رسید و در بلخ مذکور شد مردم عوام و طبیب علم کسان جعفر خان بستوه که
 خانهای بعضی پیشکارانش را سوختند و تاختند خان مذکور اکثر شرب خمر مستلا بود و لب لباف از لواط
 آن از آمدن شده در یک روز دیگر روزی نهال محو متشن که در عرض بحیال و سه ماه کشید صحران
 مرگ و زبیده از خویش بر کند جان جعفر خان به حیم نارنج شد متشن و امانت گذاشته آخر به بند بر بند
 عارف خان معروف به قاضی محمد فاروق بنیره عارف خان کلان استصیدیان شهر لعل آباد دیوان
 ارباب صوبه کردند ابراهیم خان که ناظم کابل و پشاور بود و خطاب علیمردان خاکی مخاطب گردید
 از انتقال جعفر خان مرتبه چهارم مصاحب صوبه کشمیر سر فزای یافت و درین اثنا طبل غم میزد
 شد آواز فریاد و رخت انتقال به عالم دیگر بر بست و عارف خان مذکور نیابت نظامت بقیم
 رسانید نواز شخان بار دوم خدمت صوبه دار به کشید و عارف خان دیوان صوبه که از دنیا رفته
 نایب خان نر بوبنده بود به نظم و نسق پر دخت ناب رکمال دیانت و حسن خدمت عنایت سلطانی
 او را به خطاب امانت خاکی بنوخت و او اکل سال بیت و عزم حیرت نظامت صوبه دار نواز شخان تغییر
 شد از جمله دقائغی که درین یکده سال بظهور رسید یک حادثه سیلاب است که سبب کثرت بارش طغیان
 شدت کرده اکثر خانها و مردوعات به هم خورد و او از سال و تابستان حادثه آتش از محلات بار
 صحران روداد تا محله پچر و اطراف آن قریب بیست محله زیاده بر سه چهل هزار خانه سوخت بانغمز
 بحادثه آب و آتش خاکی با خاک بچیان شده بر باد و غارت عنایت الله خان که در
 حضور خانسانان بود بصوبه دار کشمیر تقریر یافت باین جهت نیابت امانت خان که از اقارب
 قریب و معتدیان عنایت الله خان بود استحکام گرفت از جمله دقائغی که در آن هنگام روداد
 یک واقعه قتل خلیل بیگ کرده است که بقریب اعلان رفض و سبب شورش عوام حکم
 قاضی محمد اکرم نایب قاضی شده بود دیگر عوام شورش و هجوم زیادی برخانه سوارش در حسن
 که بهت پیشکاری جعفر خان مصد بعضی جزاها شده بود کرده مشارالیه مضطرب شده در صوبه نایب ناظم

دست خواجه نواز الدین محمد کتاب تفسیر فی بافرندان بشرت اسلام شرف اندو کردید و در ماه شوال سال مذکور خان مذکور در کمال عروج و اقبال بر من چند روز براه ملک بے زوال رفت و نیابت صدیق بشرت خان که میر نعمت الدین نام داشت و داماد عسایت الدخان بود تعلق یافت مشرف خان مذکور سه چهار ماه ب نیابت صوبه استقلال نمود داماد امور ملکی بسیار بے پروا گشت نمود و بنیاد او دهم محرم سنه پنجاه و یکصد و بیست و چهار قفوفات پادشاه و صحابه و دودادشاه عالم بهادر بسیار رحیم دل و صاحب جود و احسان بود مستند آمدن بکشیم بود و حکام مرست طیار می و دولتمند و باغات پادشاه صد ریافتند بهقا و در یک خیال عمر داشت علم احادیث را بسیار و زید بود آخر آمدند بنی در مذهب بهر سانیه و در فکر بش کردن بکرات بخت تمصیل افتاد در همان ایام براه آخرت شتافت پنج سال بیک نام سلطنت کرد چهار مرتبه تائیدیه کی سلطان معز الدین الحافظ بجا نذر شاه دوم سلطان عظیم الدین المعروف بعظیم الشان بهادر سوم سلطان رشید القدر شهر بر بنیه الشان بهادر چهارم سلطان حججسته اختر مغرب جهان شاه بهادر بعد فوت پادشاه هر چهار برادر قابو جوے یکدیگر بودند و الا امر جهان نذر شاه با دو برادر خود متفق شدند ششم صفر شاه عظیم الشان را که دولت و جاه و تدبیر و کار و لطف و رسائی جمیع خزان از همه فائق بود از میان برداشت بعد رفعت و دجس سنی امیر الامراء و القانغا بر تختی پادشاه کاه دو برادر دیگر هم ساخت بکنه بیست روز بعد فوت پادشاه هر کدام از این سلاطین زادگاه که از اولاد او افتاد و زیاده بر سه کس بودند فرست حیات یافتند در عرصه دگر روز مضایق و قدردان در در راه هلاکت انداخت بد کشته شدن اکثری و حبس بود السیف و بر سر ریختن شکر شد الامیر را که میر بخشی بود وزارت کل توفیق نمود و پدرش آصف الدوله معروف باسب خان و کالت مطلق از لقب خود ابو العزیز جلال الدین جهان نذر شاه پادشاه فارسی و نام پادشاه مرحوم خلد بنزل قرار داد و عیادت الدخان ناظم کشمیر امیر بیکان خدمت شد از تغیر او پیشش به بیت الدخان را که در عهد خلد بنزل تیابند وزارت مخاطب خطاب وزارت خان بود و بخت خانسانا مانع حضور نداشتند و محالک خطاب سعد الدخان اول خرمیع الاول سنه پنجاه و یکصد و بیست و چهار بکشیم و بیست و نه ماه بقبضه و ربط صوبه گذرانید و در وقت نظامت او اکثر خدمات صوبه با قریب او تعلق داشت در عهد او محمد مظفر که از نوکران سلاطین بکلی بعد بر هم خوردن آنها تسلط حاصل نموده متصرف مرصع در او کرنا و که از تعلقات پرگنه کار مراجعست گردید چون هر دو در جاگیر صوبه دله بے بود عسایت الدخان مردم خود و اقوام پادشاه بے را برای نمیه و دلا ساسے مردم غنیمتین کرد و در همین اثناء

استقلال سلطنت روداده کار تمام ماند و محمد مظفر علیہ کلمه حاصل نمود در ایام ترمذی
 که صوباری از تعمیر غنایت ابدخان کے آمد و در کوستان رسید غنایت ابدخان با وجود تشبہ غافل
 کرد از وقت کسبیت شدن سعد ابدخان سپهر شیدش و بہرہ زرگے مقدمات خود بغایت دہشت شبا
 قلب و استقامت مزاج را کار فرما شدہ اور باطل دانستہ مردم خود و اخراج پادشاہ را در بارہ مولہ برے
 نہ انعمہ و فرستاد و این امر را صلا و جو سے مذاہن سلطان فرخ سیر سپہ دوم عظیم الشان مرحوم کہ در
 عہدہ خلد نزل ناظم بنگالہ بود و بدعو سے وراثت فرمود و بحسن سعی و خدمت و جان نشانی با بہتہ قرب
 باکیر آباد رسیدہ جہاندار شاہ بعد از ہم سپہرش سلطان اعز الدین خود متوجہ شدہ در اکبر آباد جنگ
 سلطانے پیوستہ خان جان بہادر کو کلتاش کہ میر بخشی بود بچیتہ مساہلہ امیر الامرا کشتہ شدہ و امری دیگر
 بتخصیص بنبیہ رگ و پے بجانب امری سلطان فرخ سیر درست کرد و دیدہ و دانستہ در امر مجاہدہ برودند
 نمودند از بخت و ہنر عظمی در لشکر جہاندار شاہ رودادہ شاہ مرہو مجروح و مشاہدہ قتل خان جہان بہادر
 رو بہ ہزیمت نہاد و راست بشاہ جہان آباد در خانہ سعد خان اصف الدولہ رکن سلطنت رسید
 متصل آن امیر الامرا سپہر صف الدولہ نیز آمد بر اسے رفاقت پادشاہ بہ بدر حرکت شدہ بدر صلاح کار در
 رفاقت جہاندار شاہ نہانستہ شاہ را نظر بند گذاشتند و سلطان فرخ سیر بے مافی در اکبر آباد جلو
 بر تخت سلطنت نمود و الملک سعد المعبود و دیگر حضرات سادات و علما و مشائخ کہ از ادھر عہد عالمگیر
 تا ابتدای جلوس پادشاہ محمد فرخ سیر در کشمیر رحلت فرمودند شیخ عبد الرحیم ہند بود
 از قبیلہ چودریان و بخدمت بابرکت شیخ نجم الدین معروف بخجی ریشہ بابا مشرف باسلام شد
 باز ترک او صنایع و نیاداری نمود تعلیم و تلقین یافتہ ساہابراں استقامت دہشت ناگذاہ
 با بارخصت یافت قریب دہشت چہل سال بر طرفتہ خود مداومت کرد کفر قدیم زیر پای خود
 نمودہ بنائے اسلام و مسلمانی استحکام دادہ بفرغت و اتروا سبمی برد چون مشاہل شد
 جادو را نیواری ساختہ و اولاد بہم رساند و مقبرہ قبل از موت بر آب و جوار است تانہ میان مانگ
 مجذوب بنا کردہ آجائے بودے گویند کہ آخر از خدمت آخوند ملا شمس الدین کبروی نیز نظر یافتہ
 بود و بہرہ این طریقہ علیہ گرفتہ قید سکوتش باین عصر و غرب لائہ وقت دہشت مردم مخلص عبت
 و تعات و کرامات از نشان مے نمایند در ماہ شوال سالہ در مقبرہ مذکور شربت کُل نفس لائہ موت
 چینیہ یا سود جمہ الد بقالے رحمۃ و ہمتہ مشیخت پناہ سید حسین کلی کبروی کہ بیک سبط
 از خلفا از ربستہ حضرت میر خلیفہ بود صاحب یا ضات شاہ و حالات عالیہ در زمان سابقہ ہم

بخت شیر است بعد از بحرین بحرین رسیده و متاسک هم ادا نموده و شیخیه را ارشاد و عجب در طراف
 وطن خود ششمه و شغل خود کامل و سرگرم باطن و مضبوط الاوقات و قاری الدعوات بود شاه عالم به
 شاه در خدمت خلاصی بهر سائیده بعد از آنکه دید در راه شعبان سنه ۱۲۲۰ در کبریا باز بخت شیر آمده و در
 ناز و معرکه پادشاه مذکور در قسب یک پادشاه رفت از آنجا بپارشین بطن آورد و از در آنجا بر صلیت نمود
 و اکثر اعزّه که بهر در و در محبت و خدمت شد از کمالات باطنی ایشان حکایت محمد مذکور دارند میگویند
 که صاحب برده و کمون بودند و تصرفات غیر به داشتند حسن خلق و نبی و شایسته و در قضا و جور
 اتم با ایشان بودند شیخ محمد مراد بر بعضی از افعال حضرت قیام رفیق اشایی است که ذکرش گزشت
 یا وجود عنوان در دیشی و کسب باطنی ذوق تحصیل علم بهر سائیده از فضیلت و وقت خود مستفاد و در
 شهر نامه از علم منقول حاصل فرمود و کتب نابوس و خلاص بسیار درست کرده غیر از صحبت کتاب
 اهل علم و کمال کار که نیست خالی از ذوق و تقوی نبوده در عین جولان و گذشت افعال صغیر و
 گذشت مرزاحیات یک از مریدان معارف آگاه شیخ محمد است برین تقدیر یک اسطوره
 بآراء خدمت غفران مرتبت ولایت عرفان منزلت شیخ آقاس بنوری بود قدس سره ایشان را هم
 دیده شیخ آدم از خلفای رشید حضرت مجدد الف ثانی قطب بانی شیخ احمد سرزند و از عنوان العلیه
 این حیات بیگ بعد از آنکه نظری از ان بزرگوار یافت و وقف طریقه شده و مستقامت نمود
 در کشمیر سید محبت علی گنده سید مستقیم طریقت مروج در دیشی شد محبتش فانی از تاثیر کرد
 بنوده خوش اوقات بر و صاحب کشایش و از اهل فناء نیستی قانع بود مؤدب و وقف کار
 و طریقت شعار حرف توحید هم تقدیر مستعد بیان می نمود در طریقه و ریاضات تقوی می گذراند و محو
 را بهر بیت رسانید از صحبت اغنیاء مقل محبت و مستغنی بود علوم است و اشت در حالت قافیه
 و ارشاد بود که یک اجلیش در رسیدن بهشت و سالکی بار البقا الشفقت دوم در حجه سنه ۱۲۲۰
 و در باغ حسن آباد که خرید خودش بود مدفون شد خور پور و میر محمد ماشم مردی بود در
 آستانه خوش صحبت با غرث و نجاب آشنا بود سیاه و شاد و فضیلت نگاه میر محمد فضل
 از اولاد سیادت و حقیقت و سنگاه سید میرک اندیشه و سید و سید و ایشان معروف و مشهور بود
 هم محبت شاه گداوین بزرگوار و زمان شاه سکندر درین دیار آمده مسکن در محل طارته گرفته بهنگاه
 درین هم ساختند نام عبدایشان میر احمد سیوی بودند و تئید ایشان جمعی بر موضع رتنه پوره سکونت
 اختیار نموده و هم آباد و اجداد ایشان اینجا آمده اند و سیادت معروف اند خدمت میرک میر عبد نفوت

والد خود شمس الدین خضر صوری بسیار داشت و مرتبه او سیه مر بے او شده بود و استقامت گزیده
 در آن آنرا صل و سائل از شاه نعمت اللغات و سید بایسان رسیده صاحب حال و مقتدا شد خدمت شیخ و از آن
 معقد سیادت و لایت ایشان بود و در کتب خود ایشان را با وسایل و سیادت بسیار و در این میر
 محمد فضل با وجود کمالات مورد و کتب در خدمت سیادت پناه شاه ابو الحسن قادری آمده همانا که دست
 بعیت هم داده و در مصحف پدید آورده و معتمد است و در متابعت سنت اجداد و خویش علیه فضل الصلوات و التسلیمات
 سعی زیاده داشت و تعلق و تعلق آهسته مشغول و خانه نشین بود و کثرت کلام الهی میکرد
 و از آن ثواب حاصل می نمود بسیار متورع بود و سیادت شیخ بر خود دار درین شهر شرافت
 موی الیه در شهر سیادت و در جوار آب و احوال خویش بسیار سودر جمع المذکره لے رحمة و سعة
 ملا عبد الرزاق کو چواری معروف بشاه جیو در صغر سن نظر از خدمت خواجہ حیدر چرخ
 یافته بود بعد آن تلمذ در پیش فرزندان و شاگردان او کرده بجزه نو نور از علوم عقلیه و نقلیه یافته تلمذ
 و تعلیم گزیده و حتی القدر در ورع و تقوی میگویند بعضی را عقیده نیست که میل بکلیه
 شافعی داشت بلکه حال آن بود و اکثر میگویند که بابر شدت احتیاط گاه بعضی اعمال شافعیه
 بسیار شریعی نمود و از بسکه عمر بسیار یافت قریب بود سالگی رسیده بود در اتم حروف هم مکرر بیدار
 سعادت بارش فائز شد بکار می ملازمت حضرت رشید که بیادیت مرض خیم شمس فتنه بود نیز دیده
 شهر سمنه نزار و بکشد بیست و دو سال رحلت فرمود مولانا محمد غازی بکر و نقل منقول وان و از معقولات
 و افرادت عالم حاصل مستخرج کامل بود و در بزرگوار گذرنه سید بزرگترین بصفت انصاف و احتیاط در معاملات
 بسیار داشت بعد تسلیم خان به شکر کا و خدمت امرومی بجهاد آمده تحقیق از زبانان کرد که بنال این خدمت
 از کلام بلخ بود و مالک که میوه دهنی بود پیغام کرد که بهای درخت بگیرد یا جنس مرداد درخت را به جنس شمس
 لی تحاشی بریده داد استر ضامن و ازین دست حکایات و مع او بسیار منقول است زیاد بر منقذ و حرم یافته
 در شهر سمنه رحلت فرمود مکرر بیدار بود با کثرت شرف اندوزی حاصل شد و زرقا الله من یرکاته ملا عیسی
 المدح او در وقت خود از میان غصلا امتیاز و دست و تحصیل علوم و در خدمت فضلاء و وقت بسیار
 گنجائی و فراغت و آزادی بسیار بود چون اجل موعود متقاضی او شد و شهر سمنه گذشت قاضی عبد الکریم
 از بنده چو او است والد اش کریم مولانا یوسف است تحصیل اکثر علوم در خدمت مولوی ابو
 الفتح و قرآن ایشان کرد و پایه مولیت رسیده بمسک عالمگیر رفته مدتی گذرانیده از تعمیر قاضی یوسف
 منصبی کثیر تر از خدمت قریب بیست و چهار سال نفاذ امر قضا بحال نشد و در وقت حال از

صلاح و تقوی و شب بخیزی بنود از مفادات و ارواح قضا اکثر کرب می نمود و آخر عهد عالمگیر سے اول
 حسرت منما مغرول شد بالکل استغفال بیادوت و استعفاء نمود و در زمان مکده سال دولتت مولانا
 ملا محمد حسن کشور خدمت ملا محمد امین کاشانی و فقلا سے دیگر کتب نگونوده در اندک زمان سے در اقرار
 فرقت بهم رسانیده خصوصاً در علم مقوله ملک مولویت حاصل گردید و غرض عقولات را بدقت و تبحر و حسن
 صحبت و درس ارفیقین محبی داشت که کسی از خدمت شری بهر نذر اکثر کتب خصوصاً مطول و هدایه حواشی
 و تعلیقات در درامروز انتساب اکثر طلب علم کبریه افتاده رسیدند بواسطه جناب ایشان از خدمت آخرت
 ملا نازک شعل باطنی بهم یافته بود و در سن هزار و یکصد و نوزده هنوز بعمر نچاهه رسید و بود که در گذشت و در محل
 آستان در مقبره حضرت سید محمد کاشانی که بالای خطبه حضرت ملا نازک است مدفون شد ملا محمد شریف
 از حفا و حضرت خواجه حمید است خلف الصدق خواجه محمد طیب بود که از اولاد بلا واسطه حضرت خواجه است خود
 طبع و وقت زمین استقامت فراز بسیار داشت بعد تحصیل از بزرگان خود و خدمت مولانا محمد حسن کاشانی
 مرقوم شد ملکه نمود و تحصیل علوم دینی و غریبه فرمود و بسیار به تبحر حاصل کرد و تصنیفات را بقدر علم و اوقات
 آورد و سید بعضی فنون نمود و مجاهده و بلاغت کلام در تعانیات از اکثر قرآن ممتاز و مستشرق است در
 آغاز سن کحول و شهرت در حلقه ملکا کاظم جو از بنی اعلم ماضی عبدالکریم است تحصیل
 علوم ضروریه نموده بدرس اشتغال داشت متواری بسیار کرد و حاصل التفات به مردم روزگار نمنه فرمود
 انقطاع و از دوا اکثر سے کرد خالص ارفیقین و در قی بنود و اوائل عهد بهادر شاه و در گذشت
 قاضی حمید رضا ضیخان از قبیل بچاست در منظر سن موفقی به تحصیل علم شده اکثر خدمت مولانا
 عبدالرشید نذر نگین نموده با وجود عسرت شدید که بدان ایام داشت بهت به تحصیل علوم گماست و بجه
 و کبیلین از متبحران اکثر علوم شد و بانقلاب روزگار تفاوت و غن اختیار نمود و به شکر عالمگیر سے
 رسید و استغالی بسیار و تبحر صدر الصدور بهم رسانیده رفته رفته آوازه و شهرت سے او به سامع پادشاه عالمگیر
 رسید و بار بار ملازمت پادشاه شد و اکثر در مجالس تحقیق مسائل شریف حضور سے یافت و چند
 به تعلیم و استادای پادشاه زاده و عظیم الشان بهادر و چند سے به تغای شاهان آباد مشغول بود و اوقات
 در ملازمت پادشاه زاده و مذکور در شیکال خدمت تصانیف تقدیم سے رسانیده قریب یکسال این امر بحال
 افتد و استغفال نمود و امور تصانیف حضور گردید و بعضی الفتات شد با انتقال از اینجا به جیت متحکا
 حضور شد و بمحضر رسید و در میان اشنا و اقارب پادشاه عالمگیر میان آه و در دور بهادر شاه سے هم قریب
 سال این منصب گمایاب و کام و ابودور و اوائل سیه هر دو کعبه و مبت و یک بر من اسهال بر تهن شد

نخست اور از دکن بکشمیر آورده در باغی که بیرون شهر داشت در بچه پور در اوراق بالا به قلم اند دیگر از
 عزیزانیکه درینوقت تفصیل هر کدام موجب تطوعلیت از انجمله خواجه باقی قادی ساکن در دن قلم
 وقت ملاقات را رقم قریب نود و عمر داشت مرناض بود و مغلوب الحال و زهرار و کیصد و عبیت و دو
 در گذشت دیگر ششم موسی سهروردی که پخته کام پوری غریزے صاحب کشایش و حالات بود هاجا
 اسود و دیگر خواجه موسی اسلام آبادی صاحب بید و استغراق دیگر ظفر بابای همدانی نیر حضرت
 شاه قاسم حقانی غریزے بریک کشیش مضبوط الاوقات صاحب تمکین و موثق بعبادت و تارک
 صحبت ارباب دولت دیگر بود ششم غریزے مرناض مستقیم از مریدان شیخ یعقوب سهروردی صحت
 و هشال اینها جمعی که ابراهیم فرصتی و دفترے باید از علماء حافظ حبیب الله که در حمله جالنده می بود مرد
 عالم باعمل و ملا ابو الحسن قاضی ساکن کاوه داره خلف ملا محمد امین قاضی فاضل متوابع سهروردی و غریزین
 رسیده و لذت علم و عمل حشید و رجھا الله و ملا ابو الحسن لولوساکن بلبل نگر مردے فاضل صاحب
 طبع جامع جزئیات ابو المظفر محین الدین عالمگیر شانه محمد سرخ سیر پاوشا
 غازی سپرد و سلطان عظیم الشان از دوست خاومه کشمیر بیت که شانه اور البعد آورده بود در
 ایام رحلت شاه عالم بهادر تقریب نظامیت صوبه جات بنگال حاضر نبود بعد برهم خوردن
 شاهزاده و جلوس جهاندار شاه از بنگال حرکت کرد و لشکر گیرے فرمود چنانچه در اوراق تحریر رسید
 او اخر هزار و کیصد و عبیت و چهار پسر بر سلطنت در اکبر آباد جلوس نمود و عالم را با حسن فواد
 شاه و کام فرمود شعر و بلناتاریخها یافته از انجمله یک گفته قاضی شمرده بگو شمر رسید از ظفر پاوشا
 از پے تاریخ آن شکر خدا گفته که راقم حروف چنین یافته قاضی شمر چو فرخ سیر شاه و الا هم بهر اوزنگ
 شاه می نهاده قدم جهان را با حسن خود تازه کرد و بر افکنده نبیا و ظلم و ستم سزاوار اوزنگ و
 دیهم دوست شناسا سکه اسرار تبیع و قلم بسال جلوس همایون شاه و زده کلک ارباب
 رقم و از انجمله گفت اعظم کم رموز و سلیمان ثانی بعد و کرم و بعد از انهم شکر جهاندار شاه
 و قتل خان جهان بهادر معروف کوکلتاش خان یا شاه جلوسیز شاه جهان آباد جهاندار شاه
 و امیر الامرا بشکر رسانیده و اکثر شاهزادگان محول بلکه مقتول کرد و بعد چند روز که بنده و عبیت نمود
 بعضی امرے و دیگر رانیز حرم فرمود از انجمله ست سعد الله خان میر سامان پسر عنایت الله خان که
 چهل روز محبوس داشته گشت عنایت الله از منصب خدمت صوبه کشمیر عزل شده ساد و تهمان
 بهادر معروف میر محمد قے از نجبای امیران بود و نظامت کشمیر بدستور عنایت الله خان مقرر

یافت و دخترش در خانه پادشاه بود و دیگر خدایات عمده کشمیر هم تعلقی بخویشان و منسوبان او یافت بالجملة
 علی محمد خان از طرف سادات خان نائب آمد عنایت احمد خان بلا هوذا و از آنجا بجهنم مختار
 رفت از جمله وقایع که در ایام او رود و ادیسیاتی مظهر آباد است که بعضی رؤسا و منصبداران فوجدار
 در او کرنا و احداث کرده قصد تصرف آنست مردم کوست تا از شدتش آوردند محمد بیست پسر محمد بنظر
 بپایان آمد لای بکار برده آنها را گرفتار ساخته از نجیب عبد النظیم خان دیوان صوبه از اکابران و شوالیه
 که بلا و صاحب کمال بود بر نائب صوبه غالب سلوک نمود و متوجه قندهار و هرات شد چند ماه صرفت این هم
 کرده که قدم از نو بر اخصا ص ساخته و محمد معز الدین پسر محمد بیست را میو و غالی آورد و به فتح و نصرت برگشت
 و عبد الرزاق پسر عبد القاسم زمینه او پوچم را گرفته آورده خارج و باج و پیشکش را بولفسه گرفته و بدست
 در شهر سرگردان نمود و مرخص ساخت کسان نائب صوبه دست قطاوول در آن کرده و وزیرهای او بدست
 دیگر قرار داده اکثر را بخانیند چون بعد و سال و چند ی پادشاه دین پناه از نالشی کشمیر ستا شد
 اعظم خان را از تشریف علی محمد خان نائب سادات خان به کشمیر فرستاد اکثر منسوبان سادات خان
 مغزول ساخت اعظم خان کمتر از یک سال در کشمیر گذرانیده باز نیابت صوبه تعلقی بعلی محمد خان
 گرفت قریب بحیال دیگر پسر برده احترام بخشی منصبداران کشمیر که خویش پسر سادات خان مذکور بود نائب
 صوبه مقرر شده و علی محمد خان روانه حضور گردید احترام خان بعلی محمد روز نیابت کرده بود
 که صوبه داری کشمیر از سادات خان تغییر یافت عنایت احمد خان که از جرین برگشته و مورد تفضیل پادشاه
 گردیده که ثانیه بنظارت کشمیر تقریر یافت و نیابت بنام آقا بابک خان دیوان صوبه پستاد
 و نائب مستقل میر احمد خان پسر میر احمد خان کلان را که در شجاعت و ضبط در لبط شهرت داشت
 نمود و خان مذکور در سنه هزار و یکصد و بیست و نه به کشمیر رسید الحق که قریب سال بحال نظم و حال
 و داد و در سه فراوان خلایق را که دید خود ساخت ممران و متغلبان و فاحشات را به خواسته و
 دولت از درجه اعتبار انداخت او اکل سال هزار و یکصد و سی و یک پادشاه دین پناه به سبب این عمل
 مردم باره که درین ستش و هفت سال سلطنت همواره غالب سلوک را کار فرما بودند و پادشاه
 همیشه از دست آنها سرد و مشتکی بود و از راه تصور تدبیر و از ان تقدیر محمد مراد خان میر نورک پیش
 آورد و عقدا و خان بهادر مقام الدوله خطاب داد و حل و عقد سلطنت را بر اسرار او نهاد و سادات
 بشویش آمدند و میر الامیر سید حسن علیخان از اقصاء دکن سپین الدین نام شاهزاده جلیل و
 بانو خدیجه آمد عقدا و خان مذکور بر شتم آنها اعتماد کرده بند و بست پادشاه را بر داشته و دن و بیرون

حایت

قلعہ و دولتخانہ را بطور کسان آہنہ انداشت و پادشاہ را از قسم انہما بستے نمود ساد

و دولتخانہ غدرو دغا ورزیدہ پادشاہ را گرفتار ساختہ بقتید آوردند و میل در چشم نمودند زیادہ بر باب

محموس . بعد یک ماہ عذابہا کے شدید کشید ہم رہیم الاخر سنہ مذکور شہادت رسید عید

پادشاہ و ادریس دین دار سے بود و قدر دانے اہل کمال از ہر طرف چہ علماء و چہ شعرا حتمے متصور

و نقاشان بسیار سے فرمود و صلحا و دست سے داشت بود و حسان و عبادت خالص سنازا

پیشہ بخود گرفتہ بود اہل عالم از واقعہ او نام گرفتہ واقعہ کہ این واقعہ موجب ظہور فتن در اکثر بلاد

ممالک دیگر شد و ازان مدت باز تفرقات عالمیان روز افزون شد و اصلاح و اصلاح دہمور را

صورت نمی بند و شاعرے درین واقعہ گفتہ قادیچ دیدی کہ پادشاہ گرامے کردند + صد چور و

زراہ خامے کردند + تاریخ شہادت شہنشاہ دل گفت + سادات بوسے نمک حرے کردند و

قادیچ دل با سر حریف گفت تاریخ + تجدید فساد کرد بلا شد + ۲ از دغاے سکران شیر

شکر گرفتار چچہ بقتیدیر + شاہ فرخ میر معین الدین + وارث تختگاہ عالمگیر + افیش میل چشم

حق بین شد + ہست نفس روان بجاے سریر + چشم مردم تمام خونریزیست + از غم آن

کرم تخمیر + نشو و نشنا بجاے چشم + نگہ از عیبت اندرین تشویر + سال این حال پادشاہ

خوشت اعظم زیر صاف منیر + دیدہ در چشم زخم عالم گفت + سالش از نور چشم عالمگیر

و نیز قاضی و ایام لے الابصار بخلاف الف زائد و نیز تاریخ میل در چشم کشید شد راقم حروف

تاریخ میل کشیدن چشم و شہید ساختن پادشاہ را چشم زخم عالم یافتہ فی الواقعہ موجب

تشویش و تفرقہ اکثر عالم شد + احوال اصحاب کمال کہ درین مدت در کشمیر بر دے روزگار

بودند باین تفصیل است ملا عثمانیت الدمشالی در خدمت فضاہار وقت خصوصاً مولو کے

ابوالفتح کللو و ملا عبدالرشید ندگرتلمذہ نمودہ و از مدرسہ بعضے فرزندان حضرت خواجہ حمید چرخے

نیز کتب علوم فرمودہ و راندک نامے براقران فائز شد و در علم حدیث و حفظ طریق و ہاساند

آن لاسیما دس صحیفہ ہمارے نظیر نہاشت میگویند سے دشن باز آمد کردہ صحیفہ ہمارے سن اولہ

انے آخرہ کردہ بود متفق و متوہد بسیار بود و میل کے عالم بقیدے سے نمود اکثر بزد + توکل کر

کذا اند و در جناب حضرت میان صبغۃ الدہ سر سندے فاروقے در وض طریقہ شد و توجہ

ایشان گرفت در صحبت اول تبار ثقلے رسید بوعظ نو مسجد کہ جامع ست و در و خالقہ

معلے روز جمعہ اشتغال سے کرد طبع موزون ہم داشت شعر و فیانہ درو مندانے سے گفت در

میرزا کتب و قات پادشاہ میل از سر کردہ و سر از پیش کشیدن بود و ازان بنگارند الحاط جمع ہم در میل از چشم با بوزیل عجز کرد

من شصت و هشت در سه هزار و یکصد و بیست و پنج در ماه شعبان رحلت و سرور حافظ حسن العلی
 آورده آمده و در شهر در پلچر قریب باستان حضرت سید ناسد نایاب امیر محمد امین ادیب سکونت
 فرمود اولاد و جناب حضرت میر علی محمد قاسم قدس سره سرپرست و اخذ تعلیم کرد تا بنا به حدیث حضرت
 آنو مذکور نازک نقشبندی سبب حاصل نمود و با تقاضا و دلخواه عمر خود را سپرد با وجود عدم غلبه
 چشم و ضعف سیر اکثر نفس و اوقات در مسجد اداسه کرد و بخانه اهل روزگار هرگز میرفت و ششده
 تقوای دوح میت گرفته شب روز بیاوت سے گذرانید در سال هزار و بیست و پنج قریب بسز
 نوزدهم در گذشت میر ابو الفتح قاسم در سنه اربعه و ستاد می پور بیاض است که از تجارت عمده کشمیر اند
 والدہ ماجدہ اشی عینیہ صنفہ حضرت میر علی محمد امیر سے بنود اور لستہ کہ در تربیت کامیاب
 و باطنی نموده و تعلیم علم و ادب و تقوای کرد و مہنگام حرکت شاہ جہان آباد در سن پانزدہ سالگی
 ادا قائم مقام کرد و بعد از رحلت از وہی ہنگی بہت ہر بر تیش بستہ وقت علت با وجود مخالفت
 و مخالفت اقوان و خلاف خودش متانید بعد ان میر سطور بہ بحال تمکین و تقوای و خانہ نشینی
 بطور فرمود و تا بود یہ فعل و تقوای آراستہ داشت و اکثر اولاد را ترغیب بہ تحصیل علم و
 تقوای و مودرتہ بنیلت افادت رسانید در سال ہزار و یکصد و بیست و پنج در ماه شعبان
 رحلت گردید و در جوار سکن خود آسود سلطان میر جوہی برادر زادہ حضرت شیخ نور محمد پروانہ
 است و تربیت باطنی ہم از حد متاویفہ در چو لے با وجود ریاضات و عبادات تحصیل علم
 نموده و بقیہ و حدیث استنشاہہ بعد وفات حضرت شیخ نور محمد بر سہد خلافت شستہ تمام
 عمر تربیت و تقوای و قناعت و اگر ادگی و میری گئے گذرانید و خود را وقف خدمت خلایق
 مقدم و خاتم نمود و تا بود بر طریق تواضع و تسرع و فیضی مستقیم حضرت میان محمد امین دار در ملفوظات
 خود نوشتہ کہ از سلطان میر یوسف قنات سے آمد در سہ ہزار و یکصد و بیست و پنج رحلت نموده
 حکیم عنایت اللہ کائنات خلف حافظ محمد شریف طبیب کو ذکرش گذشت تحصیل
 علم و تدریس نموده و فن طبابت متغول شد و در مذک زمانے بلکہ فرادے حاصل نموده و حدیث
 مجیدہ داشت و از علوم غریبہ خصوص دہل و شاہ با خبر بود و حکایات نادرہ از آثار و کرامات ایزد
 عالم از مشغولت را کم حدود در خدمت مرشد سے مراد می نوشتہ بود کہ محمد طاهر کنت است
 نقل کرد کہ حکیم عنایت اللہ در روز رحلت کو یہاں با یاران دار دہندہ بحضور من شانہ گویند
 راضی کردہ ملاحظہ نموده علم کرد کہ ازین شانہ معلوم سے شود کہ ما را حاجت بشہر زود رحلت

یکی از اہل مجلس از اسپے افتد و ترنم بآواز می شود و بی در شہر از کمال
 ہمان روز جلد وار طلب حکیم آمد کہ جعفر خان صوبدار بجایست بچہ رسیدن خبر سوار شد و ترنم آغاز
 کرد و چو از اسپ افتاد بر سیدن در شہر جعفر خان قضا کر و کمالات حکیم در طبابت بسیار بود حسن
 صورت و سیرت داشت و شہور ہزار و یکصد و پنجم ہر ض خاق در گذشت حضرت شیخ محمد چشتی
 عرف را دو در صغیرن توفیق خدا طلبے یافتہ در چار سالگی بتقریب آٹھ مکتب نشینی بمطرح حضرت مولانا
 حیدر سیہی رسیدہ و موفقی بتفصیل علوم و ادب شرعیہ و بیادست شدہ و اہل بتقریب تعلیم کتاب
 نو کری سے کرد چون جاذبہ طلبش ہم رسید در خدمت شیخ علی محمد چشتی رفتہ تقدیم نام و استقامت
 کامل نمود و پائے توفیق محکم گذشتہ بنجد سلوک کار کرد و در توکل و استقامت و کثرت عبادت
 بکمال ریاضت و تحریر تصانیف مفیدہ ضرب المثل شد در ہمان اثنا زہر بار عیال گدما باز بوضع
 قدیم سے گذر آید بشہرت و خود نمای و دنیا دوستی آشنا بود بطریقہ علیہ چشتیہ عامل ذکر چہرہ بود بعض
 مردم ہم بہ تعلیم باطنی از خدمتش مستفید شدند و انوار فنا و بقا و آثار و ولایت ہدیہ از دیدار نور بار
 سیکر دید الحق مظہر حقان اسرار و مطلع دقائق انوار بود و با وجود شدت و برع و تقویٰ ہرگز از خدمت
 نمی آسود چون عمر مبارکش از ہشتاد و پنجادہ نمودن شوال در ہزار و یکصد و بیست و شش حالت
 فرمود اقامت حروف ہماز و زین شرف زیارت و عیادت آنجانب یافتہ بہ قاتحہ و نظر خاص مفتح شد از
 اکابر اولیائے عہد عرفا سے وقت خود در ریاضت و تقویٰ و معارف ضبط اوقات و کثرت
 عبادات امتیاز کلی از میان اقران داشت و فرزندان صالحہ و طالب علم بجایے خود گذشتہ در
 جوار خانہ کہ بحضور خود مدفن قرار دادہ بود آسود حضرت قاضی دولت شاہ حسینی بخارا
 معروف بھجرت ایشان مولود و سقط زامن و میرام از بلاد اروس ست چون نشو و نما در بخارا یافتہ مستحب
 بانجام شد در اشائے تخصیص بجناب سید ناد سندن حضرت مولانا میر محمد شریف البخاری الکلیکنی
 قدس سرہ رسیدہ بہ تربیت ظاہر و باطن یافتہ بکمالات صوریہ و معنویہ فائز شد و بمرتبہ تدریس علم
 ظاہریہ و خلافت ارشاد باطن سرفراز و ممتاز گردید عمر مادر ولایت مادر النہر و جد و دترستان
 بافادہ و افاضہ طالبان مشغول بود و ہر جائزہ فیوض اموال فرمودہ آخرت سے عمر بارادہ حربہ
 محترمین از حد و دترستان حرکت نمودہ از راہ کاشغر در راہ شہور سمنہ ہزار و بیست و سہ طلبہ
 کشمیر را بقدم و شریف مرین ساخت و زیادہ برسہ سال لولے تربیت و ارشاد و مرین شہر ازراخت
 و جمع کثیر سے از اہل علم و صلاح بہ خدمتش شتافتند و بہر اہم از انظار تمام انوارش یافتہ آخر الامر

بقصد طواف بیت المقدس و مسجد وستان متوجه شده چون بدین رسید و بنابر اثناس بعضی امرا
 رشتا قاست چند گره تا پنج گزیده درین اثنا بیک مجلس در رسید و بتزلزل ایستاده رسیدند این وقت
 دریا نزد هم شوال سن هزار و یکصد و بیست و شش بنظر آمد و صدای آیه کریمه من یخرج من بیت
 مہاجر الی المد و رسول ثم یدرکہ الموت نقد و وقع اجرہ عنہ المد شد بعد الحمد کہ سعادت دیدار نالغیر
 الا فرامش مکرر دست داد و صحبت خاص ہم اتفاق افتاد اللهم از قناسن برکات و ابرقہم و جہا
 یتوان گفت کہ طریقہ علیہ جلیبویہ را جناب ایشان بہ کشمیر آوردند حضرت شیخ محمد مراد نقشبندی
 قادری رضی اللہ عنہ جناب خلف ماحمد را بہ ہفتی معروفست بعد تفصیل علوم ضروریہ از منقول
 بہ منقول در کمال عفتوان جولانے ذوق معرفت بہائی ہمہ رسانیدہ قریب دو سال پیش از وصول
 بر شد بر ریاضات شاقہ و عبادات زائدہ اشتغال فرمود چون بہ کشش طلب ایشان حضرت
 عالم ان ستم عبد الاحد سہ منہ می فاروقی کشمیر را فرین نمودند بعد از دست و ناست و تحصیل
 لوازم طریقت دست از اشتغال و بنوی با وجود غنا سے مددی و اثرات علانی بر دہشتہ دبیر منہ
 رفتہ چند سے در خدمت مرشد بزرگوار گذرانیدہ زوائد فوائد حاصل فرمودہ بامر آنحضرت با جازت
 ارشاد و باز وطن آمدند بعد سہ چار سال باز خدمت مرشد مرشد رفتہ و جناب داد شاہ جہان آباد
 یافتند و از خدمت حضرت خجہ المد خواجه محمد نقشبند کہ از حرمین سے آمد ہم بواسطت مرشد
 آگاہ بہرہ اگر مستند زیادہ بر یک سال در خدمت گذرانیدہ باز کشمیر آمدن مرشد ترک خانان
 کردہ بر لب جو تبار در مسجد معروف حجہ مار انرا فرمودند قریب چار دہ سال جہان حال گذشت
 باز از جناب مرشد طلب آمد با وصف کثرت علانی و شدت عوائق و حدت آفات و فقر
 و درد و متاعب و محن روانہ سرسبز گردید و خدمت آنحضرت در شاہ جہان آباد رسیدند
 و در خدمت گذرانیدند تا ہجرت بہ کمالات قاصد خاندان احمدیہ فارغ شدہ بانہران علیہا سے عنایات
 پروردگار بکشمیر توجہ فرمودند و ارشاد بطریقہ نقشبندیہ و قادیانیہ با جازت حضرت مرشد جباری
 سے نمودند و از خدمت قدوہ الاولیا حضرت شیخ محمد علی رضا کہ در ان اوان کشمیر را بعد ہم
 مبارک دستک زدوس برین گردید ہم بہرہ شد رخصت طریقہ کبرویہ و سہروردیہ و چشتیہ یافتند
 از ان تا یک باز تا آخر عمر مبارک بصبر و قناعت بر جادہ شریعت مصطفویہ و سنت نبوی
 استوار نشدند شب روز غیر از عبادت الہی و دستگیری معشوقان بجز نامتناہی کاری نداشتند
 و طالب طلب بودند و ہر گاہ بوسے درویشی می شنیدند پیش میر رسیدند با وجود کمال شہ صاب کار

بنور و گداز ہم سے فرمودند و شبہا تا روز آہہاے
 انہا رآن اکثر با صاحب ہم سلطنت می کردیم کثیرے و جم غفیرے از فیض نوال
 آفتاب کمال خوشحال شدند حتی بعض عورات ہم بخدمت رسیدند و در وقت کمال احتیاط
 داشتند بر دست خود تا آخر عمر کشید و تفقد و غمخوار سے یاران در جمع امور زیادہ پر پروما در می نمودند
 و اکثر محتاج بقرض و وام سے شدند بر گزروے وسعت و سیر سے و در داخل ندیدند و درین باب از
 محظوظان الهی بودند این عاصی سخی کرده بقدر سہ صدر و پیہ از سر کار پا و شاپے عوض طلب ایشان
 کہ چہار تنگ روزینہ داشتند بکجا گرفته بود و آنحضرت ہم راست ادا سے قرض بہت نام وصول آن روز
 تا حیات آنحضرت سعی بجا داشتند تا چشم از دنیا نیوشتند و زبند زبند کوز رسیدند و محبت و محبت و فمائے
 پیران خود قسمی کہ از آنحضرت شاہدہ کردم از مشائخ دیگر ندیدم سوختہ محبت حضرات بودند و درین
 باب کار بعبادت سے فرمودند آخر تا با وجود ضعف پیر سے در تہی ہزار آہ سے خوانند و حلقہ
 سکوت بعد فخر بلاناغہ سے کردہ گاہے حاضران از چہل ہم زیادہ سے بودند و گاہے ہلکی میکرد
 کس میرسد بعد از شرف کہ بطول با نماز تسبیح سے خوانند توجہ یا دانے کہ نبوت حاضر سے
 بودند فرادے یا معاے پر دست ندیش تلاوت کردہ تکرار کلمہ طیبہ مشغول سے شدند و درین بین
 تفقد و زو و صا در سے نبودند و اوقات تمام شب در دریم ہمین دستور صرف تعین بیاباد
 مخصوصہ بود کہ تشریر آن گنجائش این مختصر ندانند و در خانہ و صحر و سفر و حضر این امور را توقف بنود
 تفصیل احوال آنحضرت بر رسالہ فیض مراد کہ تمام احوال آنحضرت است از نشہ ام مہدی ہم جب
 سال ہزار و یکصد و شصت و یک روز چہار شنبہ در سن ہفتاد و پنج رحلت فرمودند رضی اللہ تعالیٰ
 عنہ وارضاه و جعل معالے القرب مثواہ تاریخ وصال آن مقبول ذو الجلال بعض یاران نظم و
 شکر گفتہ فقیر حقیر بیعت اصحاب حضرت مجدد ہفتاد و پنج تاریخ موزون و منشور عربی و
 فارسی با نقط و بے نقط فکر کردہ و ہمہ آرا در رسالہ فیض مراد آورده اینجا بچند تاریخ خود کتافات
 ملحوظہ کا حیف از دہریے و فابگزشت + قبلہ غار فان حق آگاہ + متحد شد بوحمد مطلق
 آنکہ بودہ بملک عرفان شاہ + چون گل سبز سر زباغ جہان + دست بردست فستق
 در گاہ + بعد از و ملک حل گرفت + حال ارباب شوق گشتہ تباہ + میلان از شوق
 فرقت اد + کردہ اندر گلوست نالہ وآہ + گفت تاریخ وصال او اعظم + وارث کامل رسول اللہ
 ایضا از جفاے بہر غم بنیاد + سرگم اہل خرین فریاد + چشم از ریل گریہ جیون ست

و این آسمان همه خوبست + شاه دین شیخ آسمان درگاه + مقتدای بندگان مرشد راه + اختر برج له
 مع الهی + گوهر معدن حق آگاست + بنده از قوت آفراده + نقشه ایمن و آن ساده + علم خویش
 بر سپهر افرخت + الفت احباب با از غم بگذشت + سال مشرف او بجلد برین + گفت دل بخت
 دهن دین + گوهر فکر را جوئے مستم + باز شیخ الکلین من گفتم + باز درشت فکر گردیدم + آه از
 شیخ راه شنیدم + ایضا شد قیامت آشکارا دور نیست + ماتم در دیش سلطان بهمت است
 سال تاریخ وصال است آن امام + گفت ماتم و مراد وحدت است + ایضا در خیال سال
 و صل مرشد عالیجات + کرد دل در چار صرح حجت تاریخ انتخاب + شیخ اهل علم و حال خازن الهی
 هو + قطب شیخان جهان و صاحب غلبت بیاب + قدوه اهل شریعت گفتم و غوامس دل + باز
 بحر العقیق و شیخ و هر بود آمد خطاب - از سادات بخارا است تلمذ در جناب حضرت مولانا
 مرشد ناسید شریف که یکین کرده بهند آمده و در خدمت با سعادت میان عبد الباقی ^{تعلیق} سیام خرد
 که یگانہ شاخ بلند و ستانت سلوک او باطن جاهل کرد در تبه آثار سنت نبوی و قیاد
 شریعت صطفی علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیۃ عجیب است اوست اهل عهد فرخ
 بکشمیر وارو شده جمعی از طلبه علم بخدمت بار یافتند اکثر تدریس علوم و دقیقہ گزرا شد در سال
 هزار و یکصد و سی رحلت نمود در کشمیر در محله کوتہ پورہ کہ سکونت داشت اسود شیخ
 اکمل الدین محمد کامل الشہو ربمزا کامل بیگ + ختی از اولاد حضرت سلطان خواجہ
 احمد یوسف جد ایشان از ناسکند آمدہ در بدخشان متوطن شد بدخشی از اینجہ گفتند در عهد
 اکبر یا شاه بہند رسیدہ نوکرے اختیار کرد چندے ناظم کشمیر بود ملک محمد خان خطاب
 داشت بالحد والد ماجد مراد مدوح عادل خان در صغیر سن قصا کرد در طفولیت مثل نظر حضرت
 خواجہ جمیع اللہ شد در دوازده سالگی شرف نامت انتخاب یافت و مکر مجاہدہ و ریاضت
 بر سب ترک نوکرے پا دتا ہے نمودہ و کچھ فقر و قناعت نشست در خدمت و فدویت مرشد
 بزرگوار جمال و جان نمود + بپایہ مردان رسید و ربیت و پنج سالگی بخلافت انتخاب فائز شد و بر
 مسند ارشاد و بطریقہ علیہ تمکن فرمودہ حشمہ معاشے و معارف از دل حق منظرش بچشم آمد و بر توحید
 شیخ بزرگوار فرید الدین عطار و مولوے معنوسے جوہر اسرار بخصۃ اطہار آورد و چون طبع شریفتر
 موزون بود نظم معارف فرمود و جامع معارفش کتاب بحر العرفان است کہ چار جلد ترب
 و مکمل شدہ و مولے انہم معارف موزون دین رسالہ شیعہ چند از قصیدہ مسی بہ بحر الاسرار

که در انما سیر و سلوک بنظم آمده بتنا س کرد قصید
 چشم پوشیدم و بر هر نظر کشا و خوش و بیکانه پلا منکر و من بنشاد و هیچ در گوش نه آید از ان فرا دم
 فکر از نذل متولد شد و بر اصل ستم از باطل و حق راه بحق بکشادم و سرین اندک خود مانده ام از
 فکر ت + دل حالم شد و تسلیم تصوف دادم + تلخ شیرین شد و غم شادی و دوسا برفت + مگر کرم راضی
 و من چایک و ده آبادم + انس حق و چشم از غیر بجان و دل واد + کرد از طلبت کثرت ز جهان آزادم +
 فتم کارم شد و افراتش بصحت پیوست + ذالقه نیز بحال آمد و لذت دادم + شد تعبیرم که چه بخت چه
 شیرین ز غذا + چیت نافع بدلم و آنچه مضرت افتادم + طاعت و ذکر و غذا گشت بجام چو ملک + نیت
 آرام شب و روز بخوار دادم + آکل نور شد م نیت غذایم خاکس + نیت محمد که من در چه مقام افتادم
 خلعت فقر که فخر ست مرا بخشیدند + چون خاک در مرشد سر خود بنهادم + سالها خال دیش را چو
 بزرگان رفتم + تا که بالغ شدم و چشم خرد بکشادم + دیدم مرشد که شد من سخته و آماده بکار + در همه
 تبتقلی ز جهان آزادم + جبر و ست ازین پیش منازل در راه + گوش دل جانب من کن که بشیر
 افتادم + انبیا گفت که بے مرگ نخواه راه یافت + در زمان مردم و مروانه براه افتادم
 مردم از خویش و سزای زندگیم حضرت دوست + جان باقی عوضم و ادچوین جان دادم + فالتی قلب شد و
 روح صفت بسیار ست + بر قدم آنچه نظر داشت درین راه دادم + اصل ثابت شد و از فرع منزه شد
 ام + لازو البت خود دیدم ز نذل شادم + من چه هر کس که بدل گشت تو ابدال شناس + خیر
 مقدم همه عالم که بخیر افتادم + لذت یافته ام من که کنون سے ساست + جان من ست بهشت
 و برقت از یادم + کاشکے هر مویم به تخم جان بودی + کاندین راه بشکرا آن منیدادم + تا دو
 سه سال درین حال بسر بردم + نه زمانه و نه مستقبل از ان دریادم + و تین نصیده طویلت
 بنا بر اختصار در رساله بهمین مقدار کتاف دفت چون جد و والده را تم در عقد پیر زوگوار ایشان بود خاندان
 جدا و دے را تم ارادت خاص بجناب ایشان داشتند در خورد و نظر عنایت و التفات بر اتم حرف
 می گماشتند بعد واقعه حضرت مرشد می مرادی پنجاه برابط خاص مداومت طاعتش میسر شده و در
 لطافت مخصوصه گردید و صحبتها بے با احتیاز حاصل نمود و در خلوت و جلوت مخصوص بعض عنایات
 آن مظهر کمالات شد انتخاب او اهل سال متقا و در مقام غیر شریف اراض بدست بهر ساینده در اشتداد
 مرض کمال به پروائی و صبر و شکیبایه داشت بخت و پنجم شهر ذی الحجه سنه هزار و یکصد
 سی و یک بمرض جنس بول که منجر بمرض دیگر شد بوصول لایزال فائز گردید تا ریج رحلت انتخاب

اقتراف ہم جنس یافت - نہ عالم پیر کامل رفت گزتم - ویکرم چندی از حساب علم حال بود و کلمه
 تفصیل ایشان موجب طولیت مثل شیخ داؤد اسلام آبادی عالم عامل و شمس کمال عالم
 محمد بابی صاحب مہر و دے و شیخ حبیب احمد کاسرے متوسر و شاہ افضل چشتی ملہ سدر
 مارک فارغ اکثر کتابت کلام اللہ قوت میکرد و ملا عبد الرشید داؤد قادر سے ساکن دروین قلہ
 و امتیاز بابی صاحب کتابت کلام اللہ و خدمت میر میر الدین نسیم عالم با عمل متشرع و متوکل حسب
 تکلیف و مروج دین و محتاط در معاملات ماکولات و حافظ شاہ محمد قادر سے ساکن احمد اکل
 متوسر و متوکل خادم قرآن مجید و خواجہ عبداللہ موکبری تارک متوسر ساکن موضع ہنی واری
 و خواجہ محمد سعید نقشبند سے از خلفا بابا شاہ مسافر از اولاد امجاد حضرت مولانا زاہد وحشی و میر
 محمد مراد بخشہ تنکو کبر سے و بابا حاتم لوجور سے کبروی و خواجہ صادق ناتجو قادر سے راجہ چتر
 خواجہ عبدالرحیم ناتجو و برادر دیگر خواجہ محمد مومن ناتجو و شیخ حمزہ رفیقی سہروردی و عابد احمد کما
 سہروردی و میر عبداللہ قاسمی ساکن بل و وارن و شیخ داؤد چشتی خلیفہ و برادر زاہد جان محمد
 ہاشم مرد سے آزادہ نفع و صاحب ترک کل و تمام شباشت مولانا و استاذ نا ملا علیہ
 تخریر روزگار و عجوبہ صنع پروردگار بود و در حدت ذہن و وقت طبع و جوت در اکہ سیرعت فہم
 و شدت ذکا و عظیم الظہیر و در فنون علوم موقوفہ و ریاضی و حساب کمالات عربیہ عالمگیر بود
 از خط و انشای حط و افراشت ہر چند بایر استعداد خدا داد ہر کسی از اہل دانش بوی سے
 شہیدند بذوق کسب کمال میدیدند و از قول و دانشندان وقت چہ از مردم توران و ایران
 کہ در آن وقت وار و این شہر سے شدند چہ از مردم کشمیر کہ زینت بخت مسند افادہ بودند
 بہر علم و ادب سے اند و غنت اما اکثر حالات اظہار انتساب خود و جناب مولانا محمد حسن
 کہ ذکرش گذشت و کردند اکثر عمر بقیامت و توکل گذرانیدہ از صبح تا شام ملکہ قدر سے اند
 شب ہم گرفتہ بدریس سے پرداختند و عالمی را بہرہ اندوز فیض صحبت خوشیافتند
 کم کسی از نگاہ مذہبکہ حضار مجلس ایشان مہر دم ماندہ باشند و تعلیم مدسہ انتخاب خالے از
 برکتہ ہم نبود و بین زیاد سے داشت ملاوہ ابن امور و طاقت طبع و حسن خلق انتخاب برا
 حضار نمشتی دیگر بود و بخت بدیر در عین گرسنگی ماندہ افادہ و عامہ دل ازین دیار بر داشتند
 و طلبہ را بیدل بے کس گذشت و سفر اختیار کردند و در حضور سیدہ باوصف نیکو بعضکہ
 یاد شاہی در آن وقت بسبب فتنہ دانے پاؤ شاہ فہم سیر جمع فضل و ارباب کمال بود و تقدیم

جناب مولوی دبدبہ دیگر دربار دہلی و او اس پر راجہ جوع بہندیش انا و از جناب پادشاہ
 ماسور تبرجہ عالمگیر کے شدہ ہو کہ جاوید شہادت پادشاہ و پھور آمد راقم حروف از کمال بی اشتداد
 لیاقت آن نیست کہ خود در سلک تلامذہ ایشان منعقد ساز و بہین قدر مفتخرست کہ در آوان
 جواسنے باوجود کثرت مشاغل نفسانے زیادہ برسہ چہار سال اکثر خال بہرہ اندوز صحبت کہشہ
 فاضلش در مدرسہ بود بقیہ احوال ایشان در اوراق آیندہ مرقوم سے شود مولانا عہد زریں
 از فضلہ ارغند بچہ دوست طبع و حدیث ہستیار داشت و بحالات عجیبہ و فارسیہ و خط و انشا قاتر بود
 بہتہ جہت شکریہ سے گفت قلع تخلص سے کرد بنابر ششست روز کار ذکرش میل و ہنہار
 در عہد پادشاہ مسرخ میر پادشاہ جہان آباد رفت بہرہ از دنیا نیافت و در خدمت خواجہ محمد
 سعید نقشبند سے شرافت و رہبان انا بحالت غریب در شاہ جہان آباد در حلت نمود مولانا
 امان اللہ از سوداگر زادہ سے این شہر بود چون والد ماجدش خواجہ ابو الخیر ہم خط وافر علم داشت
 باقتضا و حسن استعداد در مغربین تحصیل کمالات را میت ہمت برابر فرشتہ در اندک زمان
 مجہود اقران شد و در علوم معقولہ و منقولہ قدرت کاملہ حاصل کرد و باوصف این مناقب میل کلی
 بوسع و تقویٰ داشت منیر مود و از حسن اخلاق و عہدہ اشفاق اشنا و بیگانہ اسیر سے فرمود
 در عین گرمی نگاہ تدریس بنابر واردات دنیویے مار وری کہان بوسے رفت و رفتہ رفتہ
 باوازہ کمالات با امیر الامرا خان ووران مصداق اللولہ ربط کلی بہر سائیدہ باین تقریب
 ہم واسطہ فیض صدر سے و معنوی مجتہا جان شد و ذکر حسن عاقبت آن کمالات بہت در اوراق
 آیندہ مرقوم ملک حضرت سلک سے شود ملا عبد الشکور ملا ابو الفیض ہر دو برادر از
 علوم معقولہ و منقولہ بہر دور و در سجا و دشمن سے و دقیقہ یاسیے شناور بود و در آوان تدریس
 غرائب تدقیق و عجائب تحقیق ظاہر سے نمودند در علوم غریبہ ہم مثل سہیت و امثال آن تھا
 داشتہ و مدت العمر تقباعت و حمل گذرانیدہ استغال تذکار علوم داشتند و ہمت
 برافاضہ و افادہ سے گماشتند و آخر عمر ملا عبد الشکور مہتمم تہرود سے و در تعلیم حضرت شین
 شینین بجناب حضرت شاہ اولیا خاتم الخلفا علیہم الرضوان ساختند و مرد بہانہ جوازیں ملک
 غلغلہ در جان ارباب علم انداختند فقیر حقیر از زبان اکثر محرمان مولوی شیندہ کہ ہمت محض و
 اوترا سے سخت خدمت مولوی بود زیادہ ہرین نہ داشت کہ در بعض احادیث صحیحہ بخاری کہ مشیر فضیلت
 ست بعض شہادت کردہ بود ملا ابو الفیض اول قضا کردہ بعد چند سے ملا عبد الشکور ہم آخر

عهد فرخ میر شایسته رحلت گزین شد میر نور الدین شارق از سادات ایران و مجلسی برپا
 بقرب قرابت قوام الدین خان از مندا آمد و بود و مدتی در همان حدود گذرانیده چون میر سرشته
 برادش بدو ایستاد استیاز یافت مرزا نور الدین هم واد کتیر شد باز به مندا مراجعت نمود و در
 زمان پادشاه فرخ میر و دو غلگه دفتر دوا نگه یافت بار یکتیر آمد حمزه صاحب الطلاق جلیل
 بود و بصحبت میرزا صاحب رسیده و با محمد سعید اشرف امثال او صحبت بسیار و در زید و شتر را
 هم اکثراً که است بطریق بیاهام و گاه به بطریق خیال مند و اکثری به معنی میگفت و دیوانه
 دست کرده و رقم حروف به فریاد اصلاح شتر از خدمتش بود و شتر هوسمند نه از و یکصد و بیست
 و هشت تنه و این چند بیت از او داشت طبع نقاد و فکر و قافیه و تعلیم آید به بیت نفیس یکی
 چون مصرع جریسته مختارم - طلال آسایک بال آسمان بهرست پروازم - این غزل را راس
 نزد شاهان پس تخلص در وقت راه آمدش بخش میر تقی ربیب و این که نوشته بود - غزل یکی و شتر
 دل و دودیه گریان کاغذ - که شود و بحر سیاهی و بیابان کاغذ - از سخن کاغذ و انچه ملاقات
 دادی - تند از طوطی لطف شکرستان کاغذ - بجز قلم و این از شک بخود میچم - چون در تخم
 رست این غنچه اخندان کاغذ - نامه از سوز و دم کاغذ آتش زده است - با شادار خون دل ویدام فشان
 کاغذ - قاصدا و با سید روان کن شارق - که مگر آرد و لوز و مرزبان کاغذ - بطحی جان نیست و این
 حکایت کرده است - چرخ مستکش زشت استخوانم کرده است - رستم در ملک معنی طبع نظم شایسته
 و تنها از عاجز اند تیر عالم کرده است - از حکایت جرح سنگین دل نه بنید میچس - آنچه باز از مهر نیابا
 بجایم کرده است - عمرش از مشتا و تجا ز کرده بود و خواجہ نور الدین و اساتذ اعیان شهر کشمیر
 در علوم تحصیلیه بدرجه مولویت رسیده بودند و متغزل تمایس داشت چه در سندا فنون شعر و دانشا
 بود و رحمة الله علیه میر کمال الدین از حبیب زاد ما می کشمیر بود و در عنوان جوانی
 کسب عنوان محمد اسنے داشت و سی و نظم و شعر بهر سانی و ضبط استقیل سکه را درست کرده
 در ملک ملازمان شاهزاده سلطان اکبر نظام یافته میخندست باریاب مجلس کارکنان از بابا شایسته
 و سرکار بدو بود و بعد و قه خروجر شاهزاده لادرا پیشان بجای ایران به کشمیر رسید و قافله
 به قلع خط و انشا بهر دیگر داند تجویر فاضل خان غاسبان نوکر سی پادشاه است و عاگیر حاصل کرد و در
 غایت قناعت میگذراند و قنات رنگین با نجات و لستین ازین میر کمال آئین بر الله فاضل
 غامذ کورست باریاد که خود دین رساله اکما نمونم در باب کسبه طبع و غزل که میان حضور قلم

قاضی محمد و لولائی

در لایحه اسرار و غلش

در لایحه اسرار و غلش

بجای آن نازند و مندر شده بود و هم بر مایه مار یکدنا

چون طفل شیرینیش از راه مرد و زهر راست و حقیقت عیش و طبع اصل صفا که از شیر ترخانه
 خلوت آن عطف و اتمای صفت کما ن خطلان اختلاط ابنا به زمان شده بود و الله ما سید
 را شیرین ساخت و سنگ زینور خانه شوخی این دوستا پر درده به باک انداخت بحکم الانوار
 نیز شمع بانیه حقیقت مسطور بر منصفه ظهور جلوه نمود با خود گفتیم جو فرشتگان نامی شنیدیم زهر فرود
 شد نمایم دیدیم باز نظر بر آنچه افعال بزرگان خالے از حکمتی نمی باشد جاسوس فکر را بهر سو
 دو اندیم سر اسخه ازند عایشا فتم گاه تصور می کنم که آنچه سالکان طریق پیشتر از نیست که از
 کثرت ذکر یا فتم تصور یار می برآمده انگاه خیال می بندم که زمار شترکان خفیست که از
 شدت سپاه کفر باطن رنگ سیاهی درون شان گرفته گاه به حادثات سن ایشان منظور
 داشته سید انم که مقتضای عقل الصبی صبی دولتی العنی از طفل فرجی من در غلط افتاده باز بچیک
 ترسائی بخاطر آورده از تن غافل که این فقیر بصورت حقیر و نابودن چنین این نوع هوام خالے
 جهان حال عصا می موسی و اوم و گاه به ریاضت و جهاد و شایانرا المحوظ داشته بخاطر میگذرانم
 که تو هم کشتن مار نفس که در طعنت چنین علقه عکس زده کردند ازین بے خبر که گیتا از آن معرکه
 جهاد اکبر صید لاغر نفس را قابل فتراک علوم بهمت خود نمیشمارند حاصل که هر چند بار اندیشه از غصه
 عدم دریافت گنج حقیقت این الخور بر خود می پیچید بهوایح مطلب را معنی بردگر خود را نشانم
 فرمایند و این عقده بناض بیان بخشاید واقعه میر کمال الدین در آخر هزار و یکصد و سی و یک
 تا اوایل سی و دو اتفاق افتاد و خواجه علی اکبر از اکابر زادگان مردم خافت و باور دست
 و نزدیک بهرات واقف شده در او آخر روزگار شاه عباس ثانی از ولایت بقصد هند برآمد
 بنا بر بعضی واردات که خود در نسخه تعلیم آورده است مراجعت کرده ثانی به باز بهند رسید و در
 ملاوان یا دشت شاه منکاشته به تقریب بعضی جذبات بختی می آمد هر چند در میان اتفاق سفر را
 افتاد اما تا آخر عمر سکونت و توطن در کشمیر وارد با وجود بقیه بصلح و عبادت مردی صالح طبع و
 سخنور و تاریخت بود و خوشنویس بود و نظم و نثر داشت رفقات رنگین و منشآت و نشین
 او ماند است اینجا شکر که بلا واسطه بر اتم حروف رسیدم و قوم می شود یاد آن روز که دل
 در غم گیسو می بود و محو گردیدن و پیچیده افتادن سن و آنکه از نکه شتم سنگ گوی تو بود و
 بی سبب بخت شدن و نظر انداختنم و اینچنین ز تو طبعم حیا جو میو بود و دل بود از من و

در لایحه اسرار و غلش

لسان امیر الامر اور دینہ ریزہ لرونڈ بقیہ سادات در شکر بوند با افواج مستعد پیکار شدہ بمقام
 آئند محلیہ خان پادشاہ راہ بیرون آوردہ خود در رکاب پادشاہ متوجہ حصار بہ انہا شدہ و از
 شجاعت و مردانگی دادہ سادات را منقلب ساختہ ہزارت اسلحہ و خطاب و اعتماد الدولہ
 سر فراز شد قطب الملک عبدالعزیز خان برادر کلان در شاہجہان آباد باستانع این سلطان
 ابراہیم پسر کلان شاہنوازہ رفیع الشان را از قلعہ بر آوردہ خسرو جہ نمودہ و فوج عظیمی فراہم آورد
 این سبب لشکر پادشاہ عازم دہلی شدہ و انہا نیز استقبال نمودہ در شہر راہ
 محاربہ رودادہ فتح و نصرت نصیب اولیاء دولت گردیدہ سلطان ابراہیم قطب الملک
 اسیر شدند سلطان باز بمکان خود رسید قطب الملک بعد جس شدید مدیدہ مقتول شد
 و پادشاہ در جہان آباد متمکن شد چون غرض از تحریر این رسالہ و قنات کشمیر است خامہ
 حسرت شامہ تہ کار مجملہ از واردات فتنہ افزود ملک سوز کہ مخصوص این شہر بود
 حیرت افزائے ارباب اعتبار میگردد و در ضمن این تذکار قدر سے شعار از مشنوی آباد
 خواجہ حسن الہدی المعروف بہ فصاحتان کہ در بیان این شہر آشوب تعلیم فصاحت
 رقم آوردہ است بجل ابراہیم یاد رہے ندارد خلد با کشمیر نسبت + عیانست این برابر باب
 بصیرت + درین گلشن زندان فتنہ نوش + کہ خون سحریدہ اتم پسہ جوش + چنان
 مے ہر طرف آب بیلست + کہ در پاسے کدو چون ندہ جیلست + چنان در شہر و کوثر
 آب جاریست + کہ ہر یک خواجہ او جو بیاریست + درین گلشن پیرس از چہرہ سبز ان + بر
 بار آورد باغ سلیمان + تراود چہرہ سبز از البدر یب + مفعج و ارقینیت ز ترکیب + چو
 میخانہ است دایم بسکہ شاداب بود ہر گل ریشیش عالم آب + بوصف این زمین و پیش
 جہور + کنے تمیقل بود این بیت مشہور + بہشت انجا کہ آزار سے نباشد کہ ز شور انگیز
 جندی بے تک بشد ز لوح سینہ نقش عیش حک شد + عجیب ہنگامہ گردید ظاہر +
 ز جنگ شیعہ و سنی و کافر + بجل این تفصیل و خلاصہ آن قال و قیل نیست کہ سیر
 احمد خان نائب عنایت الہ خان قریب سہ سال حکومت کشمیر را بنظم و نسق و نیت
 حق المقدور کار فرما شدہ و بہ نیکامی و ضبط و ربط و اقی سہر بردہ بحسب تقدیر و مقصود
 طالع مردم کشمیر در آخر حکومت او کہ او اہل عدوس پادشاہ در کشمیر ہنگامہ مذکورہ سبب بیان
 محتویان و مہنود واقع شد صورت واقعہ اینکہ محتویان المعروف بلاء عبد البنی کہ عالم و

در روز بیستم ماه شمس شاه عالم برپا در شاه بجا ملک کابل و میثاق در فرج شاه
 رفته و رفتند و در آنوقت شاه در ساینده و در اندکورات علی هم رفته خطاب و سوال و جواب هم
 رسائیده چون شاه مخرج سلطنت رسید شان ذکر منصب و جاگیر کشمیر یافته آخر ماه
 سلطنت بوطن آمده در ایام سلطنت پادشاه فرستاد که کشمیر را پیش رفته باز روانه عسکر شد و در
 بحال جاگیر صورتی گرفت و رجوع القهر سے نمود و توقف در وطن اختیار کرد او اهل سال
 ۱۱۴۲ جلوس پادشاه است بعض حکام و زمینداران اطراف هندوکن و امیر کشمیری دست
 آورده مصدع خروج شدند خان مسطور و کشمیر بنا بر بعض تقریبات بود کار اظهاری مسائل و حکام
 متعصب که در باره امور و اهل دهر وارد دست نمود و میر احمد خان الحاس اجرای آن کرد
 حرف میگردید صدق آهنگ + چنین روشیست این قصه رنگ + که از کفار آنجا محتویان
 بتقصیر شده ازل دشمن جان + مناد سے کرو کشمیر انیکه دستار + فرود آمدند از سر کار کفار
 و گریه بسیار شنید اینها + شان قتل شویند از جینها + زبان کش حرین و در سازند +
 کشته اهل و بچه رسانند و مقرر شد کلاه از بهر کفار + قتل و از نام طشت شان زد دستار +
 کلاه هم گاه گاه است + میدان بدست + زبان بدست + غلبه نمود که در حضور کشمیر
 و اقتدار میر احمد خان صورت پیشرفت آن نداشته و متعبدان کشمیر بلکه اکثر میان لاسیا ارباب
 محکم متعبدان شرعی مخالف ای محتویان مانده مجوز اجرای این مسائل و حکام نشدند
 اجتماع طلبه علم و عوام الحاس و در خانه محتویان بسیار شد مگر واه میر احمد خان از جاسه علم
 کرده بود چون سر بسته اندست انت و حوت بدست عوام افتاد میر احمد خان بمشور و بیان
 محتویان از طلبیده بموظف و ضاحی سجیده اشاره سکوت ازین مذکورات نمود یکی از عمدای
 متعبدان محرر این صفحات را که در آن مجلس حاضر بود همیشه گفته که گوش نائب ناظم محفی را
 که اگر اینوقت محتویان را سر از دهن این سوخته تواند آورد و هر چه میشود در همین جا و در همین محله
 احقر است از انبار مراعات امرت سرور اظهار نه وید و عذر عدم امکان اظهار بحسب احوال
 بسیار آورد و هر کیفیت محتویان نزد و بعد ضعف و تقاضا است آزار از خانه میر احمد خان تحمل
 مجبور و خروج از محن عام هجوم عوام از حد گذشت و شل بود و هم بیط سولاری او شدند و دیگر روز
 غلبه عوام در ترقه بود مردم بازاری را و هر جا میزد و راسیا نقد از دست پر روی آورد
 و تهدید و تنبیه سے که در رفته رفته مجبور به تحریک خانها و نظامی آنها شدند تا به مغلوبی چنانچه

کافران یافتند میر احمد خان مشوره متصدیان فوج بطلب محتویان فرستاد و بجزیره
 آنها مردم عوام بغیرت آمده در محله قلا شپوره فوج مذکور بر شکست دادند و اکثر اعیان شهر از
 نامهای سنگ و چوب و شالی کوب زده گشته و آتش عظیم و آتشده محلات بسیار را سوخت
 و محل میر احمد خان سست شد چو این هنگامه براج سمارفت + ازین راه میر احمد خان
 رنجارفت + روان فوسجی بے احضار خان کرد + که هر یک بود در مردانگه فرد + همه اند پایی تا
 سرخرن آهین + توگوئے کرده طغیان آب چوین + چو این آواز در هر سو مژشد + بجان معدلتیز
 خبر شد + که فوجی شد روان مانند سیلاب + رشمشیر سیراموچ گرداب + ز فرمان خود از بیم خرابی
 سیکه کوبد آتش گشت آبی + پیرشکین مردم بے ز تشویش + قدم بیرون نهاد از سکن خیر
 نداشتش کس ره از بیگانه و خویش + خدایش خواند زن در خانه خویش + محتویان باستماع خبر
 نین فوج خود را بکس بی پناه یافته اول در مسجد محله جا گرفت + عجز و الحاح بهاجات بسیار نمودن
 هجوم مردم شد به خانقاه سکن آه لطمه ازین پردلانرا حربه و جنگ + بکف بود و فلاخن دار
 جز سنگ + بزدان صف شکن در عرصه کین + خدیده کس بدینان فوج سنگین + چنان از
 زنده پریشان جست + که گوئی غرقه دات الرقاع ست + چو شد نزدیک فوج خان
 ناظم + در ساعت قیامت گشت قائم + بسان شمع از باد سحرگاه + نزلزل یافت در پیران راه
 نقشه یک تن مقابل از پیر جنگ نیامد کس بر دی شان بجز سنگ + و زبام خانها چون بر سر
 چس کرد از دو جانب سنگ باران + فکند از دو جانب فوج سست + براه چون قصه خوانان دغا
 چو آهین پیش مردان سپاه + دران هنگامه از قهر آهه + دراز از بیم سنگ انداز کردند +
 زمان شبست الحدید آغاز کردند + در آب جو بیادان گشتگاهرا + بیفکند مردم بے محابا + و قتل
 بوختان چهره گلگون + چو جدول یقلم شد سرخ از خون + از حضور نیابت عنایت السدخان
 بنام خواجه عبدالسدخان ده بنیدے تقریافت میر احمد خان بمحضور رفت چون محل خواجه عبدالسد
 خان غلبه عوام و مافت در شهر بیشتر شد و علاوہ آن بککاش متصدیان محتویان محال صرف
 خاص بطور خود گرفت ز حضور مومن خازانای صوبه فرستادند مشارالیه در میره پور رسیده
 که محتویان بعد ملاقات خواجه عبدالسدخان در خانه شاپو خان بخشی صوبه برادر کلان میر حمید
 خان که ذکرش گذشت بجهت ملاقات در آمده چون سید اطهر خان دیوان میوات رشتے از
 منصبه از آن ککاش دهنده و محتویان را با جمعه از عوام بقدر رسانیدند بخیالت آخر روز چهارشنبه مستقیم

شهر رقیعه و بکصد و سی و دو بود شهید مگر گذشت شیخ الاسلام بقیعه تارخ ایشان مست پس از
 یکم روز دیگر مردم عوام بغیر آمده بر سر محله جلیل ریختند و در دم شهید را که در ایام مفده بودند
 اتفاق اجتماع کرده مورد چال عظیم و بسته مقبول بودند و الحال بکشتن قتل محتویان شهر شدند
 تاراج و تاخت نمودند اکثر از زن و مرد و صغیر و کبیر بقتل رسانیدند و رنگ و ناموس آنها بنبات
 کردند بعد از آن خانقاه میر شمس عرلقه مرتد کشیده را را سمار نمودند از هندایه عمارت تا الیوم
 ایتیم حاد بر جبهیل و فرقه شیعه واقم نشده بود و هنوز بلکه بعضی اعیان مسلمانان با هم مقرر را
 و مجدداً با نظیرین آفات رسیده پس از یکمید خان مسدق تخمیر + دل خود جمع کرد از آن
 تر ویر + بر لے دیدن بخشی وان شد + اجل در پرده با او همنان شد + چو بود از زمره اترک بخشی
 سنگون در قتل خان گردشت + پس تحت جتم از دهر پوستید + قبا ی سبتیش صد یاره گردید
 پس از یک لحظه حلقه شورش انگیزه شدند و قتل سعادت بر سو معلوریز + زودندش بخان و مان بخشی
 مسلم حبس لیکن خان بخشی + نمودندش مکان لے اعتدالی + زرو به بازی قوم متعالی + و گر حضرت
 قاضی دویدند + چو آتش کفیس آنجا رسیدند + بجرم بگیا به خادش را + کتیدند آتش و کردند
 بعد و روز از بنوا قدمین خان داخل سواد شهر شده چون مردم عوام خدمت ملا شرف الدین پیر
 محتویان را که وقت ادا قه پد رفتنی شده بود و بر آورده بجای پد ر نصب کرده بودند رجوع و هجوم
 مردم زیاده بر سابق روداده امور ملکه چندان جاری نشد و در اکثر امور بدخلت بود و عنایت
 خان که نائب وزارت اعلمی هم بود در حضور آنها بید خلعی نائب کشمیر کرده استعفا نمود +
 سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر ولیر جنگ از گذشت عنایت الدخان بنکاش
 کشمیر بقتل گرفت پسند نیاید خود را بجو اجه عبد الدخان ده بیدے فرستاده چهار پنجا
 موی الیه نهایت کرده خلعت رفقا و لواج ملا شرف الدین از مشیت احکام عاجز شدند
 هنوز دو شبیه سیف الدوله بحکم حضور از لاهور بر خاسته با فوج عظیم کشمیر آمد اول محرم سال
 هزار و بکصد و سی و چهار داخل شهر شد ملا شرف الدین را با جمعی از رفقا و محاد نالشن حسن
 تبریر گرفتار نموده و دستار بستن و بر سپ سوار شدن و لباس فاخره پوشیدن هنوز که
 یک و نیم سال ممنوع بودند باز مهمل آورد تنبیه مالی با اکثر اعیان اهل شهر و طبقات مردم بود
 شش ماه در کشمیر گذرانیده و اسطر جبه وانه لاهور شده و ابو البرکات خان میر قاضی محمد کاظم
 عارف خان را که برادر کلان انایت خان مذکور بود رتبه نیابت تبریر بسلطه خلیف حاصل کرد شش ماه

بچہ اسے بسر بردہ بسبب منایت مردم غیر شد بخیب خان احرارے بنیاد سیف اللہ
 از دست ابوالبرکات خان فراغت کشید قریب یکسال کارگذاری کرد و بود کہ نظامت
 مدد کشمیر از سیف اللہ نقلہ تقسیم یافت اعظم خان بہادر کہ ذکر او گذشت بنظامت
 مدد تقریب نیابت سادات خان سابقاً نارسیدن خواجہ عبید اللہ مدد رسید
 نامت مقرر کرد اعظم خان او اہل سال ہزار و یکصد و سہ و شش بکشمیر رسید از وقت آن
 کہ در ہمد او در کشمیر رود از سیکہ خروج منصہ ایران و بعضی اعیان شہر برداشت کہ بہجت
 بے اعتدالے کس و کوسے و شور و شش کرد و اجتماع نمودند آنرا بحسن تدبیر نو و مدارک
 کرد و دفع نمود و مردم کہ سخت تر از ہمہ است وقوع خط عظیم در کشمیر است ہر چند آغاز آن
 در نیابت ابوالبرکات خان شدہ بود لیکن اعظم خان قلعے بجال رسید کہ از قرون سابق
 ہم تکبیر شل آن وقوع آمدہ است پس بہشت رویہ خوارے شالے بدست نیاید بر پنج حکم
 طلا گرفت مردم بسبب گرنگے فوج فوج ہلاک شدند اقامت این سخن شنوے طولانی صورت
 بر حالت آن امام نوشتہ بود و چند بیت ازان مناسب حال مرقوم ہے شود
 خط از نداء اہل کشمیر + غم خود ہم بخور دہ میچس سیر + رسد جوع از بس آتش فروخت + بیاد
 دانه چنان استہا سوخت + چو چشم روان از خط برگشت + گرفتہ انقلاب از شہر تار و دست
 نشان غلبہ نیابت یکسر + بغیر از جن گندم گون دلبر + ترے محصور اند مردم + در افزونے
 نرخ و کال و گندم + تنور آسا شکہا گشتہ بریان + بسوز آذوے یک لب نان + بجز ہا ہے کہ
 دل فارغ از غم داشت + میسران آبے از مردم داشت + زاکولات حاصل غصہ خوردن +
 بہاے مشت شالی جان بیرون + زانبار کسی گردانہ چسبند + پیے یک کال صد شنام
 بنید + اگر جائے ظہور سے کردہ جان + شکہ افش بود از شور و افغان + جہان پامال سر
 جنگ بخت شد + ز خط آب دوانہ کر بلا شد + زیا افتادگان سست حالی + ہمہ سر خنک خوار
 مست شالی + بیاد کال ازین محو خاکند + براسے جو جو گندم سینه جاکند + جو گندم اگر زیش
 کسی بہت + چو شانہ بر میدارند از دست + شدہ ہر فرقہ عرق شجر تشویش + بخوردہ بہرہ
 غیر از حسرت خویش + خلائی بر سر دریا و بازار + چو موردانہ جو خوار لکد خوار + چو مار گنجوت
 برکہ و مد + بغیر از خاک نیست از تہ تار دہ + سپاہی بسکہ دادہ تن بیرون + غنیمت یشمار
 رحم خوردن + ہزاران بیت شاعرے سرید + ز بیت المان یک شمش نیاید + بنید مدد

بچے جواب + فضل خویشین از شیر مہتاب + نوید کا تبار بہر شہ + برنجی یا ت مہر
 خود را + بحسرت گفت خاوسے بخاتون + نامزدہ در گنم جہمچہ محون + طیب نزدین اہل
 مرض میر + ز جہنم چہمچہ بنفش رزہ جاگیر + مکر رنجہا سے مان و علوا + بنم نفس را دادہ شدہ
 شاید چون بکار قوت ز رما + ہرچہ جو از ان بہ در نظر + غذای اہل سلوک غصہ خوردن +
 محاسن از تجارت سود پرون + ہمہ افتادہ در فکر مہالند + ز شب تا روز محو این خیالند +
 کمیت فکر ہر سودا اند نیز از سبیلہ پرستہ نداند + ستدہ رمال انگلیس مجسم + کد تراجم
 ماقہ و غم + طریق قبض و در اصل رفتش از یاد + قریح در قرعہ اش ہر گز نینقاد + گدایا بد اگر
 حب الملوکے + کند شائمانہ باہر کس سلوک + ز فقر فاقہ بیل بس نوا کرد + دگر بار بار ہر گز
 التفکر + نہرہ سورہ ربے بشکر + سحر شیرین لب نوخط دلبر + الی آخر الایات بعد چند
 آتش قہر تخط باب باری نسل و حسان الہی فرو نشست و از مضورت سند و با ماند
 امامتہا اثر آن با ستے بود بالجہد اعظم خان قریب کمال بنظامت گذرانیدہ بنا بر نا ایش مردم
 از خدمت محبوب معزول شدہ باب کمال کہ از تہ اسے عہد سبک محمد شاہ تاسنن حال طرارت
 بخش سند افضال در کشمیر بودہ با جمال مذکور میرد حضرت میر محمد ہاشم اللہادی شاد زنا بہت سادت
 ماب قدوۃ السورین شیخ الاسلامین کوہ راستہ عبادت بحر مواج ہدایت صاحب المناقب
 والمکارم بودہ در شہور سنہ ہزار و یکصد و سی و پنج عرہ شعبان بکشمیر نزول فرمود و بجز معارف کوہ
 مستقیم طاقت و ریاضت بودش با نوزد و ختم قرآن و گاہے یک و نیم و ہمیشہ یک ختم
 در نماز سے فرمود ازین جہت از صحبت آمد و شد مردم بالکل فراغ داشت و اصلا خاطر قد
 ساظر را بجانب نیک و بد خلاق میکشاشت بعد نماز فحبتہ اشراق و بعد عصر تا مغرب و گاہے
 آخر متب و بعد حمد ذکر چہرے کرد و فقیر عاشق در او اہل رسیدن آنحضرت بلا زمت مشرف
 شدہ عنایات بسیار فرمودہ و فوائد خاصہ طریقیہ علیہ قادر یہ بعض عنایت سے سابقہ ظہار
 مرحمت نمودہ چون احوال انتخاب راہم و عزرات الاستجارہ نوشتہ اینجا یا را و سلسلہ
 قانع شدہ انتخاب مرید و فرزند حضرت سیادت و عرفان منزلت میر سید محمد علیخان اذہابن
 میر سید عبداللہ ایشان ابن میر سید احمد ابن جناب میر سید عمر ابن جناب میر سید برہیم ابن
 جناب میر سید حسین ابن جناب میر سید محمد جرمونی ابن جناب میر سید یوسف ابن جناب میر
 سید عبدالرزاق ابن جناب میر سید بیرون ابن جناب میر سید سعود ابن جناب میر سید محمد ابن جناب

میر سید
 علیخان

میرید حسین ابن جناب میر سید محمد صالح ابن جناب عالی حضرت غوث الاعظم قطب العالم شیخ السیّد
 والارضین امام محی الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین نسبت صدیقی و معنوی ازین حضرات عالی درجات
 حاصل کردہ آخر شوال از اکتب بہر سائیدہ اندر دستہ افزہ موافقہ چترے پیدا میشود عرض کردہ شد کہ برآ
 چکار و نمودند کہ اگر کسی میر و در آنجا تواند تار و زسے کہ خادم هستند عا رب جواب بکتوب و زندان ایشان کہ در
 اکبر آباد بودند کرد فرمودند بنویس کہ سید محمد و دایا م مرض کہ شدت و جد و با سمان کردہ افتادہ مے بودند
 غیر از نمازات تجلیل و سرعت کارے بنو و خصوص روز اخیر کہ بسیار سرعت داشتند گویا قصد باختر رسانیدن
 و زود بکارے رفتن معلوم وقت رحلت اسم ذات بطریق بارہ و غریبے تمام از مدینہ مبارک سمیع
 میشد وقت غسل و ستابان عاصی بر کف آنجناب رسید و تر شد بعد تغصن ناسور کھانے بقدر با و بخان
 کہ چرخ کردہ بود و تجب حاضران رو و او کہ درین مدت مرض صلا ازین و اندکہ باین شدت و صعوبت متاثر
 نکردند گویا بزبان حال مے فرمودند سہ گریتم بار و در کوسے آن ماہ + کردن اویم الحکم بید + بہت
 و محترم شوال یا نہ از ان برکت و اجلال و قوت حال سال ہزار و یکصد و سی و پنج رحلت فرمودند و غریزے
 از درویشان کہ در حال غسل حاضر بود گفت تمام آن شب منی نیم کہ گویا غسل بجا مبارک حضرت غوث
 الثقلین سید ہم تاریخ رحلت ایشان فقیر حقیر چنین گفتہ است تا دینے سرور زمرہ ساوات بہت آرا
 شد + نیرا وجہ کرامات فلک پیاشد + در بر تو خورشید چو شبنم گردید + گوہر کان ولایت ہائے
 دریا شد + جامہ عاریتے چون زبدن بیرون کرد + خلعت وصل الہی بقدرش زیبا شد + درہ بعد
 حق چو دو تاج عمرے بود + در بچہ قدم امروز در یکتا شد + دے بود و طراوت دہ بزم ارشاد + این
 زمان در عرف خلعت سر بر آرا شد + در حریم حرم وصل الہیے جایافت + عین شہیدہ توحید بیک شب
 ویدے اعظم سیر تربت اور و زغرا + سوز صد شہر برابر باب دلا برپا شد + بد و نارنج شدم روز و صا ش
 ملہم + طوطی دل بد و مہراج ازان گواشد + نور حق ما دے دین میر محمد ششم + گوہر علم و یقین میر محمد ششم
 زبندہ اہل رشاد شیخ محمد مراد نقشبند معروف بہ تراز نجابی کشیم بود و در صغر سنی کہ
 اشغال دنیویے کردہ بطلب الہی سافر و بخدمت بابر گت مصدر کمالات علیا صاحب مقامات قصور
 میر محمد ضای دہلویے کہ از مشاہیر مشائخ و پہلے و جامع کمالات صورے و مستحق با و جو کتب فوائد
 از خدمت حضرت خواجہ خورد و زبند بر و مند حضرت خواجہ سیرنگ و مرابے حضرت مجدد و اویسی الشہر باب
 ہم بودند رسیدند و مدتی در ملازمت ایشان ماندہ و فائز کمالات طریقہ گردیدند بعد واقفہ میر زبند گویا
 کشیم از او مطلق از علالت فرمودہ شب در و زمرہ گرم تقویت نسبت باطن بودند و سلیک مرشد

طالبان سے غلو نہ و حرکت بسیار کمے کرد از علوم بسی بهره داشتند و شاعر شکر تصوف و عارف
 گما ہے گفتند فقیر بعد و اقامت حضرت مرشد مراد و خدمت ایشان رسیدہ یا دو برتہ سال بهره اند نظر
 آن عالیشان کردیدہ و ترک کلام فصول و عدم التفات بغیر ضروریات و استغناء بوجہ اتم و بے تپنی
 و دوام مراقبہ آنجناب را از مشایخ و دیگر ممتاز و مستثنی دیدہ و در سن ہفتاد و پنج ہفتم ماہ سوال سنہ ہزار
 و یکصد و سی و چہار علت فرمودند عبادت و عنایت رہ از اخیر و حضور غسل و حل جنازہ ایشان
 مشرف شد رفیق الصدور جاتہ و زرقا من برکاتہ شیخ اکابر تارخ ایشان یافتہ اند تارخ دیگر را کہ کہے
 نیافتہ بود فقیر اشارہ عامل عارف کامل مولانا ابو الفتح سلمہ اللہ قائم مقام آنجناب موزون کردہ بنویست
 تارخ شیخ آفاق و مراد عشاق + آنکہ سرخیل ولایت بودہ + بود او عین بصیرت الحق + چشم بر
 غیرہ انگشودہ + اضرار و حشت اکثرت یکبار + گنج سان زیر زمین آسودہ + ہچو خورشید رہ عالم
 قدس + سر بر بے سرو پا پیودہ + شدہ تا بیخ وصالش مسمر + محرم را ز خدا بودہ + +
 شیخ عبد اللطیف عالم عامل کامل الوہل لے اللہ معروف بکوسہ از نجبا رین شہر بود
 و عنوان تجارت داشتہ و کتب علم ظاہرے میگرد و بہر در علوم ظاہرہ بنجوبے شدہ و بجاذبہ الہی
 سلوک اہ نامتناہی پیش گرفته و بنجاست معارف و سنگاہ شیخ اسمعیل انور میلے آمد و این شیخ
 اسمعیل لے بود و بواسطت ولایت افتاد حضرت خواجہ جلیل اللہ منسوب بہ خدمت میر محمد علی
 قادری شد اما بزریافت و استقامت کار خود بجاسے رسانیدہ کہ مذکورہ رجال بالکمال
 متع و بود کشف کوینہ ہم بسیار داشت و ہر جازش و لغتہ شکوک مشتبہ وارد میشد زود از غیب
 اطلاع یافت آنجناب لے کرد تا بحرام چہ رسد احتیاط حد و شرعیہ بسیار سیکر و بان بہت
 بنجست مولانا الاعظم خواجہ ابو الفتح قلے کہ بزاکا بر منسوبان حضرت مولانا حمید علامہ اند اکثر لے
 گذر نید بلکہ فواید طریقہ قادریہ کہ از خدمت زیدۃ المتاخرین شیخ عبد الحق و ہلو سے علامہ از ایشان
 بہولارسیہ کرد شیخ عبد اللطیف ترک دنیا و فامان کردہ ہنگے بظاہر و باطن بریاضات شاد و ترک
 عادات ریمہ استقامت و استحکام سجد کمال نمود و در موضع انبرہل سکونت اختیار فرمود حضرت مرشد
 مراد سے تقریب با نظرت وارد بودند فقیر در رکاب بود و از احوال ایشان شنید و زیارت کرد و آن
 وقت ابتداء بنیت سہ چہل چلہ نشستہ بودند عجب احوالے داشتند یک چلہ بسکونت تام گذر
 کردند و لغتہ ضرورت ایہ وحدیت و جواب سائلے گفتند بعد آن قریب یا زودہ سال حضرت مرشد
 مراد و قید حیات نمود اتفاقاً صحبت آن بزرگوار بقا و یک سال بتقریب مکرر رفتہ شد و اقامت حضرت

در شاهی در جهان انبار و داد و بعد آن سده سال اکثر در خدمت آن روز شریف رفت در آن وقت از سده
 چل چله فارغ شده بودند یک لشکر از گریه و ناله و آه فراخ نهشته و غیر از آیت و حدیث و کلام صوفیه ذکر
 و ذکر و فرائض و زوایا و غیره با ایشان سجد کمال بود با وصف آن همه منقطع و ستر حال و تواضع گاه گاه
 کثرت گویند که بکلیه بود مخصوص به ایام رحلت حضرت ایشان مکرر معلوم نموده شد فقیر عاصی ^{شفقت} مورد
 ایشان بسیار بوده و بعد نصیب آمد نوید صحبت شریف ایشان هم نموده و بنابر و سه و چهار بار تاریخ
 پانزدهم شعبان رحلت گریه شد و شیخ اکابر تاریخ مست میر شرف الدین قادر و فرزند
 برومند میر ابو الفتح قادر میت از بهر اولاد و کور و خور و تر بود در غفوان جوانی با کمال کامرانی سلوک
 طریقه باطنی را پیش گرفته اشتغال باور داد و لغو کار نموده است از اعمال صورتی بر داشت با وجود صحبت
 والد بزرگوار دریافت عزیزان دیگر هم نموده وصال میر ابو الفتح بر سر اختلاف اسلاف شکی شک
 استقامت تمام کرامت دریافت در وجود حسن خلق و نباشت وجه و خدمت وار وین و ضبط اوقاف
 از اشراف خود ممتاز بود دیدار مبارکش از صفای باطن خبر رسید از تجویز ذکر جبر عجب فیض و حلاوتی
 بر صفت ظهور می نهاد و ماه شوال از او بهر سانسیده را تم حروف که منظور عتایش بود و بیاد است سر سر سعاد
 فارغ خواننده از منزه غریه میکرد و خدمت ایشان بسوز و گداز عجز گریه بشوق می نمود و آه جانگها بیاد
 اند میفرمود روز دیگر سال پانزدهم ماه شوال سنه هزار و یکصد و پنج در کمال خبر دار رحلت فرمود
 اتفاقات حسنه آنکه تاریخ و احوال میر ابو الفتح و سال خلافت شرف الدین را خلیفه شاه چیلان یا
 و تاریخ رحلت میر شرف الدین خلیفه شاه حبیلان شد و شیخ نور الدین برادر کلاش تحصیل علوم معقول و
 و منقول در خدمت تحول علماء وقت نموده و وفایت بر اقران بهر سانسیده در خباب الد بزرگوار در کمال
 جوانی تصادف و احوال برادر کلاش محل خود مردم خواهد شد حضرت **خواجہ عبید اللہ**
نقشبند احوال انصاحب کمال داد و ادا بالاکه مشایخ کسب لوازم طریقت بجز به تفریق
 اختیار کرده اکثر بلاد مشهوره را دیده و بجزین محترمین بر سیده و قریب مقدم حج گذار و کیشمیر به باز نشین
 آورند اول و آخر سلطنت پادشاه عالمگیر ثانی در اول پادشاهی محمد معظم شاه عالم بهادر شاه که سنین
 بهجری هزار و یکصد و نوزده یا بیست رسیده بود در آن وقت فقیر حقیر در خدمت حضرت مرشد مراد
 صحبت ایشان رسیده اجتناب تمام از دیدن مردم دهشته اکثر در ایند کرده می نشستند و آن اشنا
 خلیفان جناب شیخ ملکوت پرواز خواجہ نیاز به پشاور بنا بر طلب بهادر شاه که سیده بر آن دریافت
 ایشان در کشمیر ماند چون جناب حضرت خواجہ نیاز زور به شکر بهادر شاه رفت خدمت خواجہ عبید

راه حرمین گرفتند و مدت پنجاه و پنج سال بولایت بنامده و در آنجا سبب از حد رفتن و غلام
 ملوک و اراکین گرفته و در آنجا سبب از حد رفتن و غلام ملوک و اراکین گرفته و در آنجا
 مرتبه از شیران فقیر کسی و فقید حیات صوری بوده صحبت و خدمت ایشان غنیمت دانسته شد و غریب
 اوقات و احوال و حالات و طرقات آداب طریقت و آداب طایبان حقیقت و محال استغنا و تنگدستی
 و تشریح تمام و ترک قبول کلام و در وقت خود و کشمیر بی نظیر بودند قصد سکونت درین شهر فرمودند
 آخر مایه لول شده اکثری گفتند که خود را در ماکن متبرک از حرمین و مسجد اقصی که مکرر در سیاحتها
 دیده بودند و خوابها می یابم او اهل سے و هفت هجری از راه هند بخرمین رفتند و در هنگام مکه
 چنانچه غزل خود برائے احمدرضا خان زشتاد و غزل دیگر گله که در دبوئے او بشماره من و زشاده و
 شاد و مکه ششماره من و موزن ثره از او نه ساراشک و رخم و خیال از بے بخیه زد بخانه من و
 زهر گله که در دبوئے او من زشاده و زشاده و در تمام که شد غلام من و زواج قدس جویح الا
 کند پرواز و کبوتری که بر دوسوئے یار نام من و زیچ و تاب خم جد او سبب پیچید و نقد از
 قدر سم بر عمامه من و زچار موی طوفان فوج با کم خست و چو باد شطرنج و یاد که سلامه من
 بکشتی که خدا نام داشت گفته عبید و رسد بکعبه مقصود و چ عمامه من و بعد اوائی حج بیدیه مطهره
 از آن زمان شده و در او اهل سال است و پنجم هجری است پنجم محرم اول روز جمعه بحال بیوش و خروار
 غسل کرده نماز خوانده و رحلت فرمود بر فقیر عنایت خاصه و داشتند در آن ایام که ایشان بجزیره
 رسیده بودند فقیر در قصد و تحریر احوال مشایخ بود و در ساله اشجار خلد را تحریر فرمود و در روزی بعد
 بجزیره غایتا سینه بر دو حایت حاضر شده و بعد حجت طولانی اشاده بجزیره احوال خود که در فقر
 متحرک شده بعد از چهار ماه خبر واقعه ایشان از حرمین رسیده روز بعد مرقدہ محمد الله رحمة الله
 عنایت الله خان مرتبه ثالث از تغییر اعظم خان بمصوبه از س کشمیر رتبه عتبار یافت
 نیابت بنام فخر الدین محمد خان دیوان میوات کشمیر مقرر نمود و شاد الله زیاده بر
 یکسال حسن عمل تقدیم رسانیده هنوز یکسال نگذشته بود که واقعه ناگهیر عنایت الله خان در حق
 روداد و کان ذاک فی شهر رسته الف نایه و سیم و ثلثین چون ذکر عنایت خان بعض آثار
 او که درین شهر حکم نموده و متقربین ازین رساله شد ضرورت که شمه از حسن نسب آنها اخذ
 نموده تا آنکه عنایت الله خان ولد میر شکر الله ابن میر یونس ابن قاضی صالح از اولاد قاضی بود که
 شهرت که ذکرش در ضمن احوال چکان که وائے کشمیر بودند گذشت و الله عنایت الله که بی بی مریم

آمد دست بجلالہ اللہ خود جان بے بی دختر الشریف میر عدل کہ تقریب محلے و اما بقی بیگان
 و محذات سفلت در سر کار شاہ جهان پادشاہ ذکر بود در ہنگام ورود ریات عالمگیر سے دختر
 خود مریم بے بی فرزورہ را بار یاب و ولتسارے پادشاہ گذر ہند رفتہ رفتہ کارش ترسے یافتہ
 کمال محرمیت و اعتماد در سر کار نواب زیب النسا بگم حبیبہ دوم پادشاہ محل نمود و در ارشاد محترم
 در حق و تہائش بود و میر عنایت الدین پیر خرد را جفتور طلبیدہ بتدریج و مر در سیاورے طالع خدا داد وقتا
 دستہ او را از اہل منصب علیہ سائید و غایت ترب و محرمیت در جناب عالمگیر پادشاہ باخصاص و اعتبار
 خاص حاصل کرد و مسودہ عدل کے حضور شد بہرہ و روح کامل از ادراک و نیکی سے معاشرت و مضابطہ
 و تہذیب اخلاق و ضبط اوقات و شغل علم و عمل بہست آوردہ بود و حسن صورت و سیرت کمال
 و کمالت امتیاز تمام داشت حکایات حسن تدبیر در ریاست اعلیٰ صواب نمائی او دانستہ مذکور و در خارج
 و عام مشہور بیکان گفت کہ مثل او در اقبال و دولت و شعور و فطرت کم کسی از مردم کشمیر بر خاستہ
 است چنانچہ بر عالمیان ظاہر است امتیاز و قربے کہ خان معزے الیہ در جناب عالمگیر داشت بر
 کسی پوشیدہ نیست یک حکایت تمام خوابت شاہد انیمقلہ بعینہ از کتاب مآثر عالمگیر سے بہان
 عبارت مرقوم ہے شود از سوانح این ایام کا در مقدمہ یعنی از شہر حفظ مراتب خانہ او پروری و قدر
 دلنے و پاس مرسم فرمان فرامی و تہرمانے پادشاہ عادل کامل بحریہ ساحل حروف غنیم طار
 شویات کار ساز ضحفا خانہ بر اندازد قویا خدیوہ جهان کشا خد او ند حکم تضا اسفا جوہر تیغ دعا گو ہر دیا
 سخا سالک مسالک نیستی و ہستی واقف بر افاق بلند پستی بسلاک تجریرے آرد کہ ہنگام نزول
 کرامتہ شمول خیام فلک احتیام در مقام کیف اتفاق دیرہ امیر الامرا در زمین پستی و اقصہ و خمیہ
 عنایت المدخان دیوان خالصہ و متن بر یکا سے مرتفع پس از چند روز کہ خانہ نور محوطہ ہم جائے
 سرپردہ ہا محل سر ساختہ بود بہت خواجہ سرے امیر الامرا گفتند فرستادین مکان بر خیزید خمیہ
 نواب اینجا استادہ خواہد شد خان جواب فرستاد خوبست ما جاسے دین مثل کہ ناگزیر فردا
 ست بہرہ سد ہدیت باید خواست خواجہ سر نیز ترک جواب کردہ کام نام کام در بہان نزدیکی ہا
 خمیہ را بکان و یکہ نقل نمود و خمیہ امیر الامرا بران مکان استادہ شدہ انتمدہ از افراد جلا
 کیش و مقدمہ زمین کچہرے دیولے بمطالعہ قدسے درآمد ہا وقت بحمد الدین خان بہادر حکم ش
 کردہ با امیر الامرا بگوید خوب واقف نہ شمایا جاسے قدیم یا جاسے دیگر بردی کسی کہ پیشتر خمیہ داشت
 بجاسے خود یا شدہ خانہ مذکور رفت و ابلاغ حکم نمود امیر الامرا در قبل این سے مکتبے کرو خان بہادر

پیش ایشان بر حاشیه راه حلاص تاجان عنایت الله خان آمد و سرگذشت بیان
 نمود و گفت بهترینیست که نزد امیرالامرا فرست بگویند که براس من جای پیر سید را بنیستم
 که بتدیل مکان نمایند عنایت الله خان گفت شما سبب محکم نزد ایشان رفته بودید من بی حکم
 چگونه توانم رفت خان بهادری حضور در آمد و نیز تسبیح عرض افرو رسانی و در وقت لیوان امیرالامرا
 بعضی آمد با تمام خان قول حکم شد امیرالامرا را بجان عنایت الله خان بر و تا عندت آنچه فرست
 خواهد حال امیرالامرا پرسید جان داد که سرانچینسر امیر را به و تمت اتمت گفت نهاده فرا برداری
 برکان رفت میرخان را و خان را قهر را بر است اتمام این پیام نزد عنایت الله خان در ستا و که چنین
 عکس ساد شده است اما اصل آنست جلد عرضی بکنند که آن ایشان موقوفه شود و ربط روز رفتن بنزد
 و آن امیرالامرا بجان عنایت الله خان مذکور محل اتفاق افتاد گفت من موقوفه انداز اتفاق عنایت الله خان
 تمام بود امیرالامرا را و دیو و پادشاه که هنوز فروش درست نبودنست خان جلدی بر آمد امیرالامرا دست بر
 البه گرفته برخاست و سوار شد و بجان خود آورد و یک لغو و پارچه افاست گوینان بجان مذکور مختلف نموده
 هیچگاه پیچیده تا انتهای دست محبت و خاقت اظهار کلیه دماغ نموده و مهر بسته و دلاک
 از و زمین کسانم و زیر پستان بودند مراحل عمر باین طریق پیش فرموده و الحمد للاله و الا انرا که
 وزارت خان خطاب یافته نائب وزارت اعلى شده و اکثر خدمات کشمیر تعلق بجان آن
 درشته و بعد فوت شاه عالم بصوبه دارى کشمیر و خدمات کلیه با قبائل سید شرح آن گذشت
عقیدت خان از تغییر عنایت الله خان بصوبه دارى کشمیر سر فرست یافته از اولاد خیل
 مان نامگیر شاه بود نیابت او را ابوالبه کاتخان جعل نمود و رست سال بکار مرست مشغول در انصرام
 امور ملکه بود و در سال نهم و بعد و میل سبب انشای مردم خطه عقیده بکاتخان از خدمت معزول شد
آغرخان دیده مثل نیابت کشمیر رتبه افزای فخر و مبالغات و شوکت شد پسر آغرخان کلان
 در صوبه دارى او همراه عنایت الله خان بکشمیر آمد و بود و نارسیدن خود میرصدیق بخشی اگر نوبت شاد و
 ست و فخر گزشت نائب کرد آغرخان اوائل فرست چو سینه مستطبه و کل کشمیر سید بخشش با به متعال
 مزاج کار فرمایند و دست بود و افکار حسن نیت و صفای طریقت سے نمود و اکثر نزد راقم حروف که
 مقرب بگذاشتن تار و نخ و دم و مذکور است شعر و سخن مربوط بسیار بود در خلوت این شعر سے خواند
 اگهی چو بر نیم آگهی چو نیت نیت نیرم دست و بحسب تقدیر چند سے از عزیزان بر میگردید
 را بر سر او شده و طمش با بخراست او و دود سے طریق خلالت و غول بیامان جبال گشتند

واز او سامعه اش ابد عوہا سے بی سر و دم از ہوش بردند و تارکہ طائفہ اش را بوعده خون مردم بخوش
 آوردند نیش بگشت و خلالت عہد و قول و قسم کہ بحضور راقم حروف کردہ بود پیش گرفت اور کار
 طبع عزیز نے دشت این نخل وقت تحریر مناسب در و علگو سے و خلاف عہد اوست علم آد نخل
 بخار و سے نگار قسم + بدم نیم آبدار قسم + خط قرآیت ہریت شد + بسر صحت عباد قسم +
 کار کشیرے کنڈا برو + بعلے و بہ ذوالفقار قسم + دیدہ غیر تر استے بنید + یک قسم صد قسم ہر قسم +
 عمدہ ملکوت امیر خان تعلق از تغیر غرضان گرفت و نیابت باز با ابوالبرکات خان کہ بحضور رسیدہ
 بود در محنت شد مشار الیہ تار سیدین خود بکشمیر خلیل الدین خان برادر یادگار خان را نائب کرد اور
 سال چہین و دوم ابوالبرکات خان بکشمیر رسید قریب دو سال نیابت بخاطر خواہ خود بتقدیر سایہ
 احترام خان کہ ذکرش گذشت از تغیر ابوالبرکات خان نیابت امیر خان تقریفات موسی الیہ
 بکشمیر رسیدہ اتفاقاً قلت غلات و داد و موجود نخل او بکشمیر غوام سبب کمی نالاش آہنا ہنگامہ آہ سے
 کو چہ و باز ارشد و احترام خان از راہ نادانستگے خود و غولے مردم آجاکہ بعض نقوش برے پیش
 آمد خود و خود خواہے پر دے خرابے شہر و بے آبر و سے حاکم و ہر کردہ این کار را ہر وقت پیش
 کرتند معقولش نمودند بخت غلات متعرض بہر کس شد و شہر آشوب طرفہ بعل آورد و علوم الناس بارہ
 با خطر از خود و قدر سے تحریر کیا اہل افساد و اغوا از دست افتہ متوجہ بجاخان مردم شدند و سر رشته
 از دست رفت واقعہ دیگر کہ علاوہ ہنگامہ و فساد بہت روداد این مست کہ او با نیش بد تماشا
 بنابر خباثت دلتے یا تحریک اباب غرض و حسد طغیان اول روز جمعہ مولانا غایت الدین معروف
 بہ فضیلت الدخان کہ خدمت میر محمد لے و داروغے عدالت شرعیہ داشت مولانا محمد شرف
 مفتی عظم تقریب ادا خواہے و استدعائے اصلاح گیر لے غلہ از خانہ برادرہ بمسجد جامع بردند
 و در اینجا ہنگامہ و غوغائے کردہ بے محل و تجاشے ہر دو فاضل را بشہادت رسانیدند و خانہائی
 مردم بسیار کہ غلہ دارے متہم بودند سوزانیدند ہر دو فاضل از غائب روزگار بودند مولانا
 غایت الدخان مشتاد سال عمر بدر بس افادہ گذریدہ تجر زیادہ گذشت در ہند و ستان
 و کشمیر خدمات پادشاہے را بتقدیر رسانیدہ اکابر ایدہ بود مولائے محترم شرف نیز دستور حاکم
 علوم وقت طبع و ذکاوت و فطرت بود بہستعداد عجیب داشت و در ورزش قضا با و مسائل فقہی از
 میان اقوان علم استیازے افرشت ہر دو بزرگوار با بیجاالت درجہ شہادت یا قند از نیختہ دلھا
 برد آمدہ و در شہر شورش عظیم شد تا بہ شہادت ہر دو بزرگوار افراد اجتماعہ راقم حروف خیر

بصیرت من غائب بودند موت خود را شش طاعت آنحضرت اختیار فرمود و این آرزو را که در دنیا
 از حضرت تبارست بخوانم **وَكُفِّرْ بِاللَّهِ شَيْئًا** بیت جبار از وی
 من باختر سید عالم انیکم هرگز بر من آید تبارست دست نور ملت آن حضرت موجب هزاران نزار
 گرفتار سے و آوارگی و بدنامی من گردید **ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ**
 قدوة المتقين و زبدۂ عشق حشد الانبیاء وصال کرامت مثال آنحضرت است بعد از بعضی صحابہ
 کمال که درین چند سال افادہ بخش بودند بدین تفصیلت بایا محمد یوسف سوار خاندان حضرت
 خواجہ حسین خاں مردے موجد و عارف خدیو پست بیرون قلعه قریب نزار شیشی با آسودہ
 شیخ محمد گکو از مندوبان حضرت خوند ملاطیب عزیزت صاحب کمال مستقیم الحال شیخ
 یعقوب کرایہ پاک از مندوبان حضرت مہدی ریشہ بابا مردے مستقیم الحال شب
 بیدار و بشارت است و بچہ شیخ عبداللطیف ملکا کوفرو شش از مندوبان حضرت
 بابا عبدالباقی کبروے مردے ستور الحال در رہے اہل بازار بری و شیخ عبداللطیف کول
 قادری از خلفائے فیضہ بابا ندگر عزیز پاکیزہ حال صاحب ست شرب توحید منش سحر
 در آواز گے گذرانید و در من کوہ نزار مرشد آسود خواجہ محمد حسن خندہ پور نے از یاران
 خاص حضرت خوند ملا نازک عزیزے صاحب تمکین کار کردہ و راہ رفتہ بغزلت و راہ رفتہ
 بغزلت و غربت خو کردہ قریب پشتمادہ سید در من ثناء خود مدفن یافت خرم حافظ عزیز
 فاضل عمر و علم و عمل گذرانیدہ تربیت از خدمت خواجہ محمد امین صوفی یافتہ آخر صاحب الحول
 شدہ از مدد سا لگے تجاوند نموده چون در گذشت در من خود آسود شیخ ابوالقاسم تونے سہروردی
 مردے مراض قناعت پیشہ بفقرو فاقہ نو کردہ تربیت از شیخ یعقوب ساد و آقران او یافتہ در رہے
 ملائی گفاندہ صاحب اہلند و عارف ارجمند بود و ہرگز میل آسایش و رحمت نفس نبود
 عالی ہمت و متعالی نہت بود شیخ معین الدین ز فیض قلند شیخ حمزہ مردے فاضل
 و متق و آہستہ ظاہر و باطن بوضع ہموار و طلاقت گشتار صاحب اخلاق برجستہ بصورت و ہمت
 و اوستہ شیخ عبدالصبور قادری سے معرفت بستانل مردے مراض جاندار و آزادہ
 وضع اے کثیر العارف محمد رضا سے مشتاق تخلص از قبیلہ ناجی ہاست کہ در مقامات
 نونہر و ساکن بودند اکثراً شغل خطاطی و کسایت سے نمودند موسی الیہ از تبار سے عفو ان
 شباب بطن است کتاب میگذازند و در ضمن آن کسایت فکر را در میدان طبع آرا سے مید و امید

چون طبع و قادی و استعداد خدا و دوست و راندگ زمانه پایه سخندان و نکتة سنجی و المیاج نرنی
سایند و نمند که دست و دل آزادی حاصل کرده بود و قوت خود را از کتابت خصوص مشنوی معنوی
کسی فرمود و هلا بتقرید حکام و اغنی از گوشه انزو امتحک نشدند تا آخر عمر بتفرید و قلند
غشی و آزاده وضعی سیر برده چون این شعرای صاحب کمال بگوش را قلم شکسته بال رسید آرزو
ادراک خدمتش بهم رسانید چنانکه یکبار بیدار آن ممدن اسرار فاش شد شعرا نیت شد
یا مال جانشین این بود و در عشق تو سر نوشت را با تمام غل باین تقریب هر قوم می شود
غزل عشق تو چو سرشت را با رو کرد و سر کشت مارا نه میوه و رون سایه داریم
و مکان بچه کار کشت را با گلدهسته مطلبه نه بستم میفاده چرخ رشت را با زاهد با شیم به
تو باشد اگر آرزو بهشت را با گرد بگفتی نگو نه گفتی + خوبان گفتند رشت مارا با یا بال حقا
شدیم و این بود و در عشق تو سر نوشت مارا با یارب که بهشت بهترش باد + هر کس نیت بهشت
مارا با بر آتش سنگ لطف بنگ + آشوب چنون برشت مارا با دیوان مجتیم و مجنون + از خون
جگر نوشت مارا با هست از خم باده نیت بر کوه + مشتاق زبان خشت مارا با **ایضا**
کردیم سیر گلشن تا ماویا هر دو + گشتند بلیل و گل بے اعتبار هر دو + چشم سیاه مستش لعل قلع
بیشش + از عاشقان ربودند صبر و قرار هر دو + از خواب ناز بر خاست از عشوه جام می سوخت
چشمان دل زیدش مست نثار هر دو + زلفین تا بدارش بر گلشن عذارش + خوش حلقه حلقه کرده
مانند مار هر دو + آیا بود که روزی این آرزو بر آید + چندست با هم مشتاق و یار هر دو + در
قن مجاوره از شعرای وقت ممتاز و بے نظیر بود در سال بکهنار و یکصد و چهل و سه رحلت فرمود
دل رلیق خان که از مردم پانته نیت بود تو سل بنسوبان همان شاه دشت نظامت
کشمیر از تغیر امیر خان رایت اعتبار از فرشت شاد الیه هر چند باراده کشمیر روانه شده بود اما در
لاهور بکشت طویل بود و ابوالبرکات خان را نائب که بعد چند ماه دل رلیق خان در لاهور قضا
موزان جمله حوادث کلیه که در آن هنگام در کشمیر رو داد اقل حادثه سیلاب است که اوائل سال
چهل و هشت هجره با قراط فغان نمودند که آب بسیار در صحرا و خانهها بیرون شهر ماند و
مردم متحجب شدند در آخر همان سال شب بستی دوم شهر دس قنده زلزله عظیم که نشان
قیامت کبریه بود بظهور آمد خانهها بسیار و شهر و دیهات افتاد بنیاد هستی علی را
بر باد داد و قریب ماه این زلزله ظاهر بود اما بے اوائل شدت نداشت و متشایر در زلزله

لرزه می شد بعد از آن که مردم بانیس آن شدند آن زن را بعضی اصحاب طبع از آن کرمه
 ابلی المؤمنون و من لولوا لزلزاله شدیدا آفتاب کردن آن کرمه که از آن
 کلام خالق البرکات است بعد از این حادثه مقصد اول کشمیر یا نائب ناظم بیان آمد تفصیل آن
 این است که ابوالبرکات خان بعد از وقوع این حادثه باره موله که سابق گذشت محمد جعفر کت را
 اجمعی از برادرانش و مردم خود تعیین و فتنه گران محمد سبیت زمیندار از منظره کربا در کرده بودند آنها
 بدست کار دست بسته کردند و مردم منظره آید که مشهور بقوم بنویسند و فتنه نمودند چون
 محمد جعفر و غیره را و خود دست سلوک ندیدند بی ولی بهر ساندند و از مخالفت در باره موله کرمه
 ماندند بلکه متغافل گذاریدند بمیدان آنها و مردم بنویسند و شورش برداشتند ابوالبرکات خان
 منصبداران پادشاه را قاطبه بدو فتنه روانه کرده و سپهر صغیر خود را همراه آنها داد و منصبداران
 بعد چند روز بنابر بعضی توهمات و تحریکات بی اجازت برخاسته آمدند چون اهل کرمه از بعضی اهل
 نائب و لکیر بودند به متفق شده اشعار و احوال کیکل و دیگران بخدمت نائب کرستند و راه
 عبور لپچا را شکستند غره رجب محاربه جانبین اتفاق افتاد و شکست بر مردم نائب روداد و
 نائب هر جا قدرت یافت آنش بنیاد و بر پا زد و دست هزار خانه و دیر من یکدیگر بخریب و خرابی
 عداوت طرفین و مخالفت جانبین بیشتر از روخت او اهل رجب من هزار و یکصد و پنجاه و نه
 جنگار برپا شد تا سه ماه مسافران تمام بودند و دیگر در میان آتشهای فریاد و فریاد
 بود و چون آمد مردم شهر را سبب طول مدت سستی راه یافت و محمد جعفر مذکور که برادران خود و خود
 از منصبداران بدست شد و قدری از مردم بیوج را با عادت خود آورد و تحریکات مردم روداد
 خان میران خان که ابوالبرکات خان با و مصف غم زاده گسست مخالفت داشت چهل و دهم مجرم
 سه هزار و یکصد و پنجاه قتال از تعیین روداد چون عوام شهر بی در کار بودند نائب صوبه شهرت
 خورده خود را غنیمت داشت خانه اش را سوختند و اسوار الش را تاراج نمودند ابوالبرکات خان
 بلا هو در رفت و نیابت محصور تمام جلیل الدین که برادر یا و کار خان تقریر یافت و مرگ ایچند
 ماه نیابت کرده در عمل او هم سبب مذکورات شد شورش عوام سال وقت و متبادر و دوازده
 ملا ساطع پسر ملا عالتبت میرالدین که نام داشت و طالب علم میگرد چون علم خود را
 میل شورش طلبش نمائید و بالاول ملک شهید مذکور شد گذشت صحبت گذشته و منسلح شورش
 از و سیر رفت بعد از مرگ فوت و ظهور ترسند نمایان لاله ملک شهید متبادر و فوت طبعش را

معلوم کرد که خود را در تربیت او نیافته اشاره بخندست مرزا داراب جو یا فرمود و با مراد و صحبت مرزا
 آمد و شد می نمود و در اندک زمانه ترقیه نمایان کرد و بر اقران خالق شده و به پیشاورد در اردو
 شاه عالم بهادر که در آنوقت ناظم آن ممالک بودند رفت و در اثنای راه با ملا محمد سعید شرف که عمود
 شعرای روزگار بود صحبت داشت و اصلاح اشعار خود از خدمت دریافت و بعد جلوس پادشاه در
 اردو به معنی ملک شعر خصوصاً قصاید بسیار بهم رسانیده و در دور پادشاه شهید محمد فرخ میر
 پیش از منشی رتبه حاصل کنایاب ملازمت پادشاه شد و حضور پادشاه اشعار خود بجز من می رسانید
 و آنرا وسیله تقرب امتیاز و انعامات میکردانند بعد شهادت پادشاه مرحمت بکنیه فرمود و با
 این همه کمالات و دست مشرب حسن خلق و اقباط عجیب داشت از شعر آبدارش که همه باخبر
 ست ایچند بیت مرقوم میشود و بدیت شرب عشق تازا اولین جوش + مرشدن آتش از
 دل اموش + مضتم ز جام عشق سستی دادند + کین یتیم بقیدی دادند + سرایه هر آنچه بود
 دادم از دست + از آن زمیاع تنگدستی دادند + غزل یچنین رنگ گشتم از گنجه چون خار
 مانے + شد مومے جریان صورت نے بند پشیمانے + نفس زندانے خود را کین دیگر بخت
 که رفت این ناتوان چون گل تباراج پرافشانے + رعوت بشیر دارے در آغوش دل تنگم
 برنگ غنچه میرید تر این جامه حیا مانے + ز من آموز آداب محبت شهر به عشقم + اگر فدا
 که ساری و گر بخون بیا مانے + و لاریضا نگار در برشادان معنی سن + از دم جامه قلم کار
 و لدر چنین عهد یکا و ضاع جهان نادیدنیست + دید که تصویر اگر است عجب حیرت ست
 اگر بر صفت شمع حساسه زود پروانگی + خامه در معنی شود صورت نگار آن نگار + سحر شعر
 مونگافی زین ریاضت مانده است + شانہ کیمشت سخاوت چون زاهد شب ننده دار + تا نگر در جو
 غم باشد اهل درد + دیشل پیاده دل مصحف خط غبار + و شمنت را در فشار پنجه شرکان غم + باد
 دل از خون ستمی سرایه خون افروده دار + بزم باده ادب مشی ازین نمنے باشد + و نور کنار
 من و من ز خود گرفته کنار + ترا غرور بصورت مرا معنی خویش + کمال حسن ترا و مزاست حسن
 کمال + در شربم به نظیر وقت بود در کمال جوش و خروش بزم سخنور کے بیت و یکم نصف
 سال چهل و سه حیرت و حلت که علی را از خویش و یگانہ گرفتار تاسف و تلافی فرمود و تخصیص
 راقم حروف که قریب به بیست سال بفرط محبت و استخا و مجلس آراست صحبت و با دو پیا سیست
 الفت بذکر اشعار آید و در طریقه تقایه با سه هداست شعاری در حضور رعیت بزم لطف

راحت دارے حاصل بودترین در وراق گذشت و این تاریک را را فم حروف عجاۃ بمعنی غیرت
گماشت تا درین نوزایمان بر قدس ساطع ملولفد معراج سخنور سے ساطع + از صفا
ذهن انور شامع + رایت عالی فصاحت را + بود رای شین اوراف + بمش رقت بکته
پیرایے + بفتیر و غنی بے نامف + از علوف طانتش استاود + بود جو یای اوز می طالع + بزم
آرائے شعر شد یک جده آن با صناف معرفت جامع + شد مقرض موت آخر کار بمعنی
تقاضا قاطع + پرده جسم ارچه فائے گشت + روح قدس شست شده حق بر حق + گفت غلم
بسالت ناخیش + نوزایمان بر قدس ساطع + فخر الدوله بهادر برادر روشن الدوله از
آقال دل دلیر خان از حضور بنظامت معزز شده قاضی خانزانا سب خود نمود آخر تائے
ذبات خود بکشمیر رسید و چند ماه عمل بختون و درشت وضعی کرد و اکثرے بهانه غلام داری
و شکار آرائے و اجتماع بنیانید در ایام حکومت او محمد فائق خان فرزند جلالت اجتماع و
غلام دارے از دست کسان ناظم و عوام الناس رقت زار گرفتار آمد بخوارے و دارے
عین کشاکش مردم ادبایش و باز دارے بپلاکت رسید و جمعی دیگر مثل حبیل الدین و قاضی
و غیر جمعی بکشمیر بکشمیر رسید و دیدہ اند فخر الدوله بعد فراغ ازیں ترددات در سو سو
محمد حفر کت را برادران خود که از مدت در اینجا بجمعیت مستقیم بود منتهی ساخت و بصرای
نکامے سمیت که پیام که سرحد رسید ازے آنها بودند اخت چون ناشر او بهر جهت پادشاه
رسید از دست معزول شد عنایت الدخان مشهور بعلیقه الدخان سپر عنایت
خان مرحوم که بعد فوت پدر خطاب عنایت الدخانے یافت خلعت صودارے کشمیر حاصل
نمود و نیابت بعصام الدین خان مشرف خان ملا محمد اشرف صدر دیوان که ذکر شش
گذشت و فخر الدوله که هنوز در کشمیر بود اورا بعلت سعی اجتماع مردم قید کرده در زرب یارے
گرفت و قاضی خانزانا سب خود ساخته روانه هندوستان شد عصام الدین خان بر قاضی
علیه کرده دخیل نیابت شد و چند ماه بهر کف گذرانید آخر سال پنجاه و یکم فخر الدوله که در لاهور
بود رفته از مادر شاه که لاهور رسیدہ بود حاصل کرد و قدرے از مردم که ہستائے ہمراہ آورد
او وسط محرم سال ہزار و پنجاه و دو داخل کشمیر شد و خیلے کرد و خیالات زیادہ سرور نمود
خواست کہ سک و خطبہ نادر شاہ جارے سازد عوام الناس بسیار بغیرت و شور شمش آمدہ مخالفت
نمود چون جہل روز شمس و قمر گذرانید مردم را بے بہر بسیار بخاند و بعد از پادشاہ نادر

به پیشمیرد و ذیل تعلقات پادشاه ماند و عنایت الله خان را بدستور سابق نظامت بحال داشتند
 خاص و عام شهر از اکابر و اصاغر اتفاق نموده فخرالدوله را از شهر برآوردند و شازادایه دیهنت پنا
 به خواست بعضی شهر از شسته اطراف شهر را آتش کشیدند جمعی را که یافت بقتل رسانیدند و در ماه
 از طوفان پنادادگی بود و عنایت الله خان بخیمه رسید چون تقریب کرد مادر شاه میان آید و در دست که
 بر سر خط سیر شسته و قانع نگاری شیمی از احوال او که از غرائب حالات نواد و اوقات مست بقلم آید
 بدین سبب اگر شسته حالات سلاطین گذشته ایران بجهت مراعات ربط قصه پردازی و تاریخ طرازی
 نوشته شود میشاید بقریب سبعان حالات اهل روزگار مخفی نیست در اوایل سنه
 هجده و شش تا هزار و یکصد و سی و دو صد و سی و چهار سال زده نفر از خاندان سلاطین صفویه در ایران
 دیار با استقلال و قوت را حکم رانی کردند و اول آنها شاه اسماعیل صفوی بود و آخر محمد شاه سلطان حسین
 پسر شاه سلیمان پسر شاه عباس ثانی چون شاه حسین در بند و بست امویلی مجبور ماند و در از
 عهده ضبط و ربط امور ملکی توانست برآمد و خلاف طور اسلاف پیش گرفت در اکثر اطراف ایران اختلال
 نمایان بود و او که از جمله او پس نام یکی از ستمگران افغانه غلبه در جنگ میکهد پادشاه کشور الا حصان محمد
 معظم شاه و بهادر پادشاه عالمگیر در کابل فرمان رو بود و در نتیجه ظهور و روایات خدمت امور و عنایا
 شاه پس شده خطاب علی مردان خانی سر فرار گردید و نظامت صوبه قندهار که همیشه بتمارعه
 فیط زمین بود و شاه عالم با و داد و اندشاز الیه در ضبط و ربط تعلقات داد و بجا گیری داده
 و اکثر دزد و خراسان را تا بهر دست تصرف گردیده چون بجا در شاه بسلطنت هند رسیدند علی مردان
 خان زیاده بر آید بداد اهل مالک ایران نمود و اوایل محمد جهاندار شاد از دیار ملت فرمود و میر محمد
 پسرش بجا آمد و سرگرم شد و زیاده بر پدر اجلال اقبال یافت و چندی سکه و خطبه بنام پادشاه
 هند و سنان جاری داشت و عرض محض و بفرستاد و آخر عهده فرخ سریر که بر جا ظهور یافته و فساد
 شد چون اظہار و اوضاع کسان شاه حسین دلی برداشتی و بخبر رسید و منفرد بود و از اجلال اهل سنت
 جماعت که در صفایان سکونت داشتند از دست کسان شاه بسیار تاذی شده بمیر محمد و مسطور
 که در سرات بود و حقیقت احوال خود و بے پروایی شاه مالکدارش کردند و در بغیرت آوردند و با قوت
 از راه جنگل هرات فتنه بر صفایان آمد و در حالیکه مردم شاه مست و خیمه که از آن بے پروایی در افتاد
 بودند سلطان حسین بهمان حالت بخت مخیری کرده هم تمکید افواج نمود و چند بار متعاقباً افتاد و بتدیر
 رانی لشکر شاه بملکوتش و خودش بر پائے خود و فرخ میر محمد و فتنه باطلاقات نیامست و بدین سبب

و کجول شد و میر محمد و بر تخت صفایان اقبال و اقبال شکن گردید این بیت مسیح مهرش شد
 بهیبت جفا ندری یکم خالی معبود می باشد غلام چار ضرر و عاقبت محمود است باشد
 اینکین یکی دو ساله فرمان رود و زود و زود بیالم فنا گذرود و اشرف سلطان برادرش قاضی
 آمد و هشت سال کاشی در صفایان و خراسان حکم می کرد درین چند سال که در این
 بود طرفه برج و مرجی و ناخت و ناراجی در ایران رود و مال مردم بشارت رفت و زن و بچه
 شدند میتوان گفت که بعد و اوقات جنگیز و بلا کو چنین حالت را در آن دیار هرگز نگذشته است
 درین بین اکثر مردم اطراف خرج کردند از آنجا ملک محمد خان از اولاد کرامتستان در
 مقدس تصرف شد و نذر قلی بیگ که از قوم افشار از اوس ترکمان ساکن بود و بود و بشوید و
 کارکنان ملک محمد خان نیز در همان حالت شایه و معفی بهیتر اسپر شاه حسین بن محمد قلی
 شدن پدر و شایه از دایه دیگر که زیاده بر میست کس در دور افغانه قتل رسید و بدین
 بهمد و وی چند خود را بشوید مقدس ساینده لیل شهر قدم شایه زده و استغفار و استغفار
 انقیاد نام سلوک نمودند و نذر قلی بیگ مذکور هم از ملک محمد خان جدا شده ملازمت شایه
 نموده و تکفل دفع ملک محمد خان گردید چند روز در کین بود و قابو یافته او را بقتل رسانید
 بنطاب طهماس قلیخانی سران را ز شد و سکه و خطبه شاه طهماس را جاری نمود و هشت سال
 افغان را دفع ساخته بدو بیت جدید در ایران فرستاد چون شاه طهماس بیست و هفت
 و عدم تجربه و قصور عقل از جمله ملک داری نمونست برآمد و حل و عقد سلطنت بر طهماس تسلیم
 اند و در اکثر مور میان او و شاه اختلاف مخالفت اقم می شد و طهماس تسلیم خان عمره را
 خالی دید و داعیه سلطنت بخاطر جاداده بصلحت مکی شاه بعضی تهدیدات طهماس با بقید آورد
 طفل دو ساله او را که عباس مرز نام دشت سلطنت برداشت و خود متوجه تخیر بغداد شد
 مدتی بعد محاصره بغداد نمود و کی طرف بغداد را که طرف ایران بود و تاراج کرده تبصره آورد
 چون لشکر پا داشت و در بلبلیه آمد و طرح مصالحه انداخته بصفایان برگشت ضبط و ربطا مقامات
 نموده بهیچ صلاح امور خراسان و دفع اشرف سلطان که بعد از شاه طهماس راه فرار
 اختیار کرده بخراسان آمده بود متوجه برات شاپیش از وصول شاهر الیه حسین خان افغان
 اشرف سلطان را دفع نموده خود در قندار علم اقتدار برافراخت طهماس قلیخان که تدبیر بخیر
 و نظم نسق ملک ایران از خود پیش برد و شایه زده بر سر سلطنت نشست دفع

همیشه که موجود بودند مذکور و لقب بناور شاه شده از بهائیت سخن و در اخلاص و دیگران فرغت حاصل
 کرده دست تهمردان و دیگران اطراف را کونا ساخته بر سر قندهار آمد چون حسین خان افغانی
 و ازادان در قلع محکم که بر سر کوه و اقصی متحصن بودند محاصره امدا کردند و هنگامه قتالیه بطور
 انجامید و قریب سه سال در محاربه و مجادله گذشت آخر الامر سیم فتح و ظفر بر پرچم ریایات نادرشاهی
 نشست مگر روز آوان محاصره قندهار استمداد و استفاده از جناب پادشاه نهند و ستان کرد
 و ایلی بار او ستاده بنا بر نفاق امر انضباط است او تمشی نشد بلکه جواب بر خلاف مدعا می شد
 رفت نادر شاه بعد از غارت محکم قندهار با اشاره بعضی امرای عالم قندهار را راز غرنی در کابل
 متوجه هندوستان شد و بدو عوایع و دیکه سالیون پادشاه وقت مدد شاه چهارم مافی پسر شاه
 اسماعیل بر دوش خود گرفته بود باز مردم را در دوا و حضور نمود چون انیمرتی که تدارک اصلان شد و صحبت امیر
 حضور و نفاق آنها معلوم کرده فرصت را نیست دانسته کابل و پشاور را با توابع و لواحق بانکب و
 تخمیر کرده هر جا تاخته و سوخته و غارت نموده و بعضی جا با قتل عام فرموده بر سر لاهور آمدند که باخان
 بهادر صوبدار لاهور خلف سیف الدوله و عبد الصمد خان مرحوم صلاح در مصالحه مالی دانسته مبلغی
 از خود و مردم شهر و تجارت جمع نموده بکدر شاه ساینده ملازمت شاه کرد و بقبول خدمت مالی مورد رعایت
 شاه شد با کمال نادر شاه از راه اراده حضور نمود امرای پادشاه اینوقت در فکر تدارک افتاد امیر
 الامر اصمصام الدوله خان دوران بهادر میر بخشی با فوجی عظمی بقصد تعاقب نادر شاه روان شده در
 پانی پت بعد از نانی بین الفریقین مجاری عظمی دست داد و جمیع کیشری از طرفین کشته شدند اگر اکثر امرا و
 بتخصیص بریان الملک با امیر الامر منحرف بودند و نفاق بمیان آمد و از بهر دیگر مدافو اج
 پادشاهی کمتر غریبید کار بر مردم نادر شاه بسیار تنگ شده بود و نزدیک بود که مغلوب شود و مجب
 تغییر نفاق کثیر موجب ادبار ایل نهند شد و کسی از بقایای کشتهگان موفقت ننمود بلکه نفاق
 بمیان آمد امیر الامر باز تقای عمد خود بشهادت رسید از پنجه اندر مردم کشمیر را و کار خان که محرم
 رستق امیر الامر ابو د شهادت یافت پادشاه بعد مغلوبیت شد و از طرف امرای خود بدیده نادر شاه
 رفتند نوزدهم و یقعد سینه هزار و یک صد پنجاه و یک جنگ بمیان آمد و در اخر از بهر نوزاد شاه
 پادشاه را همراه گرفته داخل قلعه شاه جهان آباد شد و او اسطه شهر ذی جمعی بنا بر شوخی بعضی مردم حکم
 قتل عام سوختن هوا و شهر فرمود و یک شبانه روز آتش قتل و نیستی استتال بود از مردم کشمیر خاص
 عام همه بقتل رسیدند و با کمال نادر شاه دوا و شاه جهان آباد اندک اکثر تحفه جات و ذخایر و خزان

۱۰
 محبت و باکتر
 از سپاه دولت
 خوارش جهان بود
 ترک کرد و در مصر
 توان بدین فرسخ
 از بانی پست
 تفات مجامع
 بجالای آفتابی
 اندامین آید
 بجان الملک
 وقت با اسیر
 الامرو غایت حد
 جلد و بهر دم
 اعدای نظام الملک
 ستم بداند بهر

را که از عهد سلطین گذشته مسعود بود گرفته و کلبه‌ای از مردم شهر و امرا را به تفصیل نمود و
 بابا و شاه و عیال که کوزه‌بند و سبزه‌بند و کتیر و بطور ایشان گذشته پیشاورد و کابل را در ده او نگه‌دار
 آورده و اهل محقر سیه‌نجاه و دو از شاخه‌های آنجا در آمدن آنجا غنای پخته نمود با طرفه‌های
 با خدایار خان بنی‌سدر مجار به کرده بعد انفصال آنجا متوجه به کلبه ترکستان شد و تقریر این مقدار
 تقریر مرعات سر رشته سخن از احوال مادر شاه ضرور بود بر سر اصل سخن رویم پادشاه و سبزه‌بند
 بنی‌ات الله خان به حال گذشته در شارایه ابوالبرکات خان که در تبار بود از نائب کرد و عنایت
 خان در هنگامه مادر شاه به عرض و ناموس و مال مقتدیجات کشیده بود و مردم کم‌تیر از سر رشته
 که خود را وسیله مادر شاه قرار میدادند و این معسکه و خطبه مادر شاه شدند و بجهت پادشاه غیر
 کار برده و فخرالدوله را بر آوردند بر آمدن او و رسیدن ابوالبرکات خان بر سرند ابوالبرکات خان و در راه
 نیات عنایت الله خان با استقلال کرد و عنایت الله خان بجهت دار فانی که بر او گذشت و فرغی خود
 کم‌تیر آمده و آخر وقت پنهان هزار و یکصد پنجاه و دو در شهر رسید چنانچه اهل نظامت بحسن سلوک کرد و
 کامرانی گذرانید و بقدر قدرت در راه خلافت و احسان کافه آنان کوشیده که اکثر ستم‌ران را بسزا
 رسانید و بر نام فقر دور و بی‌نیایان عقیقه و اخلاص بجای آورد و از الامور بسبب حالات مالی و حالات
 ملکی و اتفاق مردم ملال و فقر و در میان ابوالبرکات خان که قصد اخلاص بکلیه داشت داده و یافنت
 رفته رفته به پیچیدگی به شیعیه مجار بعد نماز جمعه اطراف مسجد جامع مقامه نمودند آنروز و آن زیاد به پیچیدگی
 عنایت الله خان راه یافت و ابوالبرکات خان نشانی حاصل نمود و دیگر در عید گاه مواجه مردم
 طرفین شده مردم عنایت الله خان شکست عظمی یافته خودش چند روز با خفا و مشرد و سرگردان
 بود و آخر الامر و پیش در شهر شده به پیش شکست الله که راه سو پیور گرفته بود و در پی محمد بیت مظفر آباد
 به تحریک طرفین در سو پیور آمده بود و استقامت نمودیم ماه باین گذشته سلیم شهبان در موضع
 تلافی ستم‌تین افتاده این مرتبه ابوالبرکات خان به حریت خورده و راه نزار اختیار نمود و عنایت الله
 سرگرم ماه و نشان از مکان اغتشاب آورده و باز به استقلال یافته چون را قلم این نامه حسرت‌نامه به تبرک
 و سلطنت ردپوش شد پس شهنشاه حریت شده بود از طوارش کمال بزرگ نشی و مردم مسابست
 اممور ملکی بطریق احوال بهم روزگار مستحکوم نموده و به استقلال مزاج که اکثر از راه و در و غرق
 بود و اصلانید ابوالبرکات خان راه قضیه بنوح گرفته و تحصیل مردم به استقلال عنایت الله خان مسوئله
 گرفته و به سر رشته اختیار ملک واری اصلانید یافته بعضی از شهنشاهان و غیر هم که بیشتر مصداق

و من است که شد زانچه بی حد و سرحد و شد از یک سیخا که راکش از عمارتانش بزرگ
 مرد و است بهینه و نو شد و تقریب تبذیر و از کمالی که از او در عالم اختیار و در کتابت
 است که یکی و بی راهه و روئے و فخر و ابوالبرکات سخا و از ابدای این امرستان و است و سهل و آسان
 از و گویند و چون این بیت خاں بود و بیت سرشید شاید گرفتن میل و چو پر شد نشاید گذشتن بیار
 چو آمد از یزدان و از تصرف و سیر و مردم غنیمت کوبستان و ظفر آباد و پنوخم ساخت و دست نقد و نظار
 و مال دنیا میں مردم شهر و دیگر گناہ انداخت و پرده جاد و حجاب از میان برداشت با وصف این حالت
 با بهشت و انان ملت افتاد و سر رشته دین دار سے و حق گذار سے را بر خلاف اسلاف خود از خاندان
 مروت و صلاح بودند از دست او و ابوالی نعمت خویش در عدد محاربه و قتال شد ابوالبرکات خان جمعی را از
 نگران پادشاه و ملازمان خود بسر کرد گے مراد یاب خان پیشکار صوبه بعد از فرستاد اطراف انکوت
 و شادی نور ملاقاتی هم شدند مردم ابوالبرکات خان بسبب نفاق جمعی که در آن فوج بودند و غا خورده بے
 وقت متعرض شده و خود را بطوفان آفت و بلا دادند یعنی جرات بی محل را بجای آورده بنا بر غلبه غنیمت راه قرار
 نیافته بشهر آمدن خواست اما از تقدیر کبھی بمنزل مقصود نرسیدند بلکه جاها و خود را بهلاکت انداختند همه در دیار
 بہت که در آن وقت طغیانے داشت محمدا یاب خان و امثال او و جمیع از اعیان شهر و منصبداران و ملازمان
 ابوالبرکات خان غرق شدند و بعد و سے چند از آن فوج حالت سلامت بودند بعد وقوع چنین حادثه
 بر آمد جرات بیشتر بهر پسانید و قدم شوخی را پیشتر گذاراشت و بسوا و شهر آمد این مرتبه مردم شهر را ابوالبرکات خان
 متفق شده متوجه تنیہ او شدند و بعد کار از طریقین میرالدراستمنهم ساخته از شهر را ندن خطا و عظیم که از
 ابوالبرکات خان درین وقت آمد غنیمت که با وصف اظهار خیر خواہان عاقبت بین متعاقب غنیمت را
 گذاشته متوجه تباخت و سوخت محل جدیدی شد و اکثر بیگمان آن محل و محلات نواحی آزارناحق
 رنجانید و چند سے محل در عرض یک روز باین تقریب با و فنا رفت و غنیمت را مفت گریزید همان روز
 گویا بظاہر و باطن امر منعکس شد و تبلیغ خیر طلبیان بے عرض فائدہ نداد و میرالد دست تسلط زیاد
 برگذاشته دراز کرد و صوبہ از سعد الدخان تفری شد و ابوالنصور خان بہادر صفدر خجک مصوبدار کمی تفریر
 تقریافت مردم بہادر و زمیندار گشتند کہ براسے کوک ابوالبرکات خان آمدہ بودند از راه شامت
 نفسی و جسمی و طعم تاخت و تاراج و اغوا و فساد کوتاہ بنیان نفاق امتزاج متفق با میرالد شدند
 و علانیہ دست بزنا سوس و مال و جان مردم کردند شهر و دہ پراز مردم غنیمت شد عام التثویش تاریخ
 است بتوقم محافظت و مصالح او از خرمضان سمنہزار و یکصد و پنجاہ و مہفت محاربه و مخالفہ در شہر

عتیق اسد کے در معارضہ اور مہی دل زبانی واد حارث و خسارت داد بود بہ شہادت رسانیدند و
 ہمیں نام میر عمر سپہرہ صلیقی خانہ داماد ابوالکیر کا تھان کہ بتوخی طبعی خود سر سے ہیودہ کر دے حاجے
 انعامت در تھمہ نہ است در موضع میر در خانہ محشم بیگ کا شغری جہاد سے خود سے گندہ نہ انداز
 غایت فہمے و بد تدبیر سے چند اوباش را جمع کر دے تباہ نہاں اسلام آباد گشت و خیال خیر و شر
 بخاطر آوردہ فرسیاب بیگ خان افواج خود ملازمان یا دشما ہے را ہجوم نقین کر دے طرفہ سحر و
 سحر و سمات اسلام آباد و قلعہ محشم بیگ با سپہن و تعاقب کتہ شد و میر عمر ناہم براہ کستو لڑا
 منورہ با بن تقریب ہم عالمی بخیر لے رسید و دستے ترددات افواج در میدان با سے نامہ بجات
 مرقومہ دیگر حادثات معلومہ تقرقات کثیرہ ہر دم شہر راہ یافت قہر مرد کم شمشیر تار بج این سال یا پیش
 در سال ہزار و یکصد و شصت با وصف موجودات غلام خط فرمائیے ہم آید خردار سالی تش مہفت بد
 رسید و ہمیں حالت بکروز سے واد اہل جہاد اہل لاوے با د قہر اٹھے و زہدن گروست ہار و پسترا خود
 سیب شدت باد و ہجان گرد و غبار غلبہ سیاب طلعت بار عالم تاریکے آور و غریب احوالے پرور
 جہانیاں ظہور کر دہنوز ہشت روز را بجالت نگذاشتہ بود کہ باران غیر موسم بوقر غیر محسوس ہوت
 روز سے الاتصال متراکم شد و طوفان آفت بلا سے برانگیخت از مردن با ضیہ عشر عشر کی را باست
 فظلم دلم از غیرت کتوب طوفان شدہ گریان جوا بر لونہار ان + برنگے کر دہ چشم حوستاے
 کر کر دیدہ نگاہم ارغوانے + ندیدم فرس عیر از چادر آب + بجایے حلقہ و بود و گرداب + گرفتہ آب
 انماہ تا با ہے + جہاں تہمان گشتہ تباہ ہے + زیادہ بر سے ہزار خانہ خورد و کلان سبب لغیان
 رو بو پر لے آورد و پلھائے نفس شہر اکثر سے بر ہم خورد و محصولات و غلات اٹھا ہے رسید و انجور
 و انھار چہ توان پر سید بطر بے رحمی و سخت دے کا بو جویان روزگار و حوست خواران نامہ
 احکا و سوزش از دے زرخ غلات بہانہ قلت محصولات بسیار بود اما قدرت کاملہ و فضل شانہ پرور
 کار فرمائے و بطلے و کم خلاف کمال ویند از خلائی برکت نمایان جلوہ گر کر دید گیر لے بآن وجہ
 مقتضای آفت بود و فتحہ اسد تم حمد اللہ شکر نہم شکر لہ حمے از اہل کمال و اصحاب حال کہ دہن چند
 سال از دار ملال انتقال فرمودند بعتلم سے کہ خواجہ محمد صادق متوے نقشبندی
 از خانہ سے خاندان حضرت خواجہ ملا حسین خباز عزیز سے عمر و متشرع و متورم صاحب اہل خوش
 گذران طاہر بود و در رخ بہات و محنتات غائب جد و جہد سے فرمود خواجہ محمد شفیع لکھنوی
 از مندر بن حضرت آخوند ملا طیب مرد مودہ واقف معارف صاحب حالات برجستہ بود و منصل مراد

۲۹۱

عالم عال کامل با وجہ بزرگواری
ابو القاسم بن علی بن ابی طالب
در کمال غایت و اتباع سنت و امتثال احکام از بدعت عمر مسعود البصری و میل به او و هوس نه فرموده
خداوند عز و جل از کلمات فاضله و نیکو فرمایند که اولاد خدمت شیخ محمد چشتی و ثانیاً به
اولاد حضرت شیخ حمید را و متوی نقشبندی فائز شده و به آنجا استقامت یافته و در آنهم
بافتن درغایت احتیاط و تقوی و متابعت سنت و حسن سلوک با وضیع و شریف و رفیع و رفیع
بود و با ودی آثار وجود در پرده علم نقیین و توحید گذرانید ششم محرم سنه هزار و یکصد و چهل
در آن استقبال آفاق بعد فراغ از نماز شراق با کمال ذوق شهو در حلت گریب شد رحمة الله علیه
یا با شیخ محمد سهروردی از خلفا زانیا عبداله بود عمر در آن یافته اکثر خدمت مرشد
خود بر ریاضت گزارید فوت مرشد خود با ظاهراً شریع و تقوی استقامت و زنده استقامت
بکمال حاصل نموده متی آثار سنت و الطایر سلف بکمال محبت بود هر جا میرسد سجده بنا میکرد
باین تقریب بمت هم رفته اراده وضع زیارت معروف بودند در باره سوله سکونت داشت
و خدمت خلق البجای آورد و تجرید و تقرید از اقران ممتاز بود آخر با بحر یک راقم حروف بشهر آمد
در محله اندوارے زاویه نشین شد بے تکلف عمرے گذرانید و عمرش قریب بصد بلکه زیاده رسید
غره شهر ذی قعدة سنه هزار و یکصد و پنجاه و یک رحلت فرمود در همان محله سید عبداله آسود
عبدالرشید یا تنجی از خاندان حضرت خواجه عبدالرحیم مانجوقادریست و بهر اندوز علم ظاهر
هم نقیض صحبت مرشد بزرگوار حظ و افراز معانی و اسرار هم داشت و رعایت بے تکلف و بے
تقصی گذرانید و مذهب الاخلاق و محمود الاسلامات هرگز در بند شیخی نبود و موضع استقامت و
زیاده بر پشت و عمر یافت شیخ عبدالله المعروف بابا بایه وید مری مروی متراض بودند
خدمت حاجی بهرام کادری نظری یافته بلکه چندے در خدمت بابا بکتش سعی طریق ریشیان
داشت باستان حضرت سید احمد قدس سره که پیش رو خانقاه شیخ داود و بنه مالوست آمد و رفت
بسیار میکرد و میگومید که بپرتی از روحانیت سید بزرگوار فائز بود و کارهای صورت و حضور با حقیقت
میسر بود و تجرید و تقرید و نشاء توحید در ترک و ریاضت و عدم اختلاط گویا نموده و آثار از طرف
کون هم حیانا داشت از اطوارش برضه ظهورے آمد و در شریع و ورع شان عجیبه داشت بابا
ابو القاسم کمالی از بهر اندوزان ارادت و محبت حضرت میان محمد امین دار بود عمرے
در سفر و حضر خدمت ایشان گذرانید و بعد و آخر رحلت آنجناب بسیار زندگانے کرده و تقوی

در مع توکل و اعت کدرانیده در مرتب حضور و آگاه است خط و افروختن آلوده و صحت و صلا
 سقته منتظر بلکافات بارگشتن سه بود و تربیت نو سال بهین سال گذرانیده خوب بود و خوب گشت
 حضرت خواجه نورالدین محمد آفتاب نقشبندی قدس سره خدمت دلد خانیان
 الدین ابن حضرت خواجه اشرف الدین ابن حضرت خواجه معین الدین اتفاق اتحاد مع یکدیگر بود
 دیگر آید محاسن + این خواجه محمود الصغانت از بدو و کتاب توفیق الکتاب کمالات از نه باب بنمود
 از علوم دینیه بهره یاب شده و تعلیم شغل باطنی و ظاهری معنوی و احباب ارشاد طالبان از جناب
 حضرت خواجه احمد سیوسه گرفته هتیا زکله از اقران حاصل فرموده وقت سفر والد بزرگوار رشت کیم
 خانقاه حضرت سده تاریکست نیست تا ریحی شده از بزر مظهر خواجه + معصومه خانقاه چون گشت
 بافت از بهر سال ارشادش + گفت دل آفتاب دین روشن + دیگر روز بروز استقامت است
 لوازم طریق علیه مضبوط اوقات و توفیق طاعات کوشش فرموده کایش در ترقیات باطنی روز افزون
 بود با وصف این حالات شغل کتاب ناما آخر شریف با دست می فرمود و بین از آثار خواجه کمال
 عالیشان دتمه از انوار ایشان بود و شجره ابن طریق بذات کثیر الیرکاتش پر سر و سر رشته این سلسله
 بوجود مسعود شدن جمیع آور و هزار دشتاد و شش سید که سده شمس شعبان در هزار و یکصد و پنجاه
 و شش درین افتاد و در رحلت نموده بعد چشم بستش چه چشم زهنها که بران خاندان عالیشان
 ردی نمود و سه بیب اخیر از شمار یکدست که تاریخ آن شهر فضل و کمال یافته مرقوم می شود و تاریخ
 رفت آن سالار ملک معرفت + در رکابش صد هزاران فوج دل بستی چشم جهان پر آب است
 در غزایش این بود یک بوج دل + اعظم از دزه کم تاریخ یافت + بود خواجه آفتاب بوج دل +
 آفتاب راتد کسوف نیز تاریخ است یافته ملا عبد السلام دست شیخ محمد یار سا صاحب فقر
 فاقه و تارک سوال مستغنی که در مضمون پایه چین برگنه کوپها من مدفون است شیخ محمد ناصر
 رونمیری دلد شیخ محمد موسی بن شیخ محمد غازی خلف عم خود شیخ محمد یعقوب حجری بی غلبه
 شیخ محمد یار سا خلف شیخ وادو خاکی که صدر مرقوم شد بتغیبه تمام اگر مستحک و داشت در سنه
 هزار و یکصد و پنجاه مرتحل شد و در محله زویم متصل خانه خود در مقبره تائس مدفون است رحمه الله
 تائس رحمه الله خواجه نور الدین معروف بدلو که قبیل است معروف از مردم غریزه که با
 سوری معنیه است از علوم غریبه و شعر و سخن و اقران خود با مثیاز تمام بر خاسته و تحفیل
 اکثر علوم در خدمت ملا ابوالحسن ملا عبد العبدور را و ملا عزیر الدین چوکرده و مقصود از خدمت

و مغلوب ذوق بوده عرس جو کل گذرانیده درین مقام، و خند رحمت فرمود و در حجر خاند آسوده
 بابا عابد البیاضی کبروے خلعت با با محمّد معنی صاحب عالی بهمت و احتیاط ریاضت از هم
 غیرت و صغرسن برجاو ده نشت نظر سے از صحبت بابرکت شاه حسین بکلی یافته بهر تائید از
 علوم و بنی برده شسته بالکل راه تقوی و دروغ گرفته در کمال جولانے مسافرت اختیار نمود و متوکل
 بود یکبار شوق زیارت مرقده نور حضرت امیر کبیر کرده چون سدد و بود از کابل برگشت بار راه حیرت
 محترمین گرفت و اسحق و زیارت مدینه نور نمود بعد هفت سال مراجعت فرمود درین پنجاه
 رسیده بود که مدت عمرش بسیر رسید و در حیطه حضرت شیخ بابا دالے قدس سره جایافت شیخ
 محمد سیوی از مشایبان قاضی شاه و دولت عزیز سے عالم و عال بمعرفت و ریاضت مثالی
 بعد فراغ از تحصیل علوم و رسلوک اہ حقیقت کمر بهمت بر بسته و از قیود رسمی بالکل و ارسیده
 تا بود غرق ذوق شوق بود، هرگز نیک لحظه از سجدتن معنوی نماند و اہل نشیہم و مصلح و تقوی سے
 و از برگزیدہای پروردگار بودند در سن پنجاه و هفت سالگے رحلت نمود شیخ محمد قائم تاریخ و صاحب الشیافہ
 شد و مثل مسجد مدین یافت از ارادتندان قدیم حضرت مرشد مراد و عنقدان شباب جناب آبان محمد
 ابو الالباب سید و وزیر خانہ واری گرفته در کتاب حضرت که در سفر روم بسر میبرد میفرستد و مسافرت فنیابا
 فرموده و دیگر نقبۃ العر سعادت اندوز خدمت و صحبت حضرت مرشد بود بامر آنحضرت نہ بار بفرید و بجز
 بسر برد رفت بسیار گذرا که در آنوقت مسند کرامی ارشاد بود زیارت کرده و منظور نظر هر چه
 شد و روضه فدویت و عقیدت پیر بزرگوار خود و کمال فنا و نیستی و خاکساری و در فم قلا و شیخی با و
 اجازت حضرات مثل ابن عالی بهمت کلم کسی و یدہ شد و میبایست سالان ہمین حال گذرانیدہ و رباہ
 فی جہ سال پنجاه و پنج ہجر سے رحلت فرمود و بر و سے مزار فیض آنار مولانا یوسف ترکی مدفن بابا
 شیخ عبد الرشید فرزند بر و منہ حضرت مرشد سے برای قدس سره و آغاز جولانے
 بطریق بانی بقید ریاضات و کسب کمالات نمودند بعد اخذ فوائد طریقہ از خدمت الدہا بعد خود
 بقلب شوق مسافرت اختیار کرده بکلا از دست مرشد اعلیٰ شافقند و آنحضرت را در سر بند یافتہ
 و دادہ و شکار سے و جانفشانی دادہ و کمال رفا سے عالی حضرت حاصل فرمودہ و مراجعت فرمود
 ہنگے و سالان گذرانیدہ ہوا سے دریافت مرشد آفاق باز تو جہ ہند وستان شدند ایستہ و شاہ
 جہا آباد سعادت اندوز آن طلب شاہ و گردید زیادہ بر و سال از حضور سر بایند بہرہ ور شدہ و ہما
 اشاد و افتہ وصال آن قدہ اہل کمال رودادہ بامر حضرت اہل بیت نعش مبارک را بسر برد آرد

خدمت تدفین بتقدیم رسانیده باز بدین در جناب حضرت رفته با جانت ایشان بوطن کوف
معاودت نموده با فاضله و افاده طالبان توجه فرموده با وجود امراض شدید و تفرقات قدیمه
و جدیده که با ایشان وارد شد بر جاده استقامت ثابت ماند چون عمر ایشان از حد و پنجاه و چپا
متجاوز شد جهان شدت امراض بار آورده حج اسلام طواف وضعه سید الانام علیه الصلوٰۃ و
السلام که بیت سخت بسته روانه شدند چند سہ در سر ہند سی و دہلی گذرانیدہ براہ ملتان رفتہ و
حج ادا کردہ و جمعی ادران حد و دہم بہایت رسانیدہ راج بہند وستان شدہ در شاہ جہان آباد
امراض غلبہ نمودہ شب عراج نموسے بیت و ہفتم حبیب سال ہزار و یکھند پنجاہ و پنج رحلت نمودند کا
استعدا و دستعلہ ادراک بود بحسب تقدیر مرض کشیدہ و آنچه کردہ مولوی حامد علی محمد برادر زادہ
ملاطاف غنی ست عالم و عال و فاضل کامل و زاروت مستویہ در جناب حضرت مرشد سے مرادی حاصل
نمود و چند سے ضرور بہر سلوک کمالی کردہ بعد حفظ اوقات معنویہ زیادہ بروپہر روز بدرست معقولات
و منقولات اشتغال سے ورزید و رقت اکثر امور معاش احتیاط کلمے دشت ہنور عمر شریف شہت
ناریدہ لواے اقامت ادر ملک از علما و روزگار و اکثر اطوار ممتاز و مستثنیہ بود و وفات ایشان شب
تنبیہ در سہ میر عبد الوہاب ہنوز آباد سے خلف الصدق میر محمد ہاشم کہ ذکرش گذشت عالم فقاہت
و ست گاہ تنور ع و متشرع بود عمر سے در شغل قال السد و قال الرسول مہر بردہ حبیبہ کلان حضرت
مرشد سے مرادی در عقد و بود زیادہ برشتاد عمر یافتہ در شہور سہ البصلح و ہوشیاری و گذشت
ملا زین الدین ولہ امجد خواجہ عبد اللطیف کہ بنیرہ خواجہ زین الدین علی کہ ذکرش گذشت فاضل
و کامل و مدقق از فضلا سے عصر در حدت و وقت و ذکا و سخاوت علوشان و حسب ممتاز بود و
صلح و تقویٰ و قناعت آراستہ تمام داشت و شعر و انشا گوئی فصاحت از اقران بودہ
در امور معاش احتیاط کلمے دشت صاحب ذکر و فکر بود و شریفش بہ پنجاہ و دو رسیدہ مرض سہل
جگر سی رحلت نمودہ در سہ قریب بیت ہزار کس بجا زہ ایشان حاضر شدہ برابر فاضل الانوار
امجد خود در محلہ را بنوار سے مدفون ست دیگر ہم جمع از مشائخ و فضلا و شعر فصاحت نشان
درین زمان رحلت گزین شدند محمد اشرف بیٹا کہ گونے و برجستہ گوئی این شعر از دست
شعر در میان این ہمہ ارباب شعر بہ شعر اگر کم بود بیجا کہ گفتہ لطیف السہیل
مہیا و ہمال اینہا کہ ہر مہر تربیت یا فلکان ملا ساطع و محمد رضائے شائق اند ذکر مہر جدا جدا
تقلیل ست در حقیقت جمعی از اہل کمال کہ دین نسخہ تمام مجال مرقوم فلم سراسر احتلال مستند

فی الزمانی است که صورت شد کار گرفت و گرنه در همین که از قرآن شروع شود و در باب فزون
 مستهون بودند هر چه نوشته شد فزونی علوم و اطلاع خودست از همین مقدار مختصر آن خاص نیست
 کلیه بر تشریح این عجمه غیرت تمیز بود که جناب سیادت مرتبت و فضائل منزلت میر محمد یوسف معروف
 بخواجہ پادشاہ نقشبند و کمر بستہ کہ در شہر بسندہ ہزار یکصد و چهل و ہشت کتب میرا بوجود خود فرمود
 از بعض کلامان ولایت ہند نقل سلب عقیدہ کمال از مردم تمیز فرمودند و دیگر دوسہ سہ نیز بہ ستور اظہار عقیدہ
 ہند و ولایت نمودند چہ جناب خواجہ معتمد اللہ صاحب احوال محدو کہ چند کہ در وقت از تقایات
 سلف روسہ کار ماندہ بودند و زیارت گذشتگان حالات ایشان بحال عقیدہ و مشرب باہل کمال
 صدی ہسنوی کشیدند و لاہور و پاکستان و ہستان نزد اعزہ آنجا این معقولہ بیان کردند اما اگر غیرت
 را قلم بحیرت تمام بحکمت تدبیر پیل عجلت و ہمان وقت در قے چند بہ ترتیب دلہند شکر احوال صاحب کمال
 تہوید رسانیدہ و بہجت اوقات ترتیب تادیب نگارست و حفظ سرشتہ احوال گذاری ضبط حالت
 سلاطین و حکام ہر زمان ضرور دانست بکار بود کہ دیگر ذکر غریبانی کہ از اہل کمال و دین چندان حالت گریز
 شد بخلق احوال گذشتگان نمودن تمام رسالہ بر تقداد جمعہ کہ امروز چراغ افروز خانہ علم و عمل آمد شل عالم و
 عامل شیخ رحمت اللہ مدق کمال ملا محمد یحیٰی قاسم علوم ظاہری و باطنی کامل و مکمل شیخ الاسلام مولانا
 عبدالسلام معروف بکسل ظل سبحانی و فقیہ و فاضل ملا ابوالوفاء مفتی دینورہ و دیشان ہر سلسلہ کہ دین و وقت
 مند آرائے ارشاد بودند و حضرت جناب ساخوان عبدالسلام صاحب علیہ الرحمۃ وفات ایشان شہر وہم
 ماہ شوال سنہ گدشتہ بر قوع آمد پوسیدہ نامہ چون قلم دین محل سیدہ اقم حروف برفقہ
 مبتدا گردیدہ بخرابستہ و اسباب ضعف شدہ و فرجہ تذکار این اخبار نیامست و اتمام رسالہ
 را برچین حالت منتہم دانستہ و خصائص این شہر را بہت از ترتیب تعلیم آمدہ بود و ذیل خاتم الحاق نمود
 وقت تہوید کہ باہیکہ زیر نظر فرمودین تفصیل است تادیب سید علی و تادیب رشیدی از میرزا حیدر و منتجب
 التواریخ از حسن بیگ تادیب حیدر ملک چا دورہ و ریشی نامہ حضرت بابانیب درجات سادات
 خواجہ اسحاق باوجود اسرار ابرار از بابا و اؤد مشکوئے و تحتہ الفکر و دیگر سالہا سے حضرت مرتبہ

۱۸۸۶

عظیمی

۱۳۰۳

ہجری

مرادی و ماتر مالگیر سے از مستعد خان و یکدو
 تاریخ و دیگر از بعض شاخین کہ تا
 اوسط عہد عالمگیر تہوید

خاتمہ زندگاری بعض عجائب و غرائب کشمیر

واحوال پرگنہ جاتین خلیفہ

اگرچہ در کتب قدیمہ عجائب و غرائب کشمیر و احوال بسیار نوشتہ اند لیکن آنچه بصحت رسید و تحریر رنجی از ان
سازدستی نماید یکے از نوادہ اوقات کہ وقت تحریر بنجا طر این فقیر رسید انیسیت کہ لفظ مبارک شرع
و کشمیر در حساب برابرست الحق کہ مراعات امور شرع درین شہر بعد ولایت ماورالنہر نسبت بہلا و دیگر
بسیارست و دیگر اسن امان کہ خاصہ این شہر بود محتاج اظہار نیست از حد و کشتوار تا قریب یکلی یک
کس تنہا روپیہ و اشرفی گرفتہ بلا وسوسہ سے رفت دیگر از رائے غلات کہ باوصفت آن قناعت منہ
کہ درین شہر بود از بلا و دیگر کمتر یاد میدہند و دیگر از طراوت و اماکن و نصارت آب ہوا کہ معمر سازد و
مقیمست کسی تا کجا شرح دہد و دیگر از چشمہ سادہ ہا کہ باجای حساب است تا چہ مقدار توان نوشت از چہ
در موضع کہ مشہور پرگنہ چچہ چشمہ است نزدیک تار سہ و بار سہ کہ دو حوض بزرگست تربیت بتالاب و مقش
را کہے نمیداند و سے گویند کہ در آغاز ماہ اردی بہشت کہ ہنگام زراعتست در زمان سابق مردم
باسباب ساز و سرود در بنجا رفتہ جمہاجی چشمہ سے پردہ خند گو سفند سے قربان نمودہ ترتیب میدادند
بعد فراغ از تناول طعام آب از چشمہ طلب سے نمودند در عین استہد آب جریان می یافت ہر گاہ
از آب ستغنی می شدند باز جان و تنہا رفتہ سے گفتند کہ آب کافی است آن چشمہ متغنی سے گردید این جو
کہ مذکور شد از عجائب روزگار است بالاسے کہ وہ واقعہ کم کسی در آنجا سے رسید ایضا بوسہ نامہ
پرگنہ و منو کوہی است در آنجا مکالمے ست کنکہ واری نام کہ اطراف آن تا دوسہ میل صلا آب نیست بقید
خالق تضاد و فدا مالک خبر و شہر چچہ ماہ لڑ از بغل آن کوہ پنج آسیای آب جاری سے شود و دیگر بانی در آنجا
مکن سے باشد و دیگر در زمین پرگنہ نواحی شہر تالاب است ہا کہ و نام در میان آن تالاب جزیرہ چند و تھر
ست چراگاہ مولائے مردم آنجا ہر گاہ باو سے شدت نیزہ جزائر بدست نور کشیتھا متحرک یابست دفعہ
حیوانات خود را از راہ خشکی کہ دوسہ مسافت کہ وارد با ماکن باز سے آمد و پرگنہ با نکل طرف باہر
براہ پنجہ ملاقی ست کوری مرگ نام دارد و زیادہ بر مقدار سبت و پنج رنگ گل کہ یکے سے دیگر نمی
ماند در میان جدول آبے جاریست قریب ہفت میل شرعی مہا یست غشی و طرف پویشہ مرگ خوشتر
ازین صورت و قیمت تحریر اوصاف ہر یک جدا جدا کتابے باید و در پرگنہ سائر الموضع پائین و دیگر
شہاب الدین پورہ چنار زار است بر لب آب اگر تھر کس تمام روز در آنجا ماند نماز شام ہر کہ ام نجائے

خود رود علی الصباح یا کیزه مصفا سے می بہت گویا چاروب زودہ اندر رکھنے لار بر سر کوه نعلی
 مخوف نمودارست مقررت کہ در شهر و ہم ماه و در دین از ہر پستان آن سنگ پر آب غیتور و اگر در
 ہزار کس از انجا بر لڑنہ میج کے ٹیکن یک شیانہ روز چہین سے باشد بعد آن دو از دہ ماہ خاک پر خالی
 ست در آن پر گہر سر کوه جو سے آب جانب شمال جا رہتا اور ٹکیک نام وار دگا اچانٹا در موسم نمونہ
 گوشت کا ویا مرغ سے پزند برت آنقدر سے بار د کہ سے چہل ہزار کس زیر برف عرق سے سو خود
 در آن پر گنہ کو ہے ست بلند ہر یک نام ماہر جا کہ قلعہ در نظرست مار کو زودم نے باشد و زیر دہس آن
 کوه وار کو زودم بسیارست سبب آنکہ نظر نیست بالارفتن آن کوه امکان نیست زیرا کہ مجبور زغبور
 سرخ آنقدر ظاہر سے میشود کہ روندہ را ہلاک سے سازند و قدر گنہ کا مچ کو ہے ست بلند و درختا
 و گیاہ آن کوه تمام شیر میا شد بعد ہفت سال اگر کسی نیم گز زمین را بکند متعلہ آتش ظاہر میگردد
 کہ از آن آتش طعام سے باید بخت و در گنہ دیوہ سر چشمہ ہست یہا لو نام داد کہ در وقت بہار مردم از
 برائے امتحان طالع سے روند و ظہر نہا سے سفال خود را پر از برنج سے کشتہ و نام خود در آن ظرف سے
 نویند و وہ آن چشمہ سے اندازند و بعد بحیانت ہمار و زباز آن ظرف تا برو سے آب ظاہر میشوند
 صاحب طالع محسن اردو طعاش یہا تقسم بر سے آید و در پر گنہ و چہن پارہ در موضع بابل نزدیک سے
 ثبت بر سر کوه غاریست امراتہ نام و در انار چشمہ ایست کہ از پنج بستہ سے شود و در نقصان ماہ پاک
 روز غائب سے شود و یا زودہ روز دیگر کہ نور ماہ و افراش بہت بحال سے آید و بلندی کن چشمہ زیادہ
 از یک گزست و زبان ہند سے کنگ مہا دیونا مند و وازدہ ماہ بر ہمین حال میا شد و در پر گنہ
 اچہم در موضع ہتل درنت عر سفیدست کہ تادرجہی کثیر در زیر آن سایہ توہند کرد و باین ہمہ بزرگ
 اگر یک شاخی را سے جنبا نہ تمام شلخ و تنہ آن سے جبند و بلز شس سے آید شاعر سے گفتہ سے
 تنش از فاقہ بلز د چو درخت ہتل ایضا در کشمیر درونشی پورہ حماسے بود در کھنن آن چرا
 روشن سے شد و حمام علی الدوام گرم بود گویند حکیم بو علی سینا این حکمت کردہ بود بیش از
 صد سال کسی برای معلوم کردن حکمت براغ را گل کردہ بود بار دیگر باز درست تر نہست کہ حکمت
 قدیم ہم بر ہم خود در پر گنہ بزرگ در موضع ثول کام جو سے ست سنگین سند بادی نام باز دہ
 ماہ خشک سے باشد و یکماہ اول بہار ہر روز سے مار آن حوض پر آب میشود ہر مرتبہ تا دوشہ کری
 نقد رود سے آسپا آب جاری میشود و ستہورست کرمانی آن بو سے سینا ست خدمت با با و از دہ
 رحمہ اللہ علیہ و تصنیفات خود نقل کردہ است کہ دولہ بابا در ویت سے صاحب بود انجا رفتہ دیگر کہ

از دحام مردم کثر از هر طبقه بسیار میشود آن سبک را برهم زده هم بنام مسجد بنمود آب آن چشمه
از زیر مسجد در وقت خود جاری میشود اگر چه از غائب بود لیکن آن درویش بقصد رفع آن
بدعت و در فرموده اینست که در موضع کوهیه شوره چشمه ایست که وقت زرع شالی مردم
مردم آنجا کوفته اند بر سر آن چشمه می کشند و طعام بترتیب میدهند خورده فاخته سلاست می بخورند
آب از چشمه جاری میشود هرگاه آب در کار نباشد باز بهمان دست و طعمای پخته ساخته میخورند
آب غائب میگردد و اینست که در پکنه دیوه سه در دهانه کوه چشمه ایست اسبک ناک نام وقت بهار
جاری میشود بعد از چندی که چنانچه بآن نمائند خشک میگردد باز وقت پخته شدن شالی که چنانچه
می شود جاری میگردد باز تا بهار خشک میماند و آب در غایت سردی و خوشگوار است اینست
در پکنه مارشد در موضع بومر زده در دامن کوه غار است مشهور گویند از برای نام شخص در جوف
آن کوه کنده و ستهای آنرا کسی نمی بیند از بس که بسیار تاریکست عرض آنرا پنج گز و ارتفاع
چهار گز و کسری قریب آن غار مقبره غفران پناه بابا بام الدین ریشی رحمة الله علیه که ذکرش
گذشت و قعده تمام آنرا الحال در تصرف لشکر شهبه و اقتاده است بعد یک مکت ساعتی
موجب غلبه طبیعت میگردد و اطراف آن دهم صورت حجرات که گویا معابد خلوتگاه ریشیان
ظاهر و باقی است و حیدر ملک چادره در تاریخ خود نوشته که روزی بقصد تحقیق در آن غار
در آمدم و در آنده نفر حرا غنای بدست گرفته و یک ایک آثار و عنبر که اسیر شده و بامین یک
تیر زیارت مفصله هر شعله بوده چون مسافتی بی قطع شد در یک گنبدی که ارتفاعش است
گز بود و دورش پنجاه گز رسیدیم چهار راه بنظر آمد جانب است است چارچم و جانب چپ
راه بالا رویه و راه پیش طرف بامین می نمود یعنی مایل با اسفل بود درین هر سه اه دلیری تنو است
نمودا منک در راه بامین رویه بخت امتحان غلطانیده شد تا یک کره آواز فرود رفتن آن سبک
در گوش رسید و از سقف گنبد و غیره آبی می چکید اندک زمین تر شده بود و در آن صحن خبردار کرد
که کمتر دروغ مانده باز همانرا برگشته بیرون آمدیم بزرگ دیگر چون چراغی همراه گرفته در آن غار
آمد بعد از اندک مسافتی طرف چپ و ریچ دید چون و نمود حجه ظاهر شد که درون آن فرست
نمودار است دیگر هم ازین قبر و ازین غار معلوم مرقومست تا بر تطویل عدم اعتماد بر همین قدر اکتفا
اینست در همان موضع بالای متن مسجد است گویند بنا کرده حضرت میر محمد سید الهی است قدس
هنوز خوب و چکن قدیم آن مسجد بحالت قریب بآن مسجد احاطه است و در میان احاطه حجه دیگر

بمقتدر مردم در ایران چاه بابل است که در وقت وادوت و دملک عامی اینجا لویزانند چنانچه قلمی
 مشهور است ایضا از دیگر بهمان مکان عمارات عالیه بوده است که هر چهار طرفش دیوار ایران و
 سنگین دستونهاست نقش و نگین بودند گویند چنان ساخته پانصد و هشتاد که همیشه در دولت
 وقت ضرب المثل بودند عجیب نگارخانه بود که از زمان سلطان شهاب الدین بحال بود در عهد ایشان
 مدتی آن چنان زیاده بود که مردم معتقد و برهنه ها که ساکن اینجا بودند اگر ندانند که آن کمال آن در
 اطراف بیابان است و بجای ویران و محل غیر نگاه مکان حسرت بخش و عمارت که نه قدیم
 ایضا در موشم عیش مقام غریب است که خدمت بابا زین الدین رحمه الله علیه در قید حیات در آن
 درآمد فرمودند که جاسی که بالای آن غازی کوسن ظاهر شود مقبره خود مهید ساخت ایضا کلاب
 اول از عجایب دگر است هر حد آن هفت هفت کرده است که مقدار تمام دودش هفت و هشت کرده
 است و اکثر جای نقش دارد گویند نمونه است از دیارهای محیط اطراف آن کوستان و قشود و شیر
 کلابی مردم شکر قاز و مرغابی اکثری کنند از آنجمله ملاحان و رایان ماه هزارا جمع شد و کشتیها
 پر از شاخ و سنگ کرده در نولس لنگ جانب جنوب آب غرق می سازند و همان موسم بحال کشت
 اول وایان بر کشتیها میخورد و هشتاد میشوند که دیگر از بعد هزار شفت نام و نشان کشتیها
 نمی یابند ملاحان می گفتند کشتیها را از آب بر می آورند پر از ماهی ایضا در کلاب دژ و عهد
 چنانچه از عمارات و باغات و لکش موزون بطراوت و لطافت و مقرون عمارات بطرح بسیار شده
 در هر باغ جو سه سنگین و دیواره و آبنبار تجفیس و باغات پادشاهی و باغات امیران که هر یک از
 فردوس برین بود مردم ایام بسیار و کلاب کشتیها میر نشین هم جمعی از یاران دین تالاب میزدند
 و تمام طعام بر سر نیز درختها میسیر شکوفه و بوته های کلاب در عدال هوا می خوردند

جنت عدنان بخیری من تحتها الاثمار و فیها ما تشتهیه الالافس و
 تلذات العین حسب حال ایشان است این نور و سیر و نیک و تفرج و تنعم نیز از کشتیها میسیر
 نشان می دهند و سوار کشتی کشتی بر جمیع سوارها تفوق و ادب با جنت که جمعی از معاشران
 دوستان از هر جنس هر که میخواهند مرغوب است بزم باب و با صحبت کتاب و زبان میسر و زلف
 کشته دسکال آهسته و سوار میسیر بکلفت کتابت کردن میسر است چه جاسی سوداگر و ترش کتر
 و پوشاک چیز میسیر که قبل ازین خاصه سلاطین بود و از اسلام آباد تا باره سوار که خوشه چنان
 پنج شتر در عرض یک شبانه روز بر اه کشتی از میان نفس شهر بودند هر چه از حوائج ضروری باشد

این جزو اندر دشت ایضا در رگنه ویرناک غار است و در انغار چشمه است که سال دراز
 این جزو می باشد و اگر ایستاد و آن کسی در آید و پاره ازان نخ بخورد خوشگوار است و چون بیرون
 می آید از مناسک سخت اندر بلور شور نیز کان نخ خاصه شهر شیر است ایضا در رگنه بیابان چلبیت
 که سال تمام نخ از اینجا می آید و هرگز کم نمی شود و خلقه کثیر بر آن عمل زندگانی بسر می برند و
 میخورند و آب دریا که در استان نخ می بند و آن لطافت و صفا گوشتش معیشت ثلث بدین دانه
 سیاهان نشان می دهند ایضا در کشمیر شکار جره و باز بطافه معیشت ثلث بدین دانه
 هنگام شکار در میان کشتیها یا یاران و دوستان در کجای می نشیند و بدست هر کدام که خواهند
 باز و جره میدهند و در میان تالاب و درخت تالاب دیگر دهنه ناز و ماکرده و لیه سر و خوشحال
 سر مخصوص این کار است و هر کمان باز و جره را بر غایب می پرانند و باز و جره شکار گرفته در آب
 صاف می نشیند تا کشتی میرسد و او را با مرغابی بر میدارند تا سر با خشن آن بار دیگر می پرانند
 تا درش اگر صد باز و جره باشند میر می شوند و گاهی شکار گرفته خود بخشی صاحب شکار
 می آید در کشتی هم طعام بخیه می شود و وقت بهار کمانهای آن تالاب را برانگیز و گلزار را
 باشد و بر آن انواع گل با بون متعدد درخت افرا و غمز است و عکس آن در آب میناید طره کند
 روحانی دست میدهد و هنگام خزان هم یک قسم فرسخی بدل می رسد که دل اهل سیر و بصیر دیده
 بصیرت در بهار بسبب درو و عشق میگرد و در خزان باعث فنا و غرت میشود و بعضی اوقات در
 اکثر جویها در زیر آب سبز و گلزار برنگی نمودار است که اکثر مدقوقان قدیم المرض بنظر آن
 صحت می یابند و بر بالاس آن آب صاف می رود و در شاه آباد که سیرگاه پادشاهان است چشمه
 دارد و چشمه چندین جوی آب بهر طرفش میرود منبع اصلی دریا بهت است و از بهار کلا
 کشمیر گویا بمانست و عشق میجوگاه معلوم کسی نیست ایضا در موضع تیل موله سمت لار در زیر
 خشک حیوان چوب افزا زیت که خاصه باهی گیران این دیار است آرد و سوراخی فرو میسوزند
 از همان سوراخ چرخش میسازد و چرخها را چیده بیرون می آید ایضا در رگنه اول چشمه
 است بنوی که در سال خشک و قحط آب متوطن آن رگنه بالاس آن چشمه گریه و زاری می
 کند و زبان خشوع و خضوع استدعا می بیند بجز دین و قوع ابرو پدید میشود و باران
 و نوحه بفضل آید و متعطر می گردد ایضا در همین رگنه از تنکه و سنگ بگشته متصل و منتهی بود
 چشمه است که بنین العفروت شهرت دارد یعنی چشمه کده محمد و غوطه زدن صاحب جرب از رحمت

خلاصی میاید هاماکن گورگروست علامات آن تر اکثر ظاهر شده بعض آب قلع و سواد بخار است
 رویه که از اینست دلالت در کجی بران می کند صاحب قریح را نیز نافه است ایضا چشمه است در
 قریح که بون میست بکانو بصورت کشاده و نمغنه واحد العین و وجه شمیم این است که هر قدر ماه در آن
 چشمه است یک چشم دارد ایضا در پرگنه شاه آباد چشمه است موسوم به بون که یک نفس آب بسیار
 از آن چشمه می جوشد و نفس دیگر منقطع می گردد و چنانچه در ذوق فتن که قطره آب در تنگ آن چشمه یافت
 میشود در رشب و ماه و سال پیوسته بدین منوال است ایضا در ملاق پرگنه چمن یاره غار است
 پیوسته تنگ آن غار آب می شش می شود و جوهری از نیم منقطع میگردد و موسوم بامرنا که توفیق دل
 نقصان و درزاید و کمر می باشد و یا نام تحت الشعاع از آن می باشد هر ماه و سال بهین دستور
 چنین رقم میشود و هند کشمیر و جوبان و تناسیان از هند آخر سلطان بنا بر امکان عبور از آنجاست
 قریح از برف سهولت سر برآوردن چشمه میر و ند سوامی یا نام اثری از چنده و پرند و شجر و شر در آن نخواهد
 نیست در میان آن غار یک جفت کبوتر بال و پرواز کشاده مشاهده می نمایند تا نقل انکیکایت چنود
 و العبد علیهم ایضا در پرگنه نکور در قریح کم چشمه است اگر بالاسه چشمه فریاد و فغان بظهور آید
 خیال از آن ظهور می کنند هر قدر فریاد بیشتر جاب چشمه بیشتر ایضا در قریح که پاک پرگنه پر چشمه
 است سسی بر این اگر از خارج صد و آهنگی اتفاق افتد آب چشمه چنان تلاطم میشود که اسواج از آن نرگشت
 بخار معروف میرسد ایضا در پرگنه دیو در میان چشمه است گرد آن چند چوب بزرگ و قشده هرگاه
 ساقه غریب رسید بدان چشمه بتلاطم می آید آن چوبها بر هم می خورد و متوطن آن سز زمین انباشتند
 اینجاست استنباط وقوع حادثی کنند ایضا در پرگنه کوتهار چشمه است سسی سبزه و این چشمه
 مملو از قشام ظروف سفالین است هر چند مردم می خواهند که ظرف از چشمه برآند صورت نمی بندد
 هرگاه بطور مدبئی اختیار از دست نمانده تحت میگرد و تا رسیدن باز به قعر آب هم می پیوندد
 ایضا در قریح کجی کام متعلق پرگنه دیو در سر چشمه است سسی بویک هر وقت که فرار غان بجهت
 زرعیت محتاج آب می شوند بے خوست است مقدار ده هسیا آب از آن می جوشد و صورت غلغله
 ضروری که قطره آب از آن چشمه یافته می شود ازین مقدار بعضی عیون معینه تعلیم آند و گرنه اکثر اماكن خالی
 از چشمه نیست تحقیق سمت اسلام آباد که در هر کوچه و خانه و بازار آنها خوشگوار از چشمه ها می
 فیض آثار جریان دارد و ظرف سنگ غید محائب و غرائب است که تعلق دیدن دارد و نیز بالامی دیده
 مکانی است که آب از آن به ستر چادر آب زیاده از هزار ذرع می ریزد و بالاسه کوه چند ساراه مقابل

یکدیگر از یکدیگر نکات است سخی بکثر قیصر که ابداع و اختراع آن خط عقل بشری بیرون است و یا با
 واسطه دست و پایی که چون ست و ازان که دو گز شسته و خفیت شهر که سرتاک که مالاب کلاسی
 است پختهاست رفتن مثل که دیار بابی سالانه هر کدام زیاد و بر صد خرد در میان میگرد و وقت با اثر
 باران که بحال که انطرف تواند دید و عبور بان سمت تواند کرد و آنکه فوجی همراه نباشد صورت
 ندارد و بهترین غراب کشمیر جنس شمال که مخصوص به همین شهر است در عرب و عجم همچنین شطک و خوش
 قماشه قزاقی و سبک و دیر پابند که موجود و مخلوق نیست با این اوصاف اکثر اهل عالم از فیض و فائده
 چه باستان و چه بختل و تحویل و تجارت متفق و متمم عجب عجب اینکه مختصران بعضی با فند ما و اختیار
 جبه که کشمیر قومی است صعب تر و عاجز ترین مردم هرگز در دهانه بنید و بهینه محتاج و متذلل
 می باشد فاما محالات متعلقه اینصوبه یعنی نماند که در وقت راجا و سلاطین کشمیر تصرفات آنها تا کامل
 تالابور بلکه اوقات تادیه و پیشتر ازان میبود چنانچه اشاره بان و در اوراق گذشته گذشت تصرف
 و عمل آنها در و متور و متین و کشمور و جمون و غیر آن بود و در دهور اکثر از تعلقه و الیان اینجا بدر
 الحال در پنجه پا و شاه پنجه محالست که حاصل آنهم بیت و شت کرد در راهم است بدین
 تفصیل از پرگنات سمو که کشمیر چهل و نه محال از ملک هر دو بیت و غیره شش محال و دوازده محال
 بلا قید و مانع است از جمله دوازده محال حاصل هفت محال بواجبی ضبط و ضبط و پنگی دارد و میا
 و متور و کشمیر و کلاب کابل پنج محال دیگر اگر چه تعیین مواضع ندارد ولیکن حاصلش ضبط در نمن
 آید یا بنال و پنجه در اجور و آدون و فوشه هر سه و هفت که تعیین مواضع دارد و مجموع آن سه
 هزار و دویست و هشتاد و نهم است پرگنه ناکام دویست و دو قریه یا پنجاه و نه قریه و یک و یکصد و
 بیت و یک قریه است پرگنه اچیه یکصد و چهار قریه پرگنه دهوشی قریه پرگنه آدون دویست و شت
 قریه پرگنه اندر کوت هشت قریه پرگنه پروه یکصد و شتاد و دو قریه پرگنه بانکل دویست و بیت
 سه قریه پرگنه ناک شصت و چهار قریه پرگنه کاتوش شصت و سه قریه پرگنه پتن یکصد قریه پرگنه
 پر سپر سه و دو قریه پرگنه تنه گام چهل و شش قریه پرگنه دیو سر یکصد و شصت و دو قریه
 پرگنه و چین یاره شتاد و قریه پرگنه و سیکصد و شت قریه پرگنه کها دیاره یکصد و دو قریه پرگنه
 زین کر سه قریه پرگنه زین کر نو دویست قریه پرگنه شاد و پنجاه و دو قریه پرگنه مارتند یازده قریه
 پرگنه اسلام آباد یکصد و شش قریه پرگنه شاه آبا و بیت و یک قریه پرگنه کوتهار چهل و یک قریه
 پرگنه چنا و کبابه هر دو پنجاه و شش قریه پرگنه کر و هن شصت و شت قریه پرگنه که بهامون پنجاه

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

پنج قریه بزرگه کوهی چهار ده قریه بزرگه کامران چهار صد و شصت و نه قریه بزرگه محمد آباد سی قریه امشک
کلب بیرون از بزرگنات کشمیر است بخت بزرگ است حدود و گشت و دیو شال و شال و شال که در دکان
سیلاطین خارج هر ملک جنبی آمد اما بعد فطرت سلاطین که ملک بپاکان رفت برور از تصرف بهر وقت
از تبتین و کشور که در و در پاوشان تیموری نامی از تصرف بتقریب بیشکیش و یورغال و لوزم آن جبرانی

شخصی از ان در ادق سابقه گذشت		نجام نبرد مرتب کماهی	
همیکو و ملوح سینه تقوی	تو منیت و کلر کشمیر	نجام نبرد مرتب کماهی	گرمی نام از فصل الهی
زودیرین حقیقت بود ام	اجوال شود و پیش آگاه	مداد از لشکر تو فین جتم	سرخ از گوهر جتم
نیکو صاف طبعان خاثرین	چو شمع افروز و نور آینه	مداد بهر افشان کرد و داد	تجیر یکمال ایل ارشاد
چون دفتر گل عشرت انگیز	هم چون دشت سبیل دلایه	بود بهر صف و چون عقد	نیز از مضامین قیقه
نقد آسایدین سودا دیم	بسی رخ از نیت بختی کشم	سبان سینه و اما منجش	چشم مردم غیاث بخش
عزف شکی است که نایاد	آهلی ابد آباد ماند	مرزین قصد پند زنی حمال	تجیر فکر جلاله زان و سل
مگر صاحب شد و در حیرت	فنا از مروت و است	بابل نیستی دارم بود	که هستی نامی منم بختی
و تجدد بهر تحسیر این صحنه	مرتب بآمین الحیف	ز راه صدق روی دیا	کند به حال این سکین کا
اگر پرستند این شخص چنان	بگو ترش آب آب انجمن	علم در فکر انجمن و انشد	ازین سخن نیتش انجمن
		گرمی نام از کار جی و زود	کر زین زین کشمیر زود

حاکم الطبع از حاد اهل التدقیق التذوق غفر الله له و لوالدیه

بعد وصله و مثنوی نماند که از مدتی در از یکبار در جستجو کچه کچه و کچه بود و در شید قلم شهر شیر و سواد کچه کچه
که اگر کشمیر بهر دست کسی کتاب بزم و در و قبول آنکه جوید یا نید و نه قید بهر شید که از جامع حقوق منقول مادی
فروع و اصول معلوم غلام رسول معروف بنی ابا صاحبیم بهر قبول این و نشان غریب حیرت سحان بهر جان و جرم و
پسند ناید بهر حالت محبت منقول الیقین غلام بنی غلام محی الدین حسامه کرم سلاطین الدین ایا که کشمیر و نام
بعد چند ایام پس رفت چون بهر تفریق نماند بهر دست و خط پاکه غلام برآمد از ان مصححان بهر پیش کا حقه تفریق
رقم اکثر جا با تاریخ زشته و تاریخ بهر حیدر و در گذر از کشمیر متاخر کرده بهر دست ساینده - نام تاریخی دین کتاب
و اقوال کشمیر است تاریخ انجام تصنیف ترتیب ابواب انجمن - و تصنیف علیا در حقه و باره و تصنیف کرده
فرموده که ازین شعر تا بهر دست بهر دست بهر عظم جان کن تسلیم کرده - شده تاریخ و تاریخ و تاریخ و تاریخ
انتهای که چون که این واضح نمایان میگرد و در حقیقت از ان که شده از ان که این حشری گرفت گرفته شده اند و این طبع

فہرست مطالب کتاب تاریخ کشمیر تصنیف خواجہ اعظم دوہری

مطالب کتاب	مطالب کتاب	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۱۔ تاریخ شاہی عہد ہوشیارپور	۲۸۔ سید سید محمد	۲۹۔ سید جمال الدین	۳۰۔ سید کمال رحمہ اللہ
۲۔ تصنیف شدہ	۳۱۔ سید جمال الدین	۳۲۔ سید جمال الدین	۳۳۔ سید جمال الدین
۳۔ مقتدرہ	۳۴۔ سید کمال رحمہ اللہ	۳۵۔ سید جمال الدین	۳۶۔ سید جمال الدین
۴۔ در احوال صفات کشمیر	۳۷۔ سید کمال رحمہ اللہ	۳۸۔ سید جمال الدین	۳۹۔ سید جمال الدین
۵۔ قتلہ آغا بانی شاہی شاہی	۴۰۔ سید جمال الدین	۴۱۔ سید جمال الدین	۴۲۔ سید جمال الدین
۶۔ حیات و درجہ کشمیر	۴۳۔ سید جمال الدین	۴۴۔ سید جمال الدین	۴۵۔ سید جمال الدین
۷۔ بیان حکومت کورانہ	۴۶۔ سید جمال الدین	۴۷۔ سید جمال الدین	۴۸۔ سید جمال الدین
۸۔ بادشاہان و حاکمان	۴۹۔ سید جمال الدین	۵۰۔ سید جمال الدین	۵۱۔ سید جمال الدین
۹۔ بیان حکومت کورانہ کورانہ	۵۲۔ سید جمال الدین	۵۳۔ سید جمال الدین	۵۴۔ سید جمال الدین
۱۰۔ اگر تہذیب و تمدن و تہذیب	۵۵۔ سید جمال الدین	۵۶۔ سید جمال الدین	۵۷۔ سید جمال الدین
۱۱۔ و کشمیر اندونیشیا	۵۸۔ سید جمال الدین	۵۹۔ سید جمال الدین	۶۰۔ سید جمال الدین
۱۲۔ کشمیر و ہندوستان	۶۱۔ سید جمال الدین	۶۲۔ سید جمال الدین	۶۳۔ سید جمال الدین
۱۳۔ کشمیر و ہندوستان	۶۴۔ سید جمال الدین	۶۵۔ سید جمال الدین	۶۶۔ سید جمال الدین
۱۴۔ کشمیر و ہندوستان	۶۷۔ سید جمال الدین	۶۸۔ سید جمال الدین	۶۹۔ سید جمال الدین
۱۵۔ کشمیر و ہندوستان	۷۰۔ سید جمال الدین	۷۱۔ سید جمال الدین	۷۲۔ سید جمال الدین
۱۶۔ کشمیر و ہندوستان	۷۳۔ سید جمال الدین	۷۴۔ سید جمال الدین	۷۵۔ سید جمال الدین
۱۷۔ کشمیر و ہندوستان	۷۶۔ سید جمال الدین	۷۷۔ سید جمال الدین	۷۸۔ سید جمال الدین
۱۸۔ کشمیر و ہندوستان	۷۹۔ سید جمال الدین	۸۰۔ سید جمال الدین	۸۱۔ سید جمال الدین
۱۹۔ کشمیر و ہندوستان	۸۲۔ سید جمال الدین	۸۳۔ سید جمال الدین	۸۴۔ سید جمال الدین
۲۰۔ کشمیر و ہندوستان	۸۵۔ سید جمال الدین	۸۶۔ سید جمال الدین	۸۷۔ سید جمال الدین
۲۱۔ کشمیر و ہندوستان	۸۸۔ سید جمال الدین	۸۹۔ سید جمال الدین	۹۰۔ سید جمال الدین
۲۲۔ کشمیر و ہندوستان	۹۱۔ سید جمال الدین	۹۲۔ سید جمال الدین	۹۳۔ سید جمال الدین
۲۳۔ کشمیر و ہندوستان	۹۴۔ سید جمال الدین	۹۵۔ سید جمال الدین	۹۶۔ سید جمال الدین
۲۴۔ کشمیر و ہندوستان	۹۷۔ سید جمال الدین	۹۸۔ سید جمال الدین	۹۹۔ سید جمال الدین
۲۵۔ کشمیر و ہندوستان	۱۰۰۔ سید جمال الدین	۱۰۱۔ سید جمال الدین	۱۰۲۔ سید جمال الدین
۲۶۔ کشمیر و ہندوستان	۱۰۳۔ سید جمال الدین	۱۰۴۔ سید جمال الدین	۱۰۵۔ سید جمال الدین
۲۷۔ کشمیر و ہندوستان	۱۰۶۔ سید جمال الدین	۱۰۷۔ سید جمال الدین	۱۰۸۔ سید جمال الدین
۲۸۔ کشمیر و ہندوستان	۱۰۹۔ سید جمال الدین	۱۱۰۔ سید جمال الدین	۱۱۱۔ سید جمال الدین
۲۹۔ کشمیر و ہندوستان	۱۱۲۔ سید جمال الدین	۱۱۳۔ سید جمال الدین	۱۱۴۔ سید جمال الدین
۳۰۔ کشمیر و ہندوستان	۱۱۵۔ سید جمال الدین	۱۱۶۔ سید جمال الدین	۱۱۷۔ سید جمال الدین
۳۱۔ کشمیر و ہندوستان	۱۱۸۔ سید جمال الدین	۱۱۹۔ سید جمال الدین	۱۲۰۔ سید جمال الدین
۳۲۔ کشمیر و ہندوستان	۱۲۱۔ سید جمال الدین	۱۲۲۔ سید جمال الدین	۱۲۳۔ سید جمال الدین
۳۳۔ کشمیر و ہندوستان	۱۲۴۔ سید جمال الدین	۱۲۵۔ سید جمال الدین	۱۲۶۔ سید جمال الدین
۳۴۔ کشمیر و ہندوستان	۱۲۷۔ سید جمال الدین	۱۲۸۔ سید جمال الدین	۱۲۹۔ سید جمال الدین
۳۵۔ کشمیر و ہندوستان	۱۳۰۔ سید جمال الدین	۱۳۱۔ سید جمال الدین	۱۳۲۔ سید جمال الدین
۳۶۔ کشمیر و ہندوستان	۱۳۳۔ سید جمال الدین	۱۳۴۔ سید جمال الدین	۱۳۵۔ سید جمال الدین
۳۷۔ کشمیر و ہندوستان	۱۳۶۔ سید جمال الدین	۱۳۷۔ سید جمال الدین	۱۳۸۔ سید جمال الدین
۳۸۔ کشمیر و ہندوستان	۱۳۹۔ سید جمال الدین	۱۴۰۔ سید جمال الدین	۱۴۱۔ سید جمال الدین
۳۹۔ کشمیر و ہندوستان	۱۴۲۔ سید جمال الدین	۱۴۳۔ سید جمال الدین	۱۴۴۔ سید جمال الدین
۴۰۔ کشمیر و ہندوستان	۱۴۵۔ سید جمال الدین	۱۴۶۔ سید جمال الدین	۱۴۷۔ سید جمال الدین
۴۱۔ کشمیر و ہندوستان	۱۴۸۔ سید جمال الدین	۱۴۹۔ سید جمال الدین	۱۵۰۔ سید جمال الدین

تاریخ کشمیر

صفحہ	مطالب کتاب	صفحہ	مطالب کتاب	صفحہ	مطالب کتاب	صفحہ	مطالب کتاب
۶۶	۱۱۱ قیام الدین	۹۱	سید کمال خراسانی	۱۱۳	خواجہ ابراہیم گول	۱۲۳	شیخ شمس الدین
۶۷	بابا عثمان کناٹے	۹۲	حسین شاہ براء غازی	۱۱۴	عینی شاہ مجذوب	۱۲۴	نور الدین محمد بیک
۶۸	مستقیم فتح اللہ خوشنویس	۹۳	علی شاہ بیک	۱۱۵	نیتی شاہ از قریب	۱۲۵	سلطان سلیم
۶۹	شاہ حبیب سلطان	۹۴	یوسف شاہ بن علی شاہ	۱۱۶	اکبر شاہ عبدالرحمن	۱۲۶	نواب فتح اللہ خان
۷۰	نور العابدین شاہ	۹۵	گور شاہ بیک	۱۱۷	سید زبیر شاہ	۱۲۷	خواجہ مسعود انیس
۷۱	سلطان شمس پیر حیدر	۹۶	طایب بنی حیدر شاہ کریم	۱۱۸	شاہ فتح اللہ	۱۲۸	شیخ محمد حبیب
۷۲	دو قس کریم صاحب	۹۷	جانی حبیبی	۱۱۹	سیر ابو الفتح	۱۲۹	شیخ بزرگ قادری
۷۳	خانقاہ سحر سحر و آمدن میر	۹۸	فہم سحر	۱۲۰	بابا طالب مصفا جانی	۱۳۰	شیخ بابا عابد
۷۴	شمس اتی حیدر	۹۹	دو ذکر تہذیب	۱۲۱	مولانا سید علی دہلوی	۱۳۱	شیخ بابا ابراہیم
۷۵	سید برفردار	۱۰۰	سلاطین خانبابہ	۱۲۲	طحاوی تائے	۱۳۲	مولانا شاہ گدا
۷۶	شیخ شمس الدین حیدر	۱۰۱	سید احمد کراچی	۱۲۳	مولانا محمد سکر	۱۳۳	خواجہ حبیب اللہ نوشہرہ
۷۷	سید جعفر	۱۰۲	قاضی حبیب اللہ	۱۲۴	مولانا محمد امین ستغنی	۱۳۴	خواجہ داؤد مجذوب
۷۸	بابا محمد ریشی لاری	۱۰۳	ولاء الحسن و لاء	۱۲۵	ابو ریشی	۱۳۵	سیر ریشی قادری
۷۹	بابا شمس الدین	۱۰۴	جوش	۱۲۶	طحا محمد جمال	۱۳۶	شیخ محمد شمس الدین
۸۰	شیخ براء زور حیدر	۱۰۵	کلکی ریشی و میری ریشی	۱۲۷	طحا محمد کمال	۱۳۷	داؤد غنی بیگ
۸۱	دو ذکر بزرگیشان	۱۰۶	دو شمس ریشی مریدان	۱۲۸	شیخ عبدالکریم	۱۳۸	شیخ محمد سید
۸۲	محمد شاہ پیر حیدر	۱۰۷	امی ریشی	۱۲۹	میر محمد خلیف حیدر	۱۳۹	شیخ محمد شمس ابراہیم
۸۳	دو قس شمس اتی حیدر	۱۰۸	محبوب عالم شیخ خرم	۱۴۰	شیخ اسماعیل حیدر	۱۴۰	خواجہ یعقوب میر خرم
۸۴	شمس الدین پیر محمد شاہ	۱۰۹	سید محمد لاری	۱۴۱	شیخ محمد ریشی	۱۴۱	خواجہ دوست
۸۵	احمد شاہ بن حیدر	۱۱۰	سید میرک میر	۱۴۲	خواجہ بہار الدین خواجہ	۱۴۲	شیخ موسیٰ بلدر
۸۶	ابراہیم شاہ پیر محمد شاہ	۱۱۱	ہندی ریشی بابا	۱۴۳	شیخ زبیر ریشی	۱۴۳	شیخ موسیٰ
۸۷	دو ذکر شاہ پیر فتح شاہ	۱۱۲	میر محمد زبیر ریشی	۱۴۴	میر محمد فضل	۱۴۴	شاہ قاسم خانی
۸۸	سید محمد حیدر جمال الدین	۱۱۳	خواجہ شمس الدین ال	۱۴۵	خواجہ حسن قادری	۱۴۵	شیخ محمد علی
۸۹	سید نصر الدین بابا فتح	۱۱۴	شیخ احمد فارسی	۱۴۶	خواجہ اسحاق قادری	۱۴۶	بابا اسمان
۹۰	نیتی ریشی و نسا ریشی	۱۱۵	بابا داؤد خاکے	۱۴۷	شیخ حسن	۱۴۷	طحا جانی کناٹے
۹۱	مولانا ریشی الدین	۱۱۶	دو قس حضرت معلم	۱۴۸	شیخ بہار محمد	۱۴۸	طحا جانی باندی
۹۲	میر داؤد مولانا کمال	۱۱۷	بابا داؤد ترک کناٹے	۱۴۹	شیخ حیدر لاری	۱۴۹	شیخ بابا حسین
۹۳	مولانا نونی طاشکوت	۱۱۸	شیخ یعقوب حیدر	۱۵۰	شیخ بایزید شاکے	۱۵۰	طحا حسین خاز
۹۴	مولانا میر قاضی ابراہیم	۱۱۹	خواجہ طاہر ریشی	۱۵۱	مخدوم حاجی موسیٰ	۱۵۱	فرز شاہ مجذوب
۹۵	مولانا محمد سید کرانی	۱۲۰	خواجہ داؤد موسیٰ	۱۵۲	مولانا شاہ دولت	۱۵۲	شاہ یعقوب مجذوب
۹۶	شاہ کالو	۱۲۱	میر سید مسافر	۱۵۳	شیخ حاجی اوتار	۱۵۳	خواجہ صادق
۹۷	آغاز سلطنت چکان	۱۲۲	سید محمد عین پوش	۱۵۴	مولانا قاضی محمد صالح	۱۵۴	طحا حبیب کناٹے
۹۸	غازی شاہ چکان	۱۲۳	بابا مسعود سہروردی				

سید مجتبیٰ شیخ عبدوح حبیب اللہ صاحب ازخادم اہل الشرف و الفقیر المصطفیٰ محمد مصطفیٰ

کویا ہے خدیو توں کا خستہ اندہن میرا	کے کہ ہے رشتہ کورے سخن میرا
سرسبز درپنضا ہے ہمیشہ چمن میرا	برج گل سین چمن ہے چیلن میرا
ہے جانشین خاص امام مہم کا	مراج ہون میں اس شہ عالی مقام کا
زہرا کے آسمان کے یہ ماہ کمال ہیں	یصطفی کے گلشن و سکے نہال ہیں
اور آفتاب دولت دین بے زوال ہیں	بے اشتباہ برج اسد کے طلال ہیں
یہ چین کی جان ہیں اور نزعین ہیں	اشاد حسن حسین کے یہ وکھے چین ہیں
بستان احمدی کے صنوبر ہیں میسری پیر	بوسے گل ریاض پیسہ ہیں میرے پیر
قتل عدو کو تیغ دو پیکر ہیں میرے پیر	برج شرف کے محضر صنوبر ہیں میرے پیر
مرد و سحر جلیں کے وہ نار عذاب سو	مرد و دین جو رکھتے ہیں انجمن جرات سو
آیا ہے شبکے شان میں الا ان اولیا	اکن اولیا روقت پہ افکات دم رہا
یہ مرتبہ جو حق نے دیا انکو اسے فتا	قرآن میں یہ آیہ بہ تفصیل ہے لکھا
از تبار سنت بنو سے تھا بالیقین	
چلتے رہے قدم یہ قدم خرموستان	
باغ و لاکے سرور و بان میری پیر ہیں	ستار اولیا زمان میرے پیر ہیں
برتر ز فکرو و رسم و گمان میرے پیر ہیں	ستار قتل زمرہ شان میرے پیر ہیں
کاشخے یہ کہ نور خدا نے جلیل ہیں	بے مثل بے نظیر ہیں اور بے عدیل ہیں
لاریب یہ سر یہ حقیقت کے شاہ ہیں	برج تریب بنو سے کے یہ ماہ ہیں
یہ شمع معرفت ہیں یہ نور الہ ہیں	یہ بالیقین شہر طریقت کے راہ ہیں
اور زہرا جیسے سو بدل کر جلی ہوئے	سرگرم انکے فیض قدم سے ملی ہوئے
ہے بارگاہ تیرے ہمیشہ سے بے زوال	اب عرض ہے فقیر کے ایذا تو و الحبال
آیا ہوں تیرے در پہ زباں پر ہے یہ حال	تیرے سوا کس کو نہ ہیں طاقت و مجال
اس طرح کے عوض میں سبچے یہ حاصل ہے	
سایہ میں غوث پاک کے محشر میں جال ہے	

کتاب نماز و شہادہ و زکات و صیام و حج و عمرہ و زکوٰۃ و غیرہ

نعت اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از فقیر اللہ ولوالہ محمد مصطفیٰ کتاب نماز

<p>لاہور میں ہے تیرے خون یار رسول نازل ہے تیرے شان میں شان یار رسول دلیل صفت گیسوی چنان یار رسول لا حولک امت ناعیت اکو اور رسول ماذ الجلیل صا ذکر بخار نال رسول اخذہ غوغیہ آلاں رسول فرمان حق ہے ایسا فرماں یار رسول کافی ہے تو حق کی یہ بیان یار رسول دل ہے تیان دیدہ گریان یار رسول برآین دل کی حسرت داران یار رسول یکہ شنگے اکے ایجا دامان یار رسول سے ابغان ایجا رضوان یار رسول بشش کا اور کیمہ زہا سامان یار رسول</p>	<p>یہ صبا سے میں زانان یار رسول کیا کر کے بیان ہ تیری شان یار رسول وہس و الضم صفت دوی یک تر ما و ذلک مرناک اصل و ما کلا میر و جہل الکوہ و میر و ذلک القادیر و اللہ الذی کفر ذلک ما قیر العفیر نازل ہے حق میں لپکے یاتین الہوی سایہ اسلے تھا کہ تھے نزدیک سر وقت میں معیت رہن سچیں بدن پہرندہ لایے بہ ہند ہشتاب ایوس ہو کے حشر میں ہر کبی و ہم جنت بنا ہے امت مرحومہ کے لیے مہ شکر ہے کہ تیرا ناخوان نافقیو</p>
--	--

بیان عقیدہ خود محترم کتاب نماز و احاد و علم اہل اللہ فقیر اللہ صیام

<p>دوستدار جلد یاران تبا وادہ جان فداے خوف غم و فداے خود ہا ہے باتدرا اتباع بولہ ہست ایام نقرآن ہم با قول ہے قاضی بوالا لحدیث فرمودہ از اشانی بس نداء ہم جہاں قول مداد و کتب مناجات گراستی میان جہاں یا دیگر ازا کہ گفتہ با بولہ</p>	<p>مدہ یور و دگارم ہست احمد ہے در صغیر دارم ملت حضرت حلیل کر کسی گوید مانے جین نقشہ برین من مانے میتم ل عاجز عب الہا انجہ قال اللہ ناسد نے ز اقوال رسول از کو اذکر لیل المصطفیٰ لقا ام ہم کہیں کچھ ترا از جدت ملع رسا ظاہر و باطن بودیں عقلم و فقیر</p>
--	---

اللہ تعالیٰ جو کہ اکثر چاہا اور چاہا تو فرمایا کہ میں نے اللہ تعالیٰ کو یاد کیا